

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنا سرکردگاری را که افضال قدیم وی رباحین نفوس اخیار^۱ را
 بزینت اوصاف مرضیه بیاراست و بساتین افتد ابرار و اصفیا را^۲ باثمار اسرار
 پسندیده به پیراست . پروردگاری که بمقتضای اولیائی^۳ تحت قبای لایعرفهم
 غیری* مقربان خود را در پرده قربت داشته^۴ از چشم اغیار بپوشید و بحکم
 ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون* هیچ یک^۵ از برگزیدگان او
 خوف طبیعی^۶ و الدوه بشری ندید . خداوندی^۷ که هر چه خواست کرد و هر چه
 خواهد میکند . یکه را بنور علم و عمل مسرور^۸ میدارد و یکی را بظلمت جهل
 و جهالت مغرور نگارنده^۹ :



مرکز مکتوبی قدیم همدانی

گواهست ^۱ بر بود ^۲ گیتی فروز	سیاهی شب روشنائی روز
چراغ فلک روشن از نور ^۳ اوست	دماغ ملک ^۴ گلشن از سوراوست
فرازنده چرخ فیروزه قام	فروزنده مهر و مه صبح و شام
گشاینده عقده کفر و دین	نماینده راه شک و یقین
بر آرنده آرزوهای دل	نگارنده صورت از مشت گل
حلی بند گلشن بیاد بهار	جگر خون کن غنچه لاله زار

و درود و تحیت مر پیغمبری^۱ را که افضل انبیا و رسل است و هادی اصفیا^۲
 و سبل . رسولی که آدم و من دونه تحت لوای^۳ کلام معجز نظام اوست و علمای^۴
 امتی کا نبیاء بنی اسرائیل* خبر معتبر او . نبی^۵ که ملت وی ناسخ جمیع
 ملل و ادیانست و شریعت وی رافع همه شرایع و ارکان .

مثنوی^۱

رسول خدا احمد مجتبی	نبی الوری هادی رهنا
نمایان گل بوستان امید	فروزان چراغ دکان امید
امام بحق پیشوای رسل	رسول امین خواجه جزو وکل ^۲
شفیع خلائق بروز جزا ^۳	اتیس غریبان بروز عزا
دنی پایه قدر معراج او	فاوحی یبانی ز منهاج او
هزاران دعا و هزاران سلام	بر او باد و اصحاب و آتش تمام

اما بعد عرضه میدارد بنده گناهکار^۴ شرمسار^۵ محمد صادق دهلوی کشمیری^۶ همدانی ثبته الله علی منهج الصدق که این رساله^۷ ایست مختصر در بیان احوال اخیار و ایوار و اصفیا و اولیائی^۸ که در شهر دهلوی مدفونند، و این کمینه مدتی آرزوی آن داشت که مئصدی جمع^۹ [۱] احوال^{۱۰} این بزرگواران شود، بسبب موانع این آرزو^{۱۱} در عقدۀ تأخیر می افتاد تا در سنۀ هزار و بیست و سه توفیق یافت و در تتبع کتب شد و مزجی از حقایق احوال این بزرگواران از کتب قوم خصوصاً از اخبار الاخیار و فواید الفوائد و سیر الاولیا و سیر العارفين و طبقات ناصری و رسائل دیگر اقتباس نمود، و احوال بعضی از اکابر که در این^{۱۲} شهر بزرگ آسوده علیحدۀ^{۱۳} کرد و هر جا سخنی از حقایق و معارف ایشان مذکور ساخت بلفظ کلمه سابق را از لاحق جدا نمود، و این رساله را کلمات الصادقین نام نهاد، و از عجایب آنکه اگر^{۱۴} بحساب جمل از آحاد و عشرات کلمات الصادقین زیر و بینات و از مات بینات بگیرند و عشره بیافزایند^{۱۵} تاریخ شروع و اتمام بظهور می آید* و از اتفاقات حسنه آنکه مجملی از احوال جمیع پادشاهان اسلام که در این^{۱۶} مصر بزرگ پادشاهی کرده اند در ضمن ذکر اکابر دین مذکور^{۱۷} شد، لیکن رعایت تقدیم و تأخیر چنانچه باید یافت، و سبب این جز آن نبود که چون در ذکر مشایخ به ترتیبی قلم جریان یافت که بعضی از سلف بآن ترتیب ذکر نموده ناچار احوال پادشاهان ذی شوکت از یکدیگر

مستقدم و متأخر افتاد. توقع از ناظران منصف چنانست که اگر در تحریر و تقریر هر خطائی مطلع شوند [4] بذیل مرحمت ببوشند و مؤلف را هدف ناوک طعن نسازند که پیش ازین گنجایش وقت نیست و زیاده ازین مقتضای تقلقله^۱ زبانی نه. صفای^۲ باطن و تصفیة قلب ندارم تا معنم در دلها جای گیرد. سخن ارباب قلوب را اثری دیگر و گرمی علیحده^۳ است.

بیت^۱

فرق است میان^۲ سوز کز جان خمزد تا آنکه برسمانش باهم^۳ بندی

آتهی مواد این اوراق پریشان را در نظر قبول نکته شناسان معانی و بیان روشنائی و جمعیت بخش و خطوط این کلمات بی نام و نشان را در دیده اعتبار اولو الابصار^۴ جلوه ده، و خطا و خلل و سهو و زلل^۵ را باامل لطف و کرم محو نمای^۶ یا ارحم الراحمین.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

مقدمه

در توصیف شهر دهلی حرسها الله عن الحادثات

بدان ایدک الله بنور العرفان که دهلی شهری بس بزرگ و عالی است و
 بسی از اولیای^۱ است در توصیف آن سخنان فرموده^۲ یکی از هزار و اندکی از بسیار
 از عظمتش و نمودده^۳ در مناجات بعضی از اولیا^۴ آمده که^۵ الهی بعزت خاکپای
 بازاریان دهلی بر ما رحمت کن ، پس هرکرا اندک معرفتی و ادنی دانشی بود
 یقین میداند که بعد از حرمین شریفین اگر شرفی در مکانی^۶ و بزرگی در بلدی
 هست این بلد^۷ شریف از سایر بلدان امتیاز تمام دارد و از بلاد دیگر [۸]
 مستثنی است و لهذا عوام میگویند که دهلی خرد مکه^۹ است و خواص نیز در
 بزرگی آن شبهه ندارند ، و همه بر عظمت آن قایلند چه باعتبار آنکه بزرگان دین
 و علمای^{۱۰} اهل یقین و مشایخ کبار و حکمای^{۱۱} نامدار و پادشاهان ذی شوکت
 و امرای^{۱۲} بر عظمت درین شهر آسوده اند و مدفون گشته ، و چه باعتبار آنکه
 عمارات خوب و باغات سرسبز و جایهای پسندیده و مکانهای آرمیده دارد ، و
 دارالخلافه هندوستان است ، و اکثر پادشاهان سابق درین شهر بودندی و جهانباتی
 و عالم ستانی کردندی^{۱۳} ، و چون همیشه این شهر مسکن عزیزان و برگزیدگان
 الهی و مقربان و مقبولان پادشاهی بوده هر مکانی اثری خاص و برکتی جدا
 دارد ، و قدسگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و حوض شمس و
 مسجد عیدگاه و مسجد خواجه معین الدین و خانقاه حضرت سلطان المشایخ و
 فیروز آباد دهلی ، نسبت بسایر امکنه این شهر بزیادتی برکت مخصوص و مشهورند
 و ذکر بزرگی هر کدام بطریق تفصیل موجب تطویل ، و نزد^{۱۴} بعضی از اعزه
 چنانچه یکی از اهل فراست بتقریبی گفته تمام دهلی حکم مسجدی دارد ، تمام
 این شهر بعظمت و بزرگی از سایر بلدان ممتاز است ، و مجملاً این چند بیت
 خواجه خسرو دهلوی^{۱۵} از بزرگی این شهر و بعضی امکنه خبر میدهد :

مثنوی

حضرت دهلی کذب دین و داد
هست چو ذات ارم اندر صفات
گر شنود قصه این بوستان
قبه اسلام شده در جهان
ساکن او جمله بزرگان دین
مسجد او جامع فیض اله
منبرش از خطبه بیت الهی
در ته سقفش ز سما تا زمین
شکل مناره چو ستونی ز سنگ
سقف سماکز کهنی شد لگون
تاج سرش ز اوج بگردون شتافت
سنگ وی از بسکه بخورشید سوخت
ماه لخصید همه شب تا سحر
زان خله هر بار که در ابر داد
از پی بر رفتن هفت آسمان
مسجد جامع زدرون چون بهشت
در کمر سنگ میان دو کوه
در ته آتش ز صفا ریگ خرد
سوج بلندش که رسد تا بهماه
سپیل وی آهنگ بکھسار کرد

جنت عدنست که آباد باد ! [6]
حرسها الله عن الحادثات
مکه شود زایر هندوستان
بسته او قبه هفت آسمان
گوشه بگوشه همه ارکان دین
زمزمه خطبه او تا بهماه
بر سرله تخت گرفته شهبی
نصب شده جمله ستونهای^۲ دین
از پی سقف فلک شیشه رنگ
در ته آن ساخته سنگین ستون
کعبه بی سنگ فلک سنگ یانت
زو زری خورشید عیاری نمود
کز سر سیخش خله دارد پیر
برق ز جا جست و^۳ دگر جافتاد
کرده زمین تا بفلک لردبان
حوض زیرون شده کوثر سرشت [7]
آب گهر صفوت و^۴ دریا شکوه
کور قوالد بدل شب شمرد
باز دهد آب بابرسیاه
کوه به تر دامن اقرار کرد

توصیف و تعریف این شهر پر عظمت و میمنت و ساکنان و متوطنان آن خطه از
از حیطة آسور و خیال بیرونست ، پس بمقصود باز گشتن اولی مینماید ، و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و اصحابه و ذریاته^۵ اجمعین .

خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره^۱

از اکابر اولیا و اعظم اصفیا بوده^۲، و قبول عظیم و ترک و تجرید تمام داشت، و بفقر و ناکه موصوف و باستغراق در یاد آفریدگار متصف بوده^۳. از اجله اصحاب خواجه معین الدین^۴ سجزی است، و در سلک اعظم خفای^۵ آنحضرت منتظم و بسیاری از اولیا و اصفیا را ملازمت کرده، و نام والد شریف او شیخ کمال الدین احمد موسی است. در دو نیم^۶ سالگی یتیم شد. مادرش در پنج سالگی بمهربان همسایه سپرد^۷ تا بمعلمی سپارد^۸. آن عزیز خواست پیش مولانا^۹ ابوحفص^{۱۰} که از مشهوران بود سپارد. در اثنای راه پیری^{۱۱} نورانی همراه شد،^{۱۲} و آن دو بزرگ باتفاق بمخدوم سپردند، و آن پیر که^{۱۳} خضر علیه السلام بوده، باستاد^{۱۴} گفت: این طفل از اولیای^{۱۵} کبار خواهد شد، در تعلیمش بجد باشید^{۱۶}، تکاسل و لغافل یکسو نهید^{۱۷}! و قطب الاولیا را در شروع تمیز و آگاهی درد طلب دامنگیر وقت شد، و بخت و جوی پیر در سر افتاد. ناگاه معین الاولیا باوش تشریف آورد، قطب الاولیا در اول ملازمت مرید شد. چون خواجه بزرگ را بموجب حکمت الهی گذر بهندوستان افتاد و در اجمیر که روضه متبرکه وی در آن مکان شریف است، ساکن شد، قطب الاولیا ازین معنی وقوف یافته، برفاقت شیخ جلال الدین تبریزی^{۱۸} جانب هندوستان^{۱۹} روان شد، و چندی^{۲۰} در ملتان و لاهور توقف واقع شده، بدعوی تشریف آورد. معین الاولیا آنحضرت را تجویز سکونت دهلی نمود^{۲۱} و قریب بایام رحلت خود^{۲۲} خلافت داد، و عصای^{۲۳} خواجه عثمان هارونی^{۲۴} عنایت کرد، و اسالت خواجگان چشت بوی سپرد، چنانچه این قصه در دلیل العارفین^{۲۵} بتفصیل مذکور است. صاحب سیر الاولیا^{۲۶} گفته که خواجه قطب الدین در شهر بغداد در مسجد امام ابواللیث سمرقندی^{۲۷} بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی^{۲۸} و شیخ اوحد کرمانی^{۲۹} و شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد اصفهانی بشرف ارادت شیخ الاسلام معین الدین سجزی مشرف گشت. در مبداء احوال^{۳۰} در اوش مشغول بودی و آنجا خضر را دریافته و برجال غیب^{۳۱} صحبت داشته، و سلسله ارادت وی از اولیای^{۳۲} کبار

پیاالزدهم واسطه بعسن بصری* منتهی میگردد. بدین هیچ وی از خواجه معین الدین خلافت یافت و خواجه بزرگ از خواجه عثمان هارونی*، و خواجه عثمان* از خواجه حاجی شریف زندنی و خواجه حاجی از خواجه* مودود چشتی و خواجه* مودود از خواجه ابویوسف چشتی و خواجه ابو یوسف از خواجه ابو محمد و خواجه ابو محمد از خواجه ابو اسحق* و خواجه ابواسحق از ابو مشاد* دینوری، و ابو مشاد دینوری* از خواجه هبیره بصری و خواجه هبیره از خواجه حذیفه المرعشی* و خواجه حذیفه از شیخ ابراهیم ادهم* و ابراهیم ادهم از فضیل عیاض*، فضیل عیاض از شیخ عبدالواحد زید و خواجه عبدالواحد از حسن بصری و حسن بصری را ابن نعمت و دولت از علی بن ابی طالب رسیده، رضی الله عنهم*. و در اخبار الاخیار* آمده که شیخ محمد نور بخش قدس سره در سلالة الذهب خود ذکر خواجه قطب الدین بدین طریق کرده: بختیار الاوشی^[۱۵] کان من الاولیاء السالکین المرتاضین المجاهدین بالخلوة و العزلة و قلة الطعام و قلة المنام و الذکر بالدوام فی الاربعینات وله فی الاحوال الباطنة شان کبیر بین المکاشفین. هم در اخبار الاخیار* مذکور است که خواجه بمرتبه در یاد سولی مستغرق بود که چون* کسی بزیارت وی آمدی زمانی بایستی تا بخود باز آمدی. اگر از حال خود یا از حال آینده چیزی* گفتندی، گفتی مرا معذور دارید و باز مشغول شدی، و اگر بعضی از اولاد او بمردی ویرا از آن خبری* نبودی مگر بعد از آن زمانی*. منقولست* که نوبتی یکی از فرزندان وی* وفات یافت، بعد از دفن چون بخانه باز گشت آواز گریه بسمع مبارک وی رسید، بایستاد و فرمود: اکنون بیاد من آمده که اگر از حق تعالی درخواست حیات وی کردمی بمن بخشیدی، افسوس که بیادم نیامد. ریاضت* و مجاهده وی بعدی بود که در اوایل عهد بعد از غلبه نوم قدری خواب کردی و در آخر عمر آنهم به بیداری میل شد* و هر شب سوای مشغولیهای دیگر سه هزار بار درود فرستادی مگر در ایامی که زنی را نکاح کرده بود این ورد از وی فوت شد. عزیزی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب

دید فرمودند^۱ که بختیار کاکي را از من سلام برسان و بگو^{۱۱۱} تحفه^۲ که^۳ هر شب میفرستادی سه شبست که بمن نرسیده . خواجه چون ازین خواب اطلاع یافت مهرزن بداد و از وی جدا شد* . و از برکات انعام نفیسه^۴ ایشانست که در ضمن نه کلمه ایراد مییابد ، و از فواید السالکین که شیخ اجل اعظم فریدالحق والدین قدس سره منسوبست نقل افتاد* .

کلمه ۱ صاحب سجاده را این قدر قوت باطن ضروری است که چون یکی به نیت ارادت نزد وی بیاید بقوت نظر زنکار مینه^۵ وی حقیقت دهد تا هیچ کدورتی از خل و غش و آرایش دنیا در وی نماند و اگر این مقدار قدرت نباشد پس بحقیقت بدان که پیرو مرید هر دو گمراه اند و در بادیه ضلالت .

کلمه ۲ درویشان طایفه اند که خواب بر خود حرام کرده اند و زبان در سخن گفتن گنگ ساخته اند و طعام از غش و خاشاک کرده و صحبت خلق همچو مار و افعی دانسته آنگاه بمرتبه^۶ قرب رسیده . هر درویشی که جامه^۷ خوب بپوشد برای نمودن خلق ، بدان که آن درویش نیست ره زن است ، و هر درویشی که بهوای^۸ نفس طعام خوب خورد پندار که آن^۹ نفس پرست است و هر که بصحبت اغنیاء^{۱۰} نشست بدان که مرتد طریق^{۱۱} است ، و هر که خواب کند پندار که در وی نعمتی نیست .

کلمه ۳ بعضی از اولیا که اسرار بیرون میدهند در غلبات^{۱۲} شوق از سرسکر چیزی میگویند ، اما بعضی دیگر که کامل الاحوال اند بهیچ نوعی اسرار بیرون نمیدهند . پس درین راه اهل سلوک را حوصله^{۱۳} وسیع باید تا اسرار دوست در وی مسکن گیرد .

کلمه ۴ چون وقت در آید و نسیم لطف وزد صد هزار خراباتی را صاحب سجاده گرداند و پیامرزد ، و اگر مبادا نسیم قهاری وزد صد هزار سجاده نشین را بر اندازد ، هر یکی را بخرابیات افکند* . پس درین راه بیغم نباید بود . کاملان شب و روز از بیم فراق متعیراند زیرا که^{۱۴} عاقبت را کم^{۱۵} ندانست که^{۱۶} چگونگی خواهد شد .

کلمہ ۵ عارف کسی است کہ ہر لحظہ ہروی از عالم اسرار ہزار در ہزار حال پیدا میشود و او در عالم سکر غرق میباشد . اگر ہژدہ ہزار عالم در سینہ وی فرود آید او را از فرود آمدن و بیرون شدن خبر نباشد .

کلمہ ۶ ہر* کہ دعوی محبت کند و در وقت ورود بلا بنالد ، او محب لیست کذاب و دروغ زبانت . دوستی آن باشد کہ ہر چہ دوست ہروی کند از سر رضا خاموش بود و صد ہزار شکر گوید کہ او را بدین بہانہ یاد کرد . راہمہ بصریہ را رسم بودی کہ آن روز کہ ہروی بلا رسیدی شادیہا کردی و گفتی کہ امروز دوست مرا یاد کردہ ، و روزی کہ بلا نرسیدی بگریستی کہ از من چہ خطا شد کہ یاد نکرد .

کلمہ ۷ درویش آن باشد کہ شی کہ او را فاقہ بود شب معراج او باشد^[۱۳] زیرا کہ اہل تصوف گفتہ اند کہ معراج الفقراء فی لیلة الفاقة .

کلمہ ۸ مرید را باید کہ ہر سنت پیران خود برود و ذرہ از آن تجاوز نکند تا فردا از روی ایشان شرمندہ نگردد و نگذرد کہ کبیر صمدی

کلمہ ۹ خوف تازیانہ حق است برای بندگان بی ادب تا ہر کہ بی ادبی کند بدان تازیانہ او را ادب کند تا راست شود و راست بایستد .

من خوارق عاداتہ

در کتب معتبرہ* از شیخ نظام الدین اولیا منقولست کہ خواجہ بزرگ معین الدین حسن* معجزی خواجہ قطب الدین* را اذن فرمودہ بود کہ تا پانصد درم برای وجہ معاش قرض کند ، و او در اوایل بقدر کفاف از بقالی مسلمان کہ ہمسایہ وی بودہ قرض گرفت و بوی گفتہ بود کہ چون قرض تو بیسصد رسد زیادہ ندهی . چون فتوح رسیدی ہم از آن ادا کردی . بالآخر چون کار بنہایت کمال رسید از آن نیز دست برداشت و با خود جزم کرد کہ دیگر وام نکنم . از فضل خدای عزوجل ہر روز قرصی زیر مصلائی وی پیدا آمدی و ہمہ اہل خانہ را پسند بودی . بقالی دانست کہ مگر خواجہ از من ناخوش

است همخوانی خود را بفرستاد تا از^۱ حرم شیخ تفحص نماید. حرم شیخ^۲ حقیقت حال منکشف ساخت، بعد از آن کاک^۳ پیدا نشد. هم از شیخ نظام الدین اولیا درسیر الاولیا^۴ نقل کرده که وقتی خواجه و شیخ بهاء الدین^۵ زکریا^۶ و شیخ جلال الدین تبریزی در ملتان بودند لشکر کافران^۷ در حوالی آن^۸ آمد. والی شهر نزد آن سه عزیز آمد تا در دفع آن ملاعین امدادی نمایند. خواجه قدس سره تیری بوی عنایت فرمود که بجای کفارنگونسار بازدازد. بمجرد امتثال امر روز دیگر دیدند که همه از پای حصار گریخته اند و کسی نمانده^۹. و هم از حضرت سلطان المشایخ منقولست که روزی بزیارت حضرت خواجه رفتم بغاطرم ریخت که آیا از آمدن حاجتمندان بزیارت بزرگان ایشاترا و قوفی و اطلاعی می شده باشد. پس از خیال این معنی مشغول شدم، بنشستم. در اثنای شغل از روضه شریفه این بیت شنیدم:



مرا زنده پندار چون خوبشتم من آیم بجان گر تو آئی بتن^{۱۰}

هم از حضرت سلطان المشایخ^{۱۱} مرویست که مردی نزد حضرت خواجه از بینوائی گله کرد. خواجه فرمود آن هزار^{۱۲} تنکه نقره که در خانه داری بخور، بعد از آن شکایت کن. آن مرد شرمیده شده^{۱۳} باز گشت. در سیر الاولیا^{۱۴} آورده که یکی از ملوک فتوح بسیار پیش قطب الاولیا آورد. آنحضرت قبول نمود و بر بوریائی که نشسته بود، آنرا برداشت^{۱۵} و بان ملک نمود که جوی زر در تک^{۱۶} آن میرفت. و از آنجناب کرامات و خوارق عادات دیگر بظهور آمده^{۱۷} و چه احتیاج بتحریر آن، تمام اهل این دیار تا امروز ریزه چنان خوان اویند و هر کرا از اهل دهلی مشکلی پیش می آید بیمن برکت وی آسان میشود.

ذکر واقعه وفات آن بزرگوار دین و دنیا

از فعوای کلام سیر الاولیا^{۱۸} مفهوم میشود که چون خواجه قطب الدین دهلی رسید و سکونت گرفت صیت بزرگی وی^{۱۹} انتشار یافت و شهرت عظیم کرد.

و همه اهل شهر رو بخدست آنحضرت آوردند بنا بر آن مشایخ شهر بروی لیهیت
 بردند و چون برهان او قوی بود اندیشه پیرامون خاطر قطب الاولیا
 نمیگذشت. ناگاه خواجه بزرگ خواجه معین الحق و الدین بجهت ضرورتی در
 دهلی تشریف آورد. شیخ الاسلام دهلی شیخ نجم الدین صغری* که نهایت
 محبت و اخلاص با خواجه بزرگ داشته از قطب الاولیا پیش آنحضرت اظهار
 رنجش نموده گفت: بختیار را بر ما گذاشته. او را منع نمیکنی خواجه بزرگ
 گفت: منع کنم. چون مرلکه خواجه قطب الدین بقدم شریف معین الاولیا
 رشک فردوس شد. فرمود: بختیار هم بیکار این چنین مشهور شدی که خلق
 از دست تو شکایت کردن گرفت! این چه کرده؟ پنهان بعزلت بودن بهتر
 است از یحیا برحیز، در احمیریا، بشین، من پیش تو بایستم^[16] خواجه قطب
 الاولیا عرض میداشت که بده را چه نارای! آنکه پیش خواجه توالم ایستاد فکرف
 که بشسم! در بر شهرت از بده احتیاری نیست. بالجمله چون خواجه بزرگ
 روانه احمیر شد، قطب الاولیا نیز همراه روان گشت و بجهت دعوم محبت اهل
 دهلی بخواجه قطب الدین و بی آرامی ابن قوم از حدائق آنحضرت خواجه بزرگ
 بار او را در دهلی گذاشته روانه احمیر شد* و هنوز بان محل شریف نرسیده
 بود که خواجه قطب الدین در دهلی از دار دنیا بعالم عقی رو آورد. از سلطان
 المشیخ* قدم سره سروست که روز عیدی بود، خواجه در بازارگاه بار گشت.
 آنجا آمد که روضه تبرکه او در آنجاست. و آن محل صحرائی بود که هیچ
 گنبدی* قریب آن نبوده، خواجه آنجا بایستاد و گفت: ازین زمین بوی دلها می
 آید، و صاحب آن زمین را طلبید و آن زمین را از وی بخیرید و پس از چند روز
 در آن مقام شریف مدفون شد و سبب موت وی آن گفته اند که در خالقه
 شمع علی سگری که هم حرقه خواجه ست صحبت سماع و مجلس اکابر بوده،
 قوال این بیت شیخ احمد جام* را بر خواند:

بیت

کشتگان خنجر تسیم را^[17] هر رهن از غیب جانی دیگرست

خواجه را در گرفت و چهار شبانه روز مدهوش و متعیر بود. جز بوقت نماز حاضر نشدی و بخواندن این بیت امر میکرد. شب پنجم رحلت فرمود* در سنه ثلث و ثلثین و ستمائة در چهاردهم ربيع الاول* همدین سال روز دو شبیه چهاردهم شعبان فوت سلطان شمس الدین التتمش* که معاصر خواجه قطب الدین* و از معتقدان آنحضرت بود وقع شد*. و وی انار الله برهانه پادشاهی بود عدل گستر و دین پرور و کریم و عزیزی و معاهد*. همه کارهای وی موافق شریعت غرا بوده. در شجاعت عدیل نداشت، و در سخاوت بی مثل بود. بخشش وی در حق سادات و عما* و مشایخ و امرا* شمولی داشته. هر سال زیاده از هزار لک بذل فرمودی. امش از ترکستان است. پسرش ایلیم خان نام داشت بجهت صورت و سیرت از سایر فرزندان بزیادتی قبول ولی نعمت محترم بوده. چون اراده الهی بر آن رفته بود که سلطنت هد بوی متعلق گردد، برادران بروی حمد برده پنهان تماشایی گنه اسهان بیرون آورده، یوسف صحت بدست باررگانی* فروختند. باررگانی* بخارا آورده بدست اقربای* صدر جهان بخارا بفروخت و چه گاه در بن خانواده^(۱۸) بزرگ مانند اولاد پرورس یافته در آنجا منظور نظر درویشی شده بحسب تقدیر بار دیگر بدست سلطان قطب الدین ایبک* بفروخت رفت و چون با کثر اوصاف مرصیه آراسته بود مرتبه* بهر تبه درجه بدرجه ترقی کرد و بعد* از وفات سلطان قطب الدین در سنه سبع و ستمائة بر تخت دهلی جلوس فرمود و اکثر بلاد هند مسخر ساخت.

شیخ علی سگزی قدس سره

وی نیز از معاصران سلطان شمس الدین است*. درویشی بود بزرگ از اقرب خواجه بزرگ معین الحق والدین سجزی* و ذکر وی در دلیل العارفین که از ملفوظات خواجه بزرگ و مرقومات حواحه قطب الدین کاکي قدس سره هاست* آمده و حضرت خواجه بزرگ هر کرا خلافت دادی و اجازت ارشاد فرمودی بشیخ علی گفتم تا مثال نوشتی. در دلیل العارفین مذکور است که روز پنجشنبه در مسجد جامع اجمیر دوت پیوس* حاصل شد. درویشان و عزیزان

اهل صفه حاضر بودند. سخن در ملک الموت افتاد. فرمودند: دنیا بی مرگ چه
 فیروزد زیرا که الموت* جسر یوصل الحییب الی الحییب. آنگاه فرمود: ای درویشان
 ما را اینجا آورده اند و مدعی ما اینجاست و پس از چند روز سفر خواهیم کرد. بعد
 از آن شیخ علی را فرمان شد که [19] مثل بنویس تا قطب الدین در دهلی رود که
 خلافت و سجاده بوی دادیم و دهلی مقام اوست و چون مثال تمام شد بر دست
 دعا گو دادند این فقیر روی بزمین آورد. خواجه فرمود: نزدیک تر یا
 نزدیک تر* شدم. دستار و کلاه بر سرم نهاد و عصای خواجه عثمان بدستم داد
 و حرقه در بر دعا گو کرد و مصحف و مصلا و بعضی بداد و گفت: امانتی
 است از رسول الله ﷺ که بخواجهگان ما رسیده و برا روان باید کرد تا در میان
 خواجهگان فردای قیامت شرمندگی نشوم. پس رخصت فرمود. من در دهلی
 آمده مکنونت گرفتم چهلکی عالم از «اصول» و آنگاه روی ارادت بدعا گو آوردند
 و چهل روز نگذشته بود که آمده گفت: ای درویش خواجه بعد از تو بیست
 روز در حیات بود بعد از آن بر رخصت حق پیوست و کان ذلک فی سنة ثلث و
 ثلثین و ستمائة فی مئادس رجب المرجب و قبر شیخ علی* در حوالی روضه متبرکه
 حضرت قطب الدین است و در حیات نیز در حوار آنحضرت می بوده. عرضه
 میدارد کاتب حروف که در روایتی که از دلیل العارفین در واقعه وفات خواجه
 بزرگ قدس سره نقل افتاد [20] و در حکایتی که ز سیر الاولیا* در بیان لقل
 خواجه قطب الدین قدس سره مذکور شد، نامصی* هست. چه از آنها مفهوم
 میشود که واقعه وفات خواجه بزرگ* پس از خواجه قطب الدین بوقوع
 انجامیده و ازینجا بر خلاف آن ظاهر میشود و جمع این دو روایت باینکه دیگر از
 صورت امکان بیرون است و لیکن باعتماد به روایت دلیل العارفین بوقوع نزدیک
 تر است و موافق آن روایت حکایتی از عزیز شنوده و آن عزیز می گفته که
 واقعه وفات خواجه معین الدین در سه مع و عشرين و ستمائة بوقوع آمده.
 والله اعلم!

خواجه تنماجی قدس سره

فرزند بزرگوار قطب الاولیا بحیر اوشی است . صاحب جذبات عظیمه و واردات خریه بود . بهلولی^۱ سرقد دور پدر بزرگوار آسوده است . و حضرت خواجه را ورزیدی دیگر بوده محمد^۲ سم که در یام صلی^۳ ازین حاکدان ظلمانی بعالم نورانی خرامید . و فرزدان معوی وی^۴ بسیار اند و اشرف و اعظم ایشان مخدوم عالمیان شیخ^۵ فرید الدین گنج شکر است . وفات خواجه تنماجی عایه الرحمه بعد از انتقال قطب الاولیا واقع شده^۶ در زمان سلطان رضیه که دختر سلطان^[21] شمس الدین بوده و در سنه ربح و ثلثین^۷ و ستائنه پادشاه شده بحمیم صفاتی که پادشاهان^۸ را باید موصوف بود بغیر از آنکه همه رحولت نداشت . هم در عهد التتمشی سعی وی معنیز بوده و در امور ملکی دخل می نموده . سلطان باوجود پسران وی را ولیمهد^۹ ساخم^{۱۰} . گشت پس از من معدوم میشود^{۱۱} که ابای^{۱۲} من ار عهده سلکداری نتوانند برآمد و بعشرت و کامرای اشغال نمایند . موافق نفرس آن پادشاه ولایت پناه^{۱۳} هیچکدام^{۱۴} از پسران ار عهده سلکت کما یبغی برآمد . چون رضیه الدین بر تخت نشست کارها بقانون صل باز آمد و هرکه باوی خلاف ورزید تنبیه یافت و چون مدت سه سال و ششماه پدشاهی کرد و^{۱۵} در سال ششصد و سی و هشت بحکم محالعت ملک آلتولیه^{۱۶} امرای ترک حروح کردند و رضیه را بگرفتند و پیش^{۱۷} ملک فرستادند . ملک آلتولیه^{۱۸} او را در حباله خود آورد و متوجه تسحیر دهلی شد . ترکان^{۱۹} سلطان معر الدین بهرم شه را پادشاه کردند و ب سلطان رضیه و ملک آلتولیه^{۲۰} بحک پیشر آمدند . شکست بطرف رضیه الدین افتاد . چون بکیتهل^{۲۱} رسیدند لشکر همه تحلف نمود^[22] . رضیه و ملک آلتولیه^{۲۲} اسیر شدند و در سال مذکور بدست کافران شهادت یافتند^{۲۳} .

سید نور الدین مبارک غزنوی قدس سره

مقتدا و شیخ الاسلام دهلی بود و در زمان سلطان شمس الدین او را امیر دهلی میگفتند . در اخبار الانخیر^{*} مسطور است که و از جمعه خلغای^۱ شیخ شهاب الدین

سهروردی است و از بعضی کتب* دیگر که حاوی احوال مشایخ است معلوم میشود که سید از جمله مریدان شیخ عبدالواحد بن شیخ شهاب الدین احمد غزنوی است قدس سره، که دیدار وی آئینه خدا نما بوده و قراوان بهره از عرفان داشته. پس بدین تقدیر از هر دو بزرگوار خلافت داشته باشد و ز شیخ محمد اجل شری* نیز نعمت یافته. از شیخ نصیرالدین* محمود قدس سره مقول است که بازرگانی از مخلصان شیخ محمد اجل که بزرگی بود صاحب تصرفات عجیبه و خوارق غریبه بخدمت وی عرضداشت^{۲۳} که در خانه من پسر شده، بنده زاده شماس، نعمتی همراه وی کنید. شیخ فرمود: نیکو باشد فردا پس از بامداد پسرک را حاضر کنی و از جانب راستای من بیاری و در نظرم داری. پدر سید مبارک در آن [23] محسوس بود چون بخانه رفت همان روز در خانه وی سید ارکتم عدم بعالم وجود آمد، و خود گفت: من هم پسر خود را ببرم و در نظر شیخ بدارم، شاید که نظری بکند. چون بامداد شد بازرگان را درنگی واقع شد. پدر سید بگه تر برخاسته بود. چون شیخ از آری فجر فارغ شد، در نظر شیخ بداشت. شیخ در وی نظر کرد. گویند آری همه نعمت از آن یک نظر بود. چون بازرگان آمد شیخ گفت: نعمت نصیب سید زاده شد. و چون سید زاده بمن رشد و تمیز رسید بملزمت شیخ شهاب الدین مشرف گشت و خلافت یافت، و در دهلی آمده سکونت گرفت و شیخ الاسلام شد. مقبره وی جانب شرقی حوض شمسی مشهور است*.

شیخ حمید الدین دهلوی قدس سره

از* ناموران زمانه بود. گویند در آن سال که از صولت سلطان معزالدین محمد سام راجه پتهوره^{۲۴} عمان عربیت بصوب جهنم قامت و فتح و نصرت دهلی دست داد معین الاولیا از عزیزین بصوب لاهور تشریف رزانی فرمود و از آنجا بدهلی آمد. روزی* در رهگذری پیش بنکده همت بن را دید که همگی اوقات مصروف بت پرستی [24] داشته آسایش صوری بر خود حرام کرده معیشتی مانده اند، بگفتار هدایت بحث بزرگ آنجماعه ر بفریفت و در سلک اهل سلام انتظام

بخشید. بطفل وی همه ر بد گرفتاری بت پرستی^۱ خلاص یافته پرستار
آفریننده خود^۲ شدند. معین الاولیا آن بزرگ را حمید الدین نام نهاد^۳، خواهش
نابین دیگران بحاطر گذرانید. همه گفتند که ما چنانچه^۴ در کفر و اسلام دامن
شرکت از دست ندادیم ناند که در لقب هم شریک بشیم. ازین روی هر^۵
همه بحمید الدین ملقب شدند و ر حمه دسوران دین و حلقه بگوشان معین الاولیا
بودند. از آن حمه شیخ حمید الدین دهنوی است که اقامت و سکونت این مصر
اختیار نموده تا آخر عمر درین شهر بزرگ گزیناید و^۶ دهنوی شهرت یافت.

قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره

از جمله قدسای^۷ مشایخ هد، و خلفای^۸ شیخ شهاب الدین سهروردی
است و شیخ در بعضی رسایل خود بدان اشارت فرموده و گفته: «خلعانی^۹ فی
الهند کثرة منهم حمید الدین ناگوری^{۱۰} و بعضی برآند که او مرید شبح
شمس الدین معرقندی است قدس سره» و برآند که بخدمت هر دو بررگوار رسیده
باشد، [23] و علوم باطن^{۱۱} اشساب نموده چنانچه در سلف این طریق معمول بوده،
و از مشایخ متعدد اقتباس الوار میکردند نام وی محمد ابن عطا است. از
اخبار الاحیار^{۱۲} قصه پیوستگی وی بشیخ الشیوخ چنین معلوم میشود که در ایام
صا بمرافت پدر بزرگوار خود از بحر^{۱۳} بدلی تشریف آورد^{۱۴} و پدر وی پس از
چندگاه فوت شد و وی چون در عم طهر بدرجه اعلی بود بتکلیف تمام حکام
وقت قاضی ناگور کردند. سه سال بجهان امور شرعیه و نشر^{۱۵} علوم دینی
اشتغال تمام نمود و پیای^{۱۶} احتیاج رسد و ابدت و دبانت و تقوی را بمرتبه کمال
رسانید. شبی سید کائنات را صلی الله علیه وسلم در خواب دید که بجانب خود
میطلبید. صبح آنشب ترک علانی کرده بتحرید و توکل متوجه حرمین شریفین^{۱۷}
گشت و بغداد رسید و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی را در یافت و مرید
شد و بمرتبه خلافت رسید و هم در آنجا بخواجه قطب الدین ملاقات^{۱۸} کرد و از
شیخ الشیوخ رخصت زیارت حرمین گرفته یکسال و هفت ماه و چند روز در مدینه
بود و بزرگان آنجا را زیارت^{۱۹} کرده بمکه آمد. سه سال مجاور بود و بعضی اولیا

را در یافت . روزی* طواف میکرد . یکی از بزرگان را دید و قدم بر قدم در طواف روان شد . آن بزرگ روی^۱ بگردانید و گفت : حمید الدین متابعت ظاهر سهل است ، پس روی باطن کن . گفت : آن چیست ؟ گفت : مرا در هر قدم ختم قرآن میسر است . قاضی بخاطر آورد شاید معانی را بر دل میگذراند . گفت : ملفوظاً^۲ له موهوماً . تعبیر قاضی زیاده شد . بعد از آن بدلی آمد و فریفته صحبت خواجه قطب الدین گشته در ملازمت خواجه سکونت گرفت و الواع کمالات دیگر اکتساب نمود و در مصاحبان آنحضرت انتظام یافت و باوجود آنکه^۳ در سلسله سهروردیه سماع^۴ نیامده بر مشرب وی وجد و سماع غالب بود^۵ . در زمان وی هیچ کس از وی سماعی تر بر سماع نبوده و آن قدر که وی درین کار خلو داشت کسی نداشت . در سیرالاولیا^۶ مذکور است که در وقت قاضی حمید الدین علمای^۷ شهر بجهت سماع با وی مدعی شدند و بر حرمت سماع و بر کفر مستمع محضر^۸ درست کردند اما ویرا چون^۹ حق سبحانده عشق بکمال و علمی وافر و کرامتی ظاهر داده بود^{۱۰} قاضی عهد منهاج الدین جوزجانی^{۱۱} و بزرگان دیگر که اهل عشق و محبت بودند با وی سماع می شنودند و بمنع مدعیان مستمع نشدند و قاضی^{۱۲} در علم حال و قال کامل بود . بزبان عشق و محبت تصانیف دارد و^{۱۳} از آنحطه طوابع شمس^{۱۴} مشهور است . قبر وی پایان پای خواجه قطب الدین است بر صفا بلند . وقت رحلت وصیت فرموده بود که مرا در پایان پای خواجه دفن کنند . فرزندان وی این معنی له پسندیدند لیکن بحکم ضرورت دفن کردند و صفا بلند تر از روضه متبرکه^{۱۵} خواجه عمارت کردند^{۱۶} . هم در سیر الاولیا آورده که بعد از عمارت آن صفا قاضی حمید الدین در خواب^{۱۷} فرزندان خود را بدین کار عتاب نمود^{۱۸} و گفت : مرا بدین بلندی از روی خواجه شرمیده کردید . وفات وی در سنه ثلث و اربعین و ستمائه ، نهم رمضان بوقوع آمد . بعد از ده سال از وفات حضرت خواجه در عهد پادشاهی سلطان علاء الدین مسعود شاه و وی رحمه الله علیه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه و نیره سلطان شمس الدین التمش^{۱۹} و پادشاه پنجم از اولاد شمس^{۲۰} است . بعد از سلطان معزالدین

بهرام شاه بر تخت سلطت جنوس فرمود و^۱ پادشاه زاده بود بکمال خلق و خوشغوثی معروف و با کثر اوصاف مرضیه موصوف . اما در اواخر ایام سلطنت لاکسان در خدمت وی راه یافته بر حرکت^[28] و مسکنات ناپسندیده باعث شدند و طبعش از افعال ستوده بر گشت . بدین سبب اسور مملکت روی^۲ بنقصان آورد و امرا بکلی ازو کوفته^۳ خاطر شدند و باتفاق سلطان ناصرالدین را که عم وی بوده در سال ششصد و چهل و چهار بر تخت نشاندند و سلطان علاءالدین را محبوس ساختند . هم در حبس وفات یافت در سال مذکور . مدت ملک وی چهار سال و یکماه و یکروز بوده . در اخبار الاحیاء^۴ مذکور است که قاضی را باوجود جمعیت علوم شریعت و طریقت بصرفت و لطافت نیز میی بوده چنانکه روزی شیخ برهان الدین بلخی و قاضی کبیر خوارزمی که از مشهوران عصر بودند باهم سوار میرفتند و قاضی حمیدالدین پراسبی کوچک سوار بود . قاضی کبیر بطریق طبیعت گفت : حمید الدین مرا کم تو^۵ بسیار صغیر است . آنجانب بطریق ظرافت جواب داد که صغیر است ولی به ار کبیر است . هم در آن کتاب^۶ قدسی القلب از فوائد الفوائد^۷ منقول است که قاضی حمیدالدین^۸ را با شیخ فرید گنجشکر مودت محکم بوده . وقتی شیخ خواستد که سماع بشنوند قوال حاضر نبود . بدرالدین اسحق^۹ را که یکی از حلقه یگوشان^[29] حضرت شیخ بود فرمود^{۱۰} که آن مکتوب که قاضی حمیدالدین فرستاده یارند . بدرالدین خریطه مکتوبات بیاورد و پیش نهاد و^{۱۱} دست انداخت . همان مکتوب مطلوب بدست آمد . شیخ اشارت فرمود که ایستاده بخوان . عنوان مکتوب این بود که فقیر حقیر ضعیف نحیف بحد عطا که بنده درویشان است و از سر و دینه خاک قدم ایشان ، چون این قدر بشنید حالی و ذوق پیدا شد و ملق در سماع بود . بعد از آن این رباعی که هم در آن مکتوب بود ، یاد فرمود :

رباعی^{۱۲}

آن عقل کجا که در کمال تو رسد	آن روح کجا که در جلال تو رسد*
گپریم که تو پرده بر گرفت ز جمال	آی دپنه کجا که در جمال تو رسد

من فوائد انقاسه الشریفة و آن در ضمن ده کلمه ایراد میباشد :

کلمه ۱ اسم هو یکحرف است و حرف واو از اشباع ضمه متولد شده است . پس این اسم مقدم دلیلست بر وحدت مسمی و هیچ اسمی بدین مثابه لیست . لعمری اسم اعظم پادشاه یگانه یگانه باید تا موجب معانی بیکراله شود* .

کلمه ۲ اسم هو اشارتست بموجود ازلی و هست لم یزلی موصوف باوصاف کمال، مقدم از نقایص و زوال . موجودی که [30] ازلیت او را ابتدا نباشد و هستی که دیمومیت او را انتها نبود و این اول اسمی است که از مرادفات غیب بعالم ظهور آمده چنانچه در سوره قل هو الله احد ظاهر است* .

کلمه ۳ اظهار اسرار از ناگهانی مرد است و گرنه انبیا علیهم السلام در مقام استغراق و استهلاک بودند و سر وجود را بواسطه استعمال کیمیای محبت در دیدند و خود را در مملعه عزت او افکندند و از قوت آن نمک عین او شدند . اما چون هریکی محیط بی پایان معرفت بودند قطره اظهار نمودند . آنچه آب در رودبار بانگ کند چون بدریا رسد خموش گردد سر این معنی است :

رباعی

زان بحر قوی که نام او قلم شد یکقطره برون فتاد و " در خود" گم شد
ناگاه ندا بر آمد از عالم غیب کان قطره گم شده بما مردم شد

کلمه ۴ رسیدن بسر توحید کاری عظیم است و ادراک مرتبه توحید حظی جسم . هر که بر سر توحید وقوف یابد و بحقیقت توحید مکاشف گردد هر آینه خود را غیر شمارد و بقوت و صولت غیریت خود را از ره بر دارد تا سر ما عرفه سواه عیان شود :

بیت

بتوحید از گشاید چشم بجانت بر آرد بانگ [31] سبحانی زیانت

کلمه ۵ یحیی معاذ رازی قدم سره که امیر ولایت بود در مناجات گفتی :
الهی کفی " لی فخرأ ان اکون لک عبداً و کفی " لی شرفاً ان تکون لی رباً ، بار

خدایا! مرا همین فخر بسنده که با نقصان گدائی و با ذلت یتوائی ترا بنده
و مرا همین شرف بس بود که تو با جلال خدائی و با کمال پادشاهی مرا خدائی!^۱
همانا این مناجات یحیی قدم مرده از مقدم تفرقه اخبار میکند که در وی ذکر
عبودیت خود و الوهیت حضرت مقدس ادا کرده . و اصلان^۲ در مقام جمع از خود
بی شعور باشند . ایشان را در اوان استغراق از عبودیت^۳ کی یاد بود تا بدان
افتخار کنند . عبدی و ربکم این جمله اضاعتست و توحید اسقاط اضافات :

بیت^۴

لکو گوئی لکو گفته^۵ است در ذات که التوحید اسقاط الاضافات

کلمه ۶ طلوسی و جمهولی در رونده^۶ راه عشق لازمه وجود است و علم و
عدل^۷ عرضی^۸ تا به خود قایم است و در خود هایم . چون در غلبات سکر به محبوب
قایم شود و درو هایم عرضی هر آینه^۹ در وی لازمی گردد بلکه محو شود .

کلمه ۷ من لم بتجرد عن الخلق لم یخرد بالحق . سنت حضرت حلت
با همه روندگان راه عشق این^[۳۲] بوده است که نخست ایشان را از ایشان
مجرد کرده است پس ایشان را برای خود مفرد کرده^{۱۰} .

کلمه ۸ محبوب بر جمال خود و^{۱۱} بر حال عاشقان خود غیرت دارد . از
آنست که عاشقان را در قباب غیرت لهن دارد اولیائی تحت قباب^{۱۲} لا یر فهم
غیری^{۱۳} ، چون غیروی سر ایشان را نشناسد ایشان هم سر غیر او را نشناسند^{۱۴} .
او بدان راضی است که الوار ایشان بقباب^{۱۵} غیرت او محتجب بود و ایشان بدان
راضی که انوار عزت^{۱۶} او از کمال اشراق^{۱۷} محتجب باشد .

کلمه ۹ خود را از نظر خلق افکندن آسان است اما خود را از نظر خود
افکندن دشوار است^{۱۸} . الملامة هوجة العاشقین^{۱۹} چون زلیخا رخت عزت^{۲۰} در
روضه ملالت پود و بکرده بر سر جمع اعتراف نمود جاه و جوانی باز یافت و
با کمال کامرانی سوی^{۲۱} محبوب شتافت .

کلمه ۱۰ قومی را گمالت که آن نقش که در آئینه پدید است نقش آئینه
ایست ، و نه چنان است . آئینه صفا دارد و آفتاب صفا و صفا شاکل است

مرضیا را . چون ضیای آفتاب در صفای آئینه پدید آید در آن حال اگر در آئینه بینی هیچ^{۳۳} نتوان دید زیرا که یکدیگر مستغرق شده یکی شوند و هیچ^[33] عاقل در آن وقت بقوت عقل بصفای آینه و ضیای آفتاب اشارت نتواند کرد زیرا که در حالت اتحاد هیچ چیز را مدخل نیست .

شیخ ناصح الدین قدس سره*

فرید بزرگوار قاضی حمید الدین باگوری است و صاحب سجاده وی . از سلطان المشایخ مروی است که عزیز بشیر زید و ن نزدیک شیخ ناصح الدین آمد برای طلب خرقه و بر سر حوض شمسی بدین نیت مجلسی آراست و بعضی عزیزان حاضر شدند . سخن در تعریف حوض آمد و او حوضی را که در پداون است ترجیح داد . این معنی پسند خاطر اعزه نشد و بعد کبیر که از مشایخ زمان خود بود مولانا ناصح الدین را گفت^{۳۴} که زلهار^{۳۴} بوی خرقه بدی که کذاب است . مولانا ناصح الدین در دهلی سکونت داشت و همدران مصر و مات یافت .

قاضی^{۳۵} سعد و قاضی عماد قدس سرهما

در حلقه بگوشان درگاه قطب الاولیا خوجه قطب الدین اند . در اوایل حال بیجهت کمال تعصب و رعایت شریعت در بر انداخت رسم سماع و منع آن سعی^{۳۶} و کوشش تمام می نمودند و بدین سبب از حضرت خواجه نیز از راه اطاعت دور می زیستند بلکه بانکار پیش می آمدند تا روزی شنودند که در خالقاء^{۳۷} قطب الاولیا^{۳۸} هنگام سماع گرم است تا هنگام مع قدم^[34] پس نهادند . بمجرد آنکه در حلقه سماع در آمدند از خود شرم و بی اختیاری روی نمود و آستین^{۳۹} از دو کون برافشانند^{۴۰} و سر در حلقه اراد و بیعت قطب الاولیا در آوردند . آسایشگاه ایشان در مزاراتی است که بهیوی مرقد قطب الاولیا واقع شده .

شیخ معزالدین دهلوی^{۴۱} قدس سره*

در اوایل حال بیجهت یکی از سلاطین روزگار قیام می نمود . اواخر اوقات توفیق نفر و فاقه یافته در سلک مریدان قطب الاولیا انتظام یافت و جاذبه

کرامات آنحضرت اورا بدرویشی کشید و حایه توانگری^۱ را بخرقه فقیری مبدل ساخت و در خدمت پدر بزرگوار لوایم سعی و کوشش بجا آورده کامیاب مقصود حقیقی شد و پس از فوت در جوار قطب الاولیا قدس سره خوابگاه اختیار کرد .

شیخ وجیه الدین^۲ قدس سره^۳

از معاصران قطب الاولیا است . صفای^۴ ظاهر و باطن برکمال داشت . روشنائی آشنائی حق از کردار و گفتار او آشکارا بوده . در ناله و سوز و گداز بسر بردی و اکثر چشم گریه آمیز داشتی و پیوسته همگین و معزون گذرانندی . از اهل زمانه یکتا زیستی و با کسی آمیزش خوش نداشت . جملگی اوقات عمر شریف^[35] در تفرید و تفرد گسرالده^۵ . چون وفات یافت در دهلی پیاسود .

شیخ نظام الدین ابوالموید قدس سره

از مشاهیر زمان سلطان شمس الدین الشمس^۶ است و نیره شمس العارفين. از خدمت پدر بزرگوار و خال فرحنده آثار خود کسب فضایل صوری و کمالات معنوی کرده تاقین طریقت یافته و بملازمت شیخ عبدالواحد ابن شیخ حمد غزلوی^۷ رسیده فیض فراوان گرفته . خواجه قطب الدین اوشی دیدار اورا فرخ آئینه یزدانی میدانست و پیوسته عاشق صحبت وی بود . شیخ نظام الدین اولیا اورا دریافته و روش اورا ستایش بسیار میکرد و در تذکیروی حاضر می شد و از آنحضرت منقول است که روزی^۸ اورا دیدم که بر در مسجد لعین از پای^۹ بکشید و بدست گرفت و بمسجد در آمد و دوگانه^{۱۰} بگذارد^{۱۱} و من هیچکس را در نماز بهیأت^{۱۲} وی ندیده ام . بعد از آن بمنبر برآمد . مقری آیتی بخواند . شیخ نظام الدین آغاز کرد که بخط بابی خود نوشته دیده ام ، هنوز سخن دیگر نگفته بود که این سخن در حاضران در گرفت همه در گریه شدند . آنگاه این دو مصرع بر سرانید :

بیت

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد^[36]

این بگفت و نعرها از خلق برآمد بعد از آن دوسه بار این دو مصراع خواند .
آنکه گفت : ای مسلمانان ! دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید ، چکنم ؟
این سخن بطریق عجز بگفت چنانچه در جمع اثر عظیم کرد . پس قاسم مفری آن
دو مصراع دیگر بیاد داد :

هر درد دلی به خاک در خواهم شد هر عشق سری ز گور بر خواهم کرد*
منقول است* که* وقتی* در دهی اساک باران شد ، غله کمیاب گشت .
چون مردم بر دها و زاری خود اثری مترتب* ندیدند بخدمت او* هجوم آورده
درخواست باران نمودند ، اجابت نموده بر سر برآمد . از آستین خود دامن
بیرون آورد . رشته از آن جدا کرده گفت : خداولدا بعمرست آنکه این رشته دامن
ضعیفه ایست که هرگز چشم نامحرم بروی نیفتاد* و بحق سری که صاحب این
باتو داشت از اثر بخشایش بارانی فرستاد* و اگر لم یکن سر بصعرا لهم و بآبادانی
در لروم . هماندم ابری پیدا آمد* و چندان بارید که هر طرف سیلابها روان شد .
قبر والده شیخ نظام الدین ابوالعزیز که بی بی سازه* قام داشته* بهلوی نمازگاه
کهنه است . تواند* بود که قبر العجب* نیز (۱۳۷) در جوار آن* باشد .
والله اعلم !

شیخ "برهان الدین محمود ابن ابی الخیر اسعد البلخی قدس سره

بوفور علم و دانش موصوف بود و جامع علوم شریعت و طریقت و بصفت
وجد و سماع اتصاف داشت و از اکابر علما و اعظم دانشوران و حق شناسان
وقت سلطان غیاث الدین بلبن بود و بعالم شهر نیز میلی داشت . این شعر بوی
منسوبست* :

بیت*

گر کرم عام شد رفت ز برهان عذاب و بعمل کار شد وه که چها دیلنی است*
مشارق* حدیث نزد مصنف گذرانیده و اگرچه بظاهر نسبت ارادت او بهیچ یکی
از اولیا الله* معلوم نیست اما فی الحقیقت* نظر قبول و گشایش علوم وی از

مولانا برهان الدین مرغینانی^۱ صاحب هدایه^{*} بوده . از وی منقول است^{*} که
 بتیاس شش هفت ساله بودم و همراه پسر بجائی میرفتم^{*} که کوکبه مولانا برهان
 الدین مرغینانی پیدا شد . پدرم بکوشه رفت . من ایستاده ماندم و سلام کردم .
 در من تیز بدید و گفت : خدا مرا چنین میگوید که این کودک علامه روزگار
 گردد^{*} . من^{*} همچنان در رکاب او روان شدم . بار دیگر مولانا فرمود که خدا
 مرا چنین^{*} میگوید که این کودک^{*} چنان شود که^[38] پادشاهان ذی شوکت بر
 در این نیازمند آستان بوس بیایند . از کلام اوست که مرا بهیچ کبیره نگیرند
 مگر یک کبیره که آن شنودن چنگ و نواست و با این همه دانستی می شنوم
 و شوق شنیدن دارم . از سیر الارلیا^{*} مفهوم میگردد که مولانا کمال الدین که
 یکی از مشایخ حدیث سلطان است شیخ است و در علم و عمل و دین و دیانت و
 قال و حال بی نظیر وقت بود ، از جمله کلامه شیخ برهان الدین بلخی است و در
 بعضی مسودات خود در مناقب شیخ چنین نوشته که الشیخ العامل^{*} الکامل
 العالم الامین الاجل مالک رقاب السطم و الشری برهان المله و الدین محمود ابن^{*}
 ابی الخیر^{*} اسعد البلخی رحمه الله علیه . قبر او جالب شرق حوض شمسی است
 که آنرا تخته نور گویند^{*} ، برار و یترک به . مردم این دیار خاک قبر او را
 بطریق تبرک و گشایش علم باطفال خوراند و ازین جهت قبر شریف وی اکثر از
 پابان شکسته بود و چند بار از سرلو عمارت شده .

شیخ ترک بیابانی قدس سره

از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی است و در سلک اصحاب آن بزرگوار
 انتظام دارد . آثار لطافت و نزاهت^{*} از روضه متبرکه وی ظاهر است و طواف
 کنه آن آستانه را از زیارت وی^[39] صفی^{*} کلی حاصل میگردد و حصول این
 معنی شاهی^{*} قوی است بر عظمت و بزرگی او . قبر شریف وی در راه قدمگاه
 است بیرون قلعه فیروز آباد ، و امروز یکی از مزاراتی که در دهلی هجوم عام
 بدان مقام بسبب طواف میشود ، قبر شیخ است^{*} ، و هر روز جمعه مردم آنجا^{*}
 زیارت می آیند و عرس وی در بیست و چهارم رجب میشود . انتقال وی ازین

خاکدان ظلمانی در عهد سلطان معزالدین بهرام شاه بوقوع انجامید و وی پس از دستگیری سلطان رضیه در سنهٔ سبع و ثلثین و ستمائه در بیست و هشتم رمضان بر تخت نشست. پادشاهی بود قاهر و ضابط و خونریز و باوجود این صفات باوصاف مرضیه مثل شرم و حیا و بی تکلفی نیز آراسته بود. در اوایل جلوس با امرا و ملوک ملوک خوب کرد و در آخر عهد بعضی امرا را حبس کرد و بقتل رسانید و در میان امرا خلافت افتاد. اکابر و معارف در اصلاح شدند. فخرالدین مبارکشاه که فراشی بود در خدمت سلطان قربت یافته و بر مزاح وی استیلا گرفته. بصلح راضی میشد بالآخر امرا غائب آمدند و حصار بگرفتند و سلطان را اسیر کردند و مبارکشاه فراش را که در تهیج فتنه میکوشید⁽⁴⁰⁾ مشغول کردند و کشتند و در سیزدهم ذی قعدة سال شش صد و سی و نه سلطان را نیز شهید کردند و علاء الدین مسعود شاه را که نیرنگ سلطان شمس الدین بود بر تخت نشاندند. مدت ملک بهرامشاه دو سال و یک ماه بود.

شیخ نور الدین دهلوی قفس سره

از علوم رسمی و دانش عرفی بهره تمام داشت و در بیان مسایل قوی داستان بود. از معاصران سلطان ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین التتمش است. جامع الحکایات* از تصانیف اوست و آن کتابی است که از هر قسم لمایشی دارد و از مضامین و کمالات مصنف نمونه است و شیخ نور الدین از نظر مشایخ روزگار اثری عظیم داشت و از اولیای کبار نصیبه بر گرفته بود و با طایفه علیه به نیازمندی و فروتنی تمام زندگانی کردی و امثال ابن عزیزان دیگر در عهد ناصری و بلخی و جلای و علائی در دهلی و پرگند آن بسیار بودند که هندوستان از بزرگی ایشان بوستان بود. برخی از آن ارادت و بیعت بخدمت شیخ الاسلام فرید الاولیا داشتند و لختی بخلقهای* بررگوار او. از آن جمله سید تاج الدین در علم و عبادت و تقوی و دیانت⁽⁴¹⁾ و خوش خوئی و خوش باشی ممتاز بود. و سید مغیث الدین مفتی و سید منتجب سیه دستار. هر دو برادر در دانش و فضل و زهد و تقوی و عزلت و گوشه نشینی و عدم قبول نذر و نیاز بلند پایه زسانه

بودند^۱. و سید علاء الدین و سید قطب الدین در ترک و تجرید و تصوف و توحید بی مثل و بی همتا بودند. منقول است که نظام الاولیا هر بار سید انبیا را در واقعه بصورت سید علاء الدین مشاهده کردی و مولانا حمید الدین در سلک دانشمندان زمانه انتظام داشت و بر هدیه^۲ فقه شرحی دراز مشکل گشا نوشته و اکثر این عزیزان در دهی آسوده اند و البوم نام و نشانی از قبور این بزرگواران نمانده.

مولانا معین الدین عمرانی قدس سره

برکنز^۳ و مصباح^۴ و حماسی^۵ حواشی دارد. و در مملوظات مشایخ چشت^۶ خصوصا سیر الاولیا و نواید المؤاد اسم شریف وی بسیار مذکور است و از استادان زمان سلطان محمد تعلق بوده. در دانش عرفی و بیفتی رسمی پایه^۷ برکمال داشت و بزرگان بسیار از وی فایده های^۸ عظیمه گرفته اند. مولانا شمس الدین یحیی و امثال ایشان در سلک شاگردان وی انتظام دارند. والی عهد [۴۲] وبرا بطلب قاضی عهد^۹ با خواسته^{۱۰} بسیار بشیر ز فرستاد و آرزوی توشیح متن بهام خود کرد. پادشاه شیراز خبردار شده بقاضی مروت را بمرتبه اعلی رسالید بدان^{۱۱} سبب لیامد^{۱۲}.

خواجه محمود^{۱۳} مؤئینه دوز قدس سره

در سلک مریدان قاضی حمید الدین ناگوری^{۱۴} انتظام داشت و از جمله صاحبان و معتقدان قطب الاولیا بود و از مردان راه دین است^{۱۵} و کمالات وی بیشمار و ذکر وی در مملوظات خواجه و تألیفات اهل چشت آمده. روضه وی در جوار حضرت خواجه است. منقول^{۱۶} است که برده هر کس میگریخت باو التجا می آورد. اگر فرمودی یافته میشود یافته شدی. نویتی برده شخصی گریخت صاحب برده ملتجی بآنجناب شد. فرمود: چون یابی^{۱۷} مرا اطلاع بخشی. آن شخصی برده را یافت اما شیخ را ازین معنی آگاهی نداد. برده پس از چند گاه^{۱۸} باز گریخت. بار پیش شیخ آمد^{۱۹} و حقیقت حال بگفت. شیخ فرمود: چون یافتی چرا

آگاہی ندادی ؟ مقصود من از خرددار شدن آنست کہ از بار آن مهم خلاص شوم ، بہ طلب نذر است . چون بوعده خود وفا نکردی این مرتبہ نخواستی یافت ؟ ہر چند جست و جو نمود نام و نشانی^[43] از آن گم شدہ نیافت و خواجہ محمود^۴ مؤسسہ دوز آخر زمان سمن شمس الدین التمش^۵ و تمام سلطنت سلطان رکن الدین فیروز شاہ و سلطان رضیہ و سلطان معز الدین بہرام شاہ و سلطان علاء الدین مسعود شاہ و اول وقت سلطان ناصر الدین محمود دریافتہ و چون احوال سلاطین التمش^۶ ہمہ در محل خود مذکور است بجملاً حال سلطان رکن الدین یان نمودن مقتضای^۷ مسستست . سلطان رکن الدین پادشاہی بود کہ در سعا و عطا نظیر نداشت . آئینہ او کرد از بدل اسوال در ہج زمانی ہیچ پادشاہی نکرد . بعد از فوت سلطان شمس الدین در سال ششصد و سی و سہ بیست و یکم شعبان بر سریر سلطنت جاووس فرمود و مستغرق لہو و لعب و عیش و طرب شد . ندین سبب مصالح مملکت و اهتمام امور سلطنت در خذل افتاد و خاطر امرا از وی غبار گرفت و ہر طرفی مخالفی^۸ ظہور نمود . و اسرای^۹ ترک از وی روگردان شدہ سلطان رضیہ بیعت کردند و ویرا محبوس ساختند . ہم^{۱۰} در حبس برحمت حق پیوست^{۱۱} . مدت ملک^{۱۲} وی قریب ہفت ماہ بودہ .

مولانا محمد الدین حاجی^[44] جاجری قدس سرہ

در^{*} علوم رسمی و دالش طاہری بہانہ اعلیٰ بود و پیوستہ در انکار حولیٰان و درویشان رندگانی نمودی و از مجلس سماع قطب لاویا و قاضی حمید الدین ناگوری قدس سرہما^۱ انکار تمام داشت . بالآخر بمقتضی^۲ استعداد بلند و فطرت ارجعتہ از آن مقام برآمدہ باعتقاد این طایفہ سرخوش شد و از بزرگان صاحب وقت و درویشان کامیاب گشت . در اخبار الاخیار^۳ است کہ او^۴ از جملہ مریدان و خلفای^۵ شیخ شہاب الدین^۶ است و بسلسلہ سہروردیہ تعلق داشتہ و دوازده^۷ حج گزارده^۸ بود . بعد از آن بدهی تشریف آورد و سلطان شمس الدین التمش^۹ صدارت مملکت خود ہوی داد . و وی باوجود عدم رضا باین منصب بنا بر اقتیاد حکم سلطان قریب بدو سال بضبط مہمات این کار کما یشغی پرداخت و نسقی

بر بسط قواعد این امر مضبوط ساخت و بالاخر از سلطان رخصت خواست و التماس وی بدرجه قبول رسیده از آن منصب خلاص شد و هم در دهلی سکونت گرفت و در دوازدهم ذی الحجه و مت یازد و قبروی* در شهر از جمله اعیان قبور است و هر سال مردم نزدیک و دور در ایام [45] تشریق* برای زیارت وی می آیند . و آن ایام را ختم مولانا* مجد حاحی نامند . از کلام حقایق انتظام اوست که در یک کلمه ایراد مییابد .

کلمه محبت را هفتصد* هزار مضم است . نخستین موافقت با محبوب و آخرین سر بر فرمان او نهادن است . کسرا که این مقام میسر نیست فرا تر قدم نهد که دشواری دارد ، لیکن هرگاه محبت غائب آید صبر و آرام را وداع کند . در آن وقت هر چه کند معذور است .

شیخ بلال الدین غزنوی قدس سره

از جمله* حلقای* حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی است . وطن اصلی وی غزنین بوده . از آنجا بلاهور* تشریف آورد* . چون صیت عظمت حضرت خواجه شنید قصد دریافت ملازمت کرده بدلی آمد و در سلک مریدان خواجه انتظام یافت و بهمت خلعت مشرف شد و جمعی بر آنند که در غزنین به خواب دید که سر رشته ارادت وی به قطب الاولیا درست شده است . سراسیمه بر جست و در جست و جوی خواجه شد و در اثنای* جست و جوی* بسیاری از اولیا را ملازمت کرد* و چون* بلاهور رسید خبر تشریف داشتن آنحضرت در دهلی یافت . آرزوی [46] دیدن آن زید* گشته بدلی آمد و سر ارادت پیاپی قطب الاولیا نهاد و گفت : هدا تاویل رؤیائی* من قبل . هماندم رسمیات بیعت پیا آورد . مشایخ روزگار بر بزرگی وی اعتراف داشتند و خضر را بلوی ملاقات بود و آنجناب بوعط و نصیحت* خلق بیشتر پرداختی . سخن وی در دنیا اثر عظیم میکرد . قاضی حمیدالدین ناگوری و سید مبارک غزنوی و مولانا مجدالدین جاجرمی* و شیخ ضیاءالدین دهلوی و شیخ فرید* شکر گنج* قدس سرهم در مجلس وی حاضر می شدند* و اکثر کلام وی در محبت و عشق بودی و او باوجود کمال

رعایت شریعت غرا در وجد و سماع غنوی تمام داشت. از سلطان المشایخ مروی است که شیخ بدرالدین مسن^۱ گشته بود و از ضعف پیری طاقت حرکت نداشت. چون وقت سماع شدی چنان رقصیدی^۲ گویی کودک ده ساله میرقصید. از وی پرسیدند که شیخ پیرگشته چنان^۳ میرقصید؟ جواب داد که شیخ بمیرقصید عشق میرقصید:

من اگر پیر شدم عشق جوانست هنوز

از وی منقول^۴ است که من در شب رحلت حضرت خواجه حاضر بودم. چون وقت نفل نزدیک رسید مرا الک غودی^۵ پیدا شد. در خواب دیدم که خواجه از مقام خود برآمده جانب بالا می‌رود. مرا میگوید: بدر! دوستان خدایرا^۶ مرگ نباشد. چون بیدار شدم بعالم بقا رحلت کرده بود. قبر شریف وی پایان قبر قطب الاولیا است. سین عمروی قریب به صد سال بوده. در عهد سلطان علاء الدین وفات یافت و سلطان علاء الدین^۷ پادشاهی بود قاهر و جابر که ولی نعمت خود سلطان جلال الدین^۸ خنجی را بفریب هلاک کرده ممالک هند را بتغلب فرو گرفت و چندی کارها موافق خواهش او برآمده هر که باوی دم مخالفت زد مغلوب شد. و ارزانی اسباب معاش و بسیاری فتوحات و اطاعت متردان و امن طریق و کثرت عمارت از قسم مساجد و حیاض و حصار^۹ و مناره، و راستی و دیانت اهل عصر و اجتماع مشایخ و علما که در عهد وی بوده در هیچ زمانی نشان نداده‌اند و این از عجایبست^{۱۰} که باوجود آنکه سلطان را درین امور قصدی و اهتمامی نبود از لطایف قضا و قدر اسباب رفاهیت در عهد وی مجتمع بود و وی از نخوت و رعوتی که داشت دعواهای^{۱۱} شگرف پیش آورد. عاقبت در سال هفتصد^{۱۲} و هفده^{۱۳} [۴۸] ازین عالم ناپاید ر انتقال نمود^{۱۴}.

چو در راه رحیل آسود روا رو چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو

خواجه بست قدس سره

در اوایل فتح دهلی هنگام ظهور کوبک^{۱۵} سلطان غازی معزالدین محمد سام باین شهر بزرگ تشریف آورده ساکن شد و در ملک بزرگان این دیار

منتظم است و قبر وی بالای قبر خواجه است در جانب شمال . در اخبار الاخیار مسطور است که در وی آنجا پیش از قبره متبرکه خواجه بوقوع انجامید و اما سلطان غاری پادشاهی بود عدل گستر و دین پرور . علامات اسلام برکت غزوات وی در هند ارتفع یافت و شیوه دین داری در زمان او تازگی پذیرفت . آنچه از اموال غزوات در خزانه اش نشان داده اند در خزانه هیچ کشور ستانی نبود . گویند در خزانه خزین از جنس الماس که نفیس ترین جواهرات است یک هزار و پانصد من موجود بود . دیگر جواهر و خزاین را برین قیاس باید نمود . در سال ششصد و دو غره ماه شعبان بنست فدائی ملاحظه شربت شهادت چشید و پس از مدتی محاطت ملک در عهده بدگان ترک ۱۹۹ وی بوده و خطبه بمالک بنام او نگه میداشتند .

بابا حاجی روزبه قدس سره

از اسلاف اولیای " دهلی سب " اوفی المشرّب بود ، خداوند منزلت عالی . و در زمان راجه پتهوره " در بختی قلعه راویه داشت . بسیاری از کفار یمن توجه عالی وی از مهلکه کفر و کفری خلاص گشته بشرف اسلام و دین پروری رسیدند . قبر وی نزدیک " نمازگه کهنه است که یکی از جاهای فیض بخش دهلی است ، قریب بختی قلعه کهنه . تو ند بود که در آنجا که در زندگی می بوده خوابگاه گزیده باشد ، والله اعلم . و راجه پتهوره " از اعظم رایان هند بوده و اکثر راجگان هند حلقه اطاعت وی در گوش داشتند . چند مرتبه با سپاه سلطان معز الدین محمد سام جنگ صف کرده نکبار سلطان را شکست داد . مرتبه دیگر بدست غازیان سلطی بنارالبوار رفت . بعد از قتل وی سلطان قطب الدین ایبک که بنده از بدگان سلطان معز الدین محمد سام " بوده فتح دهلی و اکثر هند کرد و در سال شش صد و دو بعد از وفات ولی نعمت خود بفرموده وارثان ملک بر سر سلطنت نشست و او اول پادشاهی است [۵۰] از پادشاهان اسلام که در دهلی بودند . همه اوصاف حمیده و آثار پسندیده موصوف بود بسبب آنکه خصم وی شکستی داشت ، بایک شل شهرت یافت ، فتحهای " هند چه در زمان سلطان "

غازی و چه بعد از آن اکثر از وی ظهور آمده . در جود^۱ و بخشش نظیر نداشت . در^۲ بخشندگی و سردانگی مثل وی پادشاهی در زمان وی نبود . پیوسته^۳ بخشش وی لک بوده . وفاتش در سال شش صد و هفت^۴ بوقوع آمد و در گوی باختن از اسب خطا کرد و بیفتاد و بمرد و مدت ملک وی از اول فتح دهل تا وقت رحلت^۵ بیست سال بود ، و عهد مسطنت با چتر و سکه^۶ و خطبه چهار سال و کسری .

شیخ امام الدین ابدال قدس سره

خواهر زاده شیخ ضیاء الدین^۱ مرد غیب است . خرقه خلافت از شیخ پدر الدین عزنوی دارد لیکن در خدمت قطب الاولیا^۲ اوشی بسیار مجاهده کشیده^۳ و قبول تمام یافته . از آغاز سلوک تا انجام^۴ زندگی بکوشه گزینی و خلوت^۵ نشینی گذرانید . همتی بلند داشت و عمری طویل^۶ یافت . نظام الاولیا بی او سماع نشیدی . در سال هف^۷ و [۱۱۱۱] هجری^۸ بعالم قدس خرامد .

شیخ راجی دهلوی^۱ قدس سره

از^۲ خلفای^۳ بدیع الدین شاه مدار است . بمکارم اخلاق صوفیه و محامد اوصاف درویشان موصوف بود . از رعایت دقایق راه بدرجات عالی رسیده و مرجع اهالی زمان گشته . قبر فیض بخش او در دهل است . خلفای^۴ شاه مدار از شماره^۵ بیرون اند . اول و اکمل صدر آرایان مسند خلافت سید جمن بهاری است قدس سره ، که در تجرید و تعرید همتا ندشت و مظهر خوارق و کرامات بود و مرقد وی در یکی از قصبات بهار است و دیگر قاضی محمود است قدس سره که^۶ اکمل و افضل دانشوران روزگار بوده . خاک پاکش قریب^۷ به لکهنو است ، مطابق اهل آن دیار . دیگر قاضی شهاب الدین پرکاله^۸ آتش است قدس سره ، صاحب جذبات قوی و حالات غریب و خداوند جلال و عظمت . مقبره اش نیز نزدیک لکهنو است . دیگر قاضی مظهر^۹ است قدس سره ، شیر پوشه^{۱۰} توحید ، روضه^{۱۱} وی در مضامین کالهی است . دیگر قاضی عبدالملک قدس سره که

پادشاه^[52] و گدا محتاج دعای وی بودند و گشایش کار خود از برکت و حود او میدانستند. تربتش در بهرائج اس^۱. دیگر سید خاصه قدس سره که شاه بدیع الدین نهایت التفات بر حال او داشت و ظاهر و باطن وی را خاصه گفتی. دیگر شیخ الا^۲ قدس سره که اهل زمان او را شیخ اعلی می نامید. از جمله مجاذیب مشهور^۳ این سلسله است و مورد فراوان حالات غریبه. گور او در گوراست و دیگر شیخ محمد جهنده^۴ قدس سره که مطهر عجایب^۵ امرار آلهی بود. مولد و مدفن وی بداؤن است. و دیگر شیخ محمد باین پاو^۶ قدس سره که از نهایت ریاضات و مجاهدات^۷ دوازده سال بر پای چپ باستان^۸ و درین مدت هرگز پای راست بر زمین نهاد. بنا بر آن باین لقب ملقب شد. مدفن وی در کلهواین است^۹. و بسیاری دیگر بودند که گوش زمالین از عظمت و جلال ایشان پر بود و تحقیق احوال این بزرگواران بجهت پریشانی جمعی مقلدان مشرب ایشان ضروری است. گویند سر حلقه^{۱۰} [این سلسله] امام عبد الله علمدار اس که بواسطه^{۱۱} صدیق اکبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می پیوندد و بقولی بوسیله^{۱۲} شاه مردان باحضرت میرسد لیکن صحیح تر^[53] اینست که شاه بدیع الدین مرید شیخ محمد طیفور شاسی است و او مرید شیخ همین الدین که خلیفه^{۱۳} خاص امام علمدار است. این سلسله بجهت قلت^{۱۴} وسایط اقرب سلاسل است و بزرگان این خانواده در بیان توحید کشفی غلوی تمام دارند و اعتقاد وحدت وجود را بطریقی خاص اظهار میکنند و در روزگار بدیع الدین شاه مدار نهایت رعایت شریعت خرا می نمودند و در طریقت موافق سالکان مؤدب^{۱۵} سلوک میکردند تا در نصف^{۱۶} پسین مائه عاشر برهنگی و بی حجایی بمشرب این طایفه غالب آمده از منع ظاهر شریعت پاک برخاست و منشاء^{۱۷} این فساد آن شد که چون درین سلسله تجرید صوری شرط انابت^{۱۸} ساختند یشتی از بزرگان این خانواده بستر عورت و طعمای که بآن روز کفایت کنند پسند نموده^{۱۹} از جمیع اجناس پوشاک و انواع خوراک بیرون آمده^{۲۰}، کلمه^{۲۱} یوم جدید و^{۲۲} رزق جدید برخوانده. اگر ناگاه معلومی بدست ایشان افتادی هماندم آرا بمصرف رسانیده مجردانه زیست می نمودند^{۲۳}. از اینها

چندی ارادت مندان مقلد دل بر تجرید نهاده غرق این اندیشه گشته دو سه
گام^{۱۵۴} بالا تر از طریق صوفیه اختیار کرده زار مشروع را بدست چهار انگشت که
بهمه اندام نهانی نبوشتند بدل کردند و روز بروز بدعتهای دیگر افزوده و اقایل
فلسفه پناه بدیع الدین مدار^۱ اسناد کرده موجب آزار آنجناب و سبب عار او
شدند و کار بدین رسوائی کشید. شاه بدیع المین^۲ ازین افعال بیزار است و
آنحضرت در کشف اسرار و اشراق خواطر بهدیت مرتبه^۳ عالی داشت و هر ناصیه^۴
وی نوری بود که هر که بدان نگاه کردی بی خواست^۵ بسجده رفتی. ازین رو
پیوسته برقع پوش بودی مگر روز بار عام لقب از چهره بر داشته افاده خلائق
فرمودی. هر کرا^۶ در علم و دانش رسمی و حقیقی دشواری پیش آمدی آلودی
بخدمتش رسیده بی آنکه سؤال کند از استماع کلام حقایق النظام وی حل مشکل
کرده بار گشتی. التعلل وی ازین خاکدان طلسمی بعالم روحانی در سال هشتصد
هجری موفوع آمد^۷. از وی کرامات فی خوارق العادات بشمار نقل کرده اند.

شیخ شمس اتاوله قدس سره^۸

همعصر سلطان الاولیاست و بکمال فقر آراسته بود و بهدایت و ارشاد اهل
زمانه اشتغال داشت و پیوسته بسطان^{۱۵۵} المشایخ بجهت^۹ رجوعی که دلیا را
بآستانه^{۱۰} وی بود انکار کردی و گفتی رعایای طاهر علامات خرائی یابن است و
نظام الاولیا^{۱۱} اصلاً بجواب او لب نگشادی^{۱۲} تا شبی بواقعه دید که نظام الدین
اولیا سر بر زنوی مبارک حاتم انبیا علیه افضل لصلوب و اکمل التحیات^{۱۳}
نهاده در خوابست. از آن وقت طریقه ادب و اعتقاد پیش آورد. گویند حاجتمندی
که بوی رجوع کردی در کم فرصتی بمقصود خود واصل شدی. با بر آن
اتاوله که بهندی زبان شتاب کار را گویند در لقب وی النظام یافت^{۱۴} و بارها
سلطان الاولیا گفتی که هر کرا^{۱۵} زود تر میراد دینی و دنیوی خود رسیدن
آرزوست از ملازمت شمس زمان ما طلب کند. حواشیه^{۱۶} او در دهلی است.
عمر وی در هفتم و چهل و هجده سال است.

شیخ شهاب الدین عاشق^۱ قدس سره

از^{*} خلفای^{*} شیخ امام السین بدل است و نعمت اروی یافته و از ملازمت شیخ بدر الدین غزنوی نیز فیض فراوان گرفته بود . بمظاهر جمیله فرورفتگی تمام و میلان روحانی عظیم داشت . در عشق و محبت حقیقی و مجازی بدرجات عالیّه رسیده بود . [56] مولد و مدفن او^{*} دهلی^{*} است^{*} .

شیخ عماد الدین دهلوی قدس سره

مرید^{*} شیخ امام الدین ابدال ست و حرقة خلافت از شیخ شهاب الدین عاشق^۱ داشت . از بزرگان خانواده چشت است و بزرگان دیار را ملازمت کرده و نعمتها یافته . شیخ تاج الدین امام که از مشهوران وقت بوده از مریدان خاص اوست . خوابگاهش دهلی است .

شیخ نظام الحق والدین قدس سره

نام او محمد بن احمد^{*} بن می لیجاری اسپ . سلطان المشایخ^{*} و نظام الدین اولیا در سلک القاب او انتظام دارد . از محبوبین و مقربان درگاه الهی بوده . اولیای^۱ وقت همه بر بزرگی وی معترف بودند . دیار هندوستان از برکات او باغ و بوستان گشته و الیوم مرقد منور وی مطاب طوایف بنی آدم است و ظهور وی در زمان سلطان علاء الدین^{*} بوده و رفاهیت و فتوحات و امن و امان که در عصر علائی بوده برخی از آن بزبان قدیم گزرش^۱ یافت از برکات وجود نظام الاولیا بوده و دانایان یقین داشتند که مورد ین فیصها سلطان علاء الدین نیست . سخن کوتاه آنجناب از اعظم خلفای^{*} شیخ فرید گنجشکر است و بواسطه^{*} حضرت شیخ بخواجه [57] قطب الدین می پیولدد و باصل^{*} از بخارا است . جد پدری وی خواجه علی و جد مادری وی خواجه عرب بر رفعت همدگر بطرف هند تشریف آورده^{*} . چندگاه در لاهور گذرانیده^{*} و بلاخر چون قبه الاسلام در آن ایام بداؤن بود هر دو مصاحب در آن شهر آمده رحل اقامت انداختند و^{*} بعد از مرور ایام در میان آن دو عزیز قرابت واقع شده . حتی سجده از پسر و دختر ایشان سلطان المشایخ را

بوجود آورد و عالم را بنور ظهور وی روشن گردانید و هم در ایام صغر نظام
 الدین پدر وی از سر وی برفت و چون قمری تمیز شد والده وی در مکتب
 نشاند و آثار رشد از وی ظاهر شدن گرفت و چون عمرش بنوازه رسید کتاب
 لغت شروع نمود و بقصد تعلم پدلی تشریف آورد و تحصیل علوم نموده
 مقامات حریری یاد گرفت و بعدی در علم محور نمود که طالب علمان او را
 نظام الدین یحیٰ می‌گفتند. از هر علمی حظی تمام و نصیبی کامل برگرفت و
 در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و علم و فضل سرآمد فضلای وقت بود. در
 لغات آورده که وی بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل آن شبی در جامع
 دهی بسر می برد چون وقت شعر مودن بعبارت برآمد^[۱۸۱] این آیت برخواند: *الم یان
 للذین آمنوا ان تخلص قلوبهم لذكر الله*. چون آنرا بشنید حال بروی متغیر شد
 و از هر جانب انوار ظاهر شدن گرفت چون آمد شد می‌زاد و راحله روی
 بدریغ ملازمت و خدمت شیخ فریدالدین گنجشکر نهاد و آنجا مرید شد و
 بمرتبه کمال رسید. خدمت شیخ ویرا تجارت تکمیل دیگران داده بدهی
 مراجعت فرمود. آنجا بتعلیم طلبه علم و تربیت طایفه اهل ارادت اشتغال
 نمود. در اخبار الاخیار مذکور است که وقتی که شیخ فریدالحق و الدین
 سلطان المشایخ را خلاص داد، گفت: حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و
 عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان خلافت مشایخ باشد
 و از وی این کار نیکو آید. در سیر الاولیا از حضرت سلطان المشایخ منقول
 است که پیدا شدن محبت شیخ فرید در دل من از آنجا شد که بقدر دوازده ساله
 کم یا بیش بودم لغت میخواندم مردی که او را ابو بکر خوان گفتندی بخدمت
 استاد من از طرف ملتان آمد و حکایت شیخ بهاء الدین زکریا و بیان مناقب
 و ذکر تعبد وی و متعظان وی بسیار کرد اما در دلم قرار نگرفت. بعد از آن
 حکایت کرد که از آنجا در اجوده آمدم. شاهی دیدم چینی و چنان^[۱۵۹]. چون
 مناقب شیخ العالم فرید الحق و الدین در گوش من افتاد معنی و ارادتی بصدق
 در دلم در آمد تا چنان شد که بعد از هر نمازی ده بار می‌گفتم شیخ فرید و ده بار

میگم مولانا فرید، و آن محبت بغایتی رسید که یاران من همه مطلع شدند چنانکه اگر از من سحی پرسیدندی و خواستندی که سوگند دهد می گفتند سوگند شیخ فرید بخور. و در اخبار اخیر مسطور است که وقتی که سلطان المشایخ بشوق ارادت شیخ فریدالدین باجودهن رفت بیست ساله بود. چون بهلازمت آنحضرت مشرف گشت شش سیاره قرآن پیش شیخ تجوید* نمود و شش باب از عوارف* سند کرد و تمهید شیخ بوبکر سلمی و بعضی کتابهای دیگر پیش شیخ بهوالد. از سلطان المشایخ مقول* است که چون بهلازمت شیخ الشیوخ مشرف شدم نخستین صفی که از شیخ شنیدم این بود:

بیت*

ای آتش فراقت دلها کباب کرده سیلاب اشتیاق جانها حراب کرده

کمال عظمت و جلال و مجاهده و مشاهده وی بیش از آلت که از عهدۀ تحریر آن توان برآمد. مجمل و مفصل در اخبار الاخبار* و فوائد العواد [60] و سیرالاولیا مذکور است هر کرا ذوق اطلاع باشد بآن کتب رجوع نماید. من فواید انعام الشریفة و آن در ضمن سی و پنج کلمه ایراد می یابد.

کلمه ۱ میفرمودند* که سماع علی الاطلاق حلال و علی الاطلاق حرام نیست تا مستمع کیست. سماع صوتی است موزون چرا حرام باشد و سماع مزامیر حرام است. پیش شیخ فرید الحق و لدی قدم سره در باب باحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علما است ذکر میگردند. فرموده سبحان الله یکی بسوخت و نجاکستر شد دیگری هنوز در اختلاف است!

بیت*

آتش اندر پختگان افتاد و سوخت خلام طبعان همچنان نموده اند

کلمه ۲ بعضی* درویشان با پیری بیعت میکنند و بر آن کفایت ناکرده نزد پیر دیگر میروند و بیعت و خرقة وی هم می ستانند. نزدیک من این چیزی نیست. بیعت همان است که باول کرده. اگرچه آن پیر یکی از آحاد باشد. کلمه ۳ اگر* مرید شیخ را گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو

مرید من نه^{*} او مرید باشد و اگر معامه^{*} برعکس بود مرید نباشد ، چه ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ .

کلمه ۴ فعل^{*} سعادت را کلیدها است بهمه تمسک باید کرد . اگر از یکی نگشاید شاید که بکلید دیگری^[61] گشاده گردد .

کلمه ۵ میفرمود^{*} که فردای قیامت بعضی ازین طایفه را در دردان بر انگیزند . ایشان گویند ما دزدی نکرده ایم . جواب آید جامه^{*} مردان پوشیده و عمل بان نکردید^{*} . آخر هم بشعاعت پیران نجات یابد .

کلمه ۶ میفرمودند^{*} که در کتب سلوک مذکور است که سلوک صد مرتبه دارد و^{*} همدهم مرتبه کشف و کرامتست . اگر سالک همدین^{*} بماند بهشتاد^{*} و سه دیگری رسد ؟ پس باید که فطر بر کرامت مقتصر نباشد فرض الله کمال انکرامه علی اولیائه کما فرّض اظهار المعزّه علی البیانه .

کلمه ۷ مرید^{*} بر دو نوعست ، رسمی و حقیقی . رسمی آنست که او را تلقین کند که دیده نا دیده و شنیده نا شنیده کند^{*} و بر سنت و جماعت باشد و حقیقی آنست که پس از تلقین او را بصحبت خود امر کنند و نگذارند که بصحبت نا جنس نشیند .

کلمه ۸ طبایع مختلف است یکی چنان مخلوق است که اگر ده درم دارد او را قرار نیست تا بمصرف نمیرساند و یکی چنان آفریده شده که هر چند بیشتر می یابد بیشتر می طلبد و این معنی باختیار نیست ، قسمت ازلی است .

کلمه ۹ دنیا^{*} جمع نباید کرد . هر چه میرسد خرج می^{*} باید نمود^[62] و ذخیره نباید ساخت .

زر از بهر خوردن بود ای پسر زر بهر نهادن چه سنگ و چه زر
کلمه ۱۰ هر^{*} گاه دنیا اقبال کند باید داد که کم نیاید و هر گاه که روی ازین کس بگرداند هم^{*} نباید داد که چون روی بر متن نهاد نخواهد ماند باری بolest خود بدهد .

کلمه ۱۱ در* قبول صدقه پنج شرصت . دو بیش از عطا ، یکی آنچه دهد
 از وجه حلال باشد ، دوم بمردم^۱ صالح دهد . و دو شرط دیگر در وقت بخشش
 مطلوب است . تواضع و بشاشت وجه ، و حنیه . شرط پنجم ، بعد از عطا بر زبان
 نیاوردن^۲ و منت^۳ نایهادن است . اگر بین پنج شرط جمع شود بی شک آن صدقه
 مقبول است .

کلمه ۱۲ می* فرموده که شیخ ابو سعید* بی اخیر قدس سره اتفاق
 عظیم داشت . یکی به خدمت او این حدیث خواند که لایحیر فی الاسراف . شیخ
 فرمود : لا اسراف فی الخیر .

کلمه ۱۳ هم* می فرمود که شخصی پیش شیخ محمد اجل شری* قدس
 سره آمد و ارادت آورد و منظر بود تا چه فرماید . گفت آنچه بر خود روا نداری
 بر عیری روا مدار . پس از آنکه آن فرمودید باز آمد . گفت : آنروز که بعد
 کردم منظر بودم که شیخ مرا وردی فرماید ، هیچ نفرمود . شیخ گفت : بخند
 آنروز چه بود ؟ مرید حیران بمسد . شیخ تبسم کرد و گفت : آنروز ترا گفتم^[63]
 که آنچه بر خود نپسندی بر دیگری مهسد . چون تعنت اول درست نکردی دیگر
 چون دهم .

کلمه ۱۴ از* شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل کردی
 که بارها گفتمی : هر دری و هر سری مسازید . یک در گیرید محکم گیرید .

کلمه ۱۵ توبه* بر دو نوع است . توبه عوام و توبه خواص . توبه عوام
 از گناه است و توبه خواص از مآدون الله .

کلمه ۱۶ توبه* و ایابت در حالت جوانی نیکو می آید ، در پیری خود
 چکند که قایب لشود^۴ .

چون پیر شوی و بی سر انجام	آئی سرکار خود بنا کام
سازی حق را ز تیره رائی	معمشوقه روز بی نوائی*

حق تعالی از بنده خود از جوانی خواهد پرسید . یسأل المرء من شبابه بر آن مشعر^۱ است .

کلمه ۱۷ هر که* خدای را بعلتی عبادت کند همان علت معبود او باشد . باید که چند روزه عمر در معرض هلاکت و خوف سلب ایمان نگذرائی .

کلمه ۱۸ طهارت* بر چهار نوع است . اول آنکه ظاهر را پاک گرداند از حدث و جنب^۲ ، دوم آنکه اعصاب را از گناهان پاک کند ، سیوم آنکه دل را از اخلاق ذمیمه خالی سازد ، چهارم آنکه سر را از خدای بیچون پاک کند .

کلمه ۱۹ پیغمبر* صلی الله علیه وسلم [۶۴] فرموده للمصایم فرحتان : فرحة عند الانقطار و فرحة عند لقاء الجبار* . این مرحمت اکل و شرب نیست ، این فرحت بر اتمام صوم است .

کلمه ۲۰ هر* طاعی را جوانی ~~یعنی سب~~ . جرای روزه نعمت دیدار است .

کلمه ۲۱ می* فرمودند که در احیاء صوم* می آرد که الصوم نصف الصبر و الصبر نصف الايمان چه حقیقت صبر عابثه باعث حق است بر غلبه هوا . و اصل باعثه هوا دو چیز است . خشم و شهوت ، و صوم شهوت را مقهور کند پس الصوم نصف الصبر درست باشد .

کلمه ۲۲ می* فرمود که سیدی احمد کبیر قدس سره گفته که وقتی با نفس خود مجادله میکردم هر چه بروی عرض کردم قبول کرد چون اطعام طعام باز نمودم ابا نمود و عذرهای پیش آورد . دانستم که رضای حق تعالی درین کار است همان را پیش گرفتم . هم از نجاست که در خاندان آن بزرگوار بیشتر همین است و اوراد و اعمال کمتر .

کلمه ۲۳ هم* میگفت که طاعتی است لازمه و طاعتی است متعدیه . طاعت لازمه آنست که بمعیت آن همان یکم صیامت کند و آن نماز و

روزه و حج و اوراد است . اما متعدیه تست که از وی منفعتی و راحتی بدینگری برسد و در طاعت لایمه [65] احلاص شرط است تا قبول آید و در متعدیه هر گونه که کند مشاب باشد .

کلمه ۲۴ می* فرمود که امیرالمؤمنین عی کرم الله وجهه فرموده است اگر کسی یکموم میان رها خرج کند به از تست که ده درم بفقرا بخت کند .

کلمه ۲۵ از* شیخ ابو سعید ابو الخیر* قدس سره پرسیدند که راه بحق چند است . گفت بعدد هر ذره از موجودات راهیست بحق ، اما هیچ راهی نزدیکتر از راحت رسانیدن بدنها نیست . ما هر چه یاتیم درین راه یافتیم و بدین وصیت میکنیم .

کلمه ۲۶ قرآن* را با ترتیل و تردید باید خواند . ترتیل آنست که در آیتی که خواننده را ذوق و شوق و وقتی حاصل آید مکرر خواند . وقتی پیغامبر صلی الله علیه و سلم میخواست چیزی او قرآن بخواند ، گفت : بسم الله الرحمن الرحیم . هم در تسمه دل موارک او را رقتی پیدا شد ، بیست بار مکرر کرد .

کلمه ۲۷ امام* احمد حسن رضی الله عنه هزار مرتبه حضرت عزت را در خواب دید . پرسید : یا رب ! فاضلترین چیزی که بقریان بحضرت تو بآن تقرب نمایند چیست ؟ فرمان شد قرائت کلام من . بار پرسد : بفهم یا بفیر فهم ؟ فرمان شد : هر گونه که بخوانند .

کلمه ۲۸ هر* نفسی که بر می آید گوهری نفیس است که تا قیامت آبرا بدل نخواهد بود . [66] شب و روز و ماه و سال میگذرد تا مل باید کرد که هر شی و هر روزی چها توان کرد .

کلمه ۲۹ هر* عضوی را بری صلی آفریده اند و دل موضع محبت الهی است و هر دلی که درو محبت خدای تعالی نباشد آن دل بیمار است .

کلمه ۳۰ فردای* قیامت مرگ شود که عاصر آید آفرا که در دنیا دعوی محبت ما میکردند . خون همه را حاضر گردانند فرمان آید که هر که محبت ما کم از لیلی و معجون ورزیده است او را در عرصات تعزیر* کنند .

کلمه ۳۱ میفرمود که شیخ نظام الدین بو الموید که از مشاهیر بزرگان زمان سلطان شمس الدین التمش و معاصر خواجه قطب الدین قدس سره بود و مذکری کردی و نفسی گیرا داشت ، روزی در تذکیر وی در آمدم . بر در مسجد نعین ز پای^۱ بکشید و در دست گرفت و در مسجد در آمد و دو گانه بگزارد و بالای منبر رفت . مقری آیتی بخواند . بعد از آن شیخ نظام الدین بو الموید رحمه الله علیه آغاز کرد که بخط بارای خود نوشته دیده ام . هنوز سخن دیگر نگفته بود که این سخن در حاضران در گرات . همه در گریه شدند . آنکه دو مصراع بخواند :

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد چو در عم تو زیرو زبر خواهم کرد
این بگفت و نعرها از خلق برآمد . بعد از آن دو سه بار^۲ این دو مصراع تکرار نمود . آنکه گفت : ای مسلمانان [دو مصراع] دیگر این رباعی یاد نمی آید ، چکنم ! این سخن بطریق عجز بگفت چنانکه در همه اثر نکرد . آنکه مقری دو مصراع دیگر بیاد داد . رباعی تمام بخواند و فرود آمد^۳ :

هر درد دلی بگور در خواهم شد هر عشق سری ز گور بر خواهم کرد
کلمه ۳۲ میفرمود^۴ که سحیف اندین باخرزی رحمه الله علیه بارها گفتی که من مسلمان کرده یک بیت سنائی^۵ ام :

بر سرطور هوا طبعور شهوت میرنی !! عشق مرد زن^۶ ترانی را بدین خواری مجوی^۷
و میگفت ای کاش کسی مرا آنجا برد که خاک سنائی است تا من از آن سرمه چشم خود کنم .

کلمه ۳۳ بطریق حکایت از عزیزی نقل میفرمود که بارها فرمودی که نماز و روزه و اوراد و تسبیح همه دیکست . اصل در دیگ گوشت می باید . چون گوشت نباشد از این حوایج^۸ هیچ نگشد . از آن بزرگ پرسیدند که تو بارها این تمثیل میفرمائی ، مشرح تر ازین بگوی^۹ . گفت : گوشت ترک دپ است و

نماز و روزه و تسبیح حوائج آن . اول باشد که تارک شود و تعلق او بهیچ چیز نباشد تا بر مار و روزه و ادعیه دیده سترس گردد و چون دوستی دنیا در دل باشد از ادعیه و اوراد چه گشاید .

کلمه ۳۴ هم* بر سبیل حکایت^[۵۵] نقل میکرد که خواجه بود با نعمت و ثروت که بعدست عین القضاة فتوحی فرسادی . مگر عین القضاة وقتی از صاحب خیری دیگر خبری قسول کرد . آن خواجه باستماع این خبر خاطر گرفته شد . عین القضاة بدو نوشت که بدین سبب مریع تا دیگری نیز دولت یابد . از آنها میباش که دعا میکند : (اللهم ارحمی و محمداً ولا ترحم معنا احداً و از آنها مشو که میگویند :

ای باغبان بیا و در باغ بار کن چون من در آیم و بت من در فراز کن*
کلمه ۳۵ ار* شیخ ابو سعید** ابو بکیر قدس سره نقل فرمودی که هیچ خطره در دل من نگذشت که نه من بفهم آن مهم گشتم ، نه وقتی درویشی صادق بهافتاه وی آمد . شیخ ابو سعید کمال معرفت وی ملاحظه نموده وقت الطار دختر خود را فرموده " تا کوره آب " بدو رساند . دختر باوجود آنکه خورد سال بود بآب تمام و غایت حرمت آب پیش درویش برد . شیخ ابو سعید را ادب وی بغایت مستحسن افتاده . بهخاطر آمد که کم بدو نیکبخت خواهد بود که این دختر در حباله وی خواهد در* آمد و باید که آن شخص بهترین اهل عصر باشد . پس ازین خطره حسن مودب* را بیار فرستاد . چون حسن ار آنجا باز گشت شیخ گفت : آنچه شنیده باید گفت . حسن گفت :^[۵۶] شنیدم که یکی با دیگری میگفت که شیخ ابو سعید میخواهد که " دختر خود را در حباله خود در* آورد . شیخ بخندید و گفت : آن خطره مرا بر من مواخذه کردند .

ذکر بعضی از کرامات سلطان المشایخ قدس سره

عارف جاسی قدس سره السامی در تفصیلات الالسی* آورده که " شخصی براقی که مبلغ* کثیر در آنجا نوشته بود گم کرد " . پیش شیخ نظام الدین آمد و قصه

گم شدن برات را بعرض رسانید و اظهار تعبیر و اضطراب کرد. شیخ یکدزم بوی داد که این را حلوا بحر و بروج شیخ^۱ فرید لدین بدرویشان ده. چون آن شخص آن دزم را بخلوا پر داد حلوا پر سری حلوا در کاغدی پیچید و بوی داد. چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برت گم شده وی بود. هم در نفعات مسطور است که وقتی سلطان المشایخ بنحید و مو کرده بود خواست که محاسن^۲ شانه کند. شانه در طاق بود و کسی نزدیک آن ده که شانه را بدست شیخ دهد. شانه از طاق بهست و خود را بدست شیخ رسانید. و^۳ در سیر الاولیا^۴ آورده که وقتی مردی بدست سلطان المشایخ وقت صبح آمد. در شاء راه در خاطر وی رسید که اگر بدست مبارک خود سلطان در کم من بواله نهد کامرانی کنم. چون بدست رسید^۵ مایده برداشته بودند و آنحضرت^[70] رحمه الله علیه تسول میخورد. از دهن مبارک بکشید و در کام او نهاد و فرمود: پستان از آن بهتر. هم در سیر الاولیا^۶ آورده که از فاسی محی لدین کشایه^۷ سقولست که در عهد علائ^۸ محبوس شدم و آن حبس دراز کشیده. یکی از بخدمت سلطان المشایخ فرستادم که بیگانه در حبس مانده م و کسی از من یاد نمیکند. حال من چگونه خواهد شد. پاره شکری^۹ بمن فرستاد که سه روز ازین بخور. چون بخوردم روز سیوم خلاص شدم. هم در سیر لاولیا^{۱۰} مذکور است که مولانا وجیه الدین بابلی رویت کرده که مرا رحمت دق آغاز شده بود. طیبیان گفند در باغی یا سرائی که مشرف بر آب باشد سکونت کن. گفتم در باغ سکونت دشوار است. در ملازمت سلطان المشایخ که حائقه وی بر سر آب بود سکونت گرفتم. اتفاقاً در ملازمت وی بعضی اطعمه مخالف عت^{۱۱} من آورده بودند، از آن میخورده. مرا فرمود: بسم الله! بحکم وی ناچار تناول کردم. چون از آن صحبت برخاستم بالکل صحت یافتم و محتاج بعلاج نشدم. در حبار الاخیار^{۱۲} آمده که یکباری^{۱۳} سلطان علاء الدین بقصد امتحان بدست وی نصی چند در^{۱۴} پرداخت امور مملکت نوشت تا اگر او در پی سرانجام آن گردد، و ر گرفت کند که درویشان را^[71] بدین امور چکار. یک فصل بدین مضمون بود که چون بدگی شیخ مخدوم

عالمیاست و در دیر و دنیا هر کرا حاجتی است ر خدمت وی بر می آید و حق تعالی رمام مملکت دنیا بدست ما داده ما را باید که هر کاری و مصیحتی که در مملکت پیش آید بخدشت شیخ عرص^۱ داریم تا در آنچه خیریت مملکت و صلاح ما در آن بود اعلام فرماید ما برآن فحشی چند درین باب بخدشت فرستاده زیر هر حدیثی جواب آن بویسد^۲ تا ما آرا پیرداحت رسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که^۳ از حمده پسران محبوب تر و مرید شیخ بود بخدشت شیخ فرستاد. چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه فرمود و حاضران مجلس را گفت: فاتحه خواند^۴. بعد از آن گفت: درویشان را با کارهای پادشاهان چکار^۵؟ من درویشم و گوشه گریه و بدعا گوئی پادشاه^۶ مسلمانان مشغول. اگر بسبب این معنی پادشاه بعد ازین^۷ چیزی مرا بگوید^۸، من ازینجا هم بروم، ارض الله واسعة. چون این حکم سلطان علاء الدین رسید حوشحال شد و معتقد گشت.

ذکر وفات سلطان المشایخ قدس سره

در سیر الاولیا* و اخبار الاخیار* مسطور است که در آخر عمر که س شریف وی از هشتاد متجاوز شد بعدیت^[72] مجاهده پیش گرفت و صوم دوام داشتی و هوقت افطار اندک چیزی چشیدی. طعامی که* وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که نخوردی. اگر خادم عرضه داشتی^۱ که مخدوم وقت افطار کمتر خورده اگر از طعام سحر هم نخورد حب چه شود، بگریستی و گفتی که چندین مسکینان و درویشان در کنجهای^۲ مساجد و دو کانه^۳ گرسنه و ناله زده افتاده^۴ اند. این طعام در خلق من چگونه فرو^۵ رود. و^۶ همچنان طعام از پیش بر میداشتند و چون ایام رحلت آن قنوة الاولیا نزدیک رسید پیش از رحلت چهل روز طعام لچشید و در آخر وقت که از عالم میرمت میگفت: وقت نماز شده است و من نماز گزارده ام^۷؟ گر میگفتند: گزارده اید^۸. میفرمود: بار دیگر بگزاریم^۹. هر نماز را مکرر میگزارد^{۱۰} و میفرمود: میرویم^{۱۱}، و بنقیال^{۱۲} خادم میفرمود که اگر چیزی در خانه نکه دارد فردای^{۱۳} قیامت از عهد^{۱۴} جواب آن^{۱۵}

برآید . خادم همه را پدید ، مگر چند روزه عذوقه درویشان از قسم عده نگاه داشت . فرمود : این مرده ریگ را چه نگاه داشته ؟ این را نیز بیرون کن و در خانه جاروب ده . در حال انبارها را بگشادند و جهانی جمع شده غارت کردند . بعد از آن بعضی متعفن عرض نمودند که حال ما مسکینان بعد از معذوم چه خواهد شد ؟ [73] فرمود : غمی نیست . در روضه من چندان برسد که کفاف شود . گفتند : میان ما قسمت که کند ؟ گفت : هر که از نصیب خود بگذرد . بعد از آن خلافت و ولایت دهی شیخ نصیر الدین محمود قدس سره سپرد و در سه و خمس و عشرين و سبعهائمه آفتاب روح پر فتوحش در وقت طلوع خورشید روز چهارشنبه هژدهم ربیع الآخر بمعرب فنا غروب* نمود .

شیخ نجیب الدین متوکل قدس سره*

برادر و خلیفه شیخ فرید الدین گنجشکر است . در اخبار الاخبار آمده که وی سبب معامله بود و مجاهدات غریب و ریاضات شاقه میکشید و توکل تمام داشت . در سلطان المشایخ متوکل است که فرموده شیخ نجیب الدین مدت هفتاد سال در شهر بود و باوجود فرزندان و تبع بسیار دیهی و ملکی نداشت و بعیش و خرمی تمام می بوده . من درین شهر همتای او ندادم . از بسکه مستغرق کار خود و از روش اهل زمانه بگانه بود ندانستی که امروز کدام روز و این ماه کدام ماه و این درم چه درم است . شخصی* از وی پرسید که نجیب الدین متوکل توئی ؟ گفت* : متاکل منم تا متوکل کیست ؟ هم آن شخص گفت برادر شیخ فرید الدین گنج شکر توئی ؟ گفت برادر* صوری منم تا معنوی که خواهد بود. [74] در سیر الاولیا* آورده که روزی مهمانان عزیز بخانه وی آمدند و چیزی حاضر نبود ، بدین سبب ویرا فی الحمله نگرانی پیدا گشت . بالای* بام رفت و مشغول شد . ناگاه پیری بروی طاهر شد و این بیت بر خواند* :

با دل گفتم دلا خضر را ینی دل گفتم اگر مرا نماید بینم

و مایده پیش آورد و* گفت : کوس توکل تو بر عرش میان ملاه اعلی میزند تو

بجهت اینمعنی ملتفت گشته^۱ گفت: حق می‌داند که بسبب^۲ خود ملتفت نشده‌ام. آن شخص^۳ گفت: این طعام نزد فرزندان خود پیرسان. چون طعام بر گرفت^۴ و روان شد آن مرد غیبی را دید. زوی آورد که دو پسر داشته. یکی را احمد^۵ نام بوده و دیگری را محمد. هرچند شیخ بر ایشان غضب کردی و تفت شدی بجهت نگهداشت دلب این نساها و رعایت آن هرگز بتحقیر بر زبان نیاوردی و در عین غضب گفתי: خواجه احمد تو چرا چین کردی و ای خواجه محمد تو چرا چین کردی. و آن عمده متوکلان عصر بعدی محبت و اخلاص بحباب حضرت شیخ فرید گنج شکر داشته که باوجود آنکه مسکن وی در دهلی بود از آنجا نورده مرته باجودهن بهلارمت شیخ رفت و مرثیه آخری چون بدلی رحید ازین عالم ما بعالم بقا رو آورد^۶ روضه متحرکه^۷ وی در راه مقام خواجه قطب الدین است. آثار عظمت و بزرگی و فقر و گوشه نشینی از آنجا ظاهر و هویداست. عرس وی در نهم شهر/رمضان مبارکست. وفات آن بزرگ نهاد در زمان سلطان معز الدین کیفیاد که سیره سلطان غیاث الدین بنین بوده بوقوع انجامید و سلطان معز الدین پادشاهی بود صاحب اخلاق، مرضیه، بحسن صورت و سیرت^۸ آرامته. در سال شصت و هشتاد بعد از وفات جد بر تخت نشست و چون در حدائث مس بوده و بر چنان دستگاهی ناگاه فادر شد بعیش و عشرت افتاد و بمقتضای^۹ اباس علی دین ملوکهم خواص و عوام، پیر و جوان، عالم و جاهل، هندو و مسلمان بشراب و شاده گرفتار شد. امور جهاننداری بمضی امرای^{۱۰} نو دولت قرار یافت و از نهایت امتغراق سلطانی^{۱۱} بعیش و کامرانی، خیالات فاسده در خاطر آن امرا^{۱۲} آمدن گرفت^{۱۳}. و سلطان بمصیحت^{۱۴} دوستان ازین ماجرا اطلاع یافته، بی آنکه الدیشه کند دشمن ملک را از میان برگرفت و چون مدار منک بروی بوده ستقامت ملک معزی ترلزل یافت و سلطان بجهت کثرت مباشرت با محبوبان زرد^{۱۵} و ضعیف شده^{۱۶} صاحب فراش شد و بمرض لقوه مبتلا گشت و در امرا اختلاف پدید آمد با یکدیگر بنیاد معاربه و مجادله کردند. سلطان جلال الدین بر همه غالب آمده در شهر سنه ثمان و

ثمانین و^۱ ستمانه بر تخت جلوس فرمود و سلطان معز الدین را در گلیمی پیچیده
باب انداخت.

من خوارق عاداته

از سلطان المشایخ^{*} مروی است که پیش از آنکه من بخدمت شیخ فریدالدین
والدین قدس سره برسم مجعد بودم و پهلوی خانه شیخ^{*} نجیب الدین می بودم .
روزی در مجلس وی برخاستم و گفتم : یکبار سورة فاتحه و اخلاص بخوانید که
قاضی جانی شوم . شیخ اغماض کرد و من دلستم که این التماس من بسمع مبارک
وی رسید . اعاده کردم درین کثرت تبسم کرد و فرمود : تو قاضی مشو
چیزی^۱ دیگر شوا بعد از چندگاه حضرت سلطان المشایخ^{*} شد آنچه شد . در
سیر لاولیا^{*} آورده که شیخ نجیب الدین را بهیر از شیخ فرید الدین^{*} برادری
دیگر بوده . روزی هر دو برادر بهیدن شیخ علی^{*} که در بداون شیخی عظیم بود ،
رسد . شیخ نجیب الدین دو سه گام پیش از آنکه یوریا رسد بجهت رعایت ادب
با افراد^۲ از پا بیرون کشید چنانکه محبت پایش بر می^۳ رسده^۴ ، پس از آن
یوریا نهاد^۵ . شیخ علی ازین معنی برنجید و گفت : این یوریا مصلی است . [7]
چون هر دو برادر نشستند دیدند که کتابی پیش شیخ است . شیخ نجیب الدین
پرسید این چه کتابست؟ شیخ علی از غایت رنجش جواب نداد^۶ . شیخ نجیب الدین
گفت : اگر رخصت شود این کتاب را به بینم . چون احازت یافت بمجرد آنکه
کتاب بگشاد این مضمون برآمد که در آخر زمان مشایخی پیدا شوند که در
خلا معصیت کنند و در ملا اگر کسی بر یوربی ایشان پا لهد قیامت قایم کسد .
شیخ نجیب الدین آنرا پیش شیخ علی نهاد و گفت : در کتاب شما چنین نوشته
اند . شیخ^۷ از رنجش پشیمان شد و معذرت نمود .

شیخ صلاح^۸ الدین درویش قدس سره

درویشی کامل و صاحب کشف و خرق^۹ بود و در بر آوردن حاجات تصرفی
عظیم داشت و بلا توقف بین همت عالی و اهل حاجت^{۱۰} بمقصود می رسیدند

بالجمله بزرگ و عالی مرتبه بود و صعدی بر کمال داشته و از غایت صفا از اندک چیز متأثر شدی . در احبار لاحیار* آمده که روزی حوائی بر اسب سوار میرفت و آن اسب بهات خوش شکل و خوش رفتار بود نگاه بروی نازبانه بزد که آن ضربت بر سرین اسب نقش بست . شیخ بر آن جوان تندی شد و وی از اسب^{۷۸} بیفتاد . چون لیک نگاه کردند زخم آن نازبانه بر بدن شیخ نقش گرفته بود . واقم این حروف گوید که امثال این صفاها از اولیا بسیار منقولست که احوال دیگران در ایشان سرایت کند . صاحب رشحات* از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده که روزی از خدمت مولانا نظام الدین خاموش که خلیفه خواجه علاء الدین عطارد و بواسطه ایشان بخواجه تمشتند قدس سرهم* میرسید ، یکی آمد که خدمت مولانا نظام الدین را مرضی عارض شده بتعجیل پیش ایشان رفتم و دیدم که آتش کرده اند و جامه بسیار بر ایشان پوشیده اند و خدمت مولانا را تمرح عظیم گرفته اند ، می‌ریزند ، دندان بر دندان می‌زدند چه‌بچه در تب لرزه می‌شود و آن تمرح هیچ تسکین نمی‌یابد . از مشاهده این حال بغایت اندوهگین شدم . ساعتی نشستم تا که یکی ز اصحاب ایشان که به خدمت ایشان رابطه تمام داشت از در آمد با حاسهای تر شده که در هوای سرد در جوی آسیا افتاده بود و سرمای عظیم خورده . خدمت مولانا که وی را بان حال دیدند فریاد کشیدند که مرا بگذارید و ویرا گرم کنید که سرمای اوست که من می‌خورم . چون او را گرم ساختند^{۷۹} تمرح ایشان تسکین یافت و بهال خود آمدند . شیخ صلاح الدین مرید و خیمه شیخ صدر الدین است و بدو واسطه بشیخ شهاب الدین میرسد و شیخ صدر الدین بعد از پدر بزرگوار خود بر مسند ارشاد نشسته بود و بسیاری از اولیا در سلک ارادت وی منسلک بودند . یکی از آنجمله شیخ صلاح الدین بوده . بمقتضای حکمت الهی از ملتان بدهلی آمد و رحل اقامت انداخت و با شیخ نصیر اندس محمود معاصر و همسایه بود . منقولست که آنچه از جالب سلطان محمد تغلق از ایدان* و تکلیف بشیخ نصیر الدین میرسید برصیت مشایخ خود تحمل میکرد . بخلاف شیخ صلاح الدین که با سلطان سختی

پیش آمدی . وفاتش در بیست و دوم صفر وقع شده و مقبره وی نزدیک بقبره شیخ نصیر الدین محمود است هزار و بیست و یک به . اما سلطان محمد تغلق پادشاهی بود که در اوایل جلوس انواع رفاہیت بر عایا و معارف و مشاہیر از وجود او پدید آمد . و سراسر مملکت صورت آبادانی گرفت و هر که با وی خلاف ورزید مغلوب شد و چون ملک بر وی صاف گشت جور و تعدی بر زیر دستان و غلط و رعایا و سادات و مشایخ پیش آورد . بدی سبب ویرانی بهر تا حتی راه یافت و نتنها پدید آمد^[۸۰] و تا آخر عمر وی ملک در خلل بود و هر طرفی بقی و طغیان ظاهر می شد تا در بیست و یکم محرم الحرام سال هفتصد و پنجاه و دو وفات یافت . مدت سلطنت او بیست و هفت سال گفته اند و در عهد وی چه مشایخ و علما که بظلم و تعدی وی کشته نشدند .

شیخ نور الدین ملکیار پیران قدس سره

مرید* شیخ دانیال حنفی است و او مرید شیخ علی خمیری* و او مرید شیخ ابواسحق گازرونی* رحمہم الله . صاحب خوارق عادات بود و لاری الاصل است و از بحارا* بلشارت* پیر خود بدہلی تشریف آورده در مقامی که روضہ متبرکہ اوست جا گرفت . ابوبکر طوسی با قلندران حیدری در آن مکان می بود . با وی در مقام نزاع در آمدند . شیخ هر چند فروتنی نمود قبول نمودند . بالآخر شیخ گفت : من فرمودہ پیر خود آمده ام . حیدریان حجت طلب نمودند . باوجود مسافت بعید از دہلی تا جایی که پیروی بوده در اندک مدت بر خلاف مجرای عادت* حجت بیاورد . بھامہ پیش آورده گفتند : ملک سلطان راست و سلطان در آن زمان صدوسی فرسنگ راه از دہلی دور بود . طفرای او نیز در اندک زمانی آورد . بنا بران بہر ن در ملک القاب وی النظام یافت .^[۸۱] شیخی بزرگ و در رسالہ غیاث الدین بلبن از عمدہ مشایخ این دیار بود . حضرت سلطان المشایخ بزیارت روضہ وی تشریف آرائی فرمودی . در اخبار الاخیار* مسطور است کہ ظاہر آنست کہ سلطان المشایخ زمان حیات او را نیز در یافتہ

باشد . اما ملاقات ایشان بیکدیگر بشبوت نرسیده . صاحب سیر الاولیا* از حضرت سلطان المشایخ روایت کرده که میفرمود که پیش ازین که من در مسجد کیلوکهری بنهار جمعه میرفتم روزی هوای^۱ تبستان بود و من صایم . مرا دوران آمد . در دکانی^۲ نشستم . در خاطر من گشت که^۳ گر مرکبی بودی بر آن سوار گیرفتم . بعد از آن این بیت شیخ سعدی بخطر رسید^۴ :

ما قدم* از سر کنیم در طلب دوستان راه بجائی نبرد هر که باقدام رفت
از آن خطره نوبه کردم . بعد از سه روز خبیثه ملکیار پیران مددیانی بیاورد .
گفتم تو مردی درویشی چگونه از تو قبول کنم ! گفت : سیوم^۵ شبست که شیخ
من میفرماید که مادیان نزد شیخ نظام الدین ببر . گفتم : شیخ تو نروده اگر
شیخ من فرماید قبول کنم . مجلس دیگر بار آورد . دانستم که فرستاده حق است ،
قبول نمودم . بعد از آن اسم از خانه ما کم نشد . وفاتش^۶ در هژدهم جمادی
الآخر واقع شد . قبر وی بر کنار عون است و خانقاه وی نیز^۷ اینجا بود . اما سلطان
غیاث الدین بلبن پادشاهی بود بجمع اوصاف سلطنت آراسته . در زمان سلطان
ناصر الدین الفعالبه^۸ معظم لقب داشت . بعد از وفات او بر تختگاه دارالملک دهلی
جلوس فرمود و امور جهانبانی را ریت بعشید . کوبه و حشمت سلطان بلبن
بموسی بود که هیچ پادشاهی را مثل آن میسر نشده و هیتی داشت که ناوازه
سواری وی متمردان دور مطیع میشدند و در عصر وی هیچ سله پروی کار نیامد
و هیچ کم اصلی را شغلی از اشغال ندادی و باوصاف متضاده که جهانداران را
ضروری است موصوف بود . قهر و لطف وی در محل مختلف ظاهر شدی و در
عدالت و دین پروری سعی تمام داشت . وفاتش^۹ در سنه خمس و ثعابین و ستمائه
وقع شده . مدت ملکش بیست سال و بیست دیگر به بیابت سلطان ناصر الدین
حاکم بوده .

شیخ ضیاء الدین رومی قدس سره

۱- بعلم* و عمل و زهد و تقوی آراسته بود و در سلک مریدان و خاقانیه

شیخ شهاب الدین سهروردی منتظم است. برهائی قوی داشت. سلطان^[۳۱] قطب الدین که پادشاهی غیور بود از جمله مریدان وی^۱ شد و نهایت اعتقاد بوی پیدا کرد. ز وی منقول است که فرمود^۲ یکی از باران خود را پس از وفات در خواب دهم که در بهشت مقاسی رابع و درجه بلند بوی عنایت شده باوجود آن محزون نشسته، تهنیت آن مقام کرده گفتم: یا اینهمه منزلت و مرتبت که نصیب تو شده موجب غم و باعث حزن چیست؟ گفت: همه یافتیم اما لذتی که در سماع بود نمی یابیم. روضه^۳ متحرکه وی در راه خواجه قطب الدین مقابل بهیمندل است. در زمان^۴ سلطان قطب الدین وفات یافت، در ششم دی الحجه. اما سلطان قطب الدین پور سلطان علاء الدین است. در سال هفتصد و هفده بر تخت علائی نشست و در اول جلوس فرمان داد که بندیان را که قریب هزاره هزار بودند، خلاص بخشند^۵ تمامی چشم را شش ماهه انعام فرمود و از معاملات بیک وی همه حلو میسود لیکن^۶ راسی جوانی و مستی سلطانی بکامرانی مشغول شد و بسبب^۷ تجربه کاری مصیبت بسفلیگان چند سپرد. هر طرف حالی پیدا آمد عاقبت نکوشش بعضی امرای^۸ علائی^[۳۴] قتلها فرو نشست و در ملک تسکین^۹ پدید آمد، و چندی از فزوحاب بی در بی بظهور رسید. سلطان را بر مستی جوانی و مستی ملک و مستی شراب، مستی فتح و نصرت بر افزود و بی باکی و قهاری بار آورده^{۱۰}. مکارم اخلاق وی نا پدید شد و تقرب سفلیگان روز بروز زیاده گشت و ارکان دولت ر کشتن گرفت و انواع فساد و فجور در مجلس او میگذاشت و عمده بی سعادتیهایی وی آن بود که بشیخ نظام الاولیا^{۱۱} عناد پیش آورد و دمیدم تعدی و ظم وی افزونتر می شد تا خسرو سخا که یکی از لوانختگان او بود باتفاق بعضی از بی دینان سلطان را بکشت و خود بر سریر سلطنت جلوس کرد و کان ذلک فی سنه احدى و عشرين و سبعمائه^{۱۲} و پس از چند روزی بر وی^{۱۳} هم گذشت آنچه گذشت.

سیدی^{۱۴} موله قدس سره

در عهده سلطان یابن از ولایت بالا^{۱۵} بهلی آمد. ریاضت بسیار کشیدی و

نان برنج با نان خورشی سهل بهوردی^۱، رفی و خدمتگاری نداشت و گرد
 استیفای^۲ شهوت^۳ لمیکش و از هیچ آفریده چیزی قبول نکردی^۴، خانقاهی بس
 عالی انداخت و هزاران در آن صرف میکرد و مسافران را^۵ طعام ها دادی که در
 مجلس ملوک آلچنان طعام باشد و چندان خرج کردی که مردم در حیرت بودند،
 همتی علی دشت و مریدان و معتقدان بسیار و خوارق عجیب و کرامات غریب
 از وی صدور می یافت، اهل دهل در وی اختلاف داشتند، گروهی بکیمیا نسبت
 میکردند و فرقه بتصرف و کرامت و جماعه سحر و شعبده، بهرحال یکی از
 مشهوران بود، قلندران ابوبکر طوسی او را بکشتند و روز قتل وی باد و شبار
 بمرسه پیدا شد که عالم تاریک گشت و سکن را از مشاهده این حال اعتقادی
 که بوی نبود پیدا آمد، هبر وی در دهی است اما الیوم نام و نشان از آن طاهر
 نیست، سبب کشتی وی آن بوده که چون بر در وی محوم خلق بسیار شد و
 آستانه وی مرجع امرا^۶ و اکابر و معاریف گشت، و در عهد جلالی بستر رواج
 یافت بعضی از مولا^۷ رادکلن بسی و فرزندان ملوک که مهجور و^۸ یسوا شده
 پیش از آن اعتبار ها داشتند در حلقه وی آمد و^۹ شد بسیار کردند^{۱۰} و شبها در
 ملارمتش میبودند، بعضی از دوست حوahan سلطان جلال الدین در وهم افتاده
 بسطان رسانیدند که آنجماعه^{۱۱} میل فتنه، و سیدی را ذوق خلیفه ساختن دارند،
 جمله متهمان را بگرفتند و پیش سلطان آوردند، هر چند صورت حال تتبع نمودند
 بتحقیق نرسید، سلطان خواست بفتوای^{۱۲} هما^{۱۳} آن گروه را برباست
 رساند، علما^{۱۴} باتفاق بآن مضمون راضی نشدند و گفتند بی تحقیق سرانجام این
 معامله دشواری دارد، سلطان ترک این سخن گرفته^{۱۵} همه را خلاص ساخت و از
 یکدیگر متفرق گردانید، اما سیدی را بسته پیش کشک^{۱۶} سلطانی آوردند و سلطان
 باوی مباحثه کرده^{۱۷}، در آن جمع ابوبکر طوسی با جماعه حیدریان حاضر بود،
 جهاندار وقت رو بایشان کرده گفت: ای درویشان انصاف من اربین موله بستانید،
 یکی از حیدریان بی پاک در آمد و چند استره بر وی بزد و مجروح ساخت، بعد
 از آن پسر سلطان طرف پیلبانان^{۱۸} شارت^{۱۹} کرد تا پیلان را بروی برانندند^{۲۰} و

هلاک ساختند. اما سلطان جلال الدین پادشاهی بود هنر شناس و علما پرور و عدل گستر و با رأی و تدبیر و خلق پسندیده و از وقور خلق با امرای خود باوجود آنکه از ایشان خطاهای منکر ظاهر شدی چنانچه روا نداشتی و عفو فرمودی و قتالی و خونریزی در طبیعت وی نبوده. بعد از هلاک سلطان معزالدین کیقباد در سال هشتصد و هفتاد و هشت بر سریر سلطنت حدوس فرمود. تا زمان پادشاهی خود که مدت هفت سال بود هرگز از احلاق کریمه و شیوه عدل منحرف نشد مگر آنکه در عصر وی واقعه سیدی موله روی داد و باوجود چندین اوصاف و انصاف باین فعل راضی شد و بعد از قتل آن بررگوار ملک جلالی متور یافت و سلطان علاء الدین که بجای فرزند وی بود او را گردان شد و بصریب و چاهلوسی بقتل آورد و خامان جلالی برهم زد، چنانچه در تاریخ فیروزی مذکور است.

شیخ ابوبکر طوسی قدمی سره

مشرّب قلندریه داشت و از قلندران حیدریست. آهی بسیار پوشیدی چنانچه رسم حیدریه است. در کنار دریای جون بتخانه بود قدیم آنرا خرابه ساخته محل تکیه و خانقاه خود ساخت و پنج وقت نماز آنجا گزاردی و مریدان داشت و بزرگ بود. یکی از علامات بررگی وی محبت و مودت شیخ جمال الدین هانسوی است. نسبت بوی و شیخ جمال الدین هانسوی "که از اعظم خلقای" شیخ فرید و محبوبان درگاه وی بوده و بارها شیخ فرید در حق او فرموده که جمال جمال ماست. ابوبکر طوسی را بزم سیه گفتی و هرگاه از هانسی زیارت خواجه قطب الدین شریف آوردی در حلقه ابوبکر فرود آمدی و صحبتهای شگرف برپا شدی و سماعهای درویشان کردند و شیخ نظام الدین نیز در آن مجلس حاضر شدی. در سیرالاولی آورده که و سبطه محبت شیخ جمال هانسوی و شیخ ابوبکر طوسی حیدری که درویشی عزیر بود و معامله وی به حیدریان نسبتی نداشت، مولانا حسام الدین اندپتهی "که از عمای وقت و قاضی القضاة" و مرید و معتقد شیخ جمال بوده، شده بود. وقتی مولانا حسام الدین از قدوم شیخ

جمال الدین شهیده به بہت استقبال روان شد . ابوبکر طوسی گفت : بشیخ عرضہ نمای کہ من بحج مبروم مولانا حسام الدین چون یشرف ملاقات سبتہج گردیدہ اول سہنی کہ شیخ پرمیدہ ہمیں بود کہ آن باز سپید ما چگونہ است ؟ مولانا حسام الدین باز گفت : قصد حج دارد . شیخ جمال ہم از آنجا او را باز گردانید و گفت من ہم میرسم و این رباعی بشیخ ابوبکر طوسی بنوشتم :

مر پای ترا سرم نثار اولینر یک سر چہ بود بلکه ہزار اولینر
در غار وطن سارچو بوہکرار آنک بوہکر محمدی بعار اولینر

قبر* او در خانقاہ اوس* در لب آب حوں بدیک فقر شیخ نور الدین ملکیار ہوان* ، ہزار و پتہرک بہ . عرس وی در بیست و دوم* رحب است و طہور او* در زمان سلطان* جلال الدین بود چنانچہ رمزی ر آن معلوم شد .

شیخ فرید الدین ناگوری قدس سرہ

نیرۃ* سلطان السارکین حمید الدین* ناگوری* است . مرید* و حلماۃ جد ہزرگوار خود بود* و سلطان اتارنہن در ملک اکبر اولیا و اعظم خلفاء خواجہ بزرگ معین الدین قدس سرہ تنظیم داشت و در تجرید و فرید قدسی راسخ . و او را دو ہمر بودہ ، مہیں شیخ عزیر نام داشت و کہیں شیخ مجیب ، و شیخ فرید از فرزندان بہترین ہمر است . در* حل عدت و تربیت وی پرورش یافتہ و ملفوظات شیخ حمید الدین را او جمع نمودہ سرور الصدور نام بہاد و برخی تصنیف شیخ عزیز کہ مہین فرزند شیخ بودہ * میدانند و* بہر تقدیر سرقوم قلم حقایق رقم شیخ یا یکی از فرزندان وست . بسی حقایق و معارف و فوائد و لطائف خاصہ آنچه از سلطان السارکین در بیست و ہفت سال شنودہ ، در آن کتاب جمع آورده . در دگور بودی . در عہد سلطان محمد تغلق از وطن اصلی بدہلی تشریف آورد و ہم دریں شهر وفات یافت . قبر او در نمای* شہر قدیم در راہ مقام خواجہ قطب الدین بجانب جنوبی ہجیمندل واقع است . ہم در جایی کہ بودی مدہون شد . عمرش قریب صد سال* گفته اند و ہفت ہمر

داشته . نخستین شیخ عبدالعزیز نام داشت که صاحب ذوق و محبت بوده و از
فصایل صوری و معنوی بهره دال داشته و در حدس حوایی در گرمی سمع جان
داده . گویند در لیلۃ الرغائب خانه یکی از درویشان سمع بود ، قوال او این
بیت برخواند :

جان بده و جان بده و جان بده فایده گفتن بسیار چیست

نعره زد و گفت دادم ' دادم ' ' و جان یعنی سلیم آورد و سلسله نسب وی
سعد بن رضی الله عنه که از عنبره مشرق و کدر صحابه است منتهی
میکرد .

شیخ نصیر الدین محمود قدس سره

در سنگ مشاهیر حنفی^۱ شیخ نظام الدین ولد، نظام دارد و بر جاده علم
و عشق ثابت قدم بوده^۲ و در طریقه فقر و صبر و رضا نصیر تدابیر و
مکارم اخلاق و مباحث صفات وی از کوشش^۳ کمی نیستنی است . ولایت دهلی
بعد از سلطان المشایخ بوی انوار پادشاه و صاحب سر و^۴ و رث احوال شیخ او
شد . بهایت اتباع پیر بررگوار خود موصوف بود و سبب محبت باحضرت داشت
و بهر موده شیخ هر چه از خلق و سلطان عهد ر حور و جفا بوی رسیدی تحمل
کردی و مقامات بد اندیشان به یکی نردی و دمه حاجت مریدان و نیاز مندان
شد . در حصار الاخیار^۵ مسطور است که روزی شیخ نصیر الدین محمود بامیر
خسرو که محرم خلوت خاص شیخ خادم الدین^۶ بود التماس نمود که از وی
بخدمت شیخ عرض کند که من را سبب مراحمت حق مشغول نمیتوم بود .
اگر ارمان شود در صحرای حد یعنی^۷ را بفراغ حاضر شهادت کنم . امیر خسرو
وقت معهودی که داشت عزم داشت^۸ شیخ نصیر الدین گزرنید . شیخ فرمود :
او را بگو که ' ترا زمان خلق می باید بود ؟ حنفی^۹ خلق ناید کشید و مکافات
پیدا و عهد می باید کرد . همدرا^{۱۰} کتاب به نور است که صاحب میرالاولیا^{۱۱}
از حضرت شیخ نصیر الدین محمود نقل کرده که در اوایل رادت روزی وقت

استیوا بر در خانه حضرت سلطان المشایخ پستاده بودم ناگاه آنحضرت از بالای جماعت خانه فرود آمد . چون این ضعیف را بدید در دهلیز پشت و خادمی را فرمود تا در خدمت حاضر شوم . چون بدوات قدمبوس رسیدم فرمود : بنشین ! چون بنشستم ، پرسید در دل چه داری و مقصودت چیست و پدر تو چه کار کردی ؟ عرضه نمودم مقصود من دعاء مرید حیات مخدوم عالمیان است و راست کردن تعلیم ایشان و پدر من علما داشت که سودای پبه میکردند . سلطان بعد از شنیدن این معنی مرحمت نموده فرمود : هلا ! بشنو ، چون من به خدمت شیخ فرید الدین رسیدم روزی در اجودهن دانشمندی که یار و هم سبق من بود مرا با جامهای ریملین دیدم ، گفتم بظلم الدین چرا چه پیش آمد نا این زمان اگر در شهر تعلیم میکردی روزگار تو بهتر شدی . من هیچ نگفتم و بعد از شیخ رفتم ، گفتم : نظام اگر کسی از یاران تو پیش آید و بگوید این چه روز است که ترا پیش آمده ، چگونه ؟ گفتم : هر چه فرمان مخدوم شود ! فرمود که بگو :

نه همراهی تو مرا راه خویش گیر و برو ترا سلامت پادا من نگو بساری

بعد از آن خوانی پراوان طلب نموده بر سرم نهاد تا بان در خود رسانم . چون بمنزل وی رسیدم ، گریه کنان آن خوان ز سرم فرود آورد و گفتم : این چه حال است ؟ باجرا تمام بوی گفتم . گفتم : الحمد لله ! شیخی بزرگ یافتی که ریاضات شگرف میکشی . اکنون مرا همراه کن تا بساعت پایبوس مشرف شوم . بعد از اتمام آن طعام آن دانشمند خواست که خون بر سر خدمتکار خود دهد ، راضی نشدم . همچنان خوان بر سر برابر وی برد شیخ آمدم . چون نظر وی بر جمال شیخ افتاد رعوت دانشمندی از سر نهاده ارادب آورد و در سلک مریدان منتظم شد و خدمت شیخ نصیر الدین میفرمود که در اشای این حکایت که مشعر بر امر مجاهده بود ، فواید دیگر نیز بسیار گفتم . هم از شیخ نصیر الدین مروی است که چون سلطان المشایخ مر تئین مجاهده کرد و امر بر ریاضت فرمود گاه گاه ده روز میگذشت و من چیری نمیخوردم و پیشتر احوال چون شهوت

مزاحمت میرساند کاسه کاسه آب لیمو نوش میکردم تا وقتی چندان ترشی خوردم که در معرض هلاک افتادم . با خود گفتم این کس بمیرد بهتر از آنکه نفس مراحم احوال او شود . هم وی گوید : وقتی از غایت مجاهده ده روز چیزی نخوردم . خبر سلطان المشایخ بردند . سلطان المشایخ مرا پیش طلبید و یک قرص یا حاوای بسیار بمن داد و گفت : تمام بخور. [94] من حیران بمالدم که تمامی قرص خوردن اندازه من باشد . چند روز بایست تا آن قرص تمام شود . در سیر العرفین شیخ حمالی مسطور است که چون سال عمر نظام الدین^۱ الاولیا بنود و چهار رسید^۲ روز چهارشنبه هژدهم^۳ ربیع الثانی سال هفتصد^۴ و بیست^۵ و پنج انحصار حلقا فراهم ورد . هر یکی را حرقه خلافت بخشید و باجیتی فرستاد و چراغ دهی را خرقه و مصلا و تسبیح و کسه پیر خود التفات نمود و جانشین خود گردانید و رهنمون اهل دهلوی بوی حواله شد و آخر همانروز بگلگشت ریاض روحانی حرامید . بعد از آن جمیع خلایا نیز بر محبت وی بحوشدلی^۶ رضا دادند . و گفته اند شمع بصیر اندین نهایت شکستگی و لیر و تواضع داشت چنانچه بارها فرموده^۷ که من چه لایقم که شیخی کنم و آثار فنا و نیستی از در و بام روضه منوره وی می تراود و هر کرا بدک ماستی باین راهست و بزیارت قبر آن قدوه عرفان مشرف^۸ گشته انوار آنجا را بحس طاهری لیر دریافته باشد . از سید محمد گیسو دراز^۹ که از اکابر حلقای^{۱۰} شیخ نصیر الدین محمود است و در ولایت شانی رفیع و رتبی منیع و کلامی عالی دارد و در مشایخ چشت بمشربی خاص و طریقی مخصوص [95] موصوفست و در عدم و سیادت جامع بوده ، منقول است که میفرمود : یکبار در زمان حیات خواجه ما در دهلوی امساک باران شد . خواجه برای استسقا بیرون آمد . هر بصرع و زاری و نماز و دعائی که از سلف مروی است همه کرد هیچ راه و روشی پیدا نشد تا آنکه باز گشتند . چون آنروز پایبوس بندی خواجه کردم ، گفست : سو آنجا نمودی؟ عرض نمودم^{۱۱} که بودم . گفتند : دیدی که امروز ما را چنان و چنین میگویند و خلق بر ما می آیند و دلپال ما میگردند ، هر چه کردیم بچیزی نخرید ، چکنیم ، خجل شدیم و

برگشتیم. وفات شیخ نصیر الدین محمود در سنهٔ سبع و خمسين و سبعمانه بوقوع
 انجاسید*، در هژدهم ماه رمضان در عهد حدایگان معمر فیروز شاه. پس از
 انتقال نظام الاولیا^۱ سی و دو سال بهدیب مرو افتادگان بادیهٔ خلالت اشتغال
 داشت. اما سلطان فیروز شاه بوصف سبط و ولایت متصف بود. چون در
 سال همتصد^۲ و پنجاه و دو بر سریر برسان دهی جلوس فرمود تعدی و ظلم و
 خرابی ملک که در عهد سلفین محمد شده بود بعدل و انصاف و آرایش مملکت
 مبدل^۳ گشت و رواج علما^۴ و مشایخ و صنعا پیدا آمد و رعایا خوشدل شدند و
 همه ملوک و گردنکشان با اختیار و مطرار^[۹۶] تن باطاعت در دادند و فتحهای^۵
 عظیم در زمان وی مظهر آمد. و^۶ بدع حیر و مساجد و قلعههای استوار بنا
 نهاد^۷ و در مدت سی و هشت سال و نه ماه که زمان پادشاهی وی بود کارها
 کرد که هیچ پادشاهی پیش از آن نکرده بود و در مدت ملک وی همیشه امن و
 امان بود. گویند هیچ پادشاهی از پادشاهان دهلی بعد از سلطان مرحوم سلطان
 ناصر الدین التمش^۸ در عدالت و شفقت بر حال رعایا چون فیروز شاه نموده. در
 آخر عمر چون سلطان ضعیف شد پسر خود را ناصر الدین محمد شاه لقب داده
 خود بطاعت و عبادت^۹ مشغول شد و حصه و سکه سام هر دو میخواندند و
 چون او جوانی تجربه ناکرده بود بعیش و عشرت اشتغال نمود و کار سلطنت حلی
 پیدا کرد. در سنهٔ تسعین و سبعمانه بندگان بیروزی پیش سلطان جنایتهای^{۱۰}
 محمد شاه گفته از وی برگشتند. محمد شاه بیچگ ایشان برآمد. ایشان
 سلطان فیروز را گرفته بیرون آوردند و در مقابل صف داشتند. چون لشکریان
 و پهلبانان بر سلطان افتاد بملاحظهٔ هیبت و عظمت سلطانی و تذکر نعم سوابق
 وی از شاهزاده برگشتند و پیش سلطان آمدند. محمد شاه روی بهزیمت نهاد و
 در دهلی^[۹۷] فتنهٔ عظیم متولد شد. سلطان بصوابدید بندگان پسر فتح خان را که
 نیر^{۱۱} سلطان بود، غیاث الدین تغلق شاه خطاب داده ولیعهد گردانید و در ماه
 رمضان سال مذکور بر حسب حق پیوست^{۱۲}. بعد از وی تغلق شاه در کوشک
 فیروز آباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و لشکری عظیم بر محمد شاه تعیین

فرمود و جنگها شده شکست بر محمد شاه افتاد و تغلق شاه بسپ غلبه جوانی بعیش و کامرانی اشتغال نمود و جور و تعدی عالم را فرو گرفت . در سه احدی و تسعین و سیمعانه ملک رکن الدین او را بقتل آورد و یکی ر اولاد فیروز شاه را ابوبکر شاه خطاب داده بفرمان دهی برداشت و وی نیز بمحمد شاه جنگهای عظیم کرد و غالب آمد و قوتی پیدا کرد . ناگاه لشکر همه بجانب محمد شاه رفت و ابوبکر شاه اسیر افتاد و در سال همتصد و نود و سه در حبس و هت یامت . محمد شاه قوی شده بندگان فیروزی را همه بقتل آورد و شش سال پادشاهی کرده ازین عالم انتقال نمود و بر حوض خاص برابر پسر بزرگوار بیسود . پس از وی ملوک جمع شده در سه سب و تسعین و سیمعانه پسر وی همایون خان را سلطان علاء الدین خطاب داده اجلاس نمودند [98] و و چهل و هفت روز بامر سلطنت پرداخته تا کام از عالم در گذشت و پس از وی برادر خورد او را که خواجه جهان نام داشت در سه مذکوره سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب کرده برمسند سلطنت نشاند و وی بلومود حوادث پس بحکم بجانب فطری کار فرماندهی را رونق داده قریب بیکسال حکومت کرد ، بعد از آن قتشا شد و نصرت شاه را که یکی از بایر فیروز شاه بود پادشاه کردند و فتنه و فساد پدید آمد . بعد از فتنه سپر عدت حق بمركز قرار گرفت و چند سال دیگر بمحمود شاه پادشاه بود تا زمانی که در سه خمس و عشر و ثمانه و هت یامت و از خالواده فیروزی سلطنت منقطع شد . من لواید انقلبه الشریفه و آن در ضمن شش کلمه ایراد می یابد

کلمه ۱ حال * نتیجه صحت عمل است و عمل بر دو نوع است . عمل جوارح و آن معلوم است و عمل قلب و آنرا مراقبه خوانند . لمراقبة ان تلازم قلبک لعلم بان الله ناظر الیک . اول انوار از عالم علوی بر ارواح نازل میشود بعد اثر آن ظاهر میشود بر قلوب بعبه بر جوارح و جوارح متابع قلب است . چون قلب متحرک شد جوارح نیز در حرکت می آید. [99]

کلمه ۲ نظر* بر دل داشته و در طرف حق متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق از دل نفی کرده باید نشست تا چها پیدا شود .

کلمه ۳ میفرمود* سبب آنکه درویشان آستین کوتاه کنند آنست که صوفی را باید که دست خود را قلم کند از آنکه پیش مخلوق فراز کند و ' تا گرفتگی بگیرد' . اما چون قلم کردن دست موجب حرمان از بسیاری عباداتست مثل وضو و غسل و مصاحبه با برادر مسلمان پس بجای آن آستین که نزدیک بدست است کوتاه کند* تا او را مذکر بر بریدن دست شود و همچنین موی سر تراشیدن زیرا که اول قدم درین راه سر باری است و چون از سرگشتن سبب باز ماندن است از جمله* خیرات و چار* بموی سر اکتفا کرده از سر آن بگذرد تا مشعر بود بر آنکه چالچه* از سر بریده کاری نیاید از سر تراشیده نیز تا مشروعی صادر نشود .

کلمه ۴ قبول* اعمال موقوف است بر جذبہ یعنی هر عملی که میکند تا جذبہ در نیامده قبول نیست . بیوتی جذبہ نامرغبال او شد هر عملی که کند قبول باشد و آن جذبہ را وقت معین نیست ، در صبا باشد یا در جوانی یا در شیخوخت* . اما جذبہ را مراتب است جذبہ عوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبہ^[۱۰۰] خواص توجه قلب است بسوی حق مع الانقطاع عما سواه .

کلمه ۵ از* شیخ نصیر الدین محمود* قدس سره پرسیدند که ان الله خلق آدم علی صورت* ، چه معنی دارد ؟ فرمود ما عاید است بآدم یعنی بصورتی که آفریده شده بود در قد و بالا هم بدن صورت بخلاف صورت آدمیان دیگر که در صورت ایشان تغییر و تبدل راه می یابد* زیرا که مست الهی بر آن جاری است که اول کودک بود* ، بعد از آن جوان ، پس از آن پیر .

کلمه ۶ میفرمود* اصل درین کار محافظت نفسی است . در حالت مراقبه می باید که صوفی نفس نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذاشت پریشان گردد .

من خوارق عاده

حضرت مخدوم* از جوامع الکلم که یکی از مخلصان حضرت شیخ نصیر الدین جمع نموده نقل فرموده که روزی بندی شیخ را بدین بیت ذوق تمام و حالتی عظیم در گرفت:

جناب عاشقان گفتمی نخواهم کرد هم کردی
قلم بر بیدلان گفتمی نخواهم راند، هم راندی

مولانا^۱ مغیث شاعر در انکار این محسوسه رساله پرداخت و در آنجا نوشت که این بیت بهیچوجه بحقیقت نمیتوان برد. از حور و حفا بعدا ولد عزوجل نسبت^[۱۰۱] کردن کفر لازم آید، این و مثل این حرکات^۲ جمع کرده بر مولانا^۳ معین الدین همراهی برد و بخواند. او^۴ بستد و بر گرفت و پیش شیخ فرستاد. شیخ آنرا بدید و مولانا^۵ معین الدین را بخود طلبید و این رساله^۶ بر دست وی داد و هیچ نگفت و دستار و ذراع بوی پوشالید^۷. روز دیگر^۸ طعام بود بندی خواجه برین رباعی بسیار اضطراب نمود.

ما طبل مغاله دوش بی پاک زدیم عالی علمش بر سر افلاک زدیم
از بهر یکی منبجه میخواره صد بار کلاه نوبه بر خاک زدیم

بعد از اضطراب بسیار بر بالای^۹ بام^{۱۰} رفت بنشت و^{۱۱} فرمود مغیث را طلبید. مولانا^{۱۲} مغیث از دست رفت و پیش ایستاده کردند^{۱۳}. شیخ گفت هان مولانا^{۱۴}! بنویس که این چه جهل بود. این بگفت و مغیث را بگردانید و مغیث هم در آن ایام وفات یافت و بار دیگر بحالقاء نتوانست آمد. بقول^{۱۵} است که سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین^{۱۶} محمود را با این همه کمال رتبه و درجه که وی داشت ایذا^{۱۷} کردی و در سفرها همراه گردایدی و آن جناب بموجب وصیت پیر خود چنانچه سبق ذکر یافت تحمل کردی و دم نزدی. وقتی سلطان مذکور در آوند زر و نقره بشیخ طعام^[۱۰۲] فرستاد، بدین لیت که اگر بخورد بگوید که

نامشروع از شیخ واقع شد و اگر بخورد پرسد که طعام خاصه مرا چرا نخوردی و بهر دو وجه ماده ایذا سرد چون طعام نژد شیخ آوردند شیخ یتور فرامست این معنی درید و پاره صعبی از آوند گرفته در دست داشت و از دست خود میگرفت و میخورد . چون این خبر به بد بدیش رسید خاسر و خایب مالد . هم از وی آرند که چون ملصن وقت ناست بوی ایذا بسهایت رسانید و شیخ آن همه را تحمل کرد بآن بی ادبها و ایدا ها اکتفا ناکرده آنجواب را خدمت جامه داری خود فرمود . روری سلطان حامه پیوشید و شیخ را فرمود تا بند جامه اش بر بندد . شیخ نصیر الدین دست دراز کرد و بند بر بست و گفت نصیر الدین بر بست ، نگشاید عمل . همدراں روز بعد از آن سلطان وفات یافت و برخی* بر آمد که پادشاه عصر نصر الاول را با حشودی بطرف نته یاز خواست نمود . چون بسواد فارنول رسید بروصه شیخ* محمد ترک آمد . نخست جانب سگی که آنجا بود دیری متوجه دیساد . بواسطه آنکه مشاعده روح اقدس* سید عالم صلی الله علیه وسلم بر فراز آن سنگ کرد ، بعد از آن رو به تربت^[103] شیخ آورد و بمرقه فرو شد . بعد از آن سر برداشت و گفت : هر کرا مشکلی پیش آید روی یاز بخاک آسوده این آستانه بیارد و گشایش دشواری درخواست نماید . شخصی گفت* "مخدوم را مشکلی" در پیش است ؟ فرمود اربین رهگذر میگویم . سه روز نگذشته بود که خبر وفات پادشاه رسید و چراغ دهلی باز گشته دهلی را روشنائی بخشید . و امثال این کرامات از آن قدوة اهل عرفان بسیار ظاهر شده .

مولانا فخر الدین مروزی قدس سره*

از جمله مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیاست و در سلک یاران سابق آنحضرت انظام دارد و بکمال ورع و تقوی و ترک و تجرید و فنا و نیستی آراسته و حافظ کلام ربانی بود و در لقمه که بنای* این طریقه* بر آن است بغایت احتیاط مینمود و از وجه کتابت خوردی و نهایت عظمت و کرامت داشت و

مردان غیب پیش وی می آمدند و خوارق از وی بظهور آمدی و وی بدان ملتفت نشدی. در سیر لاولیا* مذکور است که روزی مولانا* پیش حضرت سلطان المشایخ میگفت که وقتی بر من تشنگی غلبه کرد و کسی که آب دهد حاضر نبود. ناگاه کوزه پر آب پدیدار آمد. من [۱۰۴] آن کوزه را بشکستم و گفتم آب کرامت نخواستم خورد. آب ریخته شد. سلطان المشایخ فرمود بایستی خورد، الکرامه لا یرد*. این قسم شعبده ها بسیار می باشد. وقتی مرا نیز ازین قسم واقع شده. شاله میخواستم خادمی حاضر نبود. شاله از طاق بر جست و بر دست من آمد. و در اخبار الاخیار* از شیخ نصیر الدین* منقول است که مولانا* فخر الدین چون کتابت کردی از مردم پرسیدی که این کتابت چه ارزد. از آنچه می ارزید چیری کمتر گرفتی و اگر کسی حواستی زیاده دهد قبول نمودی. چون پیر شد ازین کار پرسید. شخصی از معتقدان وی پیش سلطان علاء الدین حقت مده و بود وی و کیفیت حال پاز نمود. سلطان حواست که مناسب بررگی مولانا* چیری معیر نماید قبول فرمود و بهمان قدر که مانحتاج وی بود بحسب ضرورت راضی شد. چون آن بزرگوار وفات یافت نزدیک بروضه متبرکه حضرت سلطان المشایخ در میان یاران چو تره مدفون شد* و قر وی پهلوی شیخ شمس الدین یحیی است. حضرت سلطان را بخدمت مولانا لهایت التفات و توجه خاطر بوده و این رقعه شریعه در بیان محبت بوی [۱۰۴] عادت نموده:

کلمه 'اتفاق اصحاب طریقت و ارباب حمیت بدان' است که اهم مطلوب و اعظم مقصود از خلقت بشر محبت رب العالین [۱۰۵] است و آن بر دو نوع است: محبت ذات و محبت صفات. محبت ذات از مواهب است و محبت صفات از مکاسب. هر چه از مواهب است* کسب و عمل بنده را بدان تعلقی نیست. و هر چه از مکاسب است طریق اکتساب آن دوام ذکر است مع تخلیه القلب عما سواه. این را فراغ شرط است و فراغ را چهار چیز مانع است. و هر چه مانع شرط است، مانع مشروط است به خفی و دلی و نفس و شیطانی. طریق دفع خلق

عزالت و انزواست ، و طریق دفع دنیا قناعت است ، و طریق دفع نفس و شیطان التجا کردن بحق ساعة فساعة* . وفات مولانا فخر ریدین در زمان سلطان غیاث الدین تغلق شاه بوقوع آمده و او پادشاهی بود عادل و کریم و رعیت پرور و با فراست و کیاست . بعد از قتل خسروخان کافر نعمت که در استیصال خاندان علائی کوشش عظیم داشت روز شبیه غره شعبان سنه احدى و عشرين و سبعمائه بر تخت دهلی نشست . جمیع افراد انسانی بجلوس او خوش وقت شدند و او در عمارت و^{۱۰۶} آبادانی دقیقه فرو گذاشت نکردی . تفنن آباد از جمله عماراتی است که او ساخته . در عهد وی بعضی راحهای متعبد که بهیچ پادشاهی سرمرود نیاورده بودند ، پست شدند . در آخر اوقات حاکم لکهنوی علم توجه افراخته در آن صوب فتحی^۱ عظیم کرده بدار الملک مراجعت فرمود . چون بافغانپور رسید در کوشکی که بتازگی برای سلطان ترتیب یافته بود بار عام داد . کشک تر بوده ، بیعنا . [سلطان] پندی از مقرنان روبر کشک آمد* و کان ذلک فی شهر رابع الاول سنه خمس و عشرين و سبعمائه* . مدت فرماندهی وی چهار سال و چند ماه شمرده اند .

مولانا علاء الدین نیلی قدس سره*

وی نیز در ملک مریدان و خلفای شیخ نظام الدین اولیا انتظام دارد و روشی پاکیزه و صفائی کلی و از علوم ظاهری و باطنی نصیبی تمام و حظی وافر داشت . اگرچه بظاهر بیروش عماما بودی لیکن باوصاف اهل تصوف آرامته بود و باوجود آنکه اجازه ارشاد از حضرت^۲ سبط المشایخ^۳ داشته از علایت شکست نفس و تجرید باطن مرید نگرفت . در اخبار الاخیار* آمده که بارها مولانا علاء الدین گفتی که اگر شیخ نظام الدین در صدر حیات بودی من خلافت نامه بخدمت وی^{۱۰۷} رسانیدمی و عرضه داشتمی* که اگرچه مخدوم از راه بنده نوازی مرا بدولت خلافت رسانیده اما بنده خود را شایان این محل نمیداند* و از دست من این امر نمی آید . صاحب سیر الاولیا آورده که روزی وقت پادشاه مولانا

ہجماعت فرسید و سلطان المشایخ از نماز فارغ شدہ در مقام معہود خود سکونت گرفت . مولانا در صحن جماعتخانہ با چندی از پسماندگان جماعت کرد و قراءت بنوعی خواند کہ از استماع آن ذوق و حالی بحضرت سلطان المشایخ پیدا شد . اقبال خادم را کہ مقبول اہل دل بود طلب نمودہ گفت کہ مصلیٰ خاص ہر و منتظر بش چون از نماز فارغ شود بآن امام خوش الحان بندہ . اقبال خادم بیاورد و بعد از فراغ صلوٰۃ بمولانا ہداد و آن جناب بصد تعظیم و تکریم ہگرفت و نگاہ داشت . بالجملہ مولانا از مسطورن خاص و مریدان باختصاص حضرت سلطان بودہ و محبتی مفرط و احلاصی عظیم بالحضرت داشت و باوجود چندان فضایل و دانش و تبحر از غلبۃ اعتقادی کہ داشتہ در آخر عمر فواید المؤاد را کہ منقولات حضرت سلطان است و دریں دیار شہرت دارد بدستخط خود نوشتہ . بیشتر اوقات در مطالعۃ وی ہودی از وی پرسیدند کہ چندان کتب معتبر است هیچ بآن رغبتی نمیکند باین ملفوظات النہیہ رغبت چیست ؟ گفت [۱۰۸] جہان از کتب و رسائل سلوک و حقیق و معارف و جرآن ہر است اما ملفوظات روح افزای مخدوم من کہ بجات من ہانست کما یاہم .

۱۵۰ مرا نسیم تو باید صبا کجاست کہ نیست

کجا است زلف تو مشک نفا کجاست کہ نیست *

قبر وی لیز در یاران چہوثرہ نزدیک بقبر مولانا شمس الدین یحییٰ است .

خواجہ تقی الدین قدس سرہ

نام وی " نوح بود . مرید و خلیفہ و پسر خواہر زادۃ لطام الدین اولیا است و شیخ را نسبت بخواجہ تقی الدین عبادت و التفات تمام بودہ " و آنجناب حافظ کلام ربانی بودہ . ہر شب جمعہ ختم مینمود و باوصاف عبادت و زہادت و لطافت و نظافت آراستہ بودہ و سلطان او را باین اوصاف پیش یاران اعلیٰ می ستودہ . روزی حضرت سلطان او را گفت مقصود تو ازین عبادت و طاعت چیست ؟ جواب داد کہ غرض من مزید حبت مخدوم عالمیان است . شیخ

لظام الدین این سخن ویرا استعسان مینموده^۱ و میگفته که ازین سخن وی بوی سعادت می آید. در سیر الاولیا* مذکور است [109] که دوری سلطان او را در مرضی که پیش از مرص موت بود به حضور موقور السرور خود طیب فرمود و به حضور یاران اعلیٰ بشرف خلافت خود ممتاز و سرفراز گردانید و وصیت کرد که باید که هر چه بتورسد نگاه نداری و چون چیری باشد دل نگران نشوی و هیچ یکی را بد نخواهی و حما را بعتا بدل کی و ده و ادرار بستانی که درویش ادرار خوار باشد. اگر تو این چنین باشی پادشاهان بر در تو بیایند. هم در سیر الاولیا* آمده که در زمان حیات سطن المشیخ در عفوان حوائی خواجه تقی الدین را زحمت دق مزاحم شد و بآن علت وفات یاب و در یاران چمنوره مدفون شد.

خواجه هارون قدس سره

برادر* بزرگترین* خواجه تقی الدین است. رفیع الدین لقب داشت. و او نیز حافظ قرآن بود و بضر مرحمت و شفقت و تربیت سلطان المشایخ مشرف و باوصاف اهل ولایت مخصوص^۲ و در چشم لظام الاولیا از جمله خویشان و اقربا^۳ دوستر بود. هرگز بی او مجلس طعام فراهم نیاوردی و در زندگی خود او را متولی اوفاف ساخت و بعد از وفات حضرت سلطان المشیخ بر جاده طریقت مستقیم بوده و پس از آنحضرت وفات یافت [110] و در جوار آستانه منوره مدفون گشت. والله اعلم.

سید محمد کرمانی قدس سره

در ملک سادات کرمان و غزنین نظام دارد و از جمله سریدان و یاران شیخ فرید گنجشکر است. در اوایل حال بطریق تبحر بودی و در کرمان اسباب دنیوی بر کمال داشت و اقربای^۴ وی از اهل دولت و فراغت بودند و او با بر تجارت اشتغال می نمود و از شهری شهری میرفت و ازین^۵ آمد و رفت بهلازمیت مشایخ و علمای مشرف گشتی و در وجودش بخدمت شیخ فرید الدین رقی ناگاه

او را محبتی به حضرت شیخ پیدا آمد. اسباب و اموال یکی گذاشته بقصد ارادت عزیمت اجوده نمود و بحلاقات شیخ فرید الحق^۱ و الدین مشرف شد و بفقر و فاقه قناعت کرد و بمرحمت و شفقت و نظر^۲ لطف آن قصب دایره ولایت مخصوص گشت و ریاضت^۳ شاقه کشید و مدت هژده سال در نظر التفات تربیت یافت. صاحب سیرالاولیا^۴* نوشته که خدمت سید^۵ محمد کرماتی دوازده سال پیش از سلطان المشایخ به خدمت شیخ فرید گجشکر پیوسته اردت آورده و چون سلطان المشایخ آمد بواسطه آنکه هر دو عریب بودند در میان این دو عزیز^[۱۱] نهایت محبت و اخلاص پیدا شد و چون شیخ از مودت ایشان اطلاع یافت فرمود در صحبت یکدیگر باشید^۶ و در میان شد عقد مواعجات باشد. بنا بر اشارت حضرت شیخ اخلاص ایشان ریاده گشت و چون شیخ فرید^۷ قدس سره در سنه اربع و ستین و ستمائه در پنجم ماه محرم ازین عالم فنی بعالم جاودانی رو آورد سید محمد بنا بر اشارت^۸ پیر بزرگوار بصحبت^۹ شیخ نظام الدین اولیا آمد و در یاران اعلی^{۱۰} داخل شد و چون وفات پیر در پهلوی اهل چوتره^{۱۱} مدفون شد. از حضرت سلطان المشایخ^{۱۲}* منقولست که یگبار در میان من و سید محمد صورت حجابی روی^{۱۳} داد و سید ترک آمد و رفت کرده بگوشه نشست. شبی سید کونین را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که در قبه نشسته و سید محمد بر در آن ایستاده به خاطر گدزانیدم که سید محمد^{۱۴} از من گرفته خاطر است چگونه گذارد که درون قبه روم. در اثنای^{۱۵} این خطره سید آواز داد که مولانا^{۱۶} نظام الدین بیا! چون رفتم دست من بگرفت و پیش حضرت رسالت^{۱۷} صلوات الله علیه و سلامه رسانید و پپای بوس آنحضرت مشرف شدم. پیغمبر^{۱۸} صلی الله علیه وسلم مرا مخاطب ساخته فرمود: مولانا^[۱۲] نظام الدین سید محمد از فرزندان خاص منست و چون روز شد سلطان المشایخ بخانه سید آمد^{۱۹}. چون او را از قدوم مسرت لزوم سلطان خبر کردند گفت: ما فرستادید^{۲۰} نیامدید و استقبال کرد و در صحن خانه گریه کنان و بهشت گوین در پای یکدیگر افتادند. و از سید چهار پسر مانده بود^{۲۱} که هر چهار^{۲۲} کامل و فصل^{۲۳} و عالم^{۲۴} و عامل بودند و

در ملک مقبولان و منظوران سلطان الاولیا انتظام داشتند و شاید که ذکر بعضی از آنها بتفصیل بیاید .

قاضی محی الدین کاسانی قدس سره*

از مریدان نظام الاولیاست . فراوان دالش رسمی و زهد و تقوی اتصاف داشت و از حابدان علم و کرامت بوده و از ناموران و استادان مصر دهلی . در ابتدای ارادت از تعلقات دنیوی نجات یافت و مثال وظایف پاره کرده فقر و مجاهده پیش گرفت . نظام الاولیا بر وی مرحمت فراوان داشته و بخلاف خود مشرف ساخته و خلافت نامه^۱ بدستخط شریف بدین بهج در قلم آورده: باید که تارک دنیا باشی . بسوی دنیا و ارباب دنیا مایل نشوی و ده قبول نکنی و صلۀ پادشاهان نگیری و گر مسافران بر تو پرسد و تو چیزی نداشته باشی این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی ^(۱) فان کسبت^(۱) ما امر تک وظنی یک ان تفعل کذک فانت خبیثی و الی^۲ لم تفعل فانت حلیفتی . نقل است که چون شدت فقر و ناقه بر وی علیه کرد یکی از آشنایان وی این معنی را^۳ بسططان علاء الدین ظاهر ساخت . سلطان قضای اود^۴ که سوروئی او بود بدو مفوض فرمود . چون این خبر بقاضی رسید بنظام الاولیا اظهار نمود . شیخ بر آشفت و گفت ظاهراً میل طبیعی^۵ تو باین کار بوده که برای تو آورده اند . خلافت نامه را از وی باز ستد و بگوشه نهاد . قاضی را بدین جهت حیات منعم و روزگاری مشوش پیش آمد . تا یکسال مزاح سلطان المشایخ از وی متغیر بود . بعد از آن بقالون اصل راجع شد و قاضی بتجدید ارادت مشرف گشت و هم در حیات^۶ شیخ ارین عالم انتقال نمود .

سید شمس الدین خاموش قدس سره*

فرزند بزرگوار سید محمد کرمانی است . روی خوش و خوی دلکش داشته . بیشتر خلفاء نظام الاولیا در منزل او لجمن سماع و سرود گرم میکردند . صاحب خوارق و تصرفات بوده . منقول^۷ است که روزی بی تمیزی بر سیادت و

ولایت او انکاری در دل گذرانید. بمجرد غطور این معنی سید بطرف وی از روی غضب نگاهی کرد. آن شخص خود را دست و پا بسته پهای داری معاینه کرد. از انکار توبه کرد. خود را در رهائی دید. ازین صورت شکست سر بر پهای او نهاد و عذرخواهی نمود و ماجرای خود باز گفت. وفاتش در سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه بوقوع آمد، در عهد سلطان محمد تغلق. قبر وی در دهلی است.

سید احمد کرمانی قدس سره*

او نیز پسر سید محمد کرمانی است. صاحب کرامات و خوارق عادات بوده و حالتی قوی داشته. کمالات معنوی و خرقه خلافت از نظام الاولیا یافته و اجازت نامهای خلغای او می نوشته. گویند سلطان محمد تغلق شاه از روی مستی جاه زنجیر در پایش انداخت و در زندان معیوس ساخت. زنجیر از پایش بی جنبش دستی گشاده شد. این ماحرا سلطان رسیده متبذ شد و اری ادبی خود لادم گشت و اعتقادی نادره پیدا کرد. روز پنجشنبه بیست و یکم شعبان سنه اثنی و خمسين و سبعمائه در اول عهد فیروز شاه پای هستی از زنجیر تعینات بیرون آورد.

خواجه عزیز الدین قدس سره*

بدو واسطه فرید الاولیا گنجشکر می پیوندد. در سلک مریدان نظام الاولیا منتظم است و از برکات ملازمت و خدمت آنحضرت مسند نشین فضایل و کمالات صوری و معنوی شده بود و بهنایت و التفات [115] نظام الاولیا امتیاز داشت و از ایام حیاتا وقت انتقال از دنیا از وی کبیره بوجود نیامد بلکه صغیره نیز معدوم بود. بصفت علم و فضل و حفظ کلام مجید و زیادتی محبت پیر بزرگوار خود انصاف داشت. نزدیک بروضه نصامیه خوابگاه اوست. پدرش خواجه ابراهیم بزیور کمالات ظهیری و باطنی آراسته بود و جدش خواجه نظام الدین فرزند چهارم و محبوب ترین فرزندان شیخ فرید الدین بوده و

شیخ الاسلام فرید الاولیا و را یرسب خود انگاشته^۱ مراسم یعقوبی بجا می آورد و او^۲ احوال باطنی خود را در روش سیاه گری پوشیده داشتی . هنگام^۳ انتقال فریدالاولیا همراه عیث الدین بن بوده^۴ ، همانشب رحلت حاضر شد . اما بواسطه^۵ آنکه دروازه حصار بسته بودند شیخ را در آن حالت لیافت . صباح که جنازه می بر^۶ آوردند در رسید . مردمان دیگر میخواستند که گنجشکر را بیرون شهر^۷ در شهدا دفن کنند . و مصلحت در آن دید که در مقامی که الآن روضه شریفه اوست دفن کردند . و وی در یکی از غزوات باجمعی از کفار لگولسار جنگی سردانه کرده چندی را بهسورخ فرستاد و^۸ خود بزخم یکی از پیدیان شربت شهادت چشیده^[۱۱۶] بریاض روحانی خرامید و حثه^۹ او^{۱۰} از نظر های حاضران غایب شد .

خواججه قاضی/قدس سره

یک^{*} واسطه بشیخ الاسلام فرید الحق والدین میرسد بروش آبای^{*} بزرگوار خود آراسته بود و بفضایل صوری و معنوی پیراسته . در دهی وفات یافت و سرقد وی در آن مصر است . پدر^{*} بزرگوار وی شیخ یعقوب^{*} از همه فرزندان فرید الاولیا در سن کمتر بوده و خرابات نشینی را برقع مراتب درویشی خود میداشت . گویند والی عهد را شی در شکم یعدی پیچید که از مداوا گذشت و همه ارکان مملکت مایوس شدند^۱ . خواستند که از شیخ یعقوب استمداد دعا^۲ کنند بآئند که دعایش موثر افتد و درد بصعت مبدل گردد . پس از جست و جوی یعد در خراباتی بر همه سر ژولیده مو افتاده یافتند . حقیقت درد فرماینده بعرض رسانیدند . گفت خوش آمدید^۳ وجه یومیة ما تمام شده بود . پس بعیادت والی وقت رفت و بلمست مبارکت بر شکم وی ساس کرد . هماندم راحت صحت^۴ فرا رسید^۵ . پادشاه نقد و جنس مراوان بطریق بدر گذرانید^۶ . گویند تا وقت صبح همه را بحاجتمندان بخشش^۷ کرد و چیزی تا آفتاب بر آمدن پیش خود نگذاشت و^[۱۱۷] او را در سواد قصبه امرویه رجال الغیب با خود برده از چشم

اهل زمان پوشیدند. از وی دو پسر ماند، یکی خواجه قاضی که مرقد وی در دهلی است و دومی خواجه* معز الدین که در دیو گیر شهادت یافت.

خواجه محمد و خواجه موسی* قدس سرهما*

فرزندان* فاطمه اند، سیومی* دختر شیخ الاسلام فرید الاولیا که در حباله بدر الدین* اسحق در آمده کدبانوی مشیخت گشته بود. چون بدر الدین اسحق وفات یافت، نظام الاولیا فاطمه را بدهلی طلبیده* در لورم خدمتکاری و مراسم رضا جوئی بنهایت درجه کوشید و هر دو پسر او را باتفاق خواجه احمد نیشابوری که از مریدان خاص شیخ الاسلام فرید الاولیا بوده پرورش نموده بدرجات بلند و مقامات ارجمند رسانیده* و بکمالات طاهری و باطنی فایز گردانید و چون از علایق دنیوی مجرد گشتند در جوار مرقد نظامیه مدفون شدند. و در اخبار الاحیار* آمده که خواجه محمد حاوی فنون علوم* بود و در علم حکمت و موسیقی مهارت تمام داشت و چندی با امام نظام الاولیا مشرف بود و از مملو طالب شیخ کتابی جمع کرده انوار المجالس نام نهاده*. گویند* روری در خاتقاه شیخ ابوبکر طوسی مجلسی بود. [۱۱۸] هر چند قوالان سرانیدند* ذوق بمجلسین فایز نمی شد. نظام الاولیا که شمع آن مجلس بوده گفت سماع بگذارید و بیاثر مشایخ اشتعال نمائید. در اثناء آن ذوق پیدا آمد. شیخ علی زلیبی روی* بجانب شیخ امام الدین* خلیفه بدر الدین غزنوی کرد و گفت ز شما سماعی مطلوبست و نظام الاولیا* طرف خواجه محمد اشارت کرد. هر دو بزرگ بر جستند و بجای قوالان نشستند. غزلی آغاز کردند، چون باین بیت رسیدند:

هر پیخردی که بینی امشب از من همه در گذار تا روز

شیخ نظام الاولیا* را در گرفت و در همه سرایت کرد و ذوق* تمام پیدا آمد.

خواجه عزیز الدین صوفی قدس سره*

فرزند* نخستین مستورات فرید الاولیا که بی بی مستوره نام داشت بوده و در علوم رسمی شاگرد قاضی معی الدین کنانی است. در صنعت کتابت مثل

لداشت . تحفة الأبرار في کرامة الأخیار در مناقب نظام الاولیا از مصنفات اوست .
 از* وی آرند که روزی بملازمت نصم الاولیا در آمدم مستقبل قبله چشم بر
 آسمان دوخته بر چار پایه اش دیدم . خوف بر من غلبه کرد که وقت نازک
 آمدم . نه یارای باز گشتن داشتم^[119] و نه قوت ایستادن . بر جای خود فرو
 ماندم و هیچکس از خادمان نبود . پس ز ساعتی نظام الاولیا بلرزید و بغود
 آمد و دست به چشمهای مبارک مالید و گفت : تو کیستی ؟ نام خود گرفتم* .
 مرحمت فراوان نموده پیش خواند* . او* را فرزندی بود* خواجه قطب الدین
 حسن نام که خلعت خلافت از نصیر الاولی شیخ نصیر الدین محمود پوشیده
 بود . قر پدر و پسر در جوار روضه سورة نظام الاولیا است .

خواجه ابوبکر شبلی* قدس سره

دوست* و صاحب و همشای قدیمی سلطان الاولیا بود* و با آنحضرت عهد
 و پیمان داشت که چون در ذات شریف تو که انار انسان کامل از وی ظاهر
 شدنی است ، آن اسرار آشکار گردد مراسم بیعت و ارادت بتقدیم رسالم . بعد از
 آن که سلطان الاولیا از ملازمت فرید الحق مرحض شده* بار گشت و برکات
 بزرگی وی عموماً و خصوصاً پیدا آمد ، خواجه ابوبکر وعده را بجلوه گاه وفا
 رسانیده* و در سلک مریدان آنحضرت داخل شد و در دهلی وفات یافت و قریب
 بهظایرة شیخ خود مدفون شد .

مولانا جمال الدین دهلوی قدس سره*

از حلقه بگوشان در گاه نظام الاولیاست و بصفت کمال استغراق و استهلاک
 موصوف بود و شیخ نظام الدین اولیا^[120] بارها در حق وی فرمودی : جمال
 وی* را وقتی پیش می آید* که در آن هنگام غیر حق چیزی در نظرش نمی در
 آید . خوابگاه او در جوار روضه سورة نظام الاولیاست .

خواجه کریم الدین سمرقندی قدس سره*

وزیر* سلاطین دهر خود بود . چون سعادت ازلی یار او شد ترک همه

گفته روی توجه بجانب هند آورد و در ملک مریدان فرید الاولیا گنجشکر النظام یافت و به نسبت مهارت آنحضرت مشرف گشت و بعد از وفات شیخ الاسلام دهلوی تشریف ارزانی فرمود*. از خدمت نظام الاولیا خلافت یافت. امیر خسرو و خواجه حسن پیوسته از صحبت وی خوشدل بودند و ضیاء الدین* برنی مؤلفات خود را بنظر اصلاح او میگذراند. چون سلطان المشایخ وفات یافت سلطان محمد تعلق او را شیخ الاسلام دهلوی ساخت و بخطاب انوار الملکی روشنائی و امتیاز بخشید. فرزندان او خواجه احمد و خواجه نظام الدین از بی نظیران وقت* و بکمال حسب و نسب آراسته بودند. قبور ایشان در دهلوی است.

مولانا فصیح الدین قدس سره*

در علم* اصول و فقه همایه عضد الصلح* قاضی* عضد بود. در مریدان سلطان المشایخ^[121] داخل است. منقول است که نخستین مرتبه مولانا* فصیح الدین بمراقت قاضی معی الدین کسائی* بخشید نظام الاولیا رفت و السام ارادت نمودند. قاضی معی الدین را کلاه ارادت پوشانید و فصیح الدین را بوعده استخاره و اجازه موقوف داشت. ازین ره فراوان* کلفت و دلتگی نصیب او شد. چون نوبت دیگر بملازمت شتافت سر بهمد قبول آمد و بخورسندی تمام ارادت آورد و از پیر بزرگوار خود چند سال بیشتر بریاض روحانی خرامید. مرقد* وی در دهلوی است اما قاضی کسائی* را تمام الاولیا بسیار دوست داشتی و در مجلسی که او بودی حقایق و معارف سلطان المشایخ زیاده بظهور آمدی* و ذکر وی در تصنیفات مریدان سلسله چشتیه بسیار آمده. هر کرا میل دانش آن باشد بدان کتب رجوع نماید.

مولانا شهاب الدین امام* قدس سره*

امام* نظام الدین* اولیا است. کلام ربانی لفظاً و معنأ* یاد داشت و بحسن جودتی قراءت میکرد* و بروشی تلاوت می نمود که شنوندگان را همشین بزم کلیم الهی* میگردانید. خواجه خسرو علیه الرحمه باو نهایت اخلاص و

اعتقاد دارد و در تصانیف خود توصیف وی بسیار کرده. [122] این سه بیت از آنجمله است:

چون از موج زد کلام احد	نفذ البحر قبل ان تنفذ
او چو ابر کرم بفرق جهان	زیرکان چون صدف گشاده دهان
مس من گشت کیمیا ز وی	شمع من یافته ضیا از وی

قبر شریف وی در دهلی است.

شیخ رکن الدین دهلوی قدس سره

پسر شیخ شهاب الدین امام است. از اولیای وقت بود و به سعادت ملازمت شیخ بزرگ نظام الاولیا و اکابر خلفای او رسیده و سعادت‌های اخروی الدوخنه و بالحضرت ارادت داشته و خرقه خلافت را پدر بزرگوار خود پوشیده و صاحب سجاده گشته. مسعود بک* از جمله مریدان اوست و بواسطه او سلطان الاولیا میرسد. قبر آنعاب مرید بلادو سرای است. پهلوی پدر بزرگوار خود مرداله خفته.

شیخ کبیر اولیا قدس سره

برخی از ساکنان این شهر بروی گمان شگرف بزرگی دارند لیکن در کتب احوال او چیزی کمتر است. این قدر هست که غلام خاصه و معتقد و مؤمن سلطان محمد تغلق بود و زوی مقرب تر و نزدیکتر در درگاه سلطانی دیگری نبود و بصفات حمیده و اوصاف پسندیده اتماف داشت. چون سلطان محمد را [123] در اواسط عهد سلطنت در دل نشست که امارت و حکومت بی امر و اذن خلفای عباسیه که بحکم لائمه من قریش* امام وقت و خلیفه عهد ایشان جایز نباشد، عرایض و صحایف مشتمل بر مقدمات غریب انشا نمود و جماعه را پیش خلیفه بمصر فرستاد و اموال و خزاین پیشکش کرده ولایت و منشور خلافت طلبید و کبیر اولیا را که ملک قبول نام داشته بوجه خدمتی ملک

خلیفه گردانید و تا او زنده بود قبول خیفی گویانید . وفاتش* در عهد سلطان محمد واقع شد .

خواجه مویده الدین انصاری قدس سره

از* جمله مریدان و نیاز مندان نظم الاولیا است . بتائیدات الهی و جذبات غیبی از سعادت علوم صوری و معنوی بهره تمام داشت . ذوق* سماع و سرود در سرشت وی حوش میزد . مرقد وی در حوار روضه متبرکه نظامیه است . گویند* خواجه مویده الدین فرزندی نداشت و بهجت* فرزند بسیار می طپید . بالاخر* به بشارت نظام الاولیا حق تعالی او را فرزند سعادت محمد نصیب کرد ، نور الدین محمد نام که در سایه پرورش پدر بزرگوار خود بکمالات باطنی و فضایل طاهره ورگشت و ار دالش رسمی و حقی فایده تمام یافت . [124]

شیخ [حیدر قدس] سره

از* پیران کلا کرده سلطان مشایخ اسب بعرب و گوشه نشی عادت نداشت . خلوت در الجمن از لازمه طبع شریف وی بوده . باوجود مرتبه خلوت بگمنامی خو کرده خود را برنگ عوام صاهر می ساخت و بصورت ایشان می بود و مقید بمشیعت نمی شد و پیوسته در رعایت هوش در دم رنگانی میگرد . چون وفات یوت در راه طلب الاولیا در سرای لادو مدفون شد* .

شیخ ابوبکر مصلی بردار* قدس سره

از* مریدان نظم الاولیاس و مصلی آنحضرت ر* نگاه میداشت . صاحب ذوق و شوق و عشق و محبت و خود و کرم بود . سماع را دوست داشتی . هنگام سماع وی در و دیوار حائقه* یجنش در آمدی و ار حصران بهره ها بآسمان رسیدی . بکمال توکل و استغنا* موصوف بود . هرگز از زاویه فقر و فنا قدم بیرون ننهاده و رجوع باریاب دولت ننمود و مبر* او قریب بروضه شریعه نظامیه است . از وی مشهور است که وقتی سلطان المشایخ بمن جبه خاص بخشید من در

توتیب شکرانه شدم. یکی از آشنایان بمن گفت این جبه ترا بپها خواهد افتاد. من ازین سخن متغص شدم و [125] شکرانه بخدمت نظام الاولیا بردم. بهخادم گفت زیاده از یکسیر^۱ روغن ازین^۲ نگیری. من^۳ عرض کردم که این سهل چیز است که آورده ام، قبول فرمایند. تسم کرد و گفت که این جبه ترا بپها خواهد افتاد.

خواجه عزیز الدین قدس سره

پسر^{*} خواجه ابوبکر مذکور است. در^۱ شریعت و طریقت مستقیم الحال بود و از آغاز حوالی قاجار رتدگی هرگز از وی تکبیر تحریمه فوت نشده^{*}. در روضه مقدسه نظامیه یشتراوقات بامامت نماز گزاردی^۲ و از آنجا بیرون نرفتی و اکثر اوقات گرد روضه مسوره بودی. هر شب جمعه ختم قرآن وظیفه داشت. قبرش در جوار آن روضه متبرکه است.

مولانا شمس الدین یحیی قدس سره

طریق وی^{*} طریق سلف بوده. از مراعات رسمی و تکلفات عرفی خبری^۱ نداشت و^۲ از تعلقات دنیویه مبرا بود و از قید تزویج معرا. از اعظم خلقای^۳ شیخ نظام الدین اولیاست و در اکابر عسلی^۴ عصر انتظام داشت. بیشتر مردم شهر بتلمیذی^۵ وی افتخار میکردند و شیخ نصیر الدین محمود قدس سره از شاگردان وی بوده. بالجمله جامع بود میان علم^۶ شریعت و طریقت و در علم دینی تصانیف دارد مثل شرح مشارق وغیره و در تصوف نیز رسایل نوشته [218] از آنجمله شمسیه^۷ المعارف مشهور است و سبب^{*} پیوستگی وی بخدمت سلطان المشایخ آن شد که چون^۸ از اود^۹ که وطن اصلی وی بود بدھلی برای تحصیل علوم قدوم آورد، پیش یکی از مولی شهر که بتبحر و دانش مشهور بوده^{۱۰} بزدوی^{۱۱} اصول^{*} شروع نمود. در اثنای^{۱۲} آن آوازه عظمت و کرامت سلطان المشایخ شنیده با یکی از هم^{*} سبقان خود بطریق امتحان بملازمت آن دریای^{۱۳} علوم لدنی آمد و باوجود آنکه قرار داده بودند که بطریق معهود سلام کنند از

دیدن جمال جهان آرای سلطانی مهابتی در دل نشسته بی اختیار روی بزمین آوردند و چون بملازمت نشستند آنحضرت پرسید که در شهر میباشید و تعلم میکنید ؟ گفتند آری در خدمت مولانا ظهیرالدین* بزدوی* میخوانم . حضرت سلطان المشایخ هم از آن محل که سبق ایشان رسیده بود و مشکلی مانده و از استادان ایشان حل نشده پرسید* و استکشاف نمود . در بحر تحیر افتاده گفتند : این سبق ماست و هر ما مشکل مانده . سلطان المشایخ تبسم نمود و آن مشکل را بیانی شافی* کرد بدین مذهب مولانا* شمس الدین یحیی و هم سبق وی که مولانا* صدر الدین نام داشت و از طالب علمان^[219] معتبر بود در حق شیخ اعتقادی راسخ و اخلاصی قوی پیدا کرده باز گشتند و پس از چند روز مولانا* شمس الدین* آمده در سلک مریدان منتظم* شد و بدرجۀ خلافت رسید . صاحب سیر الاولیا* نوشته که مولانا شمس الدین با چندین فضایل و علو* مراتب چون بدرجۀ خلافت مشرف گشت کمتر کسی را مرید گرفت و میگفت که* اگر دستخط شریف سلطان المشایخ در آن کاعذ نبودی هرگز من آن کاعذ خلافت نامه پیش خود نگه نداشتی . عظمت و بزرگی مولانا* پیش از آنست که درین رساله گنجایش پذیرد . ناچار* عبان ادهم قلم از آن طرف مصروف داشته بسوی شطری* از کلمات حقایق آیات وی جولان میدهد و در ضمن نه کلمه بیان میکند .

کلمه ۱ در شمسۃ المعارف از شیخ احمد غرالی نقل کرده که فرموده از شیپخون مرگ بر حذر بودن شرط است . همه خلق در شب اند ، صبح آن مرگ است و اسفار قیامت و اشراق بهشت مات بوک و هواصلک و مات اخوک و هوووصلک و مات اینک و هوفرعک فماذا تنظر بعد فناء الاصل و الوصل و الفرع مجلس وعظ رفتنت هوس است مرگ همسایه واعظ تو پس است*

کلمه ۲ هم* در آن کتاب^[220] قدسی انقاب مسطور است که حاتم اصم* گفته که هر روز ابلیس مرا وسوسه کند که امروز چه خواهی خورد ؟ گویم : مرگ . گوید : چه پوشی ؟ گویم : کفن . گوید : کجا باشی ؟ گویم : در گور . گوید : ناخوش مردی که تونی ، و ترک من گیرد .

کلمه ۳ هم در آن کتاب آورده که تا التعظیم لامر الله بنهایت برسد الشفقة علی خلق الله* بحاصل بیاید . شفقتی که پنج کس را بر پنجکس بود ، غیر ایشان را نباشد — رحمت هدای بر بنده ، رأفت نبی بر امت ، تحیرت شیخ بر مرید ، شفقت پادشاه بر رعیت ، مهر مادر و پدر بر فرزند .

کلمه ۴ هم در آن کتاب مرقوم است که مشک را گفتند تو یک عیب داری که همه را بوی دهی و یکس دهی* . گمت در آن نگریم که من کنیم ، دو آن نگریم که با کنیم* .

کلمه ۵ هم در شمس المعارف آورده که حضرت معدوم یعنی سلطان المشایخ مولانا قطب الدین سور* را وصیت فرموده که دل بسوی حق دار و از سخن مباح هم احتراز کن* .

شب رفت حدیث اندکی آید یک را دو مکن دو را یکی کن

کلمه ۶ علامت توبه آنست که از ذکر گناه لذت نیابد . هر که معاصی بحسرت و ندامت یاد کند توبه باشد و هر که بارادت یاد آرد عاصی شود بلکه بعمل یک زمان عاصی شود* و بارادت همیشه* .

ای اوحد همه روز توبه کار تری موی* توبه پید* و توبه کارتری [221]

زین توبه نادرست دم را در کش روزی که کنی توبه گنه کار تری

کلمه ۷ نخستین قدم در تصوف آنست که ریان انکار از خلق پیری زیرا که تا نقش* خود را بچشم حلاوت و از آن دیگری را بچشم حقارت نه بینی دم* انکار بر نیابد . از خواجه حسن بصری رضی الله عنه پرسیدند که تو بهتری یا سگ؟ گفت اگر از عذاب برهم من* بهترم و الا سگ .

کلمه ۸ از سلطان المشایخ قدس سره نقل میفرموده که گفته اول معصیتی که ظاهر شد طمع بود . ابلیس طمع بست که بهتر آدم را صلوات الله علی نبینا علیه از بهشت بیرون آرم و بهتر آدم طمع کرد که در بهشت جاوید بمائیم* .

طمع را سه حرف است و هر سه تهی از آن نیست در کار طامع بهی کلمه ۹ از قوت القلوب* نقل فرموده که من اشتری مالا یحتاج الیه باع ما یحتاج الیه فضول الدنیا لا یحتاج الیه و الدین یحتاج علیه فلا ینبغی للعاقل ان یبیع ما یحتاج الیه من دینه یشتري مالا یحتاج الیه من دنياه .

ذکر بعضی از خوارق عادات مولانا شمس الدین یحیی و تاریخ وفات ایشان

اگرچه مرثیه مولانا^{۱۲۶} برتر از آنست که او را بکرامات متذکر اما بعضی از آنها که قریب برحلب بوقوع آمد و مسکن و ائمه وفات اوست از تحریر آن چاره نیست . صاحب میرالاولیا^{۱۲۷} از مولانا سلیمان که یکی از مریدان و خادمان شیخ نصیر الدین محمود^{۱۲۸} است نقل کرده که روز جمعه بود . بعد از نماز بملازمت و خدمت مولانا شمس الدین قدس سره^{۱۲۹} . ایشان هم رمان^{۱۳۰} بیشتر از من ار مسجد آمده بودند و بکنایت اشغال داشتند . چون ایشان را درین کار دیدم بهخاطر به گذشت که بعد از جمعه وقت شمس مشایخ است چگونگی در چنین وقتی بکتاب مشغولند . چون این خطره در دلم گذشت کتب را گذاشته بجانب من دیدند و فرمودند که سلیمان ار آن هم خالی نم . از اجتماع این معنی و مشاهده این کشف در حیرت افتادم و سبب ریدتی عقیده من شد نسبت بایشان . حضرت مخدوم در اخبار الاخیار^{۱۳۱} آورده که در وقتی که سلطان محمد تغلق تیغ قهر و سیاست بر خلایق خصوصاً بطائفه مشایخ آخته بود^{۱۳۲} ، مولانا را طلبید و گفت : مثل تو دانشمندی اینجا چه کندی ، بکشیر برو^{۱۳۳} و در بتخانهای آن دیار بنشین و خلق خدا را^{۱۳۴} باسلام دعوت کن . مولانا از پیش سلطان بجهت تهیه اسباب سفر بیرون آمد و کسان مسلمان همراه شدند تا زود تر روان کنند . مولانا روی بطرف حاصران مجلس کرد^{۱۳۵} و گفت : ایشان مرا چه میگویند من شیخ خود را^{۱۳۶} در خواب دیده ام که مرا میخواند . من بخدمت نخواجه خود^{۱۳۷} میروم ، مرا کجا میفرستند^{۱۳۸} . فردای آن روز بر سینه مبارک وی

دنبلی^۱ پیدا آمد و بیمار افتاد. این خبر به سلطان رسید. حکم کرد او را بیمارلد مبادا بهانه و حيله ميکرده باشد. گمانستگان تحقیق حال^۲ نموده باز گردانیدند و خدمت مولانا هم در آن چند روز بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود. قبر شریف^۳ وی قریب یاران چبوتره است و در بعضی کتب بنظر این ذره احقر در آمده که در هنگامه عرسی^۴ از سماع غرلی حل او دیگر گون^۵ شده بناله و افغان^۶ و سوز و گداز همدامتان گشته به عالم آخرت^۷ شتاف.

مولانا وجیه الدین پایلی قدس سره

از جمله^۸ یاران و مریدان و حمای^۹ شیخ نظام الدین اولیاست. جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی و در شدت مجاهده و ترک و تجرید و فقر و فاقه و فضایل صوری و معنوی مثل داشت و در زهد و ورع و تقوی و کمال اخلاص و اعتقاد به خدمت شیخ ممتاز بود و حضرت سلطان المشایخ^{۱۰} را بوی کمال عنایت و انعام بوده و سبب پیوستگی وی باین آستانه آن شد که گوید خضر علی نبینا و علیه السلام با وی ملاقات میکرده^{۱۱} با یکدیگر صحبت^[128] میداشته اند^{۱۲}. وی مولانا^{۱۳} را فرمود که مرید سلطان المشایخ شود^{۱۴}. مولانا^{۱۵} با اشارت خضر بشرف ارادت سلطان المشایخ مشرف گشت.

در سیر الاولیا^{۱۶} آورده که نوبتی مولانا وجیه الدین قصد ملازمت سلطان المشایخ داشت نگاه در راه پیری در صورت زهاد و سجده بر دوش و عصائی در دست و تسبیحی در گردن پیش آمده^{۱۷} و سلام^{۱۸} کرد و^{۱۹} گفت من مردی ام از دور آمده در هر علمی مشکلی^{۲۰} دارم میخواهم از تو حل شود. مولانا گفت نیکو باشد. آنمرد بتقریر دانشمندان در آمد و مولانا از اسلوب کلام وی متحیر ماند و جوابهای شافی بگفت. چون از مباحثه فارغ شد، گفت کجا میروید؟ مولانا گفت: به خدمت سلطان المشایخ. آنمرد گفت شیخ نظام الدین چندان علمی ندارد شما^{۲۱} با چندین علم پیش وی چه میروید؟ مولانا گفت چنین مگو. باطن وی از علم لدنی آراسته است و ظاهر بعلم شرعیه پیراسته. باز آنمرد گفت: من سلطان

المشایخ را بارها دیده‌ام و ملاقات کرده، چندان علمی ندارد، پیش وی مروید. مولانا ازین سخن متعیر شده کلمه لا حول ولا قوة الا بالله* بر زبان راند. آن شخص بر دنگ بود از استماع این کلمه دور ترک^{۱۲۹} بایستاد. مولانا دریافت که این ابلیس است. [۱۳۰] آن کلمه را تکرار نمود، بعدی که آمد عجب شد. چون بغدادی سلطان المشایخ رسید پیش از آنکه بن ماجرا عرضه^{۱۳۱} دزد سلطان^{۱۳۲} بنور باطن در یاق و گمت مولانا آن مرد را بیکو شناختی و الا نه راه تو زده بود. بالجملة مولانا^{۱۳۳} در علم^{۱۳۴} ظهری بعدی کابل بود که دعوت علما^{۱۳۵} در وقت درس^{۱۳۶} وی بزوی ادب می نشستند و او هرگز کتاب بر خود نداشتی و هر بحثی که بفرمودی کردی کرت دیگر همان بحث بفرمودی دیگر ادا کردی. بوسی بریارب شیخ فرد الحق و مدین باخودهن رفت. چون قریب بروضه رسید آوری شید که خوش آمدی ای بو حیمه پابی^{۱۳۷} و باوجود انهمه دانشی که حق تعالی ویرا عطا نموده بود بعضی از عاقلان بحوث بی تکلفی وی او را بحون و حط نسبت میکردند و فی بحقیف^{۱۳۸} بمعضای حدیث لا یكمل ایمان المرء^{۱۳۹} حتی یقال انه محزون^{۱۴۰}. بن نر^{۱۴۱} ار حمله^{۱۴۲} شواهد بزرگی آنجا است. و عاش در دهلی بوقوع انجاسد. نزدیک بحوض شمسی در محضره^{۱۴۳} قاصی کمال مدین و صلح خاں که در سلک شگردن مولانا اسطلم داشتند، بالا^{۱۴۴} سب^{۱۴۵} عر دو مدحون است.

امیر خسرو دهلوی قدس سره

لقب* وی یمین الدینی و کبیش ابو الحسن^[۱۳۰] بوده و پدر وی بامیر سیف الدین شهرت داشت^{۱۳۱} و مردی صالح و جدای^{۱۳۲} ترس و حق پرست و ار امرای^{۱۳۳} قبیله^{۱۳۴} لاجین که از اثراک نواحی بخ^{۱۳۵} اند، بود و در قصبه^{۱۳۶} پتیالی^{۱۳۷} که در کنار^{۱۳۸} آب گنگ آبادانست، متوطن بود^{۱۳۹} و سه پسر داشت^{۱۴۰}، امیر خسرو کهنتر و در سی هشت سالگی بوده که پدرش صفت بزرگی و عظم سلطان المشایخ شنیده با پسران بملازمت^{۱۴۱} آمد و در سلک مریدان آنحضرت انتظام یافت و بعد از^{۱۴۲} ارادت بوطن اصلی مراجعت کرده در سن هشتاد و پنج^{۱۴۳} سالگی بدرجه^{۱۴۴} شهادت

رسید و پسران بموجب وراثت در سلک اهل^۱ لشکر مستظم شدند. چون مبارک شاه خلجی وفات یافت امیر خسرو بخدست و ملازمت سلطان المشایخ آمد و بر در نشست و نیت کرد که اگر سلطان المشایخ خود یاد کرده طلبد بروم و الا نه^۲ باز گردم. خادمی بیرون آمد و گفت ترکی که درین ولا آمده، کجاست؟ درون پیدد. امیر درون رفت و سر بر زمین نهاد. سلطان المشایخ^۳ التفاتها فرمود و گفت که سر بردار که بیک آمدی و کلاه چهار ترکی و نارانی مرحمت نمود و در تربیت شد و اشارت نمود تا ریاضت^[۱۳۱] و مجاهدت و^۴ عبادت پیش گرفت و چهل سال صوم دهر داشت و بهر تبه کمال رسید و در اولیای^۵ امب دخل شد و بطریق طی ارض همراه شیخ حج گزرد^۶ و پنج بار در خواب بحضور سد کایات صلی الله علیه وسم مشرف شد و هر شب وقت تهجد هفت سیاره خواندی. صاحب سیر الاولیا گفته که اگرچه او بظاهر تعلق گونه بملوک می نمود و بعنوان خوش طبعی و طراوت مشهور بود اب فی الحقیقه از آنها بوده که در حق وی صادق می آید که — کمر بخندم سلطان به بد و صوف باش، زوری بهت^۷ ترک مصاحبت ارباب دولت نظام الاولیا نصیحت نامه بوی نوشت و باین بیت تمام گردانید :

آمد که آنکه عهد ها تازه کنیم شد آنچه شد ای صنم، گذشت آنچه گذشت

از مضمون وقوف یافته و بر علو درجه تنیده^۸ بر آمده ظاهر بیطن همرنگ گردانید و بالکل خود را بکوچه درویشی کشید و طریقه اهل تصوف در صورت و سیرت وی پیدا آمد و از مشرب عشق و محبت چاشنی تمام یافت و صاحب سماع و وجد و حال شد. شیخ نظام الدین میفرموده که در قیامت هر کسی بهیزی فخر کند فخر من بسور سینه این ترک الله یعنی خسرو خواهد بود و نشاء^۹ سوز و گداز وی از سخنان وی ظاهر و پیداست. در اخبار الاخیار^{*} مسطور^{*} است که آنچه او را از مضامین و معانی و اطوار سخن و انواع آن و صنایع و بذایع دست داده هیچکس را از شعرای^{۱۰} متقدمین و متاخرین دست نداده و در وادی^{۱۱} سخن و

کثرت آن یگانه عالم است و مرتبه نظم و نثر و فضایل صوری و معنوی وی از آن افزون و مشهور تر است که احتیاج به تحریر داشته باشد. گویند چون امیر خسرو متولد شد، میر لاجین در جامه پیچیده^۱ پیش معذوبی برد که در جوار خانه وی می بود. دیوانه گفت: آوردی کسی را که دو قدم از خاقتانی پیش خواهد رفت. در اختیار الاخیار^۲ مسطور است که تواند^۳ که قصد آن معذوب از دو قدم مشوی و عزل باشد، چه وی در طرر^۴ قصیده بخاقتانی فرسیده و اگر رسیده پیش نرفته. امیر در بعضی از مصنفات^۵ خود نوشته که اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهار صد هزار بیشتر است و تصانیف آنجناب بسیار است. گویند که^۶ بود و نه کتاب تصنیف کرده. این همه گشایش برکت آب دهان سلطان المشایخ یافت چنانچه عارف جامی قدس سره نسبی در نفعات^۷ آورده که روزی خسرو^۸ صحبت خضر را دریافت و لثماس نمود که^۹ [۱۱] آب دهن مبارک خود در دهان وی کند. حمیر علی نبیا و علیه السلام گفت این دولت نصیب سعدی شد. امیر خسرو با خاطر شکسته بعلمت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین آمد و صورت حال بار نمود. شیخ آب دهن خود در دهان وی انداخت و این رباعی انشاد^{۱۰} فرمود:

خسرو که بنظم^{۱۱} و نثر مثلش کم خاست

ملکیست^{۱۲} ملک معن آن خسرو راست^{۱۳}

این خسرو ماست ناصر خسرو^{۱۴} نیست

زیرا که خدای^{۱۵} ناصر خسرو ماست

برکت آن اعجوبه^{۱۶} شعرای^{۱۷} اولین و آخرین شده و از بی نظیران عالم گشت و در علم^{۱۸} موسیقی بی مثل بود و غزلیات دلکش و رباعیات جان بخش و مقطعات روح افزای^{۱۹} و آیات دل آویز در سرود می بست و بقوالان می آموخت و^{۲۰} هر گاه شعری تازه میفرمود اول بنظر سلطان المشایخ گذرانیدی، بعد از آن شهرت دادی و نسبت بشیخ غایت اعتقاد و محبت و اخلاص داشت و شیخ نیز

نهایت شفقت و مرحمت بوی می نمود و یکی از رقماتی که شیخ بخط خود بوی نوشته اینست که بطریق ترک ایراد یافته .

بعد از* معافیت^{۱۳۴} حوارج از سور ن مرصیه^{۱۳۵} شرع اجتناب نمایند و در مراعات^{۱۳۶} اوقات هم میکوشد^{۱۳۷} و عمر عزیر^{۱۳۸} که سبب تحصیل کل مراد است شمیمت شمرد و روزگار را سطلات مصروف نگرداند و اگر در مسیر تشریح پیدا بر^{۱۳۹} بی اشراح رود که آن در طریق صی^{۱۴۰} معتبر است و در کل کار ها استجاره ر تقدیم نماید .
والسلام^{۱۴۱} .

بالحمده^{۱۴۲} هیچکس را بعدست شیخ آن قرب و محرمیت که میر^{۱۴۳} داشته نبود هر شب بعد از حتمی در خلوت خاص رفتی و از هر باب سخن دردی و از یاران و خلعا^{۱۴۴} هر کرا در خواست بودی بوی گفتم تا عرص نمودی و کلمات متبرکه^{۱۴۵} پس بزرگوار خود آنچه در حیوت و^{۱۴۶} مجلس استماع می نمود جمع میکرد و مرجمتهائی که در باب او^{۱۴۷} ر شیخ صادر شد^{۱۴۸} آرا کلمات کرده و نسخه بعضی از آنها این است :

سلطان المشایخ این بنده را فرمود که من ز همه تنگ آیم از تو سگ نیایم دوم^{۱۴۹} بار گفتم که ر همه تنگ آیم تا حدی که از خود تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم^{۱۵۰} وقتی مریدی از ایشان درخواست نمود که از آن نظر ها که در حق خسرو است یکی در کار من کن . در حضور او جواب گفتم . اما سده را گفت آن وقت در خاطر میگذشت که نگویم آن قابلیت یار . و حواحه با بنده عهد حدائی کرده که هرگاه بیهشت^{۱۵۱} خرامد بنده را در برابر خود بیهشت برد . وقتی بر زبان مبارک حواحه گذشت دعای^{۱۵۲} من بگو که بای^{۱۵۳} تو موقوف است بر تعالی^{۱۵۴} من و ناید که ترا در پهلوی من دفن کند . بی سخن بکرات بخدست ایشان یاد داده شده^{۱۵۵} و فرموده اند که همچنین خواهد شد ، انشاء الله تعالی^{۱۵۶} .

در سیر الاولیا* و احبار الاحیاء* آمده که وقتی شیخ بریاض رمون حرا سید
میر* خسرو حاضر نبود همراه سلطان محمد بن* تعنی بنارف بنگاله رفته بود بعد
از استماع این واقعه بنی رخصت بدعوی آمد و* گریه ها کرد و تعزیتها داشت و
دیوانگیها نمود و لباس سیاه پوشید و مقبل* قمر شریف بنشست و گفت: ای
مسلمانان من چه بکنم که از برای چنین پادشاهی گریه کنم و ماتم دارم. بری*
خود میگیریم که مرا بعد از شیخ چندان بغائی نیست و بعد از شش ماه اریب واقعه
در هژدهم* شوال و قبل پس از سه ماه، روز چهار شنبه بهم دی القعدة* سنه
حسین و عشرین و سبعمائه وفات یافت، هم در سال فوت سلطان عات الدین تغای
شاه بعد از نه ماه از وفات او در پایان پای شیخ مدفون شد*. برار و یسرک
به. فاضلی در تاریخ وفات وی گفته*: [130]

میر خسرو، خسرو ملک سخن آن محیط فصیح و دریای جمال
نثر او دلکس برار ماء معین نظم او صافی برار آب و لال
بلبل داستان سرای بی برین طوطی شکر معال بی مثال
از بی تاریخ سال فوت او چون بهادم سر بزانوی خیال
شد عذیم امثل یک تاریخ وی دیگری سد طوطی شکر معال

و «واید انعام شریفه وی چه از رسم نظم و چه از قسم نثر مشهور برار آنسب
که محتاج» اندراج این رساله بوده باشد. باوجود آن بجهت ترک این غزل که
در حزیه خیال حاضر بوده»، تحریر نمود: :

همه مستی حلقی از ساعز و پیچانه میخیزد

مرا دیوانگی ران نرگس مستانه میخیزد

خوشم با اه گرم آبسب منده نشویشم ای گرید.

که خوش میسوردم این آتشی کز خاله میخیزد*

همه شمع با خیال اسانهی* درد میگویم

مرا این جمعه یحوانی اریب از سابه میخیزد*.

خیالش در دلم میگشت پرسیدم چه میخوئی
 گناه دوستی گستا ازین ویرانه میخیزد
 من از خود سوختمنی از نوای شمع پیروان
 هلاک جان پروانه هم از پروانه میخیزد
 بپوش آن خال را بهر خدا از دیده مردم
 که مسکین مرغ غافل را بلا از دانه میخیزد
 چه یاری باشد این آحر که ناری و حم بر خسرو [۱۳۷]
 چپن کز درد وی افغان ز صد بیگانه میخیزد*

خواجه شهنشاه الدین قدس سره

از احاصل وقت بود نسبت خواهر رادگی بمیر* داشت و بمقتضای الولد
 الحلال پشبه بالغال مالمید میر خسرو معلوب محبت و اعتقاد و احلاص شمع
 نظام الدین اولیا بعدی بوده که در وقت نماز تا سر از جماعت بیرون آورده
 نظر بر جمال مبارک سلطان نینداختی تحریمه نه بستی. گوئی بمقتضای این بیت
 خواجه خسرو عمل می نموده:

در اثنای نماز ای جان! نظر بر قامت دارم

مگر از قامت خوبت قبول افتد نماز من

صاحب سیر الاولیا* گفته که چون بیماری عشق بروی غلبه کرد خواست که
 جان را فدای جانان کند خبر بحضرت سلطان المشایخ بردند که خواجه
 شمس الدین در راه محبت در پی جان باختن است. سلطان المشایخ بمیادت وی
 روان شد. در اثنای راه خبر آوردند که وفات یافت. گفت: الحمد لله که دوست
 بدوست رسید و این طعنه شیخ سعدی بر حواله:

جان در قلم تو ریخت سعدی این منزلت از خدای میخواست

خواهی که دگر حیات باید یکبار بگو که کشته ماست

در اخبار^[138] الاخیار* مسطور است که در پنهان قبر میر خسرو قبری است که مردم آنرا قبر خواهر زاده میر گویند احتمال که قبر خواجه شمس الدین باشد . والله اعلم .

خواجه ضیاء الدین برنی قدس سره

از* جمله مقبولان و منظوران شیخ نظام الدین اولیاست و در سلک مخلصان^۲ و معتقدان وی انتظام دارد و در مضایل و کمالات صوری و لطافت و ظرافت بی نظیر وقت بود و از مشرب صافیة علیة^۳ طایفه صوفیه^۴ حظی وافر داشت و مقبول خاص و عام بود و در مجلسی که وی بودی روی اهل مجلس بسوی وی می بود و گوش هوش همه بر لطائف روح افزای* او ، از صحبت علما^۵ و مشایخ و شعرا نصیبی کامل داشت و بقرب* و عنایت سلطان المشایخ مخصوص بود و* با امیر خسرو^۶ و امیر حسن^۷ مودتی^۸ تمام می نمود .
عرب جنم علیه الرحمة^۹ در نصحات^{۱۰} از خواجه ضیاء الدین^{۱۱} نقل فرموده که وی گوید که سالها مرا با امیر خسرو و امیر حسن نمود و یگانگی بود نه ایشان بی صحبت من می بودند^{۱۲} نه من بی صحبت ایشان و بواسطه من در میان این دو استاد چنان رابطه محبت و وداد^{۱۳} استحکام یافته بود که بخندهای یکدیگر^[139] آمد شد کردند و من در مکالم اخلاق و لطافت و ظرافت و استقامت عقل و روش صوفیه و لزوم قناعت و اعتقاد پاکیزه و تجرد و نبرد از علایق دنیوی و حوش بودن و خوش گذراندن بی اسباب صوری همچو حسن دهلوی کمتر دیده ام و چنان شیرین مجلس و مذهب و مودت بود که راحتی^{۱۴} که از مجالس وی می یافتم از مجالس هیچکس نمی یافتم و در میان این دو استاد^{۱۵} بجهت کمال محبت و وداد طریقه مزاج بوده و در مخاطبه یکدیگر شعرها دارند . از آنجمله خواجه حسن گفته^{۱۶} :

خسرو از راه نرم پدیدد	آنچه* من پندم حسن میگویم
سخنم چون سخن خسرو نیست	سخن ایست ^{۱۷} که من میگویم

بالجمله^۱ خواجه ضیاء الدین^۲ از حمده^۳ فضلا بود و در حمده ارادت شیخ نظام الدین مستظلم^۴ و همتی علی داشت و از راه فقر و فاقه حظی وافر. اما در آخر اوقات بواسطه لضعف^۵ طبع و مهارت^۶ من نسیمی بمقتضای^۷ ای روشنی طبع تو هر من بالا شدی، اختیار را یا اضطرار را^۸ بقید ملازمت و^۹ خدمت سلطان محمد تغلق که پادشاه^{۱۰} غیور و بی ناک و قتال بود^{۱۱} و بطایفه مشایخ نقاری داشته میباشد [۱۴۰] و از دنیا بتصییی تمام و حظی عظیم گرفت^{۱۲} و پس از وفات سلطان محمد در عهد فیروز شاه که تمام عالم از عدل و حیسان وی گسسان گشته بود بالتمس گوشه گرفت و بپا بهحتاج کفایت کرد و بتصییب و تألیف مقید شد و در اندک مدتی مثل ثانی^{۱۳} محمدی و صلوات بپیر و عسب دمه الهی و مآثر سعادت و تاریخ فیروز شاهی باتمام رسانید و آنجانب را غیر بر تصییف دیگر هست مثل حضرت نامه و غیره بالآخر مرکب حضرت و مرحمت سلطان امشایخ مجردانه و عاشقانه رحلت نمود و^{۱۴} از دنیا بعدی مرزه و مجردات که خدمتهای^{۱۵} بدن لیر بهجسد و بر حصاره وی حر بورینانی که اندامه بودند چر دیگر نبود و در حوار روضه متبرکاته شیخ نظام الدین مدفون شد. برخی^{۱۶} بر آنند که در زمان نظام الاولی^{۱۷} به نین ضیا دم داشتند بروی و بخششی^{۱۸} و نسیمی. نه حسین مرید و معتقد بود، میباشد از امرار و^{۱۹} انکار یکطرف ریسی و پسین بر نکر فرو مانده، چنانچه گفته اند:

برنی و بخششی و نسیمی قام این هر سه نین ضیا بوده
اولین معتقد، پسین مسکر^{۲۰} ثانی^{۲۱} از هر دوی نوا بوده

بالحمده هر سه دانشور و سخن [۱۴۱] پرور و صاحب دین و دانات بودند.

مولانا ضیاء الدین سنائی قدس سره

در راه و تموی و ورع یکنه روزگار بود و در دیانت و امانت یکنانه وقت و در سریع و فدهی راسخ و استقامتی تمام داشته و همعصر سلطان امشایخ بوده و شیخ را همیشه از مصاع منع کردی و احتساب نمودی و درشت گمتی و آنجانب بمولانا^{۲۲} بادب و انقیاد و^{۲۳} تعظیم و توفیر پیش آمدی و دقیقه از دقایق آداب

فروگدشت نمودی و گویند چون مولانا^۱ ولادت یافت شیخ بگریست و تأسف میکرد و میگفت: یکدای حامی شریعت بود حیف که آنهم نماند. تالست* که وقتی موی شوارب شیخ شرف لیلین پانی پتبی^۲ که او را بوعلی قلندر گویند، دراز شد. هیچکس را مجاز آن نموده که بوی امر بقصر آن کند. مولانا^۳ ضیاء الدین^۴ که جوشن شریعت در تن داشت مقرضی^۵ بر گرفت و محاسن شریفش در دست گرفته^۶ قصر^۷ شوارب نمود. ابو علی بعد از آن همیشه محاسن خود را بوسیدنی و گفتمی که این در راه شریعت معدی گرفته شده است. در اخبار الاخیر* مرفوم است که شیخ نظم الاولیاء در مرض مولانا^۸ ضیاء الدین^۹ بهیادت وی روت. مولانا^{۱۰} از تشریف آوردن^[۱۴۲] شیخ استماع نموده دستارچه خود را بپای انداز مسح انداخت. شیخ دستارچه برچید و بر چشم نهاد. چون پس مولانا^{۱۱} بهشت مولانا^{۱۲} از شرمندگی چشم دو چار نکرد و چون شیخ برخاست و بیرون آمد آواز فوت مولانا^{۱۳} برخاست. چسب گوید^{۱۴} این اوراق که اگرچه الیوم نام و نشان^{۱۵} از قبر مولانا در دهی پید نیست اما از کلام جماعه که متصدی احوال لویسی منایح هد اند، چنان مفهوم میشود که قبر شریف وی در دهلی بوده و مدرس گشته. والله اعلم بعمایب الامور. مولانا را تصنیفی است نصاب الاحتساب* نام، حاوی دقایق و آداب احتساب و محتوی احکام سنت و انواع بدعت.

خواجه مویده الدین قدس سره

طاهری* آراسته صفا و باطنی پیراسته بوقا داشت و بزهده و تقوی و اعتقاد پاک موصوف بود و بترک و بجرید منصف. در اوایل بکار دنیا مشغول می بود^{۱۶} و ملک^{۱۷} و ملک رده^{۱۸} عالیشان بوده در عهدی^{۱۹} که سلطان علاء الدین حاکم کره^{۲۰} بود، خواجه مویده الدین پیش وی اعتباری تمام داشته و کارهای^{۲۱} شگرف کردی. بالاخر چون سعادت ابدی یار او مدد یارادت شیخ نظام الدین اولیا درآمد و بطوع و رغبت از سر دنیای برخاست و چون مسکن^[۱۴۳] علاء الدین بر سریر سلطنت نشست او را یاد کرد. بعد از استماع آنکه او در ملک سریدان شیخ نظام الدین

در آمده و دنیا را ترک داده بشیخ اعلام نمود که مخدوم موید الدین را رخصت فرماید تا کاری از پیش ما بر گیرد. شیخ در جواب فرمود او را کاری دیگر پیش آمده در سرانجام آن کار است. این سخن بر حاجب سلطان علاء الدین گران آمد. گفت مخدوم شما همه را میخواهید که مثل خود کنید. فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم چون سلطان این جواب رسید از سر وی بگذشت و دست از وی برداشت. صاحب سیر الاولیا گفته من این حواجه موید الدین را دیده بودم پیری عزیز دراز بالا سپید پوست خوبصورت پاکیزه سیرت بود و قریب پاهای روضه سلطان المشایخ میان یاران و خدمتکاران است.

شیخ نظام الدین شیرازی قدس سره*

در یاران اعلیٰ شیخ نظم الدین اولیا داخل است و بعلم و عمل و رهد و تقوی موصوف بود و باوصاف اهل شریعت و طریقت متصف و بزیارت حرمین شریفین مستعد گشته و «تغیث خاص» شیخ معطوفه و معطوف بوده. صاحب سیر الاولیا گفته که من شیخ نظام الدین شیرازی را بعد از رحلت سلطان المشایخ، [۱۴۴] وقتی که از او آمده بود و در حظیره آنحضرت سکونت داشت دیده بودم. ظاهر و باطنش باوصاف سنیة اهل تصوف موصوف بود. اگر در علم سخن امادی بتقریری خوب سخن را تمام کردی و راه و روش اهل تصوف لیکو میدالست و شیفته سماع بود چنانکه قوالان در جماعتخانه وی ملالام بودند و هر روز یک وقت سماع شنیدی. در آخر عمر در شهر دهلی سکونت اختیار کرد و هم درین شهر وفات یافت. قریب وی در جوار خانه وی درون حصار سلطان علاء الدین است.

شیخ عثمان سیاح قدس سره

مرید* شیخ رکن الدین ابو الفتح است که خلیفه راستین جد بزرگوار خود شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا بوده و او خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی و نسبت باطنی وی بهم بزرگوار خود شیخ نجیب الدین می پیوندد و نسبت او

بشیخ بزرگوار شیخ احمد غرلی*، و وی مرید شیخ ابوبکر نساح است و وی از اصحاب شیخ ابو لقاسم گرگانی و اولادسم* گرگانی بسہ* و سطرہ بجید* می پیوندند۔ ابو عثمان مغربی، ابو علی کاتب*، ابو عی رودباری، حیدر بعدادی و جتید* این معی از سری سقنی* پائے و سری از معروف کرخی* و التسب وی [145] بدو طرف است یکی بشاہ خراسان و بدان راہ بائمہ معصومین میرسد و دیگر پداؤد طائی* و بدین راہ بواسطہ حبیب عجمی* بحسب بصری و علی بن ابی طالب* متصل میگردد۔ باجملہ شیخ عثمان باوجود آنکہ در سلسلہ وی سماع نیامدہ صاحب ذوق و سماع بودہ و در مجلس شیخ نصیر الدین حاضر شدی و سماع کردی و از مشرب عشق و محبت نصیبہ تمام داشتہ، وطن اصلی وی دہلی است۔ چندی سیاحت کردہ بوطن اصلی مراجعت نمود و ہمدین شہر ودت یاب و عرس وی در دہم دی القیمہ است و روضہ* او* مریم* بہمت پل کہ بنی سلطان محمد تعلق است در ہندی دہلی تنیم واقع شدہ*۔

شیخ شہاب الدین حق گوی* قدس سرہ

مرید و خلیفہ پدر بزرگوار خود است و صاحب دیاب و اہانت بود و ذوق سیاحت و جہانگردی بسیار داشت۔ پدرش بدن راضی نشد و مقصود حقیقی وی ہم در ملازمتش حاصل شد۔ گویند چون شیخ شہاب الدین بدہلی تشریف آورد و مردم شہر بحال وی چندان لپرداختند ازین رو بشورش در آمد و گفت پادشاهی این مملکت بیفروشم، خریدار کجاست؟ سلطان محمد تغلق ازین ماجرا اطلاع یافتہ فروتنی بجا آورد و خریدار آن [146] متاع شدہ*، چون نیازمند بود ہوی بخشید۔ پس از روزی چند فرمودہی ممکت ہوی قرار گرفت۔ بعد از حصول مقصود طریق جباری پیش آورده بسیاری از دانشوران را بقلل رسانید و شہاب الدین [۱] الاولیا را نیز شہید صاحب و سبب قتل وی "برین نہج لقل کرده اند" کہ چون غرور جوانی باستی پادشاهی جمع شد ناموران قلمرو خود را فراہم آورد و گفت کہ ختم سوت مثل حتم ولایت پسندیدہ نیست و درین باب

هتوی خواست. بزرگان دین گشتار سهو ده بدیشه رومه گفتند که شیخ شهاب الدین زاهدی در میان ما بررگراست و را حاضر باید صاحب ق باصدق اربین سخن جواب گفته شود. شیخ را حاضر کردند. بعد از استماع این طعانات دروا شفته شد و از خود رفت و کفش را از پا بر آورده بروی انداخت تا بر روی کشته نشود. محمد شاه ازین معامده در هم شده حکم فرمود تا شیخ را از قلعه در حدی ایدارند. دو توبت چینی کردند. سیمی بداد شریف وی برسیه. پس از آن صورت مثالی پدرش شیخ بهر اندین صادر شد و از خویشش روی منع کرده اربین سرای بیستی بدیر هسنی رهبری کرد و بدین سبب بحق گوی ملقب شد و برخی بر آند ده وجه ملقب شدن وی بحق گوی آن شده نه چون سلطان محمد مغلی حکم سرد نه بر محمد عادل گویند او اربین معنی بهمنور ایا کرد و گفت ما طالعان را عادل نگوئیم. سلطان اربین سخن به پیچید و او را از قلعه دهلی بربر انداخت و بکشت. قبر وی هم در ربر قلعه است. بدرس بهر اندین زاهدی مشهور بود و از راهبان و متقیان وقت و ده و در بزرگان زمان قطب الاولیا اسظام داشت و از اولاد سکندر ذوالقرنین است. گویند وقتی کشتی بر بار در دریاه جمعه فرو شد. صاحب متاع بعرض حوجه قطب لیس بریشای خود بار نمود. آنجانب گفت این کنار باین درویش سپرده اند و آن لب اب به برادر صحرالدین وابستگی دارد بوی رجوع نمایند. آت ردکن بر آسان نمایند. رفته نوشته بدریا افکند که کشتی را درست بر ساحل اندارد. چون رفته فروشد کشتی با جمیع سیاب بر روی آب پیدا شد. سقول است که روری چهل تن بروی گذر کردند و از حبیه وی نهوش کلمه طیه خواسته گفتند. بلا برین شهر بارل شده بود لیکن این شهر در حمایت اس زاهد خرابی نپذیرد. مرقد وی در میرته است یزار و سپرک بد. در زمان ناصر الدین اربین سرای فی اذقال نمود. سلطان ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین التمش است و پادشاه حیم و نریم و بهمه اوصاف اولیاء الله موصوف بود بهوت منظم آراسته بافاق اهل آن عصر هیچ پادشاهی ر سلاطین مضیه جامع جمیع صفات طاهره و بطه مثل

او نموده، در اوایل سال ششصد و چهل و چهار بر تخت سلطنت جلوس فرمود .
 طوایف انسانی بفرماندهی وی حوشش شدند و بعد از آن که مدت بیست سال
 پادشاهی کرد در سنه اربع و ستیر و ستائنه عالم دنی را وداع نموده بریاض
 روحانی خرامید .

شیخ صدر الدین حکیم قدس سره*

عارف و محقق بوده و در فن طب وقوفی تمام داشته و در سلک اجله
 اصحاب و اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود قدس سره انتظام دارد و منظور
 نظر شیخ بزرگ شیخ نظام الدین اولیا^۱ قدس سره نیز بوده . پدر وی بامر تجارت
 اشتغال می نمود و از جمله مریدان شیخ نظام الدین بود و^۲ معمر گشته اما خلعی
 نداشته ، بدین سبب متالم بودی . روزی وقت حاجت شیخ حاضر بود . شیخ پشت
 خود را به پشت وی مالید و بجمعی صالح^۳ ۴۹ بشارت داد و از آنجا که اعتقاد
 درست داشته بوحود کبریا^۴ بقصد استلاد^۵ پس رن رمب . حق سبحانه وی را
 بفرزند^۶ اسد وار صاحب . چون متولد شد بملازمت شیخ برد . شیخ او را در
 "کنار" گرفت . تا در کنار آنحضرت بود بوحی^۷ "که اثر شعور از آن ظاهر بود ،
 بر جمال جهان آرای شیخ مبدید . حاضران زیر تعجب میکردند . شیخ از جهت
 مبارک حمه جد کرد و برای^۸ وی دست خود حرقه بدوخت و و را بشیخ
 نصیر الدین^۹ سپرد و بجلالت شان وی خبر داد و چون و بزرگ شد^{۱۰} بعد از
 تحصیل علوم در حلقه ارادت شیخ نصیر الدین در آمد و رصاص کشید^{۱۱} و بدرجه
 کمال رسید و از علم حکمت نیز واقف شد . در حیار ذخائر^{۱۲} مسطور است که
 یکبار او را پریان ربوده بودند تا برای^{۱۳} یکی از بیماران ایشان علاجی کند .
 چون علاج او موافق افتاد و را حصی نوشته که در فلان محله مگی است او را
 نماید . چون آن شان نان سنگک^{۱۴} نمود^{۱۵} بمجرد دیدن برحمت و روان شد و
 بر زمین^{۱۶} رمت و^{۱۷} بایستاد و زمین بکامت و یگنجی که زیر آن زمین بود نشان
 داد . ز آنجا که علو همت درویشان ست بران گنج التفات نمود و بگشت .

وفات او در دهلی بوقوع الجمید و قبر او در قلعه علائی است و او را صحائف است [150] مشتمل بر معارف و حقایق . از آنجا بعضی سخنان بطریق انتخاب در هفت کلمه اندراج مینماید .

کلمه ۱ در* صحیفه عقبات باین مضمون نوشته که علت شهوت* شکم و روح را بمعجون الشطط لیجری* من ابن آدم مجری الدم قضیقوا معاریه بالجوع و اعطش* علاج بید کرد و از مایده جوع طعام الصدیقین* عذ بید گرفت و از کوثر الصوم لی و اا احری* به* آب* باید خورد تا ازین زحمت شفا یابی .

کلمه ۲ همدران* صحیفه نوشته که الله* تلف نفس خود را و اتباع را بهخر و من یخرج من بینه مهاجراً الی* الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اخره علی الله* دفع گرداند و مقرر گردد، الله* که عمر و رزق مقسوم و معین است بترک و طلب و کسب و منع زیاده و نقصان متصور نبود . اس رزق بهیچ شرطی از شروط مشروط نیست چه بهتر از آنکه عمر در طلب حق مصروف شود . اهل و تبع نیز بندگان اویند . رزق تو و ایشان را* همه متکفل است چنانچه میفرماید و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها* .

کلمه ۳ همدران* صحیفه است آنکه گویند بی مال و جاه حوار حواهی شد . اینجا تیغ ان العزة لله و لرسوله و سمومین* بر تارک خصم زن و خدنگ من یتوکل علی الله فهو نعمته* بر سینۀ او و بخنجر الیس الله بکاف عبده*^{۱۲} شر او را کفایت کن [151] و بگو :

یا* دوست کنج فقر بهشت است و بوستان

بی دوست خاک بر سر جاه و* توانگری*

کلمه ۴ هم* در دفع عقبه فرمود اهل و اتباع اگر برای نفقه و غیر آن مزاحمت نمایند بتوقع قل لازو اجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتداین استعکن الایه* دفع گردد و امید است که اگر سالک درین کار صادق بود اهل

و تبع جمله وی را موافقت نماید و همه ره وی بگیرند^۱ و صحبت وی در ایشان اثر کند.

کلمه ۵ اعتقاد* خلق و تواضع ایشان را بلا حول و یسر فی الوجود الا الله دفع گردان و خود را مرده انکار و خنق را چوب و سنگ شمار^۲ و حقیقت^۳ بدان که لا یملکون لانفسهم ضرراً و لا نفعاً و لا موتاً و لا حیوة^۴ و لا شورا* و کسی که چنین بود بدیگری چه نفع و مضرت تواند رسانید.

کلمه ۶ هم در آن صحیفه است با ابوی سخن به نر می و ادب تمام باید گفت و در کار خدا چیست^۵ باید بود و خویشروند^۶ اگر نصیحت کنند در جواب باید گفت^۷:

نه همرهی تو مرا راه خویش گیر و برو تر، سعادت بادا مرا لگونساری هر که ترا از خدای باز دارد دشمن تست و قول دشمن در گوش بیاید کرد.

کلمه ۷ مقرر* است که* کسی را عاقبت و خاتمت معلوم نیست و برد و قبول طاعت اطلاعی نه. و نیز توفیق از خدای تعالی^[۱۵۲] است باید که این معنی را بر دل خود مقرر و مکرر گردانی تا از همه آفات بکرم الله امان بانی.

شیخ فخر الدین ثانی قدس سره*

از بزرگان عالم^۱ مصر دهی است و پسر و جانشین شیخ شهابه الدین حق گوی^۲. منقول است که چون مخدوم جهانیان در عهد فیروز شاه از اچه^۳ بهدلی تشریف ارزانی فرمود سلطان وقت را از فروغ دیدار وی^۴ اعتقاد زیادی پذیرفته چنگ ارادت بدامنش زد و دیگر روز مخدوم بدیدن فخر الاولی^۵ بغانقاهش آمد. او را عادت بود که ورق چند بصیغه امر و نهی نوشته^۶ در پیش داشتی و در آغاز هر کار آن^۷ را بگشادی. اگر نقش اعل بر آمدی شروع در آن امر کردی و اگر لا تفعل بر آمدی از آن کار مستمع شدی. هر چند بخواهش ملاقات مخدوم ورق بگشاد رخصت دیدار نشد و هر بار لا نعمل چهره نمود. بزرگ عجز گفت امروز فرمان ملازمت مخدوم نیست. هر وقت فرمان شود خلوت خانه دل بنور

دیدار حضرت مخدوم منور سازد . مخدوم دچار بازگشت^۱ . صخر الاولیا از^۲ پس که شوق ملازمت مخدوم^۳ داشت ، بار دیگر رحلت جست ، صیغه امر برآمد . پیاده بر^۴ جست و قصد در یافت نمود . مخدوم آگاهی یافت که از دنبال میرسد باز ایستاد و از پاکی فرود آمد [۱۵۳] و در راه رفتنش متعجب ماند و گفت درویش این چنین باید که قدمی بی^۵ فرمان خداوند^۶ بر ندارد . چون دست بوس هم رسیدند ، مخدوم قصد کنارگیری نمود . شیخ چون از^۷ حقیقت حال اطلاع داشت که هر کرا در آغوش کشد از معارف هر چه با او بود برپاید . ازین رهگذر خود را بدردید و در عذرخواهی در آمد و گفت : فرزندان سار درم و لعب کم و بر خواند^۸ : هدا اخی له تسع و تسعون نعمة ولی نعمة واحدة فقل اکملیها* . مخدوم تسم نموده فرزندان شیخ را از نعمت خود بهره^۹ شد گردانید و هر یکی را ناصیقه بخشید . شیخ بهاء الدین گنج روان را کاسی و شیخ صدرالدین را حولیور و^{۱۰} شیخ بدر الدین را بهار داد و هر یکی ازین^{۱۱} بزرگان در آن صوبه علم هدایت بر افراخت . مرقد شیخ فخر الدین در دهلی است .

سید یوسف الحسینی قدس سره

نام والد شریف وی سید جمال بوده . از جمله سادات معتبر است و سید یوسف عالم و فاضل و کامل و عارف بوده و سلطان فیروز انار الله برهانه او را^{۱۲} مدرس مدرسه که بالای^{۱۳} حوض خاص ملانی بنا فرموده بود و مقبره خود نیز در آنجا کرده ، ساخت و مدتی مدرس آنجا بود و یاسر مدرس فیم می نمود تا در سنه [۱۵۴] تسعین و سیمانه در حال انتقال فیروز شاه ز مرخرفات دیویه بمنزلهت احرویه^{۱۴} رو آورد و هم بر سر حوض خاص مدفون شد . گویند سید یوسف هر شب جمعه سید کائنات علیه افضل الصلوات را در خواب دیدی . در اخبار الاخبار* مسطور است که او نسبت شاگردی بهولانا حلال الدین رومی داشته و از جمله تلامذه مولانا^{۱۵} قطب الدین رازی شارح شمسیه* و مطالع* بوده و سید یوسف را تصانیف است از آنجمله یوسفی که بر لب الالباب شرح نوشته مشهور است و بر منار* نیز شرحی دارد مسمی بتوجیه الافکار* .

قاضی عبدالمقتدر شریعی قدس سره*

نام پدرش قاضی راس اندر وده و آنجناب در سلک اعظم خلفای شیخ
 نصیرالدین محمود دس سره اعظم داره، دانشمند متبحر بوده و فاضلی شهاب‌الدین
 از جمله شاگردان اوست و در زمان خود در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته و
 در معارضة لامية العجم قصیده وی شیرین و زیاده را آه در حله وی در کمال
 قیاس نوان کرده، در و حل در امهات علمی پس شیخ نصیر الدین آمدی و
 بحث کردی و شیخ چون از اصل شفاء وی وای بود ویرا^[۱] و بخشهای وی
 را دوست داشتی، و ویرا بر بعضی علوم شریعت فرمودی و تحریرش
 نمودی تا در فن فصایل صوری رسیده و فریضه و سیفنه صحبت و
 خلعت^۱ شیخ شد و رسید به مرتبه رسید و و دایم چنانچه طریقه شیخ
 نصیر الدین و احمدی^۲ ایشان افاضه علوم شریعت بود^۳ بدرس و اوده
 مشغول می بود، از پنج نصیر الدین بهوون است که طالبان و صاب او اشتغال
 علم و حفظ شریعت بوده و گفتی به^۴ بکر در یک مسئله^۵ شرعی مفضل دارد
 بر هزار زکعتی که مشوب معصب و ریا بود، و ده قاضی در سن هفصد و نود
 و یک در بیست و ششم محرم الحرام در عهد شهریاری فتح خان بی
 فیروز شاه که خود را معنی ساد خطاب کرده و بوقوع انعامید، سنین عمر
 شریف وی هشتاد و هشت بود، مرقده منور^۶ وی طرف جنوبی حوص شمسی
 است^۷ پهلوی جد و پدر، در حلقه شیخ عبدالصمد که از^۸ اکابر عهد سلطان
 سکندر بود^۹ و مقبره اجداد عمارت کرد^{۱۰}، واقع است، و فتح خان تغلق شاه
 پادشاه راده بود بی بحریه، گرم و سرد زمانه بدیده، چون بعد از وفات فیروز شاه
 باثفاق امر^{۱۱} و منوک بر محب حبوس نمود بهوون معب مشغول شد
 [۱۵۶] کارهای^{۱۲} سلطنت مهمل گذشت، بدس سبب قسب برپا شد و از هر طرف
 طغیان و بغی پیدا گشت، جمعی معنی گیسو آن ناعزاده را با چندی از امربای^{۱۳}
 او در سنه مذکور بقتل آوردند، مدت او پنج ماه وده^{۱۴}.

شیخ رین الدین قدس سره*

مرید و خادم و حلیه و حواهر - شیخ نصیر الدین محمود است . و هاد و ریاض اشغال دانست . مکرر و بر سموصات شیخ* نسب یافته . قمر او* در گسندی است که پایان حصیره شیخ نصیر الدین واقع شده و او را مریدان بودند یکی از آن حمه مولانا دؤد مصطفی حداد* است و مدح وی در آن کتب کرده .

مسعود یک قدس سره*

سلسله ارادت وی بدو واسطه سیدن العشیر میرسد . شیخ زکی الدین بن شیخ شهاب الدین امام است و شیخ شهاب الدین از جمله خادمین شیخ بزرگ* بوده و بمصطفی امام بنی تحضرت اعشار داشته* و مسعود یک باعشار نسب* از جمله افرای* مصطفی پیروز است و نام اصلی وی شیرخان . مدتی در لباس اعزامی بود و در ~~چک اهل~~ دیوان اسطوره داشت . ناگاه حذنه بهم رسید از هر چه داشت بیرون آمد و در حلقه درویشان در آمد و مرید شیخ زکی الدین ۱۱۶۷ شد و حاجی غریب* پیدا کرد و مکاری* عجب* داشت . حضرت معلومی* در اخبار الاحبار آورده اند که در سلسله چشم هیچکس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده* . سخن مستانه میگوید و چشم گریان دشت . گویند یک وی بعدی گرم بوده که اگر بر دست یکی نتادی میسوزد و او را تصدیق است . بر طبق تمهیدات عین القصة* همدانی تمهیداتی نوشته و دیوان شعر* دارد و یکی از تصدیقات وی مسمی بمرآة العارفین* است . بلحمه در منسوب عس و محب گانه وقت بوده و بعدی* روزگار را با وی قدری تمام . چنانچه گویند هم بقوی* ایشان* ایشان* مثل حسین منصور بقتل آمد و قبر سرب وی در راه حواجه مطرب الدین در لادو سرای است پهلوی پیر بزرگوار خود . مجردانه و عاشقانه* خفته است . این رباعی از اشعار بلاغ آثار اوست* .

گر' از خودی خویش برون آئی تو در پرده بوحید برون آئی تو
 و ز روس' خوب و خرا بر گدزی ر خود شده بی چرا و چون آئی تو
 این شعر ازوست:

رفت ر مسعود یک حمه صعب بشر چون که همان دات بود بر همان ذات شد
 می و باید انقاسه اشربیده و اب در صحن دو کلمه بر د می باید: [158]

کلمه ۱ در سرآه انعارفی' در کشف حجب روح نوشته* بدان که خداوند
 تعالی سر روح را از همه ممکن پوشیده است و با ذراک عقلی و احساس
 بصری او را آنس بداسسه و ندیده فن بروج من مر زنی* بر اثبات وجودش
 اقرار است و ما و بتم من العلم* از طلب شهودش انکار*. روح اگرچه با آثار
 پنداست اما عن ر ادرك ماهیتش شیداست. سعی در ماهیت او حرام
 است که او وری حد و مقدار کلام است. محققان گویند که شناخت روح روح
 است و تا روح عاب در جسد عین ~~بیکمیت~~ در شمع عمل نور معرفش در
 نگیرد. روح حجب است که در اشاعر:

و کست بالروح لا بالجسم انسانی

کلمه ۲ هم در بیان کشف روح نوشته* محققان گویند روح را دو عیار است:
 سراجی و راجی. هر که از وی بمعنی عبارت آورده است و ر کشف اشارتی
 آورده، از روح زجاجی است نه از روح سراجی. در پیش یک سراج الله
 نور السموات والارض* هزار بر هزار روح است که در همه نافته. نقش یک
 سراج است بعدد روح باعشار راجح نور نه باعتبار سراج. حدوت او نیز برین
 وجه است:

هست* این هزار آیه و آفتاب یک

این صور بدنه اوست [59]، در راجح که برقرار صفای محل ظاهر میگردد.

شیخ بدرالدین سمرقندی قدس سره

مرید* و خلیفه شیخ صیف الدین بهارزی است و او خلیفه شیخ نجم الدین کبری و شیخ نجم الدین مرید شیخ عمار یاسر و وی از اصحاب ابو النجیب سهروردی الی آخر النسبة چنانچه در ذکر شیخ عثمان سیاح معلوم شد و شیخ بدرالدین* شیخ نجم الدین کبری را نیز دریافته بود و صحت بزرگ بوده . از بهخارا بهند آمد و در دهلی بذوق مصحبت سلطان المشایخ اختیار انامت کرد و در مصحبت شیخ نظام الدین اولیا سماع شنیدی و بغایت خوبصورت و لیکو سیرت* بود . در زمان سلطان المشایخ برحمت حق پیوست و در دهلی مدفون شد و قبر شریف وی در مزارات دهلی کهنه است . * در درر نظامی* مسطور است که روری شیخ نظام الدین و شیخ بدرالدین بعزم دهن امیر خورد رفتند ، او در مراقبه عظیم استعراق داشت بدرالعله بتقریبی عزیزانی را که در هر شهر دیده بود گفتن گرفت که : فلان مقام فلان را دیدم ، فلان جا فلان را . نظام الاولیا گفت : ای برادر سخن را کوتاه بکن . شاید از زبان این بزرگ سخنی بشنویم که فایده کند . ناگاه امیر خورد سر از زانو برداشته فرمود : ای بدرالدین چندین کسان را که دیدی و شمردی درین میان کسی در گوهم دید ؟

شیخ رکن الدین فردوسی قدس سره

پیر شیخ نجیب الدین فردوسی و مرید شیخ بدرالدین سمرقندی مذكور است . در حقایق و معارف بینظیر بود . عظمت صوری و معنوی از جبهه وی جوش میزد . در دهلی بودی . چون سلسلن معز الدین کیتباد در کیلوکهری شهر نو بنا کرد وی آمده* در کنار آب چون مقامی ساخت و آنجا می بود . در اخبار الاخیار* مذکور است که غائباً میان وی و شیخ نظام الدین چندان محبت و اخلاص نبوده چنانچه در سیر الاولیا* مسطور است که پسران شیخ رکن الدین

که جوانان نوحاحسه بودند روری بر آشتی سوار سماع گویان و رقص کنان
 از زیر حانه شیخ نظام الدین میگذشتند. نظر شیخ بر آن جماعه افتاد. سر بر
 آورد و گفت: «سایه» که یکی خون میخورد و حال خود فدای آن راه
 میکند و دیگران که نوحاحسه «میگویند که بوکیستی که ما نیستیم و دست
 از آستین بر آورد و حساب اشان شارب کرد که هلا* بروا چون پسران
 شیخ رکن الدین ارستی برآمدند* خواستند که غسل کنند ببحر در آمدن
 در آب عرف شدند. و شیخ رکن نفس بصف^(۱) عادت و ریاضت و کتب
 و کرامت متصف بود و قبر مبارک وی در کنار خون بر دیک عصه کیدو کهری
 است. فریب همی نه می بوده* مدیون سید پهلوی مرقد شیخ* محمود
 بهاری* که صاحب جده بود و برورش بر معین الاولیا حمیری داشت.*
 عرس وی در دوازدهم رجب المرجب^(۲)

شیخ نجیب الدین فردوسی قدس سره

مرید شیخ رکن الدین مذکور است. بزرگ بود. «او* جالب شرق
 حوض شمسی است بر صفا عادی نزدیک بقدر مولانا برهان دین بدیعی*
 خلقی عجیب* داشت. پیغام* بهشت بدوستان همشین برسانید. کمالات
 و حالات صوری و معنوی وی ز حد افزوست و ز گفتن و نوشتن* بیرون.
 بزرگیش از همین جا قیاس توان کرد که شیخ شرف* یحیی* از جمله مریدان
 اوست. گویند چون شرف الاولیا ملازمش رسید فرمود: شرف*! خوش آمدی
 سالها است که این درویش از برای امست گراری* لگران تسب. هماندم رسم
 ارادت بجا آورده در اندک مدتی خرقه حلاب پوشید و اجاره* رهمنون یافت.
 نقل است* که روری شیخ شرف* حقه اکسیری* بعدست وی گزرائند.
 نجیب لیلۃ آت را تاب سر داد [۱۶۲] تا همش معلوم کند. شرف الاولیا* ازین
 معنی حوشدل شد و گفت: اگرچه ازین حاک من زرمی شد اما گرانی بر دل
 می آورد. لله الحمد که از کمند آرزوها رهائی نصیب شد*. شیخ نجیب الدین
 از شنیدن این سخن حوشوقت گشت* و حرفی چند بوی نوشته داد. چون او

بر سر نهاد آنچه در زمین بود همه بر وی مکشوف شد. شرف الاولیا کاعذرا
 و سید و پیش پیر نهاد و گفت پس به بر کندی است بدیگری که هوای
 این باشد عبادت شود. شیخ بر همت وی تفرین گفت و دعای پذیرا نکرد.

شیخ حسن طاهر قدس سره*

مرید و خلیفه راجی حامد نه است نه بزرگ و صاحب سبب درست
 و حال صحیح و صدی^۱ بهض بوده و مرید شیخ حسام الدین ماکپوری است
 که از اعیان مشایخ وقت بود و جامع علم شریعت و طریقت و او مرید شیخ
 نور فطرت عالم است که از سماع اوچای^۲ عدوسان است و صاحب عشق
 و محبت و ذوق و سوق و نصرت و کرب و رجا و مدد و مدد بود و
 خلیفه پدر بررگوار خود شیخ علاء الدین است که خلیفه شیخ سراج الدین^۳
 راجی سراج^۴ بوده و اخی سراج در سالک اعظم دهلی^۵ شیخ نظام الدین و لیا
 اسطام درد^{۱۶۳} بالعمده شیخ حسن طاهر ششم و سبطه سلطان المشایخ میرصد
 و از مشایخ حوینپور است. وند شریف وئی از ملایک یطرب عجم باین دیار افتاد
 و مدتی در بهار بود و تحصیل علوم نمود و شیخ حسن هم درین^۶ بلده ار کتم
 عدم بعرضه وجود قدم نهاد و از اده علی^۷ آثار صلب در وی پیدا شد و معتقد
 درویشان بود. همدران پیام آواره عظم راجی حامد منتشر شد. شیخ حسن
 بطریقی که متضمن نوعی از امتحان حال باشد بدیدن سید^۸ رفت و در لقیه^۹
 اولی نقوت جادیه ازلی در سلسله رات و در آمد و اول کسی که از علما
 مرید راجی حامد شه شد. او بود. بعد از آن شیخ به دار که از اعاصم
 علمای^{۱۰} حوینپور و شارح کافیه^{۱۱} و هدیه و بر روی است و در تحریر و تنقیح
 مطلب علمی قدرتی عظیم داشت و شیخ حسن ز حوینپور در زمان سلطان سکندر
 اتار الله برهانه بنا بر استدعای^{۱۲} او و سایفه آسیان بر دیوت مشایخ دهلی باین
 دیار قدوم آورد و در دهلی در کوشک ججمدل که لاک مر شریف وی و اکثر
 فرزندان وی در آنجا است با اهل و عیال سکونت اختیار نمود تا زمانی که در
 سنه تسع و تسعمائه در بیست و چهارم ریح الاول^{۱۳} اربین عالم فانی بصرای

حاو دی رحلت فرمود [۱۶۴] و ' او را در سلوک و علم توحید رسایل است . از آنجمله مفتاح العیض است . من فوائده نعامه الشریفه و آن در ضمن چهار کلمه ایراد می یابد .

کلمه ۱ ترکیه نفس* آنست که نفس را از اوصاف ذمیمه حیوانی باوصاف حمیده انسانی و از اماری بسواسگی و مصیبتی موصوف سارد و بصفت دل آنکه دل را از رنگار هموم و غموم سیاهی و سز سوز و اسای او و حرص و حب دلب و اندیشه مالدیمنی مصما گزارد و تعدد* بر آنست که سر ر از اندیشه ماسوی الله و از غوغای* عبر حق گرچه هشت بود ، حالی دارد . گر چیزی دیکر یک بگذرد نفس کند و نحمیه روح آنکه نور مضاعفه حق و بدوق و شوق و محبت و اصرار و انوار مشاهده روح را متحنی* و مسحنی* گرداند .

کلمه ۲ در مفتاح العیض آورده که حقیقت سلوک عبارتست از تبدیل اخلاق حیوانی و حرواح ر اوصاف بشری و تحلی باحلاق الله تعالی .

کلمه ۳ جمله* عبارتست از رحمت خاص که انبیا رحمة من عندنا* عبارت از آنست و دعای مصطفی صلی الله علیه وسلم اللهم* انی اسالک رحمة من عندک نهندی* بها نفسی الی آخره* منی بر آن و بیض حق سر نسمة آنست جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین*.

کلمه ۴ [۱۶۵] هم* در معراج العیض نوشته :

مرد باید که بوی دانه برد ورنه عالم پر از نسیم صبا است

این اشارت به بتحنی دایم بیض حق و جذبة حق و وصول بحق عبارت از تقطاع و تعری از بندر خودی و دوق است و اربعاع علم و حمل بوجود مطلق . وفات شیخ حسن طاهر قدس سره در رسا سلطان سکندر لودی واقع شد و زمان او زمانی بود که مشیخ کنار بش مولانا سماء الدین و شاه جلال شیرازی و حاجی عبدالوهاب بخاری و شاه محمد خیالی و امثال ایشان بزرگان دیگر قدس الله تعالی اصرار هم که بیعتش وقت بودند ، جمع بودند و او پادشاهی

بود دین پرور و عدل گستر و ولایت مدار. صویف اسنان سپاهی و مزارع، تاجر
و محترفه در عهد وی آسوده بود. و نام و نسب گریه کشان و سمردان ر
ممالک خود بر ابدخت و کفر و کفری و رسوم خفایت را برهم زد. روح
دین اسلام بنوعی داد که بیس از آن متصور نباشد. بر اهل مملکت وی
قرآن و تلاوت و صام و میم و کسب فصایل و تحصیل علم استعلا داشتند
و ادای زکوة بدوق بهم میکردند و معتمدی براس دین مدوئیم* اهل
عصر وی [166] بشریعت و عادات و احادیث و جمیع موضوع بودند و دین
باری و تقوی و ورع و امانت و دین و احادیث بکار می بردند.

زهی دولت مادر روزگار که پوری چمن پرور در کنار

مدت پادشاهی وی بیست و هشت سال و چید ماه بوده . در سنه ثلث و عشرين و تسعمائه اربع عالم های پرص (عالمودان) الهفای فرمود .

مولانا محمد امجد علی صاحب

در سال هشتصد و هشت در حصه پاک^۱ مدین از ثتم غم معالم وجود
قدم نهاد. والد شریف وی میرالدین نام داشت از من معینی که بعولانا^۲
داشته هر صحر درخواست برحورداری وی از درگاه خداوند سبحانه مسکرد و
پیرکات^۳ دعایش در عنون حوائی بحسب سید راحو رسید و پرورش درونی
و بیرونی یافته بدرجات ولایت بهره مند شده و حلاوت از شیخ کبیر لدین
اسمعیل^۴ نیریه معدوم چپ بیان یافت. هنگام عزیمت حجاز در احمدآباد از
ملارمت شیخ احمد که پسر معری مروان فیض بر گرفت. باجمعه جامع بود میان
علوم ظاهری و باطنی^۵. سلسله عنوم طاهری وی یک واسطه بمیر سید شریف
جرجانی قدس سره [167] منتسبی میگردد. معمول و محبوب و منظور اولیا بود
و در جذب خواطر و کشش و آرامش بی رتبات آتشی. از سیاه ریاده بر قدر
با یحتاج اختیار نکرد. پدیه هم بلد و درجه ایش روز امرون داشت باندک
خوردن و کم گفتی و ترک خفتی بسار که بسی مسمود و از ملتان سبب بعضی

حوادث باین دیار آمد و چندی بمرحہ گذریدہ چون بدھنی رسید توطن اختیار نمود و عمری طویل یافت و در آخر عمر رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْہِ اَکْثَرُ بطل شدہ و بکرم آسمی بیواسطہ علاج بصارت وی عود نمود . و او در حل مشکلات حقیق بصایت است و بر صاحب* حواشی عمیق داشته و تصدیق و تفسیر عوٹ لقلیل را نوعیت پسندیدہ شدہ و در احلاس و عبادت خود تا حجاب نموده یکی از تابعات وی مفتاح الاسرار نام دارد . در شرح ربانی خود بعضی وضع شدہ . شیخ جمالی کہ مردی فاضل و کس و شاعر و ... و در سبک مریدان وی منتظم است ، از وی منقول* است کہ گفت چون در حاشی بر بارت حرمین شریفین و بیت المقدس مشرف شدہ پراہ دریا* ہمازمینہ پیر خود رسیدم ، اکثر خدمت می بودم [168] و آب و مو تیار* میداشتم و نوع* عربی و عجیب مشاهده میکردم . روزی درویشی تا مکتوب* علی* آمدہ ہمدی آمد . دست وی کتب گرفته مضاعف* دادہ ساسی علی* لکنہ* دادند و مولانا بہ بصرفت وی نوعی بودہ کہ روزی ~~چون رسیدم~~ در یک وقت مہمان ہو و از حجرہ خود بیرون ترف* چون ابتدای* سنوک من ہو- نوعی از تکار از شنیدن این سخن در دلم خطور کرد . از خطرہ من مطیع شدہ بر سر در من لگاہ کردند . دانستم کہ بر خاطر من اطلاع یافتند . روزی در حجرہ بودم آوار دستک شنیدم . دانستم کہ مرا میطلبند* . درون حجرہ ردم ہر چہار گوشہ ایشان ر نشسته دیم و حیران شدم* . بعد از رُبی همان صوب و حد بر حدی خود بود . فرمودند شیخ جمالی درویشان را مثل صوب می باشد و ازین قسم شعبہ ہا دارند* مکر نباید شد . وقت وی در ہند ہم حد- ثانی* در سال ہند و ہفت* ہواوے آمد . محبوب رویہ حوض شمسی ہم در حلقہ کہ در حالہ* حیات پاشارہ حواجه قطب الدین در قند محفوظہ وردہ شیخ جمالی آنجا مسعدی بنا کردہ بود ، مدفون شد . گویمد* چون مرض موت بر وی طاری* گشت استغراق [169] غلبہ کرد و ترک تکم خود و ہر گزہ وجود ہمدی شروع - ر تلاوت قرآن مجید میکرد و در سعای آن پرو سرات و انت ہمار بانگ نادر شنید و

بدرجه ترقی کرد و بفرماندهی رسید. ر آن زمان که پادشاه شد هرگز کسی بیروی طفر نیفت و در جمیع امور استجاء را مقدم میدشت و در آخر اوقات بر سلطان حسین شرقی ممالک غالب آمد، تمام ممالک وی را تصرف نمود و هم در شرق ممالک وفات یافت و کان دیک وی سنه ربع و نسیع و ثمانمانه* و ست ملک او بیست و هشت سال و نه ماه بود. پس از وفاتی پسر وی سلطان سکندر* بر سریر مملکت نشست و احکام پادشاهی حیاجه باید معآورده.

شیخ حاجی عبد الوهاب قدس سره*

از سریدن شاه عدیه و از اولاد مد جلال بخاری* بزرگ است. حسینی بوده* و به بیست و چهارم واسطه بسید کایاب علیه فصل اصوات* میرسد. ولادت با سعادت وی در سنه تسع و شصت و ثمانمانه بوقوع آمد. عمر شریف وی شصت و سه سال گشته است. بصب غم و غم، حال و دل، صورت و سیرت اصفاف داشت و بعت ممالک و سعادت، دوق و شوق، محبت و مودت موصوف بود* و تعریف و تفرید و سی نعمی وی [۱۶] بدرجه بود که روری در اوایل که آنجانب در ملتان ثوطن داشت در ملازمت استاد و صهر* خود سید صدر الدین بخاری علیه الرحمة شسته بود از وی شوق که فرمود دو نعمت* در عالم بالعم وجود است که بوق جمیع نعمتها ست و بیکر هیچکس بدر آن نمیداند. یکی وجود مصطفی صلی الله علیه و سلم که بصب حبیب* در مدینه موحود است و مردم این سعادت را در نمی یابند. دوم در آن که کلام پروردگار است و وی سبحانه بپواسطه بدن مکمل و حق از آن سانس. بهرورد شیلدن این کلام از پیش وی برخاست و رخصت زیارت مدینه گروم و براه خشکی این سعادت را دریافته بوطن اصلی بر حمت نمود. نسخ صدر مدین را لیست عمگین شد. شبی در واقعه بسمر دهللی ماسور گشت و بثرت یافت که در آن مصر بسعادت ملازمت بزرگی بمقاصد صوری و معوی میرسد*. پس از آن بسبب "ن" واقعه بدهلی آمد. سلطان سکندر که ولی عهد بود بسمت بوی اعتقادی تمام و اخلاصی

عظیم پیدا کرد و در نعظیم و بویبر و دقیقه فرو نگذاشت و با شاه عبدالله
صحتی، سگرف قلم شد. ^{۱۱۳} حد سیح حاجی اول [۱۳۱]، با شاه، بطریق علمای
طاهری، پیش آمدی خدمت بر وقعه دند نه مرستی که بحسب وی مرسوم
بوده همین ست. بعد رین وقعه خدمت عظیمه کرد و شاه چندی نغان و رزیده
بالآخر او نیز نعظیم و توقیر بسیار کردی. گویند چون حاجی صد شاه شد،
روزی شاه گفت: شما حاجی و علم و سستی و حد و نه جان و مقام و صاحب
سجده با من چه دارید؟ ایسا موضع بوده گفتم: من همه ندارم، بعد خدمت
مامورم. پس از آن مظهر بطر ریت گشته شد آنچه شد. گویند روزی در
خانه نسخ ماهی یحه و دند. دیگر را بر سر خود گرفته بنامت شاه و
و دبری رساند. شاه در مرافعه خود و مدتی بر آن حالت بماند. چون سر از
مرافعه بر آورد گفت: ای حاجی، بیک دو بخته بود خواستم که آن را تمکین
گردند و عاقبت خبر کند و فرزندان نه همین معاند ماند و تا زور واپسین
یکی از فرزندان موصل بود ناسد و یکی مادر من بود. حساب خود هر چه
درخواستم احابت نمود و آنجناب کار دیگر بقصد زیارت حرمین شریفین^{۱۱۴} بر
آمد و چون بآن سعادت مشرف گشت مدتی نمود نمود و همدین شهر در سال
نهمصد و سی و دو در اوایل عید شهر لندن [۱۷۴] بابر پادشاه از سرای^{۱۱۵} وی
بعالم حدودی رو آورد و فریب بفرست^{۱۱۶} پیر خود بر دیک مدتی که به مدفون
شد و یکی از فضلا^{۱۱۷} در بیج و انت وی^{۱۱۸} "شیخ حاجی" یافته. اما بابر پادشاه
شهریاری بود بر زور و صاف حمده و اعلان پسندیده آرسته. شهادت و عدالت
و فصایل و کمالات از سایر ملایس، سیر تمام دانست. ولایت یا سعادت وی^{۱۱۹}
در ششم محرم الحرام سال هشتصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاد. بعد از فوت
و اندامه^{۱۲۰} خود در هشتصد و نود و نه در ترکستان قدم بر سریر^{۱۲۱} سلطنت نهاد.
و^{۱۲۲} در نهمصد و شش بر تخت سلطنت بنامت نشست و در آخر نهمصد و هفده متوجه
حصار شادمان شده بلخ و بدخشان را در تصرف خود آورده بجانب کابل و غزنین
شتافت و در سه ست و عشرين و سعمائه خطه قندهار و زمینی داور را نیز

متصرف شد و در سال بهصد و سی و دو دهنی و آگره و سایر بلاد هند را در
 حیطه ضبط آورده خطبه و سکه هندوستان نام سی و نوب گرامی وی زینت
 و ریت پذیرفت و الحصر را چهار پسر بوده . اشرف و اعظم شان محمد
 همایون پادشاه غازی بود . فوت نابر پدیده^{۱۱۷۵} انار الله برهانه در اوایل [۱۱۷۵]
 جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمائه بروج انجمید^{۱۱۷۶} . شیخ حاجی عبدالوهاب
 را قدس سره^{۱۱۷۷} تفسیری است به تمام قرآن را بعف پسر صلی الله علیه وسلم
 فرود آورده و ذوقی عشقی و اسرار محبت بر آن شرح نموده . از شیخ عبدالعزیز
 قدس سره منقول است که در آن ایام که شیخ حاجی^{۱۱۷۸} تهر تبر تفسیر انوری
 اشغال داشت از جمع لباس وی و اسباب کتاب نوی مشک میداد و اکثر آن
 در حالت استعرازی نوشته . سخی از آن صحبت میساید با لیبب نان آن
 ظاهر گردد :

فوله تعالی ، بواردنا^{۱۱۷۹} من بعد لیسو^{۱۱۸۰} لاتحدده من لدنا^{۱۱۸۱} ن ک فاحسن
 اعلم ما هذا ان الآله علیها سر رائقه لا یحتملها^{۱۱۸۲} لا هو و رسول ویحتمل
 ان یکون المراد من المتحد من لدن رب العالمین هو بحسب صلی الله
 علیه وسلم . ای بواردنا ان بعد وید^{۱۱۸۳} کما رعب^{۱۱۸۴} لبصری لا
 یحدناه من لدنا بان لنحد^{۱۱۸۵} محمد و لدا^{۱۱۸۶} حین کان لدنا^{۱۱۸۷} نوراً قبل
 جمیع تکلیفات و هو بشر لیس^{۱۱۸۸} نشته حد من بشر لا ان نتحد^{۱۱۸۹} عیسی
 الدی یومر باتبع محمد و دنا^{۱۱۹۰} ولیکی الله سبحانه و تعالی منزله عا یقول
 الظالمون فمحمد عبده ورسوله و عیسی عبده ورسوله .

من خوارق عاداته

یکی از خوارق شیخ بزرگوار حاجی عبدالوهاب^{۱۱۹۱} آنست که چون از
 حرمین شریفین بر گشت روزی در دریا نمرسی پیدا شد و اهل کشتی مضطرب
 گشته از خود مایوس گشتند^{۱۱۹۲} . شیخ بتلاوت سعال داشت و اندیشه گرد پیرامن
 خاطر وی میگشت . اهل کشتی بوی التها آورند و پریشانی خود را در میان

نهادند . گفت : حاضر ها جمع شدند این نشی را آفت خواند رسید چه من
از سید کیاب صبیته علیه و سلم بر باد صاحب بمشرم و لاند ظهور این
معنی شدنی است . همدندم شورش نسکی بامت و آنچه فرموده بود ظاهر شد .
یکی ر محضان اخص را آروی طواف حرمین سر میبده ساخت . رخصت و
بحولیر بیام . چون لب وی درستی دست ، مساعده نمود . فرمودند : روز جمعه
پس ر همه وقت ایداد در مسجد حاضر سوی و جواب ان بشوی . چون
آرور رسید و فرموده بعمل آمد بمجرد مساعده چهره دلیری شیخ ز خود رفت
و در آن عیبت خود را در حرم یام و طواف اماکن شریفه بجا آورد . چون
بشوش آمد اثری از آنچه دیده بود ندید . ایشان را ایضاده پام . تبسم میکردند
و میگفتند که ما فرزند خود . پس که حر آن داده است . (۱۷۷) هم از محضان
ایشان لقل کرده که مرا فریاد میجو . روزی بملازم رفتن و در خاطر آوردم
که اگر مرا برزندی مقرر است بلکه شارب دهد . گفتند : ترا دو پسر
میشود یکی ر احد و دیگری ر محمد نام کن . در حال گدسب که اگر
تعیین مدت مقررید صاحب زندانی مسرت بود . فرمود : همدین سال هر دو
بو خود می آید . همچنان شد که فرمودند .

شاه ابوالغیث بحاری قدس سره*

پسر نسح حاجی عبدالوهاب است و سیره بحری شیخ صدر لدین . ار شاه
عبدالله نصیبی کلی . اشد و کثر در خدمت او بودی . شاه عبدالله او را پیر هنی
واژگون پوشانیده بود . بدین سبب جذبه بر وی غالب آمد و باوجود آن دقیقه
از دفاع شریعت و وگه سبب سعوی . سکری صایح و حتی نوی دمسب . اکثر
دتمب مداویه خوانده بود و بعد ر حصن محبوب شد . گوید در زمانی که
بجھیل عدم میکرد ر طاسعمن صنف بر من التماس میکرد و میگفت شما دایم
خواهد خواند . سر عهد بر فرصت و وقت نیست . خدا داند که چه حالت
پیش آید . و از وی اثر مات و کشف و خوارق بسیار منقول است . از آنجمله
حضور مخدوم در اخبار الاولیا آورده که وقتی تمام روز در خنده وی نان

پخته بودند [178] و ناهگ گرم و سه نه و گردو پای بر آن نهاد و مدتی
 بپشتاد و اصلاً اثر سوختگی ظاهر شد. از تحسین است که روزی پیر بزرگوار
 خود که در برق ملک لودیان سعی داشت، گفت: ای پیر نوحه حاضر بگذار
 که امثال سلطان و تو و من بودنی بن عالم نیسیم. همان سال رایات طهیرالدین
 محمد بابر پادشاه بطرف هند بهضبط نمود. سلطان ابراهیم بقتل آمد و ایشان
 وفات یافتند. از آنحمله آنست که روزی گویندی در خانه اس بر. چون ازین
 معنی آگاهی یافت بر گویند مرده آمد و گفت: قم دادن نه! گویند زنده شد
 و برخاست. و گویند که او را زحتری و نه در بدی از بلاد دور بست
 وی واقع شده بود. بقصای الهی آن حجر وقت ثابت. رن واقع انجابت را
 شراف واقع شد. برمر و ایم باهن حید از قتال وی خبر داد. چون بعد از
 مدتی خبر رسید حساب کردند همان روز وفات یافته بود. که وی ظاهر آمد. هم
 از وی منقول است که روزی حاجی عبدالوهاب ازو پرسید که بعد از سکندر
 پادشاهی نصیب کیست؟ فرمود: ابراهیم ~~سکندر~~ حضرت ویرا نوحه خاطر
 بهلال الدین بود این سخن موافق حاضر حضرت حاجی مستاد. [179] گفت: ازین
 ماجرا خاموش باش. شاه ابوالعباس گفت: خوب امر حسن است، چنین باشد.
 او^۲ بجانه رفت و چادر بر سر کشید و بعام حدودی قتال فرمود. وفات و
 در زمان حیات شیخ بزرگوار حضرت حاجی بود. گویند چون وفات او نزدیک
 رسید بریارت پیران خود رفت و گفت: گر نصیب من فردا میرسم. چون
 بخانه آمد خدمتکاران را پیش طلبید و گفت: گرامرم چگونه خوب گریست؟
 بعد از آن همبرور تا روز دیگر وفات یافت و آن وقعه در عهد سلطان ابراهیم
 وقع شده و وی پادشاهی بود که چون بعد از سلطان سکندر بهرماندهی معین شد،
 او^۳ با برادران و اقربا اندیشمهای فاسد محارم آورد و سری بزرگ را بقتل
 رسانید و بعضی را محبوس ساخت. رن محبت بعضی امرا از وی برگشتند
 و متسها پیدا آمد. چون این خبر ها بفردوس مکی ب پادشاه رسید روی نوحه
 بهند نمود و سلطان ابراهیم را بقتل آورده مدحک هند در تحت تصرف آورد

طهور آورد و چون آنحضرت وفات یافت در بار احوال او تکره روز جمعه حمادی
الاول خطبه بنام همانون او بلند او ده گشت و در ده روز با سرحد مملکت
گجرات در تصرف بمذلل او در ده و دیگر اوقات حرم رو نمود سال وفات
آن پادشاه دین هرور رین سراج و آن - سب - همیون پادشاه در پام افتاد .
وکان دلك فی منه ثبات و ستین و سعمانه . سب وفات آن مصلحت عظیم نشان
این بوده که خون در سبک او سبک شکر را معلوب صاحب شش ماه ازین
واقعہ نگذشته بود که وقت شام (۱۲) در سبک سب شمع هوا بر آمد . ناگه
مردن اذان گشت : بمصد عظیم استماع : در حواست بشد . پای سرور فرسای
بلعزید ، پیمتاد و هماندم با پس از چاه روز آن سال بمود

شیخ سلیمان مندوی قدس سره

نام * پدر بزرگوار او عمان بوده ~~لا حول و لا قوة الا بالله~~ دهی است . مستشرق سلطان
ابراهم ادعم میرسد و به سب از - چهار واسطه محضرت محبوب ربی
قطب صمدی سلطان المساج می پیوندد . به سب طریق نه وی در محضرت شیخ
محمد عیسی که یکانه آوی بوده ارشاد بدیده : تسبیح محمد عیسی جوهروری از
شیخ فتح الله * که در زبان خود بی من بوده ، و شیخ فتح الله از شیخ
صدر الدین حکیم که جامع علوم صابر و دین و حکیم و عارف بوده و شیخ
صدر الدین از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود بود و نسبت ارادت شیخ
سلیمان به پنج واسطه بسبب الاول میرسد . به سب طریق که وی رادت به پدر
بررگوار خود شیخ عمان دارد و تسبیح عمان شیخ حسام الدین مانکیپوری و شیخ
حسام الدین بشیخ نور قصبه عاصم و شیخ نور به پدر خود شیخ علاء الدین و
شیخ علاء الدین باحی سراج و احی سراج بسبب امتشایح . و شیخ سلیمان (۱۸۳)
علیه الرحمة شیخی بزرگ و در سبب صاحب و انداز درویشان بمثل روزگار
بود و سیاحت بسیار کرده و ملازمت ذکر نموده و نعمتها بافته . از پیران اکثر
خانواده ها نسبتها گرفت . پنجه * سال در مسجد انصی و بیت احرام باغکاف
گذرانید و بملاقات خضر فایز شد و ریاضت شافه کشید . در اخبار الاحبار *

مستور است که و را در ارواح به مرحله ایست از مراتب تصرفات اولیا
 حاصل بوده و بدین سبب از غروب سیه^۱ احمر سابقه^۲ و رموی و گوشت^۳ که
 حضرت^۴ قرآن مجید در معاینه پس سید دیاب حبه افضل الصلوات و
 سر^۵ چشمه ولایت علی مرتضی رضی الله عنه تجوید نموده و شیخ عبدالقوس
 که صاحب علم و عمل و وجد و سماع بوده پس وی^۶ تعویذ کرده . غرس وی
 در شب چهاردهم محرم الحرام است . هم در سال وفات شاه جلال شیرزی و فیت
 یافت و مقبره وی^۷ عقب روضه متراکه خواجہ قطب الدین کاکلی است قدس سره
 در پهنوی شده سلمان امار الله برده به پناه بدخشان بوده و از عدم و حال
 و قال و وجد و سماع نصیبی کمال و نسبی تمام تحصیل نموده و در ملک
 مریدان و معتقدان^۸ حضرت شیخ سلیمان^۹ استقام داشته . مدعوی سبب یزار
 و پتیرک به . و آنجناب را^{۱۰} دو پسر بوده شیخ داؤد و شیخ محمود . هر دو
 بصفت دانش و بیسی موصوف بودند . شیخ داؤد در جوانی و در باب و شیخ
 محمود سجاده نشین شد و شیخ کمال فرزند بزرگوار^{۱۱} اوست که هروس بزرگان
 خود ائمه^{۱۲} دارد . بعلم^{۱۳} و عمل آراسته و پیرایه است و فرزندان معنوی
 حضرت شیخ قدس سره بسیار اند که سلسله ولایت ایشان را برپا دارند . اکمل
 و فصل ایشان حضرت سید احمد^{۱۴} روضه قدس الله سره بوده اند که در حدیث
 طالبین یگانه روزگار و در کسب و کرامات بطور ندانند و امروز آثار و برکات
 ایشان از فرزندان و طایان مشن صابر سبب^{۱۵} عشق و محبت و سوز
 و گذار و دوق^{۱۶} سماع^{۱۷} در طیت بن بزرگواران مخمر است و سهرابی بر خلق
 الله خصوصاً بر فضلا و صدقا از لارمه بطور بن جماعه است . حق سبحانه
 سائهای^{۱۸} بسیار ایشان را بر جاده آبی^{۱۹} کرام خود ثابت و مستقیم دارد .
 منقوس است که در سال نهصد و سی و شش مراد سلیمان^{۲۰} این^{۲۱} میرزاخان بهلازمت
 شیخ سلیمان رسید . انجمن حنفی و معارف گرم شده^{۲۲} . اهل مجلس همه از دست
 شدند از آنجا سخن^{۲۳} بهاجرای^{۲۴} برگشت و وجه شهرت آنحضرت بمردوی کشیده .
 فرمود در سالی که صاحبقران میر یحیی^{۲۵} گورکن دخی گشود^{۲۶} ، اهل آن^{۲۷} مصر

بهر طرف رفسد، ما به سبب مدد و شدیم و چندی رحل قامت گسترده هندوی مشهور گشتیم و عمر شریف شیخ سلیمان صد و پنجاه سال^۱ بوده و برخی زیاده ارین نیز گفته اند. بهر حال عمری ضویل داشت* و فرمادهی پادشاهان بسیار را دیده و ابتدای^۲ سپهر وی در ریاست علی خضر خان^۳ شده و او غانی بود بزرگ نهاد نه بعد از انقطاع پادشاهی حیوانه^۴ و نه شاه صلاح دولت در دهلی انداخت و قابض و معصرف بود و گرچه اسم و نسب پادشاهی بر خود نهاد و یکن^۵ ملک باری و حمایتگری بر صریحه پادشاهان کرد و بملوک و امر^۶ مناصب^۷ عالی رتبه و موصاف پادشاهان تصرف داشت. در اوایل از امرای^۸ بزرگ و پرور شده بود و حکومت بر سر میکرد هنگامی که میر نیمور صاحبهران ملک دهلی مدد حصر خان را برگزید و ملتان بروی مسلم داشت و انقطاع دیپالپور بر او^۹ میفرود و چون متبذل آنجا پادشاهی شد عقب پادشاهی دهلی نصیب وی شد. هفت سال و نه ماه پادشاه بود. چون وی در سن اربع و عشرين و سعمانه^{۱۰} ووب یاب سرلختی را ده سال^{۱۱} انجیب اولاد او بود معزالدین مبارکشاه خطاب کرده بر تخت سلیمان و از پادشاهی بود حیم و کریم و حمیده حاصل. بر او جلوس خاص و عام را شرفیات و اعیان پادشاهانه بوارش فرمود و انصاع ملک قسمت کرد و مقصد را گوشمالی^{۱۲} داد. و بامرای^{۱۳} وقت و ملاطین محاربههای^{۱۴} عظیم کرد و فتحها بود. در سال هشتصد و سی و هفت در کنار سرپای^{۱۵} چون شهر مبارک آباد بنا نهاد و داد عس و کامرانی داد. روز جمعه همه رحمت بر مدکور استعداد بدر کرده بقصد مسجد جامع بر آمد. یکی در نزد کن وی حرام نمکی نموده بسبب^{۱۶} اعراض فایده^{۱۷} تیج بر آشفند و بر سر مبارک زد و شهید ساخت. پادشاهی وی سیزده سال و نه ماه بود و بعد از آن همان روز برادرزاده وی را که سلطان محمد خان ابن^{۱۸} فرید خان دم داشته سلطان محمد شاه خطاب داده به پادشاهی برداشتند و وی پورث پسران بصارت پسندیده موصوف بود و یکن^{۱۹} مور مسکک در زمان وی مسک شد و بعضی ملاطین قریب را در ملک وی طمع

افتاد و با وجود سستی و ضعف بمضای محمد شاه سبب تقویت بهلول لودی کی یکی از امرای او را و در عهد وی [۱۸۷۱] صاحب امتیاز تمام گشت ده سال و چند ماه پادشاهی کرد تا آخر در سال هشتصد و چهل و هفت سلطان به جل طبعی در گذشت و سرور علاء الدین حصاب دده پادشاهی اختیار نمودند و او درین کار سبب مرگ و ضعف ری برادر پدر بود و طایف خلاف و حدال بدست چندی در دهی گدرایده در دژ و قلعه بعین و کامرانی مشغول شد و پادشاهی مملکت بطوع و رغبت بملک بهلول لودی گذاشت و مدت ملک وی هفت سال و چند ماه بود بعد از آن بحوار رحمت حق پیوست.

شیخ محمد مشایخ قدس سره

فرزند حاجی عبدالوهاب و تیره دختر شیخ صدر الدین و برادر ناتنتر شاه ابوالحسن بوده و از شاه عبدالعزیز فریسی، مسافیه و استعاده اموده و در پدر بزرگوار خود بصیتی نامه یافته حاشی و صاحب سخانه شد و علوم طاهری و باطنی آراسته بود. چون حاجی عبدالوهاب سرانجام متوجه طواف حرم شد او را بایست مدت حاجت اگر حلال و صدق مقال که از او ارم بین ره است در نحو شریف او بکمال بود. گویند چون رایت نصرت آباد پادشاه بغداد صفات محمد همایون در الله برده متوجه بحر [۱۸۸۱] بلاد گجرات گشت شیخ محمد مشایخ و تکلیف همراهی نمود بمقتضای لزوم حاجت و لولامر چاره نمایند با بصورت روان شد برای فوت خود عهده و آنچه ضروری است از دهی برداشت و از وجه نهب و مازاح چیزی بخورد و همان روز که فوت وی تمام شد وفات یافت و کان دیک و یوم لاجم سبع و عشرين من لشعبان. یکی از مصلا "شیخ هادی بود" تاریخ بنامه عمر شریف وی پناه سال بود مدت ده سال بعد از پدر بزرگوار خود بمقام حقیق به استعمال داشت. چون شیخ محمد مشایخ بر خاص روحی حرامیه فرید سعد محمد وی شیخ عبدالکریم بهای او نشست و قدم بر قدم آبی بزرگوار خود میرمت و صاحب علم و عمل

بود. و شیخ محمد شهید که خداوند عظیم طهری و باطنی بود ز فرزندان اوست و پس از شهادت آن بزرگوار شیخ عبدالوهاب که بصورت و سیرت طاهر و باطن آراسته بود و بصفت خود و سجا پیراسته صاحب سجاده گشت و بنهایت خنق موصوف بود و امروز جانشین آن بزرگوار خلیف صدق شیخ عبدالوهاب [۱۸۹] شیخ محمد موسی است که مشایخ و درویشان در نهایت تبارسندی و اخلاص و اعتقاد است. الله تعالی این خاندان بزرگ را همیشه مدد و آرزو دارد!

شاه مزمل قدس سره

نسبت ارادت و خلافت بوالد ماحد خود قطب الاقطاب حاجی عبدالوهاب دارد و سیره دحری عساکه سلطان راده روم است که باشارت با بشارت سید کایات عمه افضل الصلوة والرحمة آن دختر در اردواح حاجی عبدالوهاب در آمده بود. در بهمن و بیست و یک شاد متولد شد و فراوان کمالات از پدر عالی گوهر خود کسب نمود و منظور نظر شاه عبداللّه مریشی در گشت و با شمع الاسلام شیخ سلیم سیکری قدس سره ده یگانه زمانه و بی همتای عصر بود، محبتهای شگرف داشته سعادها نمود و از آنحضرت کرامات و خوارق بسیار نقل نموده اند. چون سیزده عمر شریف وی بسی و هفت سال رسید در سنه ثمان و خمیس و نهمین در عهد پادشاهی سلیم خان بن شیر خان ازین عام فانی بسرای حاودانی انتقال نمود و سلیم خان در اوایل سلیم خان ملقب بود. چون پدر وی در آتش کالهر بسوخت در سال بهمن و [۱۹۰] پناه و یک پادشاهی شش و خود را اصلاح شده ملقب کرد و هوای عام ستانی در سر آورد و در اکثر امور بمقامت پدر رفتی و همان نوعد را مرعی داشتی. اما در جمیع اسباب جهانگیری از پدر ریاده بود. پسر در جمیع فروع خود بر سر هر گروهی مرئی بنا نهاده بود. او در میان هر دوسرا مرئی دیگر ساخت و لنگری حکم فرمود و در هر سرا دو اسپ و چند پیاده تعیین کرد تا هر روز بطریق داک چوکی خبر گور و سگانه وی می رساندند. اما مرا و ملوک

پدر را میکشت و حوض حن را بش آلود و در سنه تسع و خمسين و تسعمائه خود پير وفات يافت . حکمران وی هفت و پنج ماه بود . بعد از وی افغانان با يکديگر در افتادند و در سنه تا چهار سال فتنه و فساد بود تا در ثلث و ستين و تسعمائه باز همی سختی بمديريه در محاکم هندوستان سانه سعادت اند حب و حانی و در دسب محاکم در دره و اعا غاچه را در ظلم و تعدی افاعنه خلاص بخشید .

شاه هاشم قديم سره

فرزند چهارم حاکم عهد و عهد مست شاه مزمل از یک مادر تولد وی در سال نهصد و ۱۷۱ هجری و چهارم ذی قعدة از ادب و خلافت از پدر خود دارد و بارها شاه مزمل در حنی وی فرمودی که من خادم و اولی خادم و نهایت تواضع و انکسار نسبتاً آنحضرت میورم و آنحضرت در علوم طاهری و باطنی را کمال اول و معظم و محقق بود و بعدی در شعل و حنی استعراق و استملاک داشته به در رسوم دیوی و مصالح شادی و حنی حری تنیده سلاطین عهد شیر حن و دسب حن را وی بهاب احلاص و اعتقاد بود . بسیار بخدمت مرصیده است و حواری آنحضرت بسیار است . گوید کفره و عصاة محترده بدن وی از کفر و گناه ناپسند شدید و بهادران از مشاهده حبه نورانش شفا می یافتند . بنال وی ازین حاکم صدای ندیم روحانی بر سنه احدی و ستين و مبعمايه در عهد جنگ و حن و فتنه و فساد قربای سلیم خان که بعد از وفات وی يکديگر در افتاد و دد و یکی از تبعمه سلطان محمد عدلی بوده و تا چهار سال آن نزاع و جدال طول کشیده ، بوموع آمد . عمر شریف وی بیست و هفت سال بود و چون آنحضرت وفات یافت فرزند ارشد وی شیخ عبدلعفار که حافظ کلام مجید و صاحب علم و عمل بود ^{۱۱۱} و بدوصاف اهل معنی آراستگی داشت و بصفت سبع منصب بوده . حاشین و صاحب سجاده گشت و چون و در سال هزار و ده و دسب وفات فرزند نخستین وی سید احمد که "زاد شیخ ولیا" تاریخ ولادت اوس بحدی پدر غنی گوهر خود نشیب و چون

او ازین عالم لدنی بسر ای جاودانی رو آورده سجده بزرگان حواله پسر علی فطرت خود شیخ سلیم که بصفت ریاضت و محامده و فقر و ف و نوصیح و شکستگی موصوف است، تسلیم نمود. حق سجده انتظام این مسئله تریقه تا قیام قیامت با خلافت علی حسب مستظم دارد. و شیخ مدثر را قدس سره پسری دیگر بوده شیخ نظام نام که حقه قوی داشته و از جانب سید مریم نعلیه کلی دفته و بصفت خدی و کرم موصوف بود. و در شریقل شیخ عبدالله، وقع شده و از وی سه پسر مانده.

شیخ رکن الدین قدس سره

پسر علی گوهر شاه عبدالله قریشی است از دختر سلطان بهلول لودی که در اردواح شاه بوده، بوجود آمده. بعد از ویت پدر بزرگوار شیخ لاسلام دهلی شد. قبر وی در حور شاه عبدالله است.

شیخ ابو الفتح قریشی قدس سره [۱۹۳]

پسر شیخ رکن الدین است. در نیمه مائه عشر مراجع اکابر و اصاعر مصر دهلی بوده. قبر وی نیز در بهلوی جد بزرگوار خود است.

شیخ ادهن دهلوی قدس سره

دشمنه کامل و متورع و سعبه بود و در عیب شکستگی و الکسر و حصوع و خشوع زلزدگی کردی. از جمله مریدان مولانا سماء الدین است. حله وی در بهایت نوراست بوده. انوار علم و تقوی از جبین سیمیش لایح و هویدا و طاهر و پید بود. اکثر احول بروزه گدراندی و در نغمه غایت احتیاط مرعی داشی. حضرت محدوی سلمه الله سبحانه در احد الانصار ثبت نموده که او جد مدبری پدر است و نام اصی وی زین عابدین بوده. بشیخ ادهن شهرت یافته. همدران کتب قدسی القاب از والد شریف خود نقل نموده اند که سیمرمودند که ما عیچکس را بدیده ایم که بیرون و درون یکسان باشد لا شیخ ادهن را. بهمان آداب و اوصاع که درمیان مردم می بود

درون خده لیر نه‌مان طرور بودی . رب وی دایم بد کرا الله میگشت . وقت او در نهصد و سی و چهار بوقوع انجامید .

شیخ یوسف قتال قدس سره

صاحب* ریاضات و معاهدت کمره بود . در سلک مریدان قضی حلال اندین لاهوری که [194] صهر وی بوده انتظام دارد . از وی کرامات و خوارق عادت* مروی است . در اخبار الاحبار مسطور است که وی در هفت پل که یکی ر غمارات سندان محمد منی است مشغول بودی و ریاضات* کشیدی تا وقتی که یکی در و با سر و لب وی بند و بعضی حوائج وی آورد و بعضی امور بنابر نمود خون به موجب . رب وی کار دارد بهمنمود رسد و ویدس* در عهد ظاهر اندین بابر پادشاه ، در بند ثبت و نشن و تسعنه بوقوع آمد ، پیش از یکسال از* وقت* سبع دهی . عربی وی در بیست و نهم ذی القعدة است . رومیه وی* همدران رجیب پل کلمی و ، واقع است . و اوایل انعامه لشریعه و آن در ضمن چهار گنج ابراد مسند .

کلمه ۱ اگر محب دنیا و آنچه درویش بقول نظر آید از خلعت دیدار محروم ماند و اگر از دنیا و آنچه در دیانت نظر قبول بردارد ، برخوردار و قایل خلعت دیدار شود . چنانچه خود ما را علی الله علیه وسلم جزای ما زاع النصر و ما طفی لم تر لی ربک* بود .

کلمه ۲ این طایفه تنگ دارند ز آنکه همت خود بهیژی صرف کنند که در ثنعت امر کن آمده یعنی هر چیز که مسوق بغیر است در نظر همتشان [195] حقیر نماید و دلشان بیافز آن بسایه . آنچه با امر کن وجود یافته است بخود قایل نیست و بخود باقی نه و چیری را که بخود قایل بود همت بریافت آن مقصور* داشتن دون همتی و بی مروتی بود

کلمه ۳ آنکس که دروئه او آلوده صفات مذمومه باشد و بهای جوارح ظاهر کمایت کند بدان ماند که مردی پادشاه ، مهمان خواند و مسحت خانه

و پیش در پاک کند و جاروب دهد و درون صغه آبجا که صدر پادشاه خواهد بود ملوث و دپاک و با حس و حاشاک بگذارد. این چینی کسی سر جمله احسان عالم بود و هرگز بدان حضرت راه نیابد.

بغالی که سلطان درون آورد حس و حار از تنها برون آورند کلمه ۴ چون بده بد به جدی حس است و اصلاح بده همه کاره حاجت بغیر او بر ندارد بلکه از غیر وی بگردد. عمری حاجت بود از کسی که سر او را دارد و حاجت بغیر او بر نرسد. و هب بن الورد رسی الله به گفته صلی در بلاد روم سفر کردم و در خراب و عمران لصر کردم. روزی از کوهی ندا شدم و بر آن روم و سی را دیدم:

عجبت لمن یعرفک کذب یستمعن علی امر احدا عمرک

عجب دارم از آنکه بر نهی است و امر عمری. حام ۱۱۹۱ [امور یاری خواهد.

شیخ عبدالله دهلوی قدس سره

موند و مشی و تن دهی است و در برر نور شیخ بوسی قبال بوده و فراوان کمالات طاهری و باطنی. شه. تمام عمر سوگی و خدمت گذراند و هیچ فرماندهی بطریق ملک چیری نبود نمود. و دانش در سال بهشت و هشتاد و هفت بوقوع انجامید. پندی پدر بررگر و خود آورده است.

مولانا شعیب قدس سره

عالم و عامل و در صورت و سرب می باشد بود و باعتبار حسب و نسب قدوه اهل عصر و جدوی از کار عمای زمانه بوده و ریاضت کثیره کشیده و در عهد سلطان بهلول معنی شهر گشته. در اخبار لایخیر* مسطور است که مولانا شعیب در وعظ و نصیحت در میان خود بطیر بدشت. هر که او را در تذکیر دیدی فریفته و مست گشتی و صفت آن نداشتی که آن گداشته بگذرد، اگرچه بار گران بر سرش بودی. عمو و مشیخ در پای وعظوی حاضر

شدیدی و اکثر سوانی و اعلی سهر در سادک شاگردن وی انتظام دارند. و بر
بحسب اختلاف مقامات وعد و وعده بر عین تدبیر خلاف عارض شدی. و فانی
در سال نهصد و سی و سه و بیست و هفت [۱۰۹۷] در عهد پیر پادشاه. قبر
وی* بالای عوض شمسی سبب منصف به قده مدک ربی الدین که ز صلحی
زمان سلطان سکندر بود.

شیخ جمالی قدس سره

در ایام طفلی وی پدرش وفات یافت و مقتضای استعدادی که در نهاد
وی بود چون حسن بلاغت رسید کسب فصاحت کرد و شاعر شد. دم اصلی
وی خلالتی بوده و در اوین خلای تعین میکرده باسرب پیر پیر* در گوار
نخود مولانا سید اربین، جمالی تحصیل کرد. صاحب دوی و وحدن بود و در
سلامت و بلاغت و استواری سخنوری سهر و از علوم قدسی و دینی بهره ور
و در طریق مجرب و تدریس و همت و توکل و سعادت کامل بوده و مساحت سیار
کرده و بره خشکی بحرین سرزمین رسیده از آنجا بمعرب* ربی رفته و هنگام
مراجعت به بیت المقدس و روم و بغداد آمده و مشایخ آن ربار را ملاقاتها
کرده و نعمتها رنوده و بشرار رسیده بدیع الاسلام نظام الدین محمود و اکابر
آنجا صحبتها داشته و از آنجا بهری گذر کرده بمعرب و ملازمت قدوة العارفین
مولانا عبدالرحمن حامی* قدس سره و عزیزان دیگر مشرف شده و در خدمت
عارف [۱۰۹۸] حاتم* مدس سره اشع حو- گذریده و بعضی از اشعار وی بمعرب
مولوی بدرجۃ قبول اماده از آنجمله این چند بیت است:

دهی حورشید رحسارت پدربان جهان پید

نهان در دیده مردم ولی در هر مکان پیدا*

ما را ر خاک کویت بیرهی است بر تر

آن هم ز آب دیده صد چاک ن بدام*

موسی ر هوش رمت یک بر تو صفا

تو عین باب می نگری در تسمی*

حضرت مغدومی در احبار الاخیر* آورده که این بیت وی در لغت شهرت دارد و بعضی ر صلحا در جواب بقول ابن عربی سرور کائنات علیه افضل الصلوات بشارت یافته بالحملة او از اعلان شعرای هند سب و اقسام شعر از* مثنوی و قصیده و غزل گفته ولیکن تصدیق من ر عرب و مثنوی بهتر است. در هری سلطان حسینی مرا و میر علی میر و عطای* آن دیر همه شمع حمالی بمون تعظم و تو میر پس می* آمد و چون ر به در مان سلطان سکندر بهی تشریف آورد سلطان در سبزه و به ر شمع بن خمر به انواع ملائمت و رحا خوئی در طبع وی خطی مر فود* فرمود* و آنحاب قبول نمود و بخدست پیر می بود. سلطان بمولانا صماء الدین ر من باب چیزی نوشت* [199] مولانا بشیخ جنابی اشارت کرد با مسعود من سبب رمت و نهایت اعرار و اکرام سلطنتی رسید* و پس از انقضای* دولتی اسکندریه چون فوت جهانبانی هندوستان به تیموریه انتقال بدت و نوای جنابی آرای عهد من محمد بن به نامه امار ده برهانه بر مفارق اهل هند سایه گهیر میرجو عس* تمام شج را پس خود طبع و نهایت احترام بها آورد و بعد از رحلت آن پادشاه - من هر روز چون همایون پادشاه بر مسند منصب حدوس فرمود عهدی و اخلاصی* بشیخ پیدا کرد و هرگز از وی حدائی روا ندستی ن ر م که شج به در عهد آن پادشاه عس گستر در سنه ثانی و اربعین و سعمانه رس تمام دی بمرای خوری رحمت فرمود. عرس وی در دهم دی القعه است و مدینه وی* در بهی و دیم* است نزدیک بروضة متبرکه که مولانا مجد الدین حاجی در حالت* حد خود ساخته و هم در خانه که مدیون است، می وده.

سید حسینی پای مناری قدس سره

بموجب* اکابر ولایا رسیده بو- و گرم و سرد روزگار دیده و کشیده. در زمان سلطان سکندر از مشهد قدس موس* بهی تشریف آورد و صحبت وی [200] با سلطان* چندانی بر نیامد. در مدینه بهی کهبه در مسجد یای مدر سکونت گرفت و گوشه گیر شد. و بعضی ر سبای* امرای* اسکندریه بوی اعتمادی

بهم رسانده حرووی مدد معاش ضروری بوی دادند. تا در حیات بود زمین درون قلعه را زراعت کردی و روجه حلال بود بهم رسانده صرف متعلقان و فقرا می ساخت. هر وی هم بر پای مبارک است.

شیخ تاج الدین* محمد دهلوی قدس سره

از اولاد عالی نژاد شیخ الاسلام و مرید الاویا گنجشکر است. نام والد شریف وی شیخ عبدالصمد بوده. بعدمت فقرا و آئیده و روجه سرگرمی داشت و بهمنصبای* سید القوم خادمهم* عمل می نمود. روضه نظام الاوب به پدران او تعلق داشت. و درین ایام فرزندان وی متعلق است. قمریة است باستانه شیخ صلاح درویش در دهی کهنه شهرتی دارد و بری چند* از بای* کرم و فرزندان عظام وی سر در آن محاطه* است. چون از احوال آن بزرگواران آگاهی بدشت خبری نگاشت. وفات آنحضرت بر و آخر هشتم صید بوقوع آمده.

شیخ علاء الدین اجودشتی قدس سره

سبب* سامری و باطنی وی شیخ فرید گنجشکر مدس - ره میرسد. ام [201] پدر بزرگوار او نورالدین بوده. مرید حد خود شیخ تاج الدین بر* شیخ عبدالصمد ابن شیخ مهور است. او را قبل است میگفتند. بگانه مصر و مکتای* رو در بود نصرت حمیده و اصف پسندیده اصفای داسر. حیم و حیا و رهد و بهوی و معب و نوکل و کرم و سعادت و آنچه از بوارم راه فقر و نامرادی است حتی* وی بوده و مجاهدات* و ریاضات شاقه کشید* او را در زبان او فرید ثانی* و گنجشکر وقت میخواندند و گنجشکر در خوابهای مریدان درست اعتقاد بشکل او نمود. می شد. ولادتش* در سال هشتصد و هفتاد و دو بوقوع نجمیه*. وفاتش در عهد شیر حب معب در چهاردهم ربیع الآخر سنه ۸۰۰ سال و اربعین و تسعمائه بوقوع آمد. ممره وی نزدیک* روضه* شیخ صلاح درویش است. پهلوی آبی* کرام خود آسوده است. او را با خواجه قطب الدین رابطه خاص بوده و اعتقادی کامل داشته و از وی کرامات منقول است. از آحمده

آست که روزی درویشی پس و مد و مهر نمود که نریاف دارم میخواستهم
 پیش شیخ امتحان کنم و گفتم: من سر برافش دارم. گنجشک آوردند^{۲۰۲}
 و قطرهٔ زهر در کام او چکانیدند. خجیده و ببرد. شیخ علاء الدین پارهٔ کاک
 لنگر حواحه مطلب الدین را [۲۰۲] آب سحبت و در کام آن گنجشک ریخت.
 فی الحال زنده شد و برید. یکی از مشایخ گفته: ما روزی پرسیدم آنکه کلاه
 خلافت، حواحه مطلب الدین پیام روضهٔ سوریه و معکف ندیم. اسرار عایبه
 وی بدان رفت که از شیخ علاء الدین دلاء خلافت احسان کنم بپذیرفتم تا مکرر
 اشارت علیه شد که علاء الدین مطلب الدین است از سنجاری برد و رسم.
 نسیم سان کلاه بر سرم نهاد و گفتم: این دلاء از مطلب الدین اوست.
 خوشوقت شدم و پوشیدم. اما شیر حدیث هم و فرید بود و دم پسرش حسن،
 والد و سوکری بعضی امری، مکملزید پیام داشت و سلطان سکندر امرای
 حدود را مع کرده بود که قوم سور را، هیچکس صاحب اعتبار ندارد نه دماغ
 بادیه‌ای از ایشان ظاهر است. ما بر سر مرید آری صوبه مابوس شده. در عهد
 سلطان راهم لودی معروف بهار رات و آنجا شو و به یافته صاحب چاه و
 اعتبار گشته بشیر خان منقب گشت^{۲۰۳} و -رحه بدرجه ترقی کرده بتقدیر خداوندی
 در سال نهصد و چهل و هفت از حی سیدی رسد و فرسای قومی مسالک
 هندوستان [۲۰۳] شد. چون دانا و کارآموزه و گرم و سرد روزگار -یده بود امور
 سلطنت و مستحکام تمام شد و نام و نسب متعبد و دردن برهم انداخت
 و بمقر و صلاح و رعایا معاس نیکو کرد. در جمع قلمرو خود بر سر راهها
 کاروان سراه^{۲۰۴} بنا نهاد و در هر مرئی^{۲۰۵} بری مسافران بگرها^{۲۰۶} فرموده^{۲۰۷}
 و مسجدی و مودی مقرر ساخت و اسبان در سراها نگاه میداشت تا وقت ضرورت
 بکار آیند. گویند در یک روز خیر نهصد سروه وی میرسید. وفاتش در سال
 نهصد و پنجاه و یک بود. پس روی مسالک بر سر حکومت ممکن
 گشت. سبب مردن وی^{۲۰۸} آن بوده که چون مدت چهار سال و چیزی بعیش
 و عسر گردانید بقصد قلعه کنجرا^{۲۰۹} سکر کشید. ناگاه شهاب حرام نمکی که

و لاهی نعمت کرده بود بطهور آمد، آسنی در سوخته افتاد و بسوخت.

شیخ محمد^۱ حسن حیاتی قدس سره

حالی صحیح^۲ بشری نصیب داشت. حاج بود میان علم و حل و با مظاهر
صوریه نوعی تمام می نمود. پسر برادرش حاج محمد است که احوال وی
محملاً گذشت. مرده واد حو^۳ بود و بواسطه او بسلسله چشم می پیوندد
بیک ارشدی نوی بسلسله^۴ [۲۵۴] فادویه داشته و سمت این سلسله شریفه در
وی غالب بود. ولادت وی در حو^۵ واقع شد. از آنجا بحرین رفت و در
حرم مدینه با مباحثات گذرد و راجع نوی حد کشید. بار دوم که
شیخ حاجی عبد وهاب بخاری بربارب بحرین رفت باو مؤده رسانیده که حاج
کتب علیه افضل الصلوات و الثناء راجع مر در معامه نمود که این
شیخ را ده هدی بشو ری بربارب^۶ [حد گذارد. اکنون او را بهدوستان
برسان. او جواب داد که حو^۷ هنوز سوم هرگز بروم. بالآخر خود نیز باین
معنی مبشر شد و شیخ حاجی^۸ قو را باین^۹ آورد. و در آگره بودی و قبر
وی در دهلی است. پهنوی پدر زرگوار حو^{۱۰} - زر^{۱۱} بهمدل آسوده است و واقعه
و واد او در سنه اربع و اربعین و سعمانه بوم^{۱۲} بخانیه در عهد سلطنت حجت آستان
محمد همایون پادشاه^{۱۳} و عرس وی در یست و هتم رجب لمرحب است و
آنچند ر بهالم شعر پیر سری نموده بدین سبب مستفادان و مریدان او را
شاه حیالی گسندی و وی اشعار سکو مسدل است و این شعر که "بوی مسوب
است شهرتی دارد" و بعضی گویند [۲۵۵] این شعر حیاتی بخاری است ده مردی
درویش صفت بوده و واده اعلام.

عرب^{۱۴}

ای پیر عمت ر دل عشق سده^{۱۵} حیفی بپو مشغول و تو غایب زمانه^{۱۶}
حاجی بره کعبه و من صاحب دسار^{۱۷} و ندیده همی جوید و من صاحب خانه^{۱۸}
که معکف دیرم و که ماکن مسجد^{۱۹} یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه^{۲۰}

مقصود من از کعبه و بتخانه تو بودی^۱ مقصود تویی^۲ کعبه و بتخانه بهانه^۳
تقصیر خیالی باید کرم تست یعنی که گنه را به ازین نیست بهانه
و غیر از اشعار مکتوبات بلاغت آثار بزرگ دارد. از جمله مکتوباتش شش کلمه
ایراد نموده شد:

کلمه ۱ بدانکه^۴ عالمی است که مدرک^۵ آن جز حواس^۶ لیست قل هو الذی
انشأ ثم^۷ وجعل لكم السمع والابصار والافئدة^۸ و عالمی دیگر است که مدرک
آن^۹ جز عقل نیست. العقل^{۱۰} نور یضفه الله فی قلب المؤمن فیمرق^{۱۱} به^{۱۲} بین الحق
والباطل^{۱۳} والصواب والخطأ و عالمی دیگر است که مدرک آن جز علم نیست.
فاحالوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون و عالم دیگر است که مدرک آن جز
عشق نیست وهو القاهر فوق العباد^{۱۴}.

کلمه ۲ و رای^{۱۵} طور حسن و فقل و علم^{۱۶} مکاری است دیگر که آرا عشق
می نامند. در آن طور چیزها معلوم شود که در اطوار دیگر نشود. عرف^{۱۷} من
دقی الاطال شوق الابرار الی لقاء^{۱۸} وانا الیهم لاشد شوقا^{۱۹}.

کلمه ۳ معنی^{۲۰} مشتاق صورت ص و صورت مشتاق معنی: مولی مشتاق
بنده [206] و بنده مشتاق مولی آمد.

بانگ می آید که ی طالب یا جود مشتاق^{۲۱} گدایان چون گدا
جود میجوید گدایان ضعیف^{۲۲} همچو خوبان کاینه^{۲۳} جویند صاف

کلمه ۴ ذات^{۲۴} عاشق صفت و صفت عاشق ذات آمد. حرکت عاشق
سکون، سکون عاشق حرکت شد. آثار از فعل و افعال از آثار منفک^{۲۵} نشود.
انکسار از کسر و کسر از انکسار منقص نگردد. افعال مظاهر و مجالی^{۲۶}
ذات و صفات اند^{۲۷} و جز ذات مولی بزرگ^{۲۸} و تمجد و صفات کمال وی تعالی
و تفرد از مستنعات^{۲۹} و محالاتند. جز ذات وی شهود^{۳۰} ی. وحدت مقتضای^{۳۱}
ذات آمده^{۳۲} و کثرت مقتضای^{۳۳} صفات^{۳۴}.

این جمله صفت که کردی اثبات میدان همه بی تصرف ذات
او را بهمه صفات سخاوت لکن صفتش همه یکی دان
کلمه ۵ مظاهر* الهی که در انجا ظاهر و مظهر با یکدیگر متحد اند
هرق میان ایشان باطلاق و تعرد و تعین و تقید است مثلاً حقیقت انسانی
باعتبار اطلاق و تعرد ظاهر است و باعتبار تعین و تقید مظهر و شک نیست
که آن حقیقت عین افراد خود است که مظهر اویند.

آن نور پاک ظاهر و شعص تو مظهر است [207]

باشد میان ظاهر و مظهر دوری محال

هرق بجز تقید و اطلاق یافتن

نتوان میان ظاهر و مظهر هیچ حال

کلمه ۶ شمای* حق غیر حق نیست لا یعرف الله غیر الله . نهایت
روش سالکان راه حق تعالی و تفرد است که تمامی برسد که جمله اشیا را
خود قای در پر تو نور تعی حق تبارک و متحد بیابد و بمقر جمعی که مرتبه
فتاوی الله است متحقق گردند و بحکم ان الله بأمر ان تودوا الامانات الی اهلها*
هستی بهست راجع شود و نیست به لیست عابد گردد :

ظهر النور ذوالمن باشد بطل الزور جان و تن باشد

میر سید شمس الدین و سید ابوطالب قدس سرهم

هر* دو عزیز با یکدیگر عقد مواحاب دینی داشتند و سبب آشنائی ایشان
آن شد که سید شمس الدین که مرد وصل و دانشور و ولایت منقبت و در صفت
طلب بی نظیر وقت بود بطریق بی تعنی و تجرید میر معموره عالم میکرد
و در بعضی اسفار سید ابوطالب که جوانی بود از سادات عراق و بحسن حلیه
و صفای سریرت اتصاف داشت بتقریب بعضی حوادث از وطن برآمده بخدست
سید شمس الدین مصاحب شد و در میر هندومتان موافقت و مراقت [208] اختیار
نمود و چون بدلی رسیدند سید شاه محمد فیروز آبادی که دعوی نسبت ثبوت
التقلین می نمود و وضعی غریب و طوری عجیب داشت و بعظمت صورت و

استغفای ظاهر^۲ و اشتعال طریقه دعوت متصف بود و معتقدان بسیار چه از امرا^۳ و ملوک و چه از خواص و عوام^۴ داشته و کاروبار شیخت وی در غایت رواج و رونق بوده^۵. از زمان سلطان پراهم بن سلطان سکندر^۶ تا عهد اسلام خان^۷ بن شیر خان^۸ معزز و مکرم بوده از استماع تشریف آوردن آن دو بزرگوار بوهم آنکه مبادا^۹ بسبب نشن کسادی بازار شیخت وی راه یابد خواست که ایشان را بسوی خود کشد، بنهایت توابع و تملق ایشان را مهمان خود ساخت. بعد از مقدمات احلاص و محبت التماس نمود که آن دو بزرگوار بنور حضور خود خانه وی را مسور دارند و همانجا باشند. چون مسافر و غریب بودند بضرورت بهم^{۱۰} حاجتگیری بر در دادند و رخت اقامت بمنزل وی افکندند. شاه محمد چلد^{۱۱} دختر داشته که وصلة^{۱۲} نکاح ایشان بسبب عدم اکهار صورت نمی بست. چون این سادات را دید که مسافرند و از شهر یگانه آمده در مردم شهر داد [209] که ایشان اکفای^{۱۳} ما اند و بارها پیش از آمدن ایشان گفتی که ما را خوششاید بر شرقای^{۱۴} عرب، اگر بیایند نسبت مصاهرت بنات ما صورت بدهد. پس از مدتی سید ابو طالب از برای نسبت تزویج پیام فرستاد و این معنی موافق مزاج سید یافتند و جواب داد که ما مسافرانیم بر قدم تجرید و تفرید ایستاده ما را ارین معنی ممدور دارند^{۱۵}. و در همین اثنا^{۱۶} آن هر دو^{۱۷} عزیز^{۱۸} را در خانه وی شهید کردند^{۱۹}. فتنه عظیم در میان خلق افتاد و مصیبت روز کربلا از سر تازه شد و دیچکس ز مرد و زن نماند که از استماع این ستم جامه چاک نکرد و خون ز دهنه لریخت و بمضمون ابیات مترنم نشد^{۲۰}. باز این باهل^{۲۱} بیت نبوت که ظالم کرد

باز این بخالدان نبوت^{۲۲} ستم که خواست^{*}

باز این چه کوفه و^{۲۳} این چه فرست و این^{۲۴} چه وقت^{*}

عاشور نیست ورنه قضیه بعینها است^{۲۵}

این^{۲۶} هر دو بزرگوار را با جامهای^{۲۷} خون آلوده^{۲۸} و عامهای^{۲۹} سیاه بر آوردند^{۳۰} و در حرم روضه قدسگاه^{۳۱} حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دفن کردند

و قبر ایشان نسبت بهبوری که در آنجا واقع شده [210] متعین است و زیارتگاه خلق و این واعده هائیکه در سال بهصد و پنجاه و پنج وقوع آمده بعد از صدور این معامله و وقوع این حادثه اکثر مردم نسبت این قتل پشاه محمد کردند و جمیع خلایق از وی برگشتند و معتقدان مسکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و امرای این صوبه در پی تحقیق و تعحص آمدند و شاه محمد را مقید کردند و در زندان نگاه داشتند و از اهلب و خواری دقیقه فرو نمیگذاشتند و او منکر مطلق شد و میگفت که این فتنه باطلاع و رضای من نشده خبر باسلام خان که والی عهد بود رسید او بر علما الداخه که هر چه مسئله شرعی درین باب باشد بران عمل نمایند اکثر عدای لاهور و دهلی و جونهور و بهار بحکم سلطان اجتماع نمودند و چون او مسکر بود و میگفت که من مظلوم و بی گناهم و از تصور این معصیت سرانگهرا بکشد آنچه می کبید مظلومی و بی عزتی اهل بیت امری مدیم بطریق وراثت بما رسیده هر چه بر ما می آید بدان ما بریم علمای وقت بر فتوی قبل روی مختلف انادند و هر چند تردد کردند بشیوت شرعی که شبهه را دران دخل نشاند نرسید از شیخ امان پانی پتی که از علمای صوبه موحد است [211] و در عام ظاهری و باطنی پایه بلند و مرتبه ارجمند داشت معول است که هر چند خواستند که او درین معضرت حاضر شود قبول نکرد و گفت: قدم امان در دوزخ چرا نرود که در معرکه که اهل بیت را خوار و گرفتار در پیش ایستاده کنند و من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم حاضر شود کشه شدن آن شاهزادگان حیف است و خوار کردن ایشان نیز حیی دیگر ازان خون در جگریم و ازین در خوف و خطر این کار جنیان است معاذ الله که اربشان چنین معصیتی سرزند بالجمله مدتی مدید بر سر این قصیه غوغا بود تا ربانی که شاه محمد در زندان وفات یافت و بعضی مردم پس از مردن پای او را بسته در باران کشاله کرده در گوشه انداختند بالآخر بمبالغه و سعی بعضی دیگر نزدیک پکوشک نور در زیر قلعه دهلی مدفون شد و از وی عجایب و غرایب منقول است و

گویند که تسخیر جن داشته و او را مریدان و خلفا بودند و پس زین واقعه اکثری از دائره اعتقاد بیرون آمدند. شیخ محمد عاشق سیاهی که در مشرب عشق و محبت و ذوق و شوق شهرتی داشت و در آخرها از^{۲۱۲} اسباب دلیوی قسطنطنیه تمام حاصل کرد، از جمله خلفای او بود. از شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة که مردی فاضل و کامل و محدث و مفسر و از خلفای معنوی اعظم بود، بقول است که روری جماعه مهمانان پیش شاه محمد فیروز آبادی بودند و طعام در میان بوده، یکی از ایشان میل جفرات اظهار کرد. ناگاه ظرف جفرات بسته بیرون آورد و پیش مهمانان نهاد و در همین اثنا زنی گریه کنان آمد و گشت: علام بچه سیاهی سروس برهه دیگ جفرات مرا کشیده در حرم سرای شاه آورده. چیری بان زن دهانید و باز گردانید و ازین قسم شعبه های دیگر که دلالت بر تسخیر جن دارد از وی بسیار نقل کرده اند.

سید ابراهیم ایرجی قدس سره

نام پدر بزرگوار او امیر معین بود. سید حسینی^۱ است و در سلسله قادریه بود. چنانچه در فتون علم جامع بوده در برکات^۲ سلاسل مشایخ و اکثر خانواده ها نیز جمع کرده. اما نسبت قادریه بروی غلبه داشت و مرید شیخ بهاء الدین^۳ قادری شطری بود و رساله که شیخ در طریق شطاریه جمع نموده برای سید^۴ کرده. بالجمله بزرگ و متبرک^۵ و کامل و عالم و عامل بود و در علوم عقلی و نقلی^۶ و ظاهری و باطنی درجه کمال داشت. در اخبار الاخیار^۷ مذکور است که در زمان وی در دهلی در دانش و علم دیگری مثل وی نبود. کتبهای بسیار داشت^۸ و اکثر آن بخط خود نوشته و چنان تصحیح نموده و مشکلات آنرا حل فرموده^۹ که هر کرا ادنی مناسبتی باشد نظر در کتاب وی کافی است و احتیاج گسراندن^{۱۰} نیست و بعضی از متصفان مثل شیخ عبدالعزیز و اکابر دیگر رفته پیش وی از علوم قوم تلمذ میکردند^{۱۱} و از مشایخ و علما^{۱۲} پیش وی حاضر می شدند و استعاده می نمودند و بعضی دیگر از نامتصفان عصر

قدر وی نشانحه و با علمیت وی قابل نشده از برکت صوری و معنوی وی بی بهره ماندند و آنجناب نیز بسبب چهل و دحق شناسی اهل روزگار بگوشت قرار داده و بزائیه نشسته و بتصحیح کتب نقیده نموده پدرش بقید لشد و مردم را از افاده محروم داشت . هم در اخبار الاخبار* مسطور است که وی بواسطه از شیخ نظام الدین اولیا در معامله خرته پامت و مسطور نظر شد ولیکن در مجلس سماع حاضر نشدی از شیخ [214] رکن الدین* ولد شیخ عبدالقدوس مروی است روزی بخدمت سید عرض نمود که امروز غرض خواجه قطب الدین است اگر در مجلس تشریف فرمایید بهتر است سید گفت : شما بروید و بخواجه متوجه شوید تا چه فرماید* چون او برپارت خواجه مشرف شد در مقابله فیر شریف بشت و بروحانیت آنحضرت متوجه گشت و مجلس سماع گرمی پیدا کرد و صوفیان و قوالان در حوش و دروغ* آمدند . ناگاه* حضرت خواجه بروی* ظاهر شدند و فرمودند که این بدیعتاب سماع* بردند و ما را مشغول ساختند . پس وی بخدمت سید آمد . بی آنکه از وی چیزی پرسد بسم نمودند و گفتند : اکنون هنر ما را قبول میکنید* و آنحضرت وفات آن بزرگوار در سنه ثلث و خمسين و تسعمائه بوتوق آمد و قبر شریف وی در خانقاهی که پایان روخته* امیر خسرو است واقع شده .

میر سید عبدالاول قدس سره

سید حسینی* است . نام والد شریف وی علا بوده . سلسله ارادت وی* بواسطت بعضی از اولاد سید* محمد گسور درر بسید و شیخ نصیر الدین محمود قدس سرهما میرسد و برخی بر آند [215] که بسلسله قادریه وابستگی داشت و بهر تقدیر از فراوان مشایخ طبقات بهره مند و روشن درون بود . حضرت مخدوم در اخبار الاحیاء آورده اند که آهای* کرام وی ز قصه زنده‌پور که از مضامین جونیور است ، بوده ند . بعد از آن بدکن رفته و سید آنجا متولد شد . چون یسن بلاغت رسیده تحصیل علوم نموده سر آمد اهل علم شد و از آنجا بگجرات رفت و قصد حرمین شریفین نمود . پس از زیارت باحمد آباد مراجعت کرد . از آنجا

بالتماس و خواهش^{*} بعضی از امرای^{*} همدیوئیه بدی تشریف آورد. نزدیک
 بکوشک^{*} نور سکونت گرفت و مدت دو سال کم یا بیش در قید حیات بوده
 مرجع اکابر و اصاغر گشت و بافاده مشغول شد و در اکثر علوم تصنیفات کرده.
 از الجمله فیض الباری شرح صحیح بخاری و سیر السی و رساله تحقیق^{*} نفس و
 رساله فرائض منظوم شهرتی دارد و فتوحات^{*} ابن عربی^{*} را مطایفه کرده^{*} از
 خطبه تا خاتمه هر مشکلی که دشت بنحشی آن آسان گردانید و بر مطول^{*}
 معانی حاشیه دراز نوشته و همچنین بر کتب متداوله^[216] منطق و حکمت و کلام
 حواشی سودمند دارد و در آخر عمر به شکستگی و انکسار و فنا و نیستی قرار داده
 بهریت و نامردی در صاحت و در سه نمان و ستین و تسعمائه در زمان سلطنت
 اکبر پادشاه بر حمت حق پیوست و قبر شریف وی نزدیک بکوشک^{*} قریب مسری
 که در آنجا می بوده در گور غریبان واقع شد.^{*} پس فواید انعامه الشریفه و آن
 در پنج کلمه ایراد می یابد :

کلمه ۱ در^{*} رساله معرفت نفس آورده. بیانکه نفس لعلی مشترکست گاه
 نفس گویند و^{*} ذات و حقیقت شینی خواهد چنانچه در آیت تعلم ما فی نفسی
 ولا اعلم ما فی نفسک و گاه نفس گویند و روح علوی خواهد و آلا نفس ناطقه
 گویند و گاه بحار لطف خواهد که ز حوب دل بتصعید حرارت غریزی متصاعد
 شود و از راه مجاری عروق به جمیع اجزای^{*} و اعضای^{*} بدن جاریست و از فرق
 تا قدم در تمام بدن ساری چنانکه دو شخص متماثل باشند در قد و قامت و در
 لاغری و فربهی یکی ظاهر که بدن است و یکی باطن که نفس است و مثال بدن
 پیراهنی است پرنیبه و مثال نفس بخار عمودی^{*} که در جمیع اجزای^{*} پیراهن^{*}
 رسد^[217] و بشکل پیراهن^{*} برآمده. گویا یک آدمی بخاری^{*} در تن هر آدمی
 قائم است و آن حیوانی است که حس و حرکت و حیات بدن بدو است و در
 حقیقت متحرک و ملس اوست و جوع و حرص و شبع و هوا و جمع صفات نفسانی
 بدوست و در عرف مراد از لفظ نفس^{*} همانست.

کلمه ۲ همدران^{*} رساله آورده که سبک محسوسات نفس است و مدرک

معقولات روح، مرکب، اشیای مرکب از معقول و محسوس قلب است. پس باید که مرکب اشیائی که نه محسوس باشد و نه معقول و آن ذات و صفات خداوند است تعالی شانه چیز دیگر باشد. برحمت شامله لطیفه دیگر اعلی و اصنی فرستاد و بقلب تعلق داد و آنرا مر خوانند و لطیفه دیگر اصنی از همه فرستاده و آنرا خفی خوانند و کشف ذات متعالی به چشم خفی شود چنانچه در حدیث قدسی وارد شده و فی الخفی انا.

کلمه ۳ روح سرور انبیا صلی الله علیه وسلم ابوالارواح و معدن همه الوار است و منشای همه موجودات. همه لطایف را کالبدن فرص باید کرد و روح حضرت صلی الله علیه وسلم را جان همه. تعلق روح حضرت صلی الله علیه وسلم با سایر ارواح و لطایف [227] وی و تصرف وی در آن همچو تعلق و تصرف روح علوی بود در نفس و بدن و جمع لطایف بلکه همه موجودات تحت تصرف آن روح مقدس باشد و آنچه از لطایف و کشف و شهود بیان کرده اند که و رای روح انسانی روح قدسی است اشارت بروح هر قسوس حضرت تواند بود صلی الله علیه وسلم.

کلمه ۴ نسبت تصرف و هستی حضرت حق سبحانه و تعالی به تمام ذرات عالم علی السویه است و هر دره آئینه و مظهر جمال با کمال آنحضرت است و مع هذا در وقت لذا و خطاب توجه بدل صویری کردن بدان سبب است که دل معدن روح حیوانی است و باقی لطایف بروح حیوانی متعلق اند. پس توجه بقلب توجه به تمام لطایف باشد و بالجمله توجه بقالب موجب فتح بابست و مقدمه کشف لطایف ثم شتم علی الترتیب تا نهایه. مکاشفه ابوار قدسیه ذات و صفات حضرت حق سبحانه هم ازین طریق باشد و لهذا گفته اند در قالب صویری روزی است که با آن روزن کشف عوالم غیب و مشاهده مراتب جبروت و لاهوت گردد.

لشکر حسنت لکنجد در زمین و آسمان

من درین فکرم که اندر سینه [223] چون جا کرده؟

کلمه ه هم* در آن رساله بعد از 'تحلیل' سه مقام که از برای پادشاهان می باشد نوشته که در آیه کریمه بسم الله الرحمن الرحیم اشارتی بدین سه مقام است و تاویل بدین نهج کرده: بسم الله المتجلی علی عرش قلب المؤمن بالعزة والوحدة الرحمن المتجلی علی العرش اعظم بالرحمة العامة الشاملة الرحیم المتجلی علی عرش الکعبة المشرفة بالرحمة الخاصة المختصة بالمؤمنین. و آنچه ذکر سه رکن مشهور است که متوحه قبله* شسه سه بار الله میگویند و اشارت بفوق و قدام و خلف میکند مراد همین عروش ثلثه است والله سبحانه اعلم.

شیخ عبدالعزیز قدس سره

پسر خورد کمال الحق شیخ حسن ظاهر حولپوری و برادر شاه خدای است و خلیفه میان قاضی خان یوسف* ناصحی صفر آبادی که خلیفه شیخ حسن ظاهر و صاحب کرامات و استقامت* و رهد و کجرید و ریاضت و مجاهدت بود و بدو واسطه بسید راحی حامد شه مرشد او رسید و آنچه سلطان المشایخ می پیوندد چنانچه در ذکر شیخ حسن اشارتی بدان رفت. جمال الحق لقب اوست. بالجملة* شیخ عبدالعزیز از مشاهیر متاخرین مشایخ چشت است. بزرگ بود و جامع میان [294] علم ظاهر و باطن. از ایام طفلی آثار عظمت و بزرگی از لایحه حال وی ظاهر و پیدا بود و ریاضت و مجاهدت میکشید و آنچه بر خود از ایام صبا لازم کرد تا آخر وقت بعمل آورد و قضا نمود. و در اتباع طریق صلف دقیقه فرو گذاشت نکردی و در حفظ آداب مشایخ نهایت سعی و کوشش داشت و در اعانت حاجتمندان و قواعد اکابر یگانه عصر و وحید روزگار بوده و در تواضع و انکسار و شکست نفس و حلم و بردباری* و صبر و رضا* و تسلیم یادگار مشایخ چشت. ولادت با سعادتش در شهر جولپور در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائة و قووم الجامید و بعضی بر آنند که در سال هشتصد و نود و شش هجری از کتم عدم بصحرای* وجود قدم نهاد و دو ساله یا کمتر از آن بود که پدر بزرگوارش خانه کوچ بدی تشریف آورد و چون والد وی محضر* شد ویرا بنظر مبارکش در آوردند، گفت: امانت این پیش من قاضی خان است و آنجناب بعد از وفات

پدر بموجب اشارت پیش بیان قضی حد رمت و یمن قرینت وی برتبه ارشاد رسید. خلافت یافوت و بدهی آمد [225] و سلسله ارادت و مشیخت برپا کرد و خلق را براه راست دعوت میفرمود. و بسیاری از اهل شوق و ذوق و وجد و سماع بوی مرتبط شدند و قریب بهفتاد و هفت سال برهمونی طالبان حق بر نشست. فصوص الحکم و حقایق ناسهای دیگر درس گفتی و نیکو میدانست و در وقت رحلت بدوق و حالت رمت و واقعه و فاش در ششم جمادی الثانی سه خمس و سبعین و تسعمائه در عهد شهریار جلال الدین کبر پادشاه بوقوع آمد و مرقد او در صحرای خانقاه اوست. گویند ختم وی برین آیت شد که سعدی الله بده ملکوت کل شی و اله ترجعون. و چون انتخاب اکثر اوقات از خود بذره دجیز معبر فرمودی، یکی از مصلا تاریخ وفات وی "دره ناجیز" یافت و حساب مخدومی مولوی مولانا حسن احسن الله احواله که در ملک افاضل شهر دهی مستطمد و در فصل و لطاف و خوش صحبتی و بی تکلفی یگانه و بی همتا و معانی کابیروف مشولند و نسبت ارادت بشیخ چائین لده داشتند که بخطاب نعم الحق ملقب بودند و در خلفای شیخ عبدالعزیز [226] داخل و در علم ظاهری و باطنی بی بدل و خدمت مخدومی بعد از وفات شیخ نجم الحق منظور لظرف کیمیا ثر حضرت خواجه ما خواجه محمد باقی قدس سره نیز شده اند، آن تاریخ را بتقریب تاریخ فوت شیخ خود درین چند بیت بدین طریق بسته و فرموده که:

شه بی ما و من عبدالعزیز آن	که اهل معرفت را بود برهان
بیان عشق را شلی زبان بود	همه اسرار حق پیشش عیان بود
زبانش بود همچون بایزیدی	بهردم قابل هل من مزیدی*
دلش بود از عنایات الهی	شناسا گشته اشیا کماهی
سخن کوتاه که آن حق بین در اشیا	ز لطف ایزد حی توانا
بچشم پاک بین در خشک بخاری	همان دیدی که اندر گل هزاری
باین حال و باین حالت که گفتم	اگرچه اکثر احوالش نهفتم

ز خود هر که در تعبیر مفتی
چو عزم سیر کرد از دار فانی
بتاریخش یکی از اهل تمیز
حبیبی داشت سر تا پا عقیده
سخن کوتاه که این هم مثل آن بود
تعالی الله زهی پیر و مریدی
ز این تبعیت آن شاه بگاره
ازین دلپای فانی عزم ره کرده
چو در دریای فکرت عوطه خوردم
پس از فکرت در قاریح مفتی
خداوندای بحق این دو یاور
خداوندای بحق این دو یکتا
چنانم معوکن در هستی خویش
ز چشم دور کن زان گونه تعبیر
اگر پیش خود حدیث از خود برانم

لغزین ذره ناچیز گشتی
بسوی سزای کائرا تو دانی
رقم زد ذره پا لفظ ناچیز
ز ذاتش غیر حق چیزی ندیده
عبط کردم همان بود و همان بود
که باشد هر یکی چون نابزیدی [227]
شد آخر همه چو پیر خود روانه
که روز ما سیه کلان سیه کرد
که در و گوهرش یک یک شعردم
حبیب ذره ناچیز گشتم
بیکه ما را از دو دیدن باز آور
کنم بر ما هم در عرفان یکنوا
که کلام فرق کرد از نوش تانیش
که در سبک لیاقت غیر یک چیز
بغیر از لفظ حق گفتی لدانم

و حضرت شیخ را پسران بودند از آنجمله «بن قطب عالم بزیادتی علم و فضل و دانش» وجود و سعادت و مستحق بودند و آنهاب را تصانیف است از آنجمله عینیه و عزیزیه شهرتی دارد. این ده کلمه از بعضی از تصانیف وی ایراد می افتد:

کلمه ۱ بعضی بزرگان فرموده اند که معنی حب الدنیا رأس کل خطیئة آنست که دوستی دنیا سر همه گناهانست و سر همه گناهان کفر است. پس دوستی دنیا کفر باشد و معنی ترک [218] لدنیا رأس کل عبادة آنکه ترک دنیا سر همه عبادتهاست و سر عبادتها ایمان است. پس ترک دنیا ایمان باشد.

کلمه ۲ خلاصه وصیت اینست استعظم لامر الله والشفقة علی خلق الله و ادنی مرتبة این معنی آنست که بپن و ضرر خلق چنان خوش و ناخوش گردد که بپن و ضرر خود اگر فرقی می باید هنوز در کدبانست و کذب بیج ذمائم

و صدق سرمایه تصوف است. قال النبی صلی الله علیه وسلم الصدق ینجی والکذب یهلك.

کاذبان را هیچ منزل بار^۱ نیست راست باری می‌رود در کوی دوست
کلمه ۳ خاشع عیب هیچکس خدیر نکند و بلکه در دل نگذارد و در ستر
آن بکوشد تا بدان مبتلا نگردد و این مری مجرب است و زبان را از غیبت و
دل را از خطر غیبت مسلمانی نگاه دارد که زبانی عظیم دارد.

کلمه ۴ ذکر بر چهار نوع است. یکی آنکه در زبان باشد و دل از آن
غافل بود^۲. دوم آنکه در زبان باشد و در دل هم باشد، سیوم آنکه هم زبان در
ذکر باشد هم دل، چهارم آنکه دل ذا کر باشد و زبان خاموش و از غلغله ذکر
اگرچه زبان بهیز دیگر مشغول شود، دل گویا باشد.

کلمه ۵ ثمره ذکر محبت و انس با حق سبحانه است و [229] رسیدن به حق
عز و جل بفر ذکر محال، زیرا که عشق واسطه وصول ابدی ناچار^۳ ذکر
برای عشق یابد.

عاشقان را لحظه با جان چکار	عشق را با کفر و با ایمان چکار ^۴
لیک نبود عشق بی درد تمام	عشق مغز کایات آمد مدام
درد را جز آدمی درخورد نیست	قلسیان را عشق هست و درد نیست
در گذشت از کفر و از اسلام هم	هر کرا ^۵ در عشق محکم شد قدم
بهر از هر دو جهان حاصل ترا	ذره درد خدا در دل ترا
ذره دردت ^۶ دل عطار ^۷ را	کفر کافر را و دین دین دار را

کلمه ۶ نهایت توحید موقوف بر حریت خود است چون از خودی بیرون
آید چنانکه خبر از خود مانند آنکه بنهایت توحید رسد^۸. هم ازین محبت اهل
توحید خودی را بت پرستی دانند.

سعد یا چون بت شکستی خود ساش خود پرستیدن کم از اصنام نیست

کلمه ۷ معنی بودن حق سبحانه مبدا^۹ و منتهی^{۱۰} هر کسی بحسب فهم

خویش چیزی میگوید معنی که آتوا هر کسی فهم کند والله اعلم ، آنست که خدایتعالی که واجب الوجود است و هر چیزی که غیر اوست ممکن الوجود و وجود هر ممکنی بایجاد واجب الوجود است پس حق را بدین معنی [230] بدایت و نهایت هر چیزی میتوان گفت .

کلمه ۸ آغاز صدیقان شوق است زیرا که شوق شاخی است از شاخهای عشق و شوق در وصال و ریتست .

جمال در نظر و شوق همچنان باقی گدا اگر همه عالم بدو دهد گداست
گر در نفسی هزار هارت بینم در آرزوی بار دیگر خواهم بود

کلمه ۹ قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه . قال صاحب الفصوص* ای من عرف نفسه بان حقيقة الحق الطاهر فی هذه الصورة صور* جميع الاشياء الى مالا يتناهی فقد عرف ربه .

کلمه ۱۰ این راه راه جان بارانست . تا دل بر مردن بسپد هیچ کار نشود .

بمیر از خویش تا بایی رهش که ببرد گو آمد این جدائی
ز تو این شکل و شیوه کی پذیرند چو با بر خود نمی دست تو گیرند

اما جلال الدین محمد* اکبر پادشاه فرزند طالع بلند نصیر الدین محمد همایون پادشاه است . بعد از انتقال جت آشیانی* در سن چهارده سالگی باتفاق امرای* عظام روز جمعه دوم ربیع الآخر سنه نهصد و شصت و سه خطبه بالقاب همایون وی زیب و زینت یافت و سریر سلطنت [231] بجلوس وی استقلال پذیرفت . مستند پادشاهی از وجود او رونق و تازگی پیدا کرد و اسباب سروری بمیان* دولتش* استحکام پذیرفت* و آن سعاد جوان بخت معائن سیرت* را* با حسن صورت جمع کرده و کمالات خلقی را* با مکارم خلقی انتظام داده ، هر روز دولتی تازه و حشمتی بی اندازه از ممکن* قائب الهی بظهور آورد ، گردن کشان روی زمین بخلست شتافتند* و جبهه بر خاک عبودیت سودند و هر که از طریقه القیاد سر* پرچید گوشمالی چنانچه باید رفت . در سال اول جلوس هیموی

لعین را که لشکر بیحد جمع کرده دهی را در حیطة ضبط آورده نعدی بسیار
 بر اهل اسلام میکرد صل آورد و سغب بخری شد و از اول جدول^۱ ب بهاب
 وقت بهر جانب که توحه فرمود خود دولت و اقبال باسقبال لشکر ضرمانس
 آمد و آنچه پادشاهان را^۲ ر عدل و حکم و کرم و بنده نوازی و سروری و
 کشور گشائی و مددی بیده^۳ همه در ذات آن سپهان دستگه موجود بود.
 جمیع اطراف هندوستان با اقصای بلاد شرق و غرب و حوی و شمالی در تحت
 تصرف^۴ بدگان حصار^۵ وی آمده^۶ حدس پادشاهان و ربابان و افغانان^۷
 که هر یک کوس تا و لاعمری میرا عاسه امثال بر دوش و خافه متابعت
 وی سرگوش آورده تفصیل حول آن حدس عدو بد کشور گشائی^۸ از ضبط
 حوصده این رساله بیرون شد. و بری بن^۹ عریض دفتری علی حده^{۱۰} بید
 مدت پادشاهی حاکمان بر پهنه و دفر سال بود و در سال هزار و صبرده^{۱۱} بن
 عدم انتقال نمود.

شیخ اسحاق التتائی قدس سره^{۱۲}

صل^{۱۳} وی از مده حب. سیاحت سدر^{۱۴} نرده و مشایخ سیار دیده و ریاضات
 شاهه شبده^{۱۵} اندر اوب با کت بودی و سخن کم گفتمی و بهایت عمر^{۱۶} رسیده
 پیر مای رده بود و در آن نرسن گفتمی من مستطر پیری ام، چون او بیاید من
 میروم. حق تعالی او را در آن عمر پسر ارزانی داشت. بعد از آن نقل فرمود.
 وقعه وفات وی آنچه محدومی در اخبار لاخبار آورده اند بدین شرح است که
 روزی بخادمه گفت: هر چه در خانه باشد بیرون کن. خادمه گفت: نرا کی
 در خانه چری بوده؟ گفت: هر چه شده کم و بیش دو سیر عله پیدا شد و
 دو حامه^{۱۷} کهنه. بغیران داد. بعد از آن میل سماع کرد. گفتند: چه داری [233]
 که بمطرب دهی؟ گفت: سار خود میدهم. درین اثنا^{۱۸} خانه همسایه وی
 سرود^{۱۹} میگفتند. آنچه رفت و نشد و حالت و^{۲۰} گریه^{۲۱} سار کرد. چون محبوب
 شد بهانه اش آوردند. بعد از ساعتی برخاست و^{۲۲} غسل جمعه بها آورد و یاران
 را وداع کرد و آنچه را قرآن و صبه دست بخواند. پس محبت و جان بحق

تسلیم کرد و این واقعه در نهمصد و هشتاد و نه واقع شد در عهد حلال الدین اکبر پادشاه ، و میر وی در دهلی است .

شیخ حسن بودله^۱ قدس سره

ار^۲ اولاد بعضی اکبر شهر و از اول فطرت معذوب و از اطوار عالم فارغ آمده . حالتی غریب داشت . در اخبار الاحیار آمده که او^۳ اکثر اوقات برهنه بودی و عضو مخصوص وی هرگز انتشار نکرد بلکه مثل عدوله بود که در دیوار زنند . هر چه پیش می آوردند بقوالان میداد^۴ و^۵ باوجود حالت^۶ دهنوائگی بصور جمیله میلان خاطر تمام داشت و چون سنده روئی را دیدی دوقها کردی . بعضی از علمای^۷ وقت وی را در حدیث مرور کایت علیه انفیل الصلوات در خدمت طهارت حاضر دیده و بعضی از خابن گفته که ما ویرا در حرم مکه دیده ایم^۸ . گویند سلیم خان پسر شیر خان سور^۹ پیوسته آرزوی آن داشت که [234] شیخ حسن بر بساط وی قدم نهد . روزی از بسیاری خواهش بمقتضای^{۱۰} روش جدیه بر آشت و گفت : زود باشد که سرانبر بساط^{۱۱} نشط شما پیچیده شود . پس از چند روز اثر آن سخن بظهور آمد . منقول است که هر طرف که شیخ حسن آهنگ خرامیدن کردی دماغ آلبانیان معصر شدی و بان رایحه استشمام آمدن وی میکردند و عجب تر آنکه بول و غایط^{۱۲} او بوی ناخوش نداشت . وفاتش در سنه سبع و ستین و تسعمائه بوقوع آمده ، در یست و پنجم ربیع الاول . روضه او نزدیک مقبره خواص خان در بازار دهی ست و خواص خان از خادمان شیر خان^{۱۳} سور^{۱۴} بوده و^{۱۵} از نهایت سعا وجود مشهور گشته . در سال نهمصد و شصت^{۱۶} بمردود سلیم خان شهید شده^{۱۷} .

مولانا محمد مجد قدس سره

در طبقه^{۱۸} مغریه احمدیه ارادت داشت و سلوک طریقت بروش بزرگان آن سلسله میکرد . از اکثر علوم عرفی و دانش رسمی بهره ور بود . در زمان^{۱۹} سلطان مظفر گجراتی از حجاز بهجرات آمد . منصب در سلک شاگردان وی منتظم

شد و نهایت تعظیم به می آورد. بعد از فوت وی پسرش [235] سلطان بهادر نیز بر رسم پدر بیکه ریده از آن در توقیر او کوشش نمود. چون جنت آستانی صوبه گجرات و مسخر صاحب از نهایت قدشاسی در رعایت خاطر وی کوشیده همراه لشکر طمر اثر بهلی آورد و آن مقام دلکش پسند خاطر مولانا افتاده رحل اقامت انداخت و در زمان شیر خان سور بهادر السور خرامید.

شیخ زکریا دهلوی قدس سره*

لقب وی بهاء الدین است. از احفاد بزرگوار گنجشکر و از نامداران مسله شطاریه بود و از یاران شیخ عی شطاری. ریاضت و مجاهده بسیار در مدوک جاده تحقیق کشیده و از شیخ عبدالقدوس حنفی چشتی و از دیگر مشایخ وقت استفاده کلی نموده و در مطالعه رسائل تصوف از شاگردان شیخ محمود لاریست و از شرکای شیخ امان پای پنهی. روی عجب داشت، بسیاری از مکران طریقه صوفیه از دیدن وی رهین اعتقاد این طایفه گشته و در سلک سالکان این راه النظام می یافتند. در سال کهنه و هفتاد و هفت یافت، در اوایل عهد اکبر پادشاه. و پدر شیخ زکریا عیسی نام و هلاه الدین لقب داشته. در علوم متداوله مهارت تمام داشت [236] و از شاگردان شیخ سماء الدین کبیر بود و تحصیل و تکمیل علوم باطنی از خدمت و ارادت شیخ ابوالفتح هانسوی که از نسل شیخ جمال هانسوی است کرده. مذکری کردی و در حین تذکیر معانی قرآن بطرق مختلفه بیان فرمودی. و دو فرزند داشت: یکی شیخ زکریا که مذکور شد و دوم شیخ کمال الدین که در دانش عرف کمال بود و تصانیف کرده و از علم باطن نیز خبری داشته و او را دو پسر بود: شیخ رکن الدین و شیخ حاجی شطاری که هر دو فارغ باطن و خداشناس بودند رحمه الله علیهم اجمعین.

شیخ تاج الدین دهلوی قدس سره

پسر شیخ بهاء الدین زکریا این شیخ عیسی دهلوی است. از کمالات صوری و معنوی واقف بود و علم تصوف را نیکو میدانست و در خدمت پدر

بزرگوار خورد و در ملازمت شیخ اسد پانی پشهی گذرانیده بود و از راه و روش آهای خود دقیقه فرو نگذاشتی و بالاخر بحسب بر آوردن مسمات مسلمانان از عباپوشی برآمد و قبا در بر گرفت و بطریق سپه گری زندگانی کردی و او را تصانیف است. از آنجمله بر نزهة الارواح شرحی پسندیده نوشته. خوابگاه وی در دهلی است [237] پهلوی پدر بزرگوار خود آسوده است.

شیخ یوسف دهلوی قدس سره

او از مریدان شاه عبدالرزاق جهجه‌نه است که از سرآمدگان خانواده قادریه بود. صاحب مقامات عالی و کرامات متعالیه و او را خلفاء بسیار بودند و بزرگان متاخرین سرکار دهلی اکثر باو ارادت دارند. از آنجمله شیخ یوسف دهلوی است که ملفوظات دلاور پدر بزرگوار خود را جمع نموده مجلدی معید ساخته است. مرقد وی در دهلی است. در زمان فرمان فرمای "نجر و بر جلال الدین اکبر پادشاه ازین عالم انتقال نمود.

شیخ حاجی دهلوی قدس سره

مرید شاه عبدالرزاق و حلیفه و پسرزاده اوست. فرزند بزرگوار شاه محمد خیالی است و ببرکت توجه شاه عبدالرزاق از اطوار ولایت و اشکال طریقت واقف شده. رهمای "سرکشتگان بادیه سرگردانی بود و بر جاده آهای بزرگوار خود مستقیم و چون او وفات یافت فرزند ارجمند وی شبح کمال بر مسند وی نشسته سالها بطریق عزلت و توکل گذرانید و در آخر عمر قسطنطنیه تمام از عزت و آبروی نصیب او شده و در اواخر سال هزار و بیست و چهار وفات یافت و همدین سال یگانه [238] آفاق شیخ قطب عالم که در علوم ظاهری بی مثل بود و از علوم باطنی نیز بهره کمال داشت و امجد و اعمام آهای عزیزالحق شیخ عبدالعزیز بوده، ازین عالم فانی التقل فرمود و مقبر در تاریخ وفات این دو عزیز یافته. آه شیخین دهلی - و در تاریخ هر یک ازین دو عزیز جدا

جدا نیز قطعه در سنگ نظم آورده ام. تاریخ و مدت شیخ کمال یاد بود نوشته شد.

شیخ زمانه شیخ کمال آن فرید دهر
کنند^۱ ره شریعت غرا یگانه بود
آن بدکار سلسله دهریه رم
آن رفتش بجای حق عاشقانه بود
تاریخ فوت او چو طلب کردم از خرد
منهی عقل گفت که شیخ زمانه بود

شیخ حسین نقشی قدس سره

از فضایل صوری و کمالات معنوی نصیب^۱ گلی داشت و مشایخ بسیار را ملازمت نموده و خدمت کرده و نامه ها گرفته^۲. در شیوه^۳ سهرکی عظیم المثل بود^۴. هر شاگردی که پیش^۵ و^۶ خواند بدولت صوری و معنوی رسید. در سه ثمان و ثمانین و تسعمائه بسرح چهاردهم جمادی الثانی^۷ وفات یافت. بعضی^۸ از فضلاء وقت در تاریخ ولادتش گفته^۹:

قطب عالم شیخ دین پرور حسین	آنکه بود از فصل معدوم دیار
اصفیا را از جمالش آبروی ^{۱۰}	اویا را [239] از وجودش افتخار
علم او همدوش تشریف عمل	فعل او همدست حکم کردگار
چون بروب آن عنصر مسمی صفات	سوی جنت زین جهان بی مدار
شد یکی تاریخ شیخ لاوی ^{۱۱}	گشت دیگر مقتدای روزگار

و از وی فرزندان ماندند^{۱۲}. از جمعته شیخ علی احمد باوصاف حمیده و فضایل صوریه اتصاف داشت. ولوله^{۱۳} محبت و شمعش عشق همیشه حریص وقت او بود و ازین عالم ناپایدار مرده رفته. گوید در حضور ابوالمظفر نورالدین جهانگیر پادشاه غازی^{۱۴} بقریبی این بیت خواجه حسن^{۱۵} * دهلوی^{۱۶} قدس سره مذکور شد که:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی

من قبله^۱ راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ علی احمد حاضر بود بمجرد شنیدن این بیت حال بروی بگشت و همان
لفس^۲ بهالم دیگر شتافت و^۳ این و قعه در هژدهم محرم الحرم شروع سال هزار
و هژده بوقوع آمد. مخدومی^۴ مولانا حسن سیده الله در تریح وفاتش گفته:

ای حسن یاد کن ز پخته مرگ	زنکه پخته شمرده ام سالت
لکر رفتی بکن که زود ازود	این سع میرسد ز دلالت
هین به بین عین نه بین کجا رفتند	پسر و مادر و عم و خالت
بیقین دان که دشمنان تواند	زن و مرزنه و خانه و مالت
لادر عصر خود علی احمد	که نظیری لداشت در حالت
رفت در حالت سماع و اراد	هیچ دیگر نکشت احوالت
سال تریحش از عرب حسم	قال لی: باب و هو فی الحال

شیخ سیف الدین دهلوی قدس سره*

والد شریف حضرت مخدومی^۵ حضرت شیخ عبدالحی^۶ است. نسبت اردت^۷
وی بسلسله^۸ علیه قادریه بوده و رسلاسل دیگر نیز سهرهی کلی داشته^۹ و
فراوان فیوض باطنی از صحبت شیخ امان پی پتمی که محقق و عارف روزگار^{۱۰}
خود بود، یافت. و آنجانب^{۱۱} از فضیل صوری و کمالات معنوی نصیب تمام
داشت و در ظرافت و لطافت و شوق و محبت و سوز و گداز درجه عالی،
و بنهایت^{۱۲} بی تعلقی و وارستگی^{۱۳} متصف بود و مشرب توحید بروی غالب بوده^{۱۴}.
در سنه^{۱۵} عشرین و تسعمانه متولد شد و در سن^{۱۶} هشت سالگی بود که ولد شریف
وی شیخ سعد الله که باوصاف اهل طریقت و صفت ارباب حقیقت اتصاف داشته
عالم ثانی را^{۱۷} وداع کرد و پیش از وفات بجهت روری بعد^{۱۸} از تهجد آنجانب را
دعاهای^{۱۹} پذیرا کرده بخند وند مراد بخش^{۲۰} امانت سپرد و اثر آن دعاها بظهور
بدیه^{۲۱} آنحضرت^{۲۲} بمقتضای فطرت بدیه و استعداد ارجمند در الدک ملق بهراتب

عالیه صعود نمود. پس از حصول^۱ مرتبه تمیز و آگاهی جز محبت [241] درویشان و هوای^۲ خدمت این گروه با شکوه چیزی پیرامون خاطرش نیامد. در^۳ اخبار الاحیاء مسطور است که آنجناب مدبر^۴ اگرچه بعضی از ابای^۵ روزگار بجهت تحصیل کفایت ضروری صحتی میداشته لیکن معنی او را هیچ تعلقی بآریاب دنیا نبوده و هیچکس را از فقر و فاقه و محنت درونی خود اطلاع ندادی و تضاد طاهری را پرده مراتب درویشی و حد پرستی مداخلت و چون سین عمر شریف وی بهفتاد رسید در سنه تسعین و تسعمائه وفات یافت. عبارت "ولی تحت القباب" تاریخ الثقال اوست و عرس وی در بیست و هفتم شهر شعبان است. گویند چون وقت رحلتش نزدیک رسید بعضی کاهان و ایات فارسی و عربی را که مناسب معنی عفو و مغفرت بوده^۶ فرمود که نوشته در کس وی نهند. از آنجمله فارسی^۷ این رباعی بود^۸:

دارم دلی عین بیاسرز و مهرس / صد واقعه در کمین بیاسرز و مهرس
شرمیده شوم اگر بیرسی لعلم / سای اکریم اکرین بیاسرز و مهرس^۹
و عربی این دو بیت:

قدمت^{۱۰} علی الکریم بغیر^{۱۱} زاد / من العسکرات والقلب السليم
محمل الزاد اقبیح^{۱۲} کل شی^{۱۳} / اذا کان الدوم^{۱۴} علی الکریم

و آنحضرت را [242] در^{۱۵} ایام جوانی شعر نیز سری بوده و اقسام شعر از عزل و قصیده و رباعی گفته. بن غزل از آثار بلاغت آثار و ست که بزبان تصوف و توحید سرانیده^{۱۶}:

ساری^{۱۷} نموده^{۱۸} در همه اعیان چنان عیان

کز غایت ظهور نهانست در نهان

از نام و از نشان که تواند نشان دهد

کو با هزار نام و نشانست بی نشان

بیش از ظهور بوده^{۱۹} و ماکن^{۲۰} شی^{۲۱} معه

بعد از ظهور^{۲۲} هست علی ما علیه کان

کون و مکان ز هر تو^۱ حسن جمال اوست
وین طرفه تر^۲ که نه کون است و نه^۳ مکان
سیفی بغیرش نیست هستی گمان تست
ای وای^۴ بر کسی که بمالد درین گمان

و حقایق و معارفی که بر زبان ادغام بیان وی گذشته حضرت معصوم سلمه الله
سبحانه^۵ در اخبار الاخبار جمع نموده اند و^۶ رساله مکاشفات و سلسله الوصال
از جمله مصنفات اوست . بهر گنا و تیمناً بر شش کلمه از ملفوظات حقایق آیات
وی اختصار التذ .

کلمه ۱ لذت^{*} دنیا بعینه سدد لذت احتلام است که در لیمه میگردد
و کدورت و کثامت^{*} آن باقی می ماند .

کلمه ۲ طالب^{*} بی راه را پند^{*} که بر کلمات مشایخ اعتقاد کنند و خود
را بتکلیف بر آنها سدد و شک و شبهه را که کدی بعضی [۲۴۳] مسائل ایشان را
خلیجان کند بخود راه بدهد و لری راه محسب بی تعاشی در آید و اگر نه تمام
عمر در خابون ماند .

کلمه ۳ حارت^{*} ذکر و توجه و حضور خود سابق عدت است . علامت
صحت و رسوخ نسبت آسب^{*} که در احوال دیگر از اکل و شرب و غضب و
و نزاع آگاه باشد و غافل نگردد .

کلمه ۴ مشایخ^{*} فرموده اند که عالم ازوست و بدوست بلکه همه اوست .
در گفتن سزاوار همان اول است چه این کار دل است بزهد تعلق ندارد^۷ . بزبان
لاهی آنست که موافق شریعت گفته شود .

کلمه ۵ اگر^{*} نیک ملاحظه کنند حقیقت معنی همه^۸ ازوست را هین^۹
معنی همه اوست یابند .

کلمه ۶ هم^{*} بر زبان شریف او جاری شدی^{۱۰} که در جوابیها در گرمی
وقت ازین قسم سخنان بر زبان می آمد^{۱۱} . اکنون ذوق و راحتی که در انخفای^{۱۲}

این نوع اسرار دست میدهد در اوشی^۱ آن نیست. هر چند مخفی تر دارند
برکت و^۲ حلاوت افزون تر گردد. به حمله عظمت و بزرگی او را^۳ همین جا^۴
قیاس توان کرد که قادر توانا مش حصر محدودی را از وی بظهور آورده^۵:

چنان بود^۶ پدری کش چین بود فرزند

چین شود^۷ پسری کش چنان پدر باشد^[244]

چون سخن اینجا رسید اگر^۸ برخی را احوال حضرت مخدوم سیده الله
سبحانه در تحریر آرد مناسب مقام خواهد بود اگرچه بمقتضی^۹:

همچو او^{۱۰} سزد معرف و

همچو او اندرین جهان خود کو^{۱۱}

یارای سخن گزاری^{۱۲} و قوت حرف سرنی نبود، ازین رهگذر مهر حاشوشی
بر لب نهاده^{۱۳} با خود این زمزمه داشت^{۱۴}:

چه فروشی باو متاع سخن^{۱۵} که بیع^{۱۶} تو از خزیه اوست

آنچه تو بر دکان لب داری^{۱۷} ایسمه از دعای^{۱۸} سینه اوست

لیکن بحکم مالا یدرک کله^{۱۹} لا یتدرک کله^{۲۰} محملاً اشارتی بر احوال آنحضرت که از
حاصله تعریف و کالبد توصیف بیرون است کرده آمد و تقاضاست که این نسخه
که مقصود از تألیف آن ذکر مناقب بررگان دهی است از یاد شریف ایشان خالی
باشد. امروز برکت و میمنت و رونق و^{۲۱} خوبی دهی بدکته تمام هندوستان^{۲۲}
بذات والا صفات آن زبده عارفان قنوه محققان^{۲۳} دانی^{۲۴} علوم متداوله و^{۲۵} شناسای
قنون متعارفه است و سحر همان است که یکی از^{۲۶} فضلی^{۲۷} روزگار در حق
آنجناب^{۲۸} میگفت:

این مثل در عهد او نو شد که شهری^{۲۹} و گلی

لقوش آگاهی و تمیز از ایام صبا از ناصیه حال آنحضرت ظاهر و پیدا بود.

ار بسکه فطرت بلند و استعداد عالی داشتند و در هنگام تحصیل بمجالس درس
سبحان مفید^[45] و بحثهای^{۳۰} قوی رطبع شریف ایشان بظهور آمدی. اکثر
استادان^{۳۱} منصف در حق آنجناب میفرمودند که ما ز وی مستفیدیم و بر وی

مستی نداریم. بعد از تحصیل علوم ظاهری حفظ قرآن مجید نمودند و در سال نهمصد و نود و شش جذبات شوی روی^۱ نموده ره گرای سفر حجاز گشتند و بعد از وصول بان عالی مقام و^۲ ادای^۳ طواف حرمین محترمین پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث نمودند^۴ و در بعضی معاملات از حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم استماع حدیث نموده^۵ و^۶ بشر^۷ علوم دینی بشارت یافتند و بقطب الاقطاب شیخ عبدالوهاب قدس سره که جانشین برحق و خلیفه مطلق شیخ علی متقی قدس سره بوده و در مکه معظمه بر مسند ارشاد تمکین داشته صحبتهای^۸ شگرف داشتند و خلافت یافتند و از دیگر بزرگان آن دیار^۹ فیده های^{۱۰} عظیم گرفته بر حصص شیخ متوجه وطن شدند و دهلی را بمقدم شریف خود^{۱۱} روشائی بخشیدند و چون حضرت خواجۀ ما قدس سره در دهلی تشریف ارزای فرمودند مخدوم را فراوان محبت و اخلاص حضرت ایشان پیدا شد. بعد از^{۱۲} اشارت^{۱۳} از روح مقدس^{۱۴} [۲۴۷] شیخ عبدالقادر جلالی قدس سره^{۱۵} از حضرت خواجۀ ما قدس سره^{۱۶} اخذ طریقه نمودند^{۱۷} و^{۱۸} مقفی شدند [۲۴۸] و^{۱۹} بعد از چند گاه اجازۀ^{۲۰} ارشاد طریقه^{۲۱} نقشبندیه از آنحضرت یافتند و بارها از خدمت حضرت مخدوم^{۲۲} استماع افتاده^{۲۳} که میفرمودند و تمثیل می نمودند که نسبتی که از حضرت خواجۀ^{۲۴} بما رسیده، با نسبتهای^{۲۵} دیگر که ز اکابر یافته ایم^{۲۶} نسبت روح^{۲۷} بهجسد دارد و حضرت خواجۀ ما^{۲۸} نیز بانجذب بکمال توابع پیش می آمدند و رعایت خاطر می کردند و^{۲۹} حضرت مخدوم ر مقتدایان سلاسل متعدد مجاز اند و خلافت یافته لیکن نسبت عیۀ قادریه بر حضرت ایشان استیلا دارد و در معامله بی واسطه از حضرت غوث رضی الله عنه در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم به بیعت ارادت مشرف شده به بزرگی بشارت یافته اند^{۳۰}. از بی تعطشی^{۳۱} که درین راه داشتند^{۳۲} هر جا درویشی و^{۳۳} خدا پرستی می شنودند بخندت وی می شتافتند و درین ایام^{۳۴} بشارت بزرگان چاشنی خلوت و خلوت و حلیت^{۳۵} بر مذاق ایشان شیرین آمده پای بدامان آرسیدگی^{۳۶} پیچیده همواره بدرمی عالم حدیث و تفقین نیازمندان و امدۀ طالبان اشتغال دارند و خاص و عام را از برکات

انفاس شریفه خود محفوظ و سرور میگردند و پیوسته بتصفیف کتب نافع مشغول اند و در علوم عقلی و نقلی و کسبی و وهبی^۱ مصیفات دارند و تصالیف ایشان بسیار است. تمامه تصالیف صغیر و کبیر قریب به صد رسیده. از آنجمله شرح سفر السعادة^۲ شرح مشکوة^۳ عربی و فارسی^۴ بسط تمام^۵ درین ایام بکلیک تصویر سپرده اند و بمتنبه [248] ظهور آورده. بعضی از سخنان حقایق نشان آنحضرت بطریق لبرک و تین از بعضی مصیفات ایشان اقتباس کرد و^۶ در ده کلمه السراج نمود:

کلمه ۱ در رساله الدین^۷ النصیحة آورده اند که جمیع مراتب کمالات صوری و معنوی^۸ در عبده و رسوله مدرج است. عبودیت خاصه مخصوص ذات شریف اوست که بنده حقیقی جز او کس نتواند بود. خدا خدا است و بنده او دیگر همه بندگان طفلی اویند^۹.

کلمه ۲ در رساله ابصال^{۱۰} المرید ای المراد^{۱۱} نوشته اند که روح عمل نیت است که شخص عمل بی آن کابد بی جان را^{۱۲} ماند و حقیقت عبادت امتثال امر و موافقت سنت است. قبوله در وقتش^{۱۳} بموافقت سنت فاضلتر است از ذکر و نماز، در آن وقت باوجود ولع بدان.

کلمه ۳ همبران رساله است اجر بر قدر اتباع است نه بر قدر مشقت. نه بینی که اعمال قلبی از ایمان و معرفت چه فصل دارد و ذکر و تلاوت را از اعمال بدنی چه ثواب است با آنکه در غیر آنها از حرکات جسمانی تعب و مشقت بیشتر است.

کلمه ۴ هم در رساله ابصال المرید ای المراد است که دوام شیئی زیادت است بر آن باعتبار عمر اگرچه عمل امروز همان عمل^{۱۴} دیروز^{۱۵} بود بی زیادت پس [248] مستندیم عمل واحد در ترق و^{۱۶} مزید بود و عیش روی^{۱۷} در افزونی دارد و از حیطة استوا که من استوی^{۱۸} یوماه فهو مغبون^{۱۹} بیرون باشد. مغبون آن بود که در هر دو روز هیچ عس نکند^{۲۰} و آنکه امروز عمل دیروز^{۲۱}

نکند آنرا معروم گویند .

کلمه ۵ همدران رساله است عطیه خنق بصورت عطیه است و نظر بتحقیق حرمان بود از چندین نعمتهای حقیقی . در رویت غیر حق افتادن و بما سوی نگریستن و بر خطوط و شهوات نفس ایستادن و در دوام محبت خلق گرفتار شدن و اسیر عبودیت ایشان گشتن و در زهر بار منت مردم در آمدن و ذل طمع دیدن و زبون شدن .

کلمه ۶ در تنایة المصاب نوشته شد که بنده را باید که بر پروردگار تعزیر و تحکم نکند و بصلاحیت حالی از حول بعینه جرم لیارد چه وی جاهل مطلق است گاهی خیر را مکروه دارد و گاهی شر را محبوب پندارد . سیدی " ابو الحسن شاذلی " رضی الله عنه فرماید اگر اختیار باید کرد اختیار کن این را که احسان نکنی و مگریز از محذور و بگریز از گریختن نیز بسوی خدا و ربک بخمار و یخلق ما پشاه .

کلمه ۷ دعوات الیها صلوات الله و سلامه علیهم بدو چیز است . یکی [249] اعتقاد بصانع جل و علا بان صفات که وی خود را بان ستوده و بیان نموده است و یاد داشت وی چنانکه از ما سوی " سیان آرد " . دوم طاعت و عبادت و بجای آوردن خدمتی چند که فرموده است نه بحث کردن از حقیقت ذات و صفات و کیفیت وجود و ظهور او و " دریافت کنه " نسبت او بمالک که بطریق وحدت وجود است یا بغیر آن که بعضی مردم در آن افتاده اند که حاصل آن جز حیرانی و سرگردانی نیست و شارع بدان تکلیف نکرده است . در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی " قیامت بندگان را از امر و نهی خواهد پرسید " نه از ذات و صفات خود . اصل کار دگر است که از آن شوق و ذوق و محبت خیزد و " بحث و گفت و گو تساوت طلب آرد و " این طریق در تفسیع وقت نزدیک بطرائق لایسفه است که در تحقیق حقایق آنها سخنان کردند .

کلمه ۸ اول بهمین ایمان احمای شروع در عمل باید کرد و پای بر بساط توفیق نهاد تا وجود همه نوری شود و طبع نقید بسور تحقیق مدلل گردد و بسور تفصیل اسمائیه از پرده جمال حلوه گر گردد. آن مجنویان و معبوداند که در اول فطرت بسور شهود سور^{۱۵۰} بدولت قرب و حضور مخصوص آفریده اند. ما آن سر "نور" و خدای "بسیط و خدب مبهم اجمالی است که بعد از لزول و ورود به مقام ملوک معاصل احوال و مقامات کمال دریافته بر مستند قرب و وصول مستقر و متمکن می نشانند.

کلمه ۹ نورانیت ایمان بعمل قوت پذیرد چنانکه توفیق عمل بایمان زیاده گردد و نور هر دو معاکس و متلارم شد و در حقیقت یک نور است که در دل نصیبی است و چون بر رس آید اقرار گردد و هرگاه "در اعصاب" و "جوارح" سرایت کند اعمال حیرد. نور علی نور بهدی" الله لنوره من یشاء.

کلمه ۱۰ در عهد معمر است که هیچ ولی برتره لبی نرسد. در تعرف گفته است که نسبت حال ولیا نسبت به مقام انبیا بر آن مثال است که مشکی بر آب باشد و رطوبی از وی بیرون زند. اول مثال مقدم انبیا است و ثانی مثال حال اولیا و خلاصه اعتقاد در حضرت سد رس آنست که هر چه جز صفات الوهیت است همه او را حاصل.

فصل ۳

و "حضرت مخدومی" را با سهم داشت و فصل و کمالات ظاهری و باطنی در ایام جوانی به عالم شعر نیز ذوق تمام وده و اشعار بلاغت آثار ایشان از غزل و قصیده و قطعه و رباعی بسیار است^{۱۵۱} این قطعه ز آن جمله است.

زین بوستان که هر دو جهان مست بوی" اوست

انتاده مرغ و هم هم از نیمه ره" فرو

شاخی هزار گل بگلی صد هزار برگ

برگی هزار رنگ و برنگی هزار" بو

نتوان حساب یافت ز گلهای" این چمن

در صد هزار عمر آید رو به بین لگو

هرا تازه رن گلی که بستی افتد از آن
هم مست بوی وی شو و کام دگر معجو
بر یاد دوست ذوق^۱ و^۲ طرب مدعاست و بس
این چند بود و^۳ چند^۴ شد ازینها سخن مگو

مجملاً حق تعالی آنحضرت را بجمیع اوصاف کمال آراسته گردانیده و بهمه اقسام مواهب سرافراز و ممتاز ساخته ، از روی عجم و دانش یگانه و از روی سیرت و صورت^۵ بی مانند و از روی عروص و خدا شناسی بی بدل^۶ فرزندان عالی فطرت آنحضرت بیمن تربیت و حسن پرورش ایشان همه بمراتب^۷ دانشوری و معتمدانی رسیده سالک راه طریقت و حقیقت اند .

شیخ رزق الله دهلوی قدس سره

برادر^۸ شیخ سیف الدین و عم بزرگ^۹ حضرت مخدوم اسب. از بزرگان وقت و^{۱۰} سلف بود و^{۱۱} بشارت پدر علی گوهر محمود^{۱۲} میرزا مصباح العاشقین شیخ محمد^{۱۳} منگن که از کمال روزگار و مشایخ و ات بود ، شد و بصفت عشق و^{۱۴} [۲۵۲] محبت و صبر و استقامت و متانت احوال و قوت باطن^{۱۵} و سلامت طاهر انصاف داشت و در شعر و فضیلت و قبول خاطر ها^{۱۶} یگانه رمان بود و شعر فارسی و هندی میگفت و بظرافت و لطافت شهرت داشته . مشوی دارد مشتمل بر حقایق و معارف . این دو بیت از آنجاست :

فتح قفل ارچه از کاید است ای عزیز
جبش از دست تو میخواهند نیز
قدر خود را می ندانی^{۱۷} ای دعل
تشنه می میری و دریا در بغل

مردم دهلی متفق اند بر آنکه دهلی عسرت ازین برادران بوده^{۱۸} و معنی دهلویه در ایشان بوده و^{۱۹} حضرت مخدوم در اخبار الاخیار فرموده اند^{۲۰} که

سوز و گرمی شیخ رزق الله چنان بوده که آتشی در زیر خاکستر پنهان باشد، چون آتشی کاویدند همه آتش بر آید و مثال والد چنانکه آبی از چیزی چکیده می ماند، همی که دست بوی رسید تراویدن گرفت. یکی از بزرگان در وقت رحلت وی که مجمل تکلم نموده بود تذکیر کرد و گفت: میانحیو وقت حضور و شهود است. هر دست* آن عزیز هم بشارت دست نوشت: انی* قریب* و وفاتش در نهمصد و هشتاد* و نه و عمر شریف او بود سال بود* و واقعات مشتاقی از جمله مصنفات [243] اوست. احوال سلطان سکندر لودی و اهل آن طبقه را تا زمان خود نوشته و حکایات غریب آورده. این حکایات* در جذب عشق از آن کتاب درج نموده شد:

لشکری در عهد سلطان سکندر لودی به بتخانه اودیپور رفت. بر ستونی صورت* سنگی مشاعبه نمود و فریفته شد. چهار شبان روز* در* برابر آن* ستون ایستاده ماند*. روز پنجم چون هرفت راهبان بتخانه آن صورت را ندیدند. گمان بردند که آن شخص برده. دنبال وی گرفتند و صورت را در بغل* او یافتند. او را باصورت پیش حاکم اودیپور بردند و بکندن* صورت متهم کردند. لشکری حقیقت* حال* چنانچه بود صاهر ساخت و گفت: من این صورت را از جایش برداشته ام* بلکه* صورت از آنجا جدا گشته پیش من آمده. حاکم این سخن وی را اعتبار نکرد و او را در زندان انداخت و صورت را براهبان سپرد تا بمحلش مستحکم کند. چون صبح شد بار آنصورت را بجایش ندیده پیش آن شخص آمدند* و صورت را در کنار او یافتند. بحاکم معلوم کردند که بجایش* معبوط کرده بودیم، کسی آورده بوی داد. چون از وی استفسار کردند همان جواب که این صورت خود پیش من آمده [244] باز گفت. حاکم متعجب گشته صورت را در صندوقچه انداخت و پیش خود داشت. روز دیگر صورت پیش همان مشتاق دیدار*. او را از زندان بیرون کرد و صورت بوی داد که هر جا که* خواهد برد و امروز آن ستون در آن بتخانه برهامت و این حکایت در آن دیار شهرت دارد*.

آهنی میشود ربوده ز سنگ له کم است از جماد جالوری

و ازین قسم حکایات عجیب و غریب در آن کتب بسیار است و حضرت مخدوم را هم^۱ دیگر بود که شیخ فصل الله^{*} نام داشت ولیکن در مردم بهجت آنکه برادر میاله بود^۲ بشیخ منجهو^۳ شهرت دارد و^۴ مرید شیخ محمد خیالی بود. گویند که چشم مریدان شیخ بر وی بود. صاحب اوراد و اعمال و اوقات و^۵ حالات و ذوق و وجد و سماع و مقول مشیخ و مجاذیب بود. در طرز خود یگانه بود و در وقت فوت بسی مردانه و حاضر وقت رفت^۶. وفات او^۷ در نهمصد و شصت و نه هجری قمری بود.

مولانا اسمعیل^۸ عرب قدس سره

در ملک مریدان حواحه عبدالشہید النظام دارد و بالاحضرت بیعت کرده و در علم ظاهر و باطن بی بدل بود و (در زهد و کبریا) یگانه آفاق. اکثر موالی و اهالی مدرسه^۹ دہلی از شاگردان و خوشه جیان^[256] بوستان علوم وی^{۱۰} بودند و "جود و همت وی بمرتبه بود که پنجاه هزار تکه" فصلانه داشته، چون وفات یافت فلوسی در ملک او نبر آمد^{۱۱} گویند که^{۱۲} چون از خانه خود که قریب بفرور آباد^{۱۳} دہلی بوده برای درس بر آمدی^{۱۴} و بمقبره هما یوبیه رفتی و درس فرمودی^{۱۵} درین قدر راه که قریب یک میل باشد در آمد و رفت اصلاً^{۱۶} چپ و راست نظر نینداختی و^{۱۷} نظر بر قدم و هوش در دم که هر کدام اصلی است از اصول طریقه نقشبندیہ از لوازم فطرت سلیم و جبلت مستقیم وی شده بود و هر کر نظر بر جبهه نورانی وی اندی بر^{۱۸} بزرگی و نیک نهادی و کمالات صوری و معنوی وی قایل شدی. قبر شریف وی در گورستان بخاریان است. قریب بروضه متبرکه شاه عبداللہ و شیخ حامی عبدالوہاب آسوده است.

شیخ بهلول دهلوی قدس سره

صاحب ریاضت و عبادت بود و اکثر اوقات بتلاوت قرآن و درس تفسیر و حدیث و فقه و اصول مشغول بودی و نسبت ارادت بسلسله شریفه شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس الله^{۱۹} سره داشت و در غمخواری^{۲۰} طالب علمان

و صوفیان و مسافران غایت اهتمام می نمود، بعد از نماز خفتن شب چهاردهم رجب سه هزار و هفت [257] رحلت فرمود و در روز پنجشنبه در جور قدمگاه سید عالم پناه صلوات الله علیه مدیون شد. این دو کلمه از بعضی مکتوبات او "التقاط" نموده آمده:

کلمه ۱ بعد از امان نظر در معنای قرآن و تأمل در کریمه لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین* لایح میگردد که هر معنی که انبیا و اولیا در معارف و حقایق گفته اند قطره هست از درهای بیکران این کلام وهم یقولون" ما انوا وقلوبهم دحیة .

کلمه ۲ هیچ همه سعادتها مخصوص ایمان بآن سرور است. بقی هر کمالی که سالکان این راه را دست دهد از معروف و وجدان نتیجه این سعادتست، و خلوص ایمان عبارت از آنست که بعد از تصدیق بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه آورده هر چه فرموده می چون او چرا بدان عمل نماید و عمل را از طلب دلیل معزول" ساردر چنانچه در عائشہ مجاز مثل پادشاهان را بی توفیق قبول میکند و" امثال مینمایند .

شیخ حاجی محمد قدس سره

در سلسله قدریه بود و نهایت محبت بحضرت غوث الاعظم" شیخ محی الدین عبدالقادر حیلانی قدس سره داشته". بقرا" و درویشان در غایت اخلاص [257] و محبت بوده. چون عرس" سید محی الدین کردی طعامی که پختی بخانه بعضی اعز سر خود کرده رسانیدی و عار نکردی. در اوایل وی" از اهل دولت بود. توفیق ترک و تجربه یادت و بگوشه نشست و باوجود تعیش تمام که طالبان را می باشد یامر معروف و نهی منکر کما ینبغي پرداختی و اگر از کسی مخالف" شریعت یا طریقت حرکتی صادر شدی و وی از آن اطلاع یافتی بی ملاحظه سخنان درشت و خشونت آمیز گفتی و زجر کردی. معاند ذات و سکارم صفات وی بسیار است و قبر وی" نزدیک قلعه قدمگاه پهلوی شیخ بهلول" است و در حیات نیز در میان این دو عزیز محبت و اخلاص تمام بوده. وفاتش

در سنه هزار و هفت در اول ماه رمضان بعد از یک و نیم ماه از وفات شیخ بهلول بوقوع انجمید .

شیخ عبدالغنی بیابانی قدس سره

پیری فانی بوده و در سلک حنفی^۱ شیخ عبدالعزیز النظام داشت . در اوایل اوقات بامر سپاه گری^۲ قیام می نموده و باین کار اشتغال داشته . چون شیخ را بدید حق تعالی دل وی را از دنیای دیه^۳ مرد ساخت و بگوشه نشست و طریقه توکل و قناعت و ضر و دقه پیش گرفت [258] و در مسجد فیروزی که قریب بمیدگاه فیرو شاه است از شهر بر آمده مع عیل^۴ و اولاد ساکن شد و چون در سال حرار و هفده در حمادی انشای وفات یافت هم در صحن مسجدی که می بوده مدفون^۵ شد و این واقعه در عهد فرمان دهی خلیفه زمان سلطان وقت شاه دوران ابو المظفر نور الدین جهانگیر پادشاه غازی الناصر^۶ الله علی العالمین بره و احیاله بوقوع آمده^۷ و آن پادشاه عالم بهاء پادشاهی است داد گستر^۸ دین پرور . عدالت و شجاعت و سخاوت^۹ و حکمت آزمائی و معدلت فرمائی و گیتی ستائی و اقیم گشائی و خجستگی صورت و فرخندگی طویت و اصابت رای و فکر مستقیم و آنچه از لوازم سلطنت و جبهاداری است در ذات شریف آن سلطان عالیشان بر وجه کمال ظاهر و پیداست . از^{۱۰} حسن عدل و اثر دالتی و پاکی فطرت او از وضع و شریف حملگی اوصاف ناصریه و افعال ناشایسته و معاملات ناپسندیده و کردار زشت فرار نموده و آهنگ سفر گزیده . نام و نشان متمردان و دزدان نمانده و عالم زیب و زیست دیگر یافته و بائمه و مشایخ و علما و فضلا انعام و احسان وی روز بروز ریاده است [259] حق سبحانه آن مظهر رحمت و خدیهو مملکت را پیوسته در اقیم گشائی و جهان ستائی^{۱۱} دارد^{۱۲} و عموم خلائق را در سایه معدلت و^{۱۳} عاطفت وی^{۱۴} در آسایش و آرامش و نصرت و تائید دین مبین^{۱۵} و تقویت و تمشیت شرع متین بر دست توفیق این^{۱۶} شاهنشاه زمان و زمین مخلص و موید . ولادت با سعادت خلیفه عهد و حاکم علی الاطلاق روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سال^{۱۷} نهصد و هفتاد و هفت بوقوع آمده .

آثار نجابت و علامات خلافت از ایام طفلی باز از چهره مبارک سلطان آفاق ظاهر بوده و عام و خاص را رجوعی تمام بدرگاه معنای وی. چون در سال هزار و سیزده ابوالمفتح جلال الدین اکبر پادشاه ازین عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمود بمقتضای وراثت حسی و نسبی پادشاه وقت بر سریر معنیت متمکن گشت و ملوک و اسرا و سادات و علما و جمیع طوائف انسانی بسلطنت وی خوشدل شدند و به نیروی طالع و قوت بخت و فکر صائب و عقل درست و عدالت نوشیروانی و سخاوت حاتم و جهانگیری سکندری و شیردلی رستمی و فکر فلاطونی از قندهار و اقصای هند [260] ت درپای عمان و از کابل تا سرحد بتنگله و گجرات و دکن یکبار چهار دنگ هندوستان جمعه در حیطه تصرف فرمان برداران این درگاه معلی در آمد و روز بروز مملکت سدکن حضرت اعلی فراخ تر و گشاده تر و ملکی تار مسخر مطیعان او میشود. لله در من قل:

باوجود طول عمر از حضوران کمر را نشد

توجه بسیار شد میسر ز اول عهد شباب

و آنچه از اسباب عظم و اتمت و شوکت و جهانگیری و جهاننداری در حیطه اقتدار و تصرف بندگان این درگاه است از حد حصر و احصا متجاوز است و تفصیل احوال آنحضرت را مجتدی علاحد باید. گر توفیق یافتم بعد از اتمام این رساله بمآثر جهانگیری مشغول شود. این محل ذکر آن نیست.

شیخ عبدالواحد اجودهنی قدس سره

مردی عزیز و متبرک بود و مشایخ بسیار را ملازمت کرده و بعضرت خواجه بقدس سره الاقدس نهایت اخلاص و محبت داشته و آنحضرت نیز در رعایت خاطر شیخ میکوشیدند و غایت استغاث و مرحمت داشتند. و فائشی در سال هزار و نوزده یوقوع آمد. از وی منقول است که من در دیدن ماه نو و سواص داشتم [261] که بعد از دیدن آن روی مردی نیک به بینم. اول آنچنان کسی را پیدا میکردم بعد از آن ماه میدیدم. یکبار بی خواست من نظرم بر ماه افتاد خواستم چشم بپوشم تا بر کسی که موافق طبع من نباشد نظر نه افتد.

ناگاه دیدم که برابر ماه چهره لورانی حضرت خواجه در نظر در آمد . خوشوقت شدم و از آن وسواس بر آمدم و ازین قسم حکایات دیگر از آن بزرگ که از حضرت ایشان دیده بسیار منقول است که این محل ذکر آن لیست .

شیخ ولی محمد دهلوی قدس سره

وی نیز از مریدان کار کرده شیخ عبدالعزیز است^۱ . بصفات پسندیده و اوصاف حمیده آراسته و پیراسته بود . کاتبه‌روف بصحبت عزیز وی مشرف شده^۲ و آثار بزرگی بر چهره وی مشاهده کرده^۳ اکثر اوقات بتلاوت اشتمال داشت و قرآن لیکو خواندی . از عزیزی که در علم طهری تمام بوده و از علم باطنی فواید کلی داشته^۴ در سلک مریدان حضرت خواجه ما قدس سره منظم بوده منقول است که میگفت شیخ ولی محمد مردی بزرگ است و صحبت وی را اثرهاست و من در خود اثر آن یافته ام . یکبار^۵ بر من مشکلی شد [262] چون بهلوی شیخ نشستم مشکلم برکت صحبت وی^۶ حل شد . وفات او نیز در سال وفات شیخ عبدالنقی بعد از نه روز از فوت وی^۷ در هژدهم جمادی الثانی هزار و هفده^۸ واقع^۹ شده و بر دیکر^{۱۰} بخانه^{۱۱} خود^{۱۲} راه قدمگاه مید عالم پناه بوده^{۱۳} . عقب مسجد شیخ عبدالکریم مدفون است.

سید محمد محاسب قدس سره

معمر^{۱۴} و پیر فانی بوده و قریب به لازمت وی مشرف شده . از علم طاهری و باطنی بهره داشت و بهسراحتساب اشتغال می نمود و مرید نیز میگرفت . وفات وی در سنه هزار و هفده^{۱۵} بوقوع آمد .

مولانا حاجی محمد^{۱۶} کشمیری همدانی قدس سره

جد سادری کاتبه‌روف است و اصل وی از همدن است . یکی از آباء کرام وی^{۱۷} همراه میر سید علی همدانی به کشمیر^{۱۸} آمد و آنجا متوطن شد^{۱۹} . چون بزیور علم و تقوی محلی بود بخدمت امامت حضرت میر قیام می نمود و خدمت مولانا تقمیناً درس می و سه^{۲۰} سالگی به نیت تحصیل عام^{۲۱} تجارت را که شیوه چندی از آباء^{۲۲} کرام وی بود قباب خود ساخته به دلی تشریف آورد چنانکه از خدمت

مغفرت پناه فضایل دستگاه مجمع الکملانی مولانا کمال^۱ کشمیری که به سیالکوٹ شهرت دارند و جامع بودند میان علوم ظہری و باطنی، مقولات^[263] که ما و خدمت مولانا حاجی محمد و یک طسب علم دیگر پیش عزیزی که در آن ایام در شهر کشمیر سرآمد اہالی و افاضل آن دیار بود و خاصہ در علوم عقلی سہمی و شریکی داشت محمد بن عبود عتیبہ میگردیم. چون آن بزرگ مسافرت آخرت پیش گرفت کس کہ ما ازو آیدہ، توانستیم کرد در آن حدود نبود. از بس شرہ و ذوق کہ داشتیم با ہم مصالحت کردیم کہ ما ہر سہ کس مطالعہ کردہ با ہم مباحثہ کنیم و از یکدیگر مستفید شویم. چند گاہی اینچنین کردیم آخر ناچار ما و ایشان بہ لیت تحصیل علوم و تکمیل معلومات متوجہ ہند شدیم. ما در سیالکوٹ ماندیم و ایشان عتیب دہلی تشریف بردہ، و تحصیل علم و فضایل و کلمات را آنجا تمام کردند، آنکہ ہر امثال و اقربان خود فایز آیدہ، بالاجہاد آن جامع متولم و متفول، کہ جمیع علوم حطی و امر گرفت و در صرف و نحو و منطق و معنی و زبان و شعر و عروض و قافیہ و فہ و حدیث و تفسیر و ریاضی و الہی و طب سرآمد اہل روزگار شد و مرجع طالبان گشت و مدتہا در مدرسہ^۲ دہلی پدرس^۳ و افادہ مشغول بودہ و گاہ گاہی طبع شریف وی میلی بجانب شعر نیز فرمودی و ابی دو بیت جملہ از اشعار بلاغت آثار اوست:

سیارہ فشانے بسحر نیست فلک را

از تاب رخت اشک روانست ملک را^۴

خواہم از ہر دو لب خویش زہ پیرہنش

تا بہر شام و سحر بوسہ زخم پر دہنش

و باوجود اینہمہ دالش و بیش کہ حق تعالی او را ارزانی داشتہ بود فنا و نیستی و خاک صفتی و کم آزاری و انکسار و شکستگی و تواضع و ادب و خضوع و خشوع و زہد و ورع و صبر و توکل و قناعت و رضا و تسلیم کہ بعد از مجاہدہ بسیار صوفیہ را دست میدہد از لوازم عطرست سیم و جبات مستقیم وی بود و چہار

آتی بود از آیات الهی و مظهری بود از مظاهر رحمت خداوندی. مهربان سلطان عهد هر چند خواستند که بحضام دلیویه آن یگانہ^۱ آفاق را بریفته بجانب خود کشند و بان بهانه اعتقاده نماید صورت نیست و بعضی از حکام دهلی اراده نمودند که منشور قضای^۲ دهلی بنام وی حاصل کنند^۳ قبول نفرمود و هرگز از گوشه فقر و فنا و^۴ نامرادی پا^۵ بیرون نهاد و طلب چه و مال که از لوازم لطرت السائست نمود . مکارم ذات و صفات وی بیش از آنست که درین اوراق مضبوط گردد و^۶ ذکر آنرا دتری علاحدہ^۷ باید . چون سین عمر شریف ری از شصت متجاوز شد و بیماری تب عارض مزاج و باح او گشت بتاکید تمام بلوازم تکفین و تمهیز امر فرمود و فرمود^۸ که چون اکثر از پدران مادرین^۹ من از عالم رفته اند غالب آنکه عمر باخر رسیده باشد و نیز^{۱۰} فرمود که ما را شرم می آید که از سین عمر شریف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم عمر اینکس زیاده باشد . اما گویا تقدیر الله بر^{۱۱} آن جاری شد^{۱۲} بود که چکد سال دیگر هم طلبه علم از فضایل و کمالات او مسفید شوند این بر^{۱۳} عرض صحت یافت . چون من شریفش بهفتاد و شش رسید در عهد خدیو مملکت جلال الدین اکبر پادشاه^{۱۴} روز پنج شنبه نوزدهم ماه صفر سنه هزار و شش^{۱۵} اربع سنه^{۱۶} برای ظلماتی بعالم جاودانی رو آورد و^{۱۷} خدمت معدومی ولی نعمی^{۱۸} مولانا حسن که ولد ارشد مولانا است و الدکی از لطافت وی بتقریبی^{۱۹} سابقا مذکور شده این قطعه در تاریخ وفاتش در نوشت^{۲۰} :

لوزده از ماه صفر رفته بود کین فلک گشته بزیر و زیر
زیر و زیر کرد حیات مرا همچو حیات سمک اندر حجر
وز^۱ سر من برسد ولی نعمتی کز نعم او مشتعلم گشت سر
پیر خرد را^۲ دل و جان زین خبر خون شد و بنوشت بخون^۳ " جگر [266]
سال و^۴ مه و^۵ روز ازین^۶ واضه نوردیم بود ز شهر صفر

خواجه محمد الباقي النقشبندی الاویسی قدس سره

روح حضرت ایشان اعتقاد اهل مینت و جاعت و اطاعت^۱ احکام شریعت و

اجتناب از هوا^۱ و بدعت است و ارتباط و انتساب از حیث مصاحبه و تعلم ذکر و مراقبه نقشبندیه به حضرت مولانا خواجگی امکنی دارند و بحسب حقیقت اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت غوث وقت خواجه احرار قدس سره داشته اند^۲ و بحسب صورت بهر وسطه به آنحضرت میرسد چنانچه در سلسله الصادقین بتفصیل بیان نموده ایم^۳، باجمعه طریقه حضرت خواجه ما در حلا و ملا یکسان بوده، بادب ظاهر و باطن متصف بودند، هرگز از ایشان قوی و علی چندن بوقوع نیامده که طبعی را از آن کراهیت^۴ رسد، در ستر^۵ و اخفا غایت اهتمام مرعی میداشتند، از اہم طبعی آثار ولایت و انور هدایت از جبین مبین آنحضرت لایح و پیدا بود^۶، مقتضای^۷ اشعه علی خلق الله همیشه در رعایت دلها کوشش می نمودند و مرعب و راحت دیگران بر محب و مشقت خود اختیار کردیدی^۸ و بحکم النعمیم لا مراءتہ^[267] هرگز دقیقه از دقائق شرعیہ فرو گذاشت نمودیدی و راضی بودند که ز هیچکس از متعلدان و خادمان درگاه مخالف شریعت کاری صادر گردد و جمع حرکات و سکانات آن قطب دایره وجود خوش آینده و پسندیده بود^۹، سلاحت سخن و لطافت^{۱۰} کلام بر آنحضرت غلبه داشت و مطایبه را خوش میکردند^{۱۱} و جمیع اعمال و آلات و قوای^{۱۲} طہری و باطنی در آنچه از برای آن مخلوق است صرف می نمودند و بصرفات النفسی^{۱۳} و آفاق آنحضرت بر وجهی بوده که هیچکس را^{۱۴} از اهل دانش و پیش و ارباب فهم و فراست در آنها مجدل شک و شبہه^{۱۵} نبوده، باوجود آنکه در ستر حال خود غایت اہتمام داشتند بخواست ایشان نام و گلبانگ شریف در اکثر^{۱۶} بلاد مستشرشد و ہرجا مردی با استعداد و^{۱۷} جوہری قابل بود روی توجہ بدین آستانہ آورد و در سلک جاروب کشان درگاہ انتظام یافت و ہرکہ بہایوس شریف وی^{۱۸} رسیدی از دست رفتی و ر مقام شعور بعالم بیخودی رسیدی و بنیت و فنا و نیستی^{۱۹} کہ بعضی ارباب سلوک را بعد از مجاہدہ بسیار میسر میشود، از برکت نظر کیمیا اثر در بندک^{۲۰} زمانی حاصل میشود^[268] و در آنحضرت در سال ہزار و دوازده روز شنبہ پیش ز شمار دیگر ایست و پنجم جمادی الثانی

بوقوع انجامید و چون آنروز وقت بآخر رسیده بود تکفین و تجهیز میسر نشد . روز دیگر روز یکشنبه بکفین و تجهیز رسیده نزدیک بقدرگاه حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه مدفون* ساختند و اکثر مردم فاصل مرثیه و تاریخ گفتند و آن مرثیهها و تواریخ یکی از عزیزان جمع نموده و درینجا همه را جمع کردن دشوار است . این قطعه که از مهرر سطور واقع شده بود درج نموده آمد* .

رفت هادی شریعت مرشد اهل زمان آنکه بوده قسۀ ارباب معنی صورتش کی توأم نطقی زد* اندر صفات* و داب* او هست سر تا سر همه عالم گواه عصمتش پادشاه* لقشبندان بود آمد زیر* سبب سرگروه نقشبندیه حساب رحلتش من فواید انعامه الشریفه و آن در مس پیچۀ و* پنج کلمه ایراد می یابد :

کلمه ۱ در* تفسیری که برای بعضی از سور قرآنی نموده اند بعد از* بیان معنی تعوذ نوشته اند که استعاذه پیش از قراءت* قرآن چه در نماز و چه در غیر آن بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم^[269] فرض بوده* ، بر امت هر* متابعت او منت شده . شک نیست که حضرت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات در وقت تکلم بکلمۀ تعوذ بدعائی* مرتبۀ معنی آن متعقی بوده اند . پس طریق* متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا ننمایید و بحسب باطن خود را عاجز محض شمرده در دفع وسوس شیطانیۀ انتجا بقدر مطلق بیارند تا قراءت کلام او خالی از کدورات* اندیشه های* پراکنده شیطانیۀ دست دهد . مخفی نمالد که این قسم تعوذ از مقولۀ توکل ست .

کلمه ۲ همدران* تفسیر نوشته اند که حقیقت مراقبه انتظار است و صفای* انتظار در طلب مقصود در حائنی که صواب ر حول و قوت خود بیرون آمده مشتاق لغای* مقصود و مستغرق* هوای او* باشد، جل ذکره . دید حول و قوت غبار کوشش است و انتظار آستانۀ کشش* . این قسم مراقبه جز منتهی و قریب الاثنها را دست نمیدهد .

کلمه ۳ همدران* تفسیر است که حضرت حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که فاذا قرأت* القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم* مخفی نیست که این امر متضمن امر ففروا الی الله [270] و تقرب الیه* است* چه استعاذه التجا* بکسی بردن و در جوار او رفتن است.

کلمه ۴ همدران* تفسیر در بیان معنی بسمه فرموده اند اسم مبارک الله را در عرف صوفیه سه اطلاق است. یکی ذات احدیت و دیگر ذات مقید بمرتبه الوهیت و دیگر احدیت جمع مطلق لیکن مناسب حال کاتب و سامع مرتبه دوم است که قبله توجه سالکان* و آراستگاه مشتقان و رب عالمیان و مالک يوم الدين اوست. مرتبه اول از عبرت و اشارت منزّه است و مرتبه سیوم واسطه گمراهی بسیاران. اکنون شرح همان مرتبه دوم* که معشوق* عالی همتان پاک نظر است نمائیم. الله اسم ذاتی است مستجمع جمیع صفات کمال. آنچنان ذاتی که او بود باصفات کامله خود و عالم نبود و اکنون که عالم از عرصه عدم به تنگنای خیال آمده او همچنان برقرار خود است. پیشگاه بقا و ثبات اوست، دیگران در معرض فنا و محات*.

حل من لا اله الا هو لا تقل کیف هو ولا ما هو

اگر از ذاتش پرسی لا تفکروا فی ذاته* و اگر از صفاتش پرسی قرآن مجید علی ما یفهم منه اهل اللسان من العبد اسمة* مین ان لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر [271] اگر ظاهر است اوست چه مدار ظهور بفعل و اثر است و فعل و اثر از او و اگر باطن است هم اوست. دهنده سرکه محرم حریم* شهود است در مطالعه کمال او خیره است و چشم سرکه رئیس کارخانه نمود است در مشاهدۀ چهل او تیره. اوست* که اقرب من جبل اورید* است و اوست که فعال لما* برید است.

کلمه ۵ رحمن* اسم ذات است بدعتر افاضه وجود مرحقای ممکنات را. این اسم خاص واجب است دیگری افاضه وجود نتواند کرد، هرچند که رحمتش عام است.

کلمه ۶ رحیم اسم ذاتست باعتبار افاضه سایر نعم ثابته مر وجود را. این اسم عام است چه دیگری نیز بتوفیق حق بعضی انعامات میتواند کرد، لیکن

معنیش عام نیست چه همه موجودات در همه وقت معمم علیه نیستند .

کلمه ۷ ' علمای ' اهل سنت و ' جماعت میگویند که عالم با جمیع ذوات و صفات و افعالش در عرصه وجود نسبت به خلاق عالم چون نقوش در صفحه کاغذ است نسبت به نقاشی . اگر جزوی از نقش یک نماید و یکی آنرا ستایش کند بی تکلف ستایش نقاش است و اهل تحقیق از اولیای مکاشف بر صحت این معنی مجتمع اند . اللهم ثبتنا [272] علی القول الثابت .

کلمه ۸ صوفیه موحده قدس الله اسرارهم که از خواص اهل سنت و جماعت الد با وجود علم اول و تحقیق آن میگویند که نقوش صور کونیه که بقدرت کامله حق سبحانه و تعالی در عرصه نمود آمده اند از تجلیات اسم بزرگوار الطاهر اند و حق سبحانه بحسب صفات و شئون خود در کسوت ایها ظهور نموده بل هر دو یک ظهور ظاهر گشته اند و لهذا صاحب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه میگوید *لبيحان من أظهر الاشياء* و هو " عینها ای فی الطهور "، چه عینی عالم *مظاهر صفات و شئون* فی العلم .

کلمه ۹ اکابر تحقیق قدس الله تعالی ارواحهم تعظیم مظاهر و مخلوقات را از ادب مقام معرفت داشته اند چه بدهی معالی جمال مطلق اند و مظهریت ایشان صریحاً را نه بآن معنی است که ایشان عین مطلق اند تعالی عن ذلک علواً کبیراً بل بآن معنی است که صفات افعال مطلق از یرده اینها بحکم لون الماء لون الاءه برنگ اینها ظهور کرده .

کلمه ۱۰ صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه آن مودب عارف میفرماید که لیالی ایام بیض مثل ظهور حق در خلق است چه در آن شب آفتاب در قمر ظاهر است [273] و همچنین قمر که در سم نوریت با حق سبحانه شریکست در غنی ظاهر است . حق سبحانه نور را از اسمای خود شمرده که الله نور السموات والارض و قمر و انیز نور کعبه . قل الله تعالی : وجعل القمر فیهن نوراً بلکه حق بظهور قمر بحسب ین اسم ظاهر است و لهذا روزه که آن نیز از مقوله ظهور حق در خلق است درین ایام معتبر آمده . قال النبی صلی الله

عایه وسلم معبرأنا ان صیام ایدم السیف صیام الدهر.*

کلمه ۱۱ بعضی از اکابر بولیا فرموده اند که هر که 'یک نفس خالی' از شرک و ربا بگذرد متوجه شد عاقبت در نص اخیر این نفس دستگیری او خواهد کرد.

کلمه ۱۲ بسیاری* از محققین مشایخ برین* اند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز رد ایمان او نمیشود و هر که بعد از ایمان مردود شد مجرد تقلید داشته و آنکه شامعیه او مؤمنان شاءالله* میگوید بعضی بر همین معنی حمل کرده اند مؤمن تحقیقی ان شاءالله.

کلمه ۱۳ در* معنی کریمه قدس من دسها* نوشته اند که گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحی است* که بعد از تسویه و تعدیل ارکان او درو لغو کرده شد و از اثر آن لغو کانه می شد و لهذا بسیاری از علما هر نفس و هیكل محسوس امری دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامه آدمیان درین منزل اند که گم کردن روح گم کردن [74] عیاض روحیت* است و در مرتبه نعام زندگانی کردن. اولئک کلانعام بل هم اصل*. پس نیست و نه آمیدی معصوم بکفار باشد. لایئس* من روح الله الا القوم الکارون* چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آن وقت از قید نفس بنعام حس و بصفه خاص* رحمانه* مشرف شد بل بخلی از اخلاق الهیه متحقق* گشت و لهذا در کتب حنفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق*.

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید*

کلمه ۱۴ اخلاص** اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوهیت اعتقاد بذاتی بنده که در عرصه اسکان هیچگونه مثلی او را نباشد و الا آن معتقد خود* ممکن خواهد بود. از آنست که اکابر فرموده اند التوحید افراد القدم هن العبد* و هم از انجاست که ابوعلی دقاق رحمه الله علیه در توحید حالی فرموده که التوحید غریب لا یقضى دینه چه اضمحلال رسوم و آثار بشریت بالکلیه گاه گاهی دست* میدهد و آنهم کجریق الغاضف* میگذرد.

کلمہ ۱۵ وسوسہ* سے قسم است، یکی مجرد خواطرو خیالات و این نسبت
 بکسی است کہ بتوفیق اللہ تعالی ایمان دارد بآنکہ خالق افعال عباد حق است
 سبعانہ لیکن بظاہر عقل و حس مشاہدہ میکند کہ افعال عباد مربوط باختيار [275]
 ایشانست، دوم آنکہ خالق افعال عباد عباد را دند چنانچہ معتزلہ نسبت بہمہ آدمیان
 میگویند و بدتر ازین^۱ است عمل عامہ حالا نسبت بیکدیگر چہ معتزلہ فعل بنده
 را بقدر حق میگویند یعنی حق تعالی اورا چنین آفریدہ کہ ہر چہ میخواہد
 میکند و عامہ در معاملات این ہم ذہول درند . سیوم آنکہ بنده را بالوہیت
 اخذ کنند چنانچہ فرعون و شداد را کردند . دفع وسوسہ اول آلتست کہ حق را
 از خلق جدا نداند^۲ و فعل و صفت خلق را سبب فعل و صفت حق بداند و
 ربوبیت^۳ را عبارت از ظهور رب بصورت مربوط اعتقاد نماید . از ہنجا است
 آنچه شیخ اوحدی فرمودہ^۴ .

تا جنبش دست ہست مدام ہستم متحرک است ناکام

ازین معنی وسوسہ دوم ہم مرتفع میشود^۵ .

کلمہ ۱۶ عالم* در ہر آئی بعدم میرود و مثل آن بظہور می آید . خلق
 وتأثیر ہتمام از مرتبۃ الوہیت است . ہین سخن وسوسہ سیوم نیز دفع شود .

کلمہ ۱۷ وسوسہ خیاس* ارسہ قسم بیرون نیست یا بمعصیت^۶ می
 اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند
 آنکہ ظہور معصیتی شود یا بکفر می اندازد نمود ہلکہ من شرہ و^۷ در قسم
 اول التجا^۸ بہ رب بردن مناسب است و^۹ معصیت واسطۃ موت میشود [276]
 چنانچہ^{۱۰} بعضی اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاة^{۱۱} در دوزخ میمیرند
 کہ کفار صفت ایشان لا یموت فیہا و لا یحیی^{۱۲} است و ربوبیت واسطۃ وجود
 و حیات و در قسم دوم کہ مملکت و مسخرۃ^{۱۳} سلطان است التجا بہ ملک بردن
 مناسب است ، و در قسم سیوم التجا بہ تہ بردن مناسب است^{۱۴} .

کلمہ ۱۸ از جملہ اسوری^{۱۵} کہ مناسب این طریق نیست یکی مطالعہ
 کتب صوفیہ و شنیدن معانی ہند ایشان است^{۱۶} چہ جمال آن مواجید کہ ہنہم

سالک می آید خاطر او را بخود می کشد و در ورزش طریقه علیه نور می افتد و جمال این نسبت رانمی بیند مگر منتهی؟

کلمه ۱۹ نزد صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه سماع لغمه قطعاً روحانی نیست . رقت حاصله ازین سماع را رقت طبیعت میگویند .

کلمه ۲۰ الآن* کما کان عبارت تست از آنکه اشیا را* نمودی است بی بود . بوئی از وجود خارجی بمشام او نرسیده همچنان در علم آرمیده .

کلمه ۲۱ در تحقیق لیس کشته شیئی و هو السميع البصیر* نوشته اند که حضرت حق حل شانه یچون و بیچگونه* ایست که بهیچ وجه در احاطه ادراک نمی آید لا تدركه الا بصار* باین تنزه محیط هر ذره است و همه ذرات عالم آئینه صفات اویند . هر کجا عینی* است عدم اوست و هر کجا قدرتی است قدرت او* علی هذا القیاس* همه* صفات اویند که از پرده^[277] مخلوقات* ظهور کرده ، بل همه اوسب مخلوقات نمودی اند بی بود چنانچه صورت در آئینه* می نمایند، لیکن آئینه همچنان صافیه* و پاک از صورت* . صورت* نه در روی آئینه است نه* بیرون آینه و نه* درون او . نمودی است بی بود .

کلمه ۲۲ بعد از تحقیق این معنی مذکور نوشته اند که چون این معنی دریافتی بر تو باد که مراقب حق باشی و حق را حاضر و ناظر خود تصور نمانی بلکه* چنان دانی که هر چه در تست ز علم و قدرت و سایر صفات همه از حق است و تو همچنان خالی و بی ماحصل* بل تو هیچ نه* نمودی* بی بود . در خارج همان حق است و بی- لیس فی الدار غیره دیار . او همچنان* بر صرافت یگانگی خود و منزله از آنکه* جسم و جسمانی وجوهر و عرض باشد .

کلمه ۲۳ در* ملفوظات حضرت ایقان که بعضی فضلا جمع نموده اند مسطور است* که میفرمودند ت حضور ذاتی که حضور صاف عبارت از آلت سالک را حاصل نشود از لقید* جسمانی خلاص* نیاید چه توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچه وجود جسمانی خود را و غیر خود را* وجود حق میداند و درین ولت تمیز و تفرقه باقی است . روح بقنا و اضمحلال

نرسیده است زیرا چه بروح است تمیز هر^۱ چیز، این موحد بتوحیدی که مقرر علمای^۲ دین و صوفیة^۳ محققین است رضوان الله علیهم اجمعین^۴ نرسیده .

کلمه ۲۴ همدران ملفوظات مرقوم است که در تحقیق^[278] محبت ذات و محبت صفات میفرمودند که محبت صفات آنست که کسی بشخصی^۱ محبت دارد ازین محبت که او عالم است یا شجاع است درین وقت محبت وی منوط بصفت علم و شجاعت باشد چنانچه اگر این اوصاف از وی مرتفع شود^۲ محبت او مانند و محبت ذات آنکه او را دوست دارد^۳ بملاحظه هیچ صفتی . له در وقت اتصاف وی بصفتی در محبت تزلزلی وله در وقت عدم اتصاف^۴ نقصانی .

کلمه ۲۵ همدران^{*} ملفوظاست که میفرمودند که میتواند که شخصی بحضرت حق سبحانه ائرب باشد یعنی استهلاک واضمحلال داشته باشد و اکرم نباشد، چنانچه شخصی باشد که تحصیل مقامات کرده است و نتیجه مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین جامع نیافته^۱ این اکرم است نزد حق سبحانه و کریمه ان اکرمکم عندالله اتقا^۲ کم ناطق برین^۳ است .

کلمه ۲۶ میفرمودند^{*} که سبحان الله آدمی مامور باخلاص و محبت است و خاصیت محبت سوختن غیر خود است با ایهمة چندین تکالیف شرعیه برولهاده اند .

کلمه ۲۷ هم در آن^۱ ملفوظات است که میفرمودند که وجود آدمی هفت طبقه است از روح و قلب و سر و غیرها و در علمی که طبقه اول را حاصل شد هریک از طبقه ثانیه و ثالثه تا طبقه سابعه برخود می بندد و لذا تعدد این مراتب از^۲ نظر عامه مخفی است و علم هریک را جدا نمیتواند^۳ کرد و بر اهل کمال^۴ آن مراتب^[279] واضح و متمیز است و علم هر مرتبه را جدا جدا میدانند .

کلمه ۲۸ اهل الله^۱ سه فرقه اند : عباد و صوفیه و ملا متیه . عباد جماعتی اند که بصورت عبادت اکتفا کرده اند و بعد از فرایض و سنن بتواقل عبادات و خیرات قیام دارند حتی که چیزی از خیرات خواهند که فرو نگذارند

و از اذواق و مواجید صوفیه بهره مند نباشند و صوفیه باذواق و مواجید بهره منداند و خوارق و کرامات خود را از بطر خلق نمی پوشند . نظر ایشان در جمیع امور بر حق است سبحانه، و حق را ظهور حق میدانند و درین فرقه بالحمله و هویتی و عنوانی مانده و ملامتیه صیغه اند در کسوت عوام و اقتصار در ظاهر بر فرایض و سنی موکده کرده در رعایت معنی اخلاص میکوشند و خود را باظهار خوارق علم نمی سازند و اتعاع درین امر بحضرت حق سبحانه کرده اند .

کلمه ۲۹ خوارق در زمان اصحاب ایفدا بود که بعد زین پیدا شد چه لازم نهایت کمال آنست که از دست منتهی تصرف نمی آید مگر بحکم الهی و لهذا از پیغمبران بیخواست آنها ظاهر می شد و از بعضی بمقتضای وقت که کفار بانکار آنها بر میخواستند معجزه بظهور میر سیده بی تصرف و خواهرش .

کلمه ۳۰ هم در ملفوظات است که اکثر مشایخ را درحین حیات مردم زنده میگویند چنانچه ذوالنون مصری را ، اما ذوالنون را بعد از موت قول پیدا آمد چه از دنیا سرور بود و اگر ز اصل دنیا بودی بعد از موت هم از طعن مردم خلاص نمی شد . اینهمه اختلاف که در اصحاب مانده علتش [280] همانست که بجهت منصب خلافت در دنیا بودند .

کلمه ۳۱ در شرح رباعیات بقم حقیق رقم ثبت نموده اند که اقرب و اعلی طرق مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم طریقه علیّه احراریه نقشبندیه است . اول در آمد ایشان در ادراک بسیط است که غلبه جهت حقیقت بر خلقت است و محل تجلی انوار ذات و ظهور وجه خاص است . مقدمه این معنی را که مغلوبیت ادراکات مرکبه و ظهور تا شیر صبح سعادت وصول است حضور و آگاهی میگویند و هرگاه در غیبات کشش و انجذاب ادراکات مرکبه تمام از میان رخت بربندند بل بسعت آگاهی نیز شعوری نمند تعبیر بعنا و فنای فنا میکنند . تواتر این نسبت را وجود عدم میگویند و سلک ظهور این نسبت متواتره را عظیم میسرند .

کلمه ۳۲ چون محب صادق بحضرت ذات منجذب شود و پرده محبوبان

مجازی از میان بر افتد صرف محبت در جلوه آید و هرگاه از آن مقام تنزل نماید سلطنت آن محبت ذوق جمال مجازی را زمین براند و بحکم محبت غایب کالشاهد شود. غیب هویت از مقام خود تنزل نموده در کسوت نور پیرنگ متجلی گردد.

کلمه ۳۳ هم در شرح رباعیات* فرموده اند که متتهیان طریق نزول میگویند که از کمال تدلی* مقصود است که صور محسوسه مثالیه و شهادیه* تمام ترجمان حقیقت شوند و فایده آن نور پیرنگ دهد. هر یک دوی زین بصر و هر کدام سراینده سبحان الذی لم یبصر معنا* من جهل وقال العجز عن درک الادراک^[281] ادراک و منا من علم فلم یقل بهذا لعل این اعلی* اعلم بالله است لیکن تمامی اش* بعد مقدمه دیگر است یکی فرو رفتن صور بهجت* البطن البطن و دیگر بودن صور مظاهر اسماء و شیون و دیگر الصباغ ظاهر باحکام گوناگون*.

محکن زنگیای عدم ناکشیده رخت* واجب بجلوه گاه عیان ناهاده گام در حیرتم که این همه نقش عجیب چیست* بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام* کلمه ۳۴ حق سبحانه و تعالی* باصفت ذاتیه خود در جمیع مراتب اجسام ساری است مقوم صفات وهمیه جسم جز صفات حقیقه* واجب هیچ نیست*.

هان تا نکنی غلط که از کم دانی این باطن را برون زظاهر دانی
ظاهر بدنی* که بی خیال روحش هر چند کمی تغیش نتوانی

کلمه ۳۵ هم در شرح رباعیات است که وجود ممکنات راید است* بر ممکنات لیکن برخلاف آنچه متکلمین میگویند وجود معروض است و ما هیات عارض. کلمه ۳۶ همدران کتاب قدسی انقب است که نهایت عروج علم تا مرتبه وحدت و فوق آن حیرت و لدانی است پس معنی لا تفکروا فی ذات الله تعالی معلوم بهیچوجه نمیشود. حاصل آنکه ذات من حیث هی متعلق هیچ ادراکی نیست سواء اخیف* الی الحق او* لی انخلق.

کلمه ۳۷ در بعضی مسودات قسمی آیت ثبت فرموده اند علامت این سعادت^[282] تیرید^{*} دل است از مجموع نعم دنیوی و اخروی و گشتگی و بی نیازی از مجموع احوال و مشاهد و انحذاب و قلق بجنب احدیت .

کلمه ۳۸ حاصل این موطن سلوک و حذب است هرگاه ببرکت اختلاط خاص^{*} طالب کسب^{*} حذب که میل و محبت ذاتی است بکند و^{*} قوت^{*} گیرد سلوک که نفی صفات بشریه است بحکم جذبه من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین دست دهد بلکه این روش حوشتر از آنست که بخود نفی لوازم بشریه کند . حد معتدل در صفات نگاه شدن کاری است نه بقوت بازوی سالک .

کلمه ۳۹ عایت^{*} برگزیدگان و تنعاب^{*} خاطر ایشان سرهمه سعادتهاست ، دوران را^{*} در راه و مستعدان را آگاه میسازد ، خصوصاً که این توجه بصحبت و نشست و خاست جمع شود آهسته بآهسته^{*} اندازد . مقاطیس اسرار و اطوار است .
نار حیدان باغ را حیدان کید^{*} صحبت مردانت از مردان کید^{*}

کلمه ۴۰ هم^{*} در بعضی مکتوبات^{*} فرموده اند که سنه^{*} الله بر اعتبار واسطه و برزخیت او رفته . ازو چشم پوشیدن و او را در میان ندیدن^{*} مورث عدم ترقی است و گر به گاه بحکم یقین^{*} انحرافی در باطن^{*} واسطه پیدا شود برکت از میان بر حیزد هر چند که العالی^{*} لا یرد الی اوصافه مقرر است و بی شبهه^{*} اینطریق پیش خدا و رسول نامرضی و نامقبول است . ادب معلم اطفال تا چه حد نگاه^[283] میباید داشت . استاد طریقت که ناودان فیض و دبستان کشف و شهود باشد هر آینه برزخ الوهیت خواهد بود .

بیر من و خدای من ، از تو بحق رسیده ام

من لم یشکر الناس لم یشکر الله^{*}

کلمه ۴۱^{*} در بعضی مکتوبات^{*} ثبت فرموده اند شاهد دل را وجوه کثیر است بهر وجهی مایل مشاهد^{*} است آن لطیفه روحی است که راه خاص او جز احدیست^{*} نیست ، زندگی و مردگی آدمیان منوط و مربوط بهمین رفتار است .
کلمه ۴۲ هم^{*} در مکتوبات^{*} که احتیاط در لقمه پراکنده واجتناب از

ظہور صفات نفسی مقوی این نسبت^۱ است سعی و کوشش لمایند کہ لقمہ حرام و شیشہ خورده نشود و صفات ذمیمہ نفسانیہ از غضب و بد خلقی و شهوات غیر ضروریہ بظہور نیاید. خلاصی ازین مہلکات جز بحسن افتقار و اتجا بہجواب حق سبحانہ نیست. دائماً متضرع و نیازمند می باید بود و پیش ہر ذرہ از ذرات فروتنی نمود.

کلمہ ۴۳ ہمدران* کتاب حقایق اسلوبست کہ حرکت قلبی ہر گاہ وفق^۲ حرکت وردی^۳ شود یا بسمع خیال کلمہ اللہ مسموع شود عبارت از ذکر آن گوشت پارہ صنوبری است آرا نیز^۴ ذکر نفسی میگویند و از حیث اعتبار بیرون است. ذکر قلبی عبارت از حضور و شہود است بحجاب حق سبحانہ. ہر گاہ این معنی دست دہد دل را از ^[۲۸۴]خطور عیار پرمالد. ذکر را گذاشتہ معافلت وی باید نمود^۵ و ہر گاہ فرو نشیند باز بر سر ذکر باید رفت تا زمانی کہ آن دولت ثباتی پیدا کند. آنزمان ذکر را با او ^[جمع]کرده مستطیر انطاف بی نہاب باید بود بعد از آن رسیدلی^۶ است نہ گفتی.

کلمہ ۴۴ مسلمانی* گردن نھدن است احکام الہی را^۷:

خواہی کہ بصوفی گری از خود برہی باید کہ ہوا و ہوس از سر بنہی
آن چیز کہ داری بکف از کف بدهی ہر سگ ہلا کہ بر تو آید نہی^۸
کلمہ ۴۵ تا * استغراق و استہلاک در حضور ذاتی و وحدت^۹ صرف
بظہور نمی^{۱۰} رسد اہل این سلسلہ اسم فنا بر آن نمی نهند.

کلمہ ۴۶ در* نگاہداشت خاطر اہل حقوق خصوصاً والدین^{۱۱} در بعضی
مکتوبات از سخنان مولانا^{۱۲} زین الدین کمانگر نقل کردہ اند کہ مولانا علاء
الدین مکتب دار میفرمودند^{۱۳} کہ یکبار خاطر پدر فقیر از فقیر در بار بود و
بحسب شریعت حق در جانب من. مع ذلک موطنہ در گردن^{۱۴} انداختہ سر بر زمین
نہادم و عذر خواستم. باوجود آن می سال است کہ زیان آرا در خود می بینم^{۱۵}.

کلمہ ۴۷ ہمدین* باب در آن مکتوبات^{۱۶} از نفعات نقل فرمودہ^{۱۷} کہ در
ذکر بعضی از اکابر^{۱۸} مذکور است کہ در نصیحت بعضی طالبان کہ خدمت

والده گذاشته بهج میرفته اند فرموده: که من می جمع پیاده بی زاد و راحله کرده ام ، بتو میدهم تو رضای خاطر والده بمن ده .

کلمه ۴۸ هم* از مسودات معارف آیات حضرت ایشان است بدانکه سالک طریق حق را دم اول نوبه تصوح است و اعتقاد صحیح و درست بر مذهب اهل سنت و جماعت . چون مدار اس صعب بر عدم است پس بر تو باد که ملازمت عبادی تمام عمل پاکیزه اعتقاد را بقدر حاجت از دست بدهی و حتی الامکان تحقیق دین و ملت خود میکرده باشی . مدار ظهور حقیقت بر جنب و کشش آتشی است و حدب و کشش موقوف است بر آنکه ترا بوصف محبوبی برگزینند و این سوخت عباد مشروط است بر متابعت سید اواین و آخرین طاهرآ و باطنآ . قل تبارک و تعالی قل ان کسم تعنون الله فا تبعونی یحببکم الله.*

کلمه ۴۹ هم* در مکتوبات دست دوام وضو و دوام شکر وضو و احتیاط لعمه و اجتناب از معاصی بدلتکلیه از غیبت و معتن چینی و تحقیر بنده موس از اراد و بنده ، و بغض و کینه مومنی و غصب و معتنی بر ربردستان از لوازم است و اساس کار. بی ایسا کار محکم نمیشود اما اگر درین امور احیاناً فتوری برود ترک این کار نکند بلکه بتوبه و استعمار مومسل شده در ازدیاد این کار بکوشد تا بحکم ان الحسنات یذهبن السيئات* صغای تمام رو نماید .

کلمه ۵۰ هم* در مکتوبات است که بیکی از علما نوشته اند [286] لغوذ بالله من علم لا ینفع* عاقل عاقبت شناس را لازم است که تحصیل علوم را که عمل بمتقاضی آنها فرض است اختیار کرده عمر صرف تصفیه دل و تزکیه نفس کند که حجاب میان بنده و آفریدگار عز شانه جز و ساوس و خطرات و توجهات بصور اکوان و گرفتاری بهوای نفس و آروزی لا طایل هیچ لیست . حضرت حق سبحانه از همه چیز نزدیکتر است .

او بما از مابسی نزدیکتر داند آنکس کوز خود دارد حیر

بازماندگی و دوری از اندیشہای گوناگونست و سرمایہ اندیشہ^۱ صفات بشریہ .

کلمہ ۵۱. عہد ران مکتوباتست کہ قوی ترین سببی در تخلیص و تفریح باطن ازین مہلکات التفت خاطر برگزیدہ است از خود رستہ مظهر رد و قبول گشتہ ، قبول او قبول درو آورد .

کلمہ ۵۲. ہم* در آخر آن مکتوبات کہ با ہر کہ در باطن وی طلب معرفت الہی نیست صحبت نداری و از عہدہ دنیا کہ علم را وسیلہ تفخر و رہان آوری ساختہ اند چنان احتساب نمائے کہ آدمی از شیر ، ہموارہ توسل تقربات و عبادات نمودہ و صلوات بر سید کائنات فرستادہ از خدا بخواہد کہ از روی غیر خود را از دل بر آوردہ صورت لعل لعلک الیوم للہ الواحد القہار* بظہور رساند^۲ .

کاری کہ درو معنی نیست مگر " ناری کہ درو معرفتی نیست مگر

کلمہ ۵۳. اگر* نیک در نگری از تو ہمین طلب و نیازمندی و بی آرامی مقصود است. نہایت [287] مراتب محبت است کہ جز محبت مطلبی ندارد^۳ .

عشق عاشق چو سرکشہ ہکمال باشد از غیر عشق فارغ بال
عشق را قبلہ کہ خود سارد دل ز معشوق ہم پردازد^۴

اینجا است کہ درعین مراد از مراد نامراد شوی .

کلمہ ۵۴. اکابر* طریقہ علیہ^۵ نقشبندیہ قدس للہ ارواحہم فرمودہ اند کہ طریقہ ما دوام حضور و آگاہی است بی آنکہ پراکندگی عزیمت و فتور متخلل شود . خواہ در لباس ذکر و خواہ در صورت توجه و خواہ بتوسط رابطہ^۶ کیف ما کان مقصود حضور مع اللہ^۷ است . ہر گاہ حضور بکیفیتی شد کہ شعور بوجود^۸ غیری مزاحم او نشد^۹ آن حضور را وجود عدم میگویند و ہر گاہ این معنی " ملکہ" سالک شد شاہدہ بی ناسد و ہر گاہ نعمت حضور را نیز از خود ندہد بفہای^{۱۰} حقیقی^{۱۱} مشرف شد اینجا معنی لا یعرف اللہ الا اللہ* محقق میشود

و درین موطن نه ارواح است^۱ و نه اشباح . شهود بجانب مشاهده^۲ افتاد .

کلمه ۵۵ هم در بعضی^۳ مسودات حضرت ایشان علیه الرحمة و الغفران مندرج است که آنکه در راه سلوک تجلیات الهی ر بعضی سه قسم نهاده^۴ اند و قسم اول را که تجلی صوری است نسبت به مبتدیان داشته و قسم ثانی را که تجلی معنوی است نسبت به متوسطان کرده و قسم ثالث را که تجلی ذاتی است نسبت به مشبهان شمرده و همچنین آنکه^۵ بعضی چهار قسم^۶ ساخته قسم اول را دو قسم کرده اند و^۷ تجلی صوری و لوری نام نهاده در طریق اکابر ما صریحاً^۸ [۲۸۸] نیست^۹ . از مهلکه اتحاد و حول و تشبیه فارغ اند^{۱۰} .

فصل

حضرت خواجه ما قدم بره باوجود اینهمه بزرگی و جلال و کمال که حق عز و علا ایشان را عطا فرموده بود^{۱۱} گاهی^{۱۲} بمقتضای^{۱۳} کلمنی یا حمیرا^{۱۴} چون خواستندی که نوعی فتور در نسبت رود و عمدتی پیدا شود چه^{۱۵} وجود شریف را غفلت^{۱۶} در کار است^{۱۷} بطریق شجر بر میلانی میفرمودید و چون بعضی از حقایق و معارف ایشان^{۱۸} تحریر یافت چندین^{۱۹} از^{۲۰} مشوی حضرت ایشان نیز بطریق بهرک ایراد می افتد با این رساله را بهرک کلام حقایق انتظام آنحضرت رواجی پیدا شود و معبول خاطر برگزیدگان افتد^{۲۱} .

چنین گویند دانایان سرار	راصل و فرع هر معنی خبردار
که معشوق ^۱ ارل در هر شعوری	ز غمازان نهان دارد ظهوری
سر هر دره بیای جمال است	دل هر قطره دریای کمال است
شهود دوست پنهان هر دلی رست	هوای ^۲ وصل هر بهعاصی راست
مدار بودش از نور شهود است	شهودش مایه چندین ^۳ نمود است
وی افکنده ^۴ بر جانش حجابی	گرفتاری بهر خاکی و آبی
شده بنیاد این دیوانه گشتن ^۵	بی هر رنگ و بو طفلانه ^۶ گشتن
نهاده اصل این ^۷ بازار و ^۸ تزیور	نقوش علمی ^۹ از هر سو نظر گیر ^{۱۰}
مراسر رنگ این مرات ^{۱۱} علم است	سراپا کشور آفات علم است

ز آسیب خیال و فکر و وسواس رود برباد حسرت گنج انقاس* [289]

ایضاً کلامہ قدس سرہ

بیانم را چو توفیق^۱ رفیق است یارم آنچه لابد طریق است
گذشتن اول از خود شرط کار است فراغ خویشتن بی اعتبار است
همہ^۲ لذات روحانی حرام است حظوظ نفس ظلمانی کدام است
حجاب تست در راه خرابات چہ ذوق علم و چہ حظ مقامات
بران سو^۳ کز هوس آراءه^۴ باشی مرد دوست را آمادہ باشی*

ایضاً من کلامہ قدس سرہ

حضور ذات اگر^۱ در خلوت جان بود بی پردہ کشف ذاتی است آن
و گر^۲ علمی بود علم^۳ حضوری است ولی^۴ در پردہ کان امر ضروری است
و گر علم حصولی شد مقامش^۵ تعالی^۶ معنوی دانند نامش
و گر در صورت سرئی کند روی^۷ تعالی^۸ عبوریش خواند سخنگوی
دو جا لیکن ظهور این جمال است یکی در حسن و دیگر در مثال است*

ذکر بعضی از خوارق عادات و کشف و کرامات حضرت ایشان

قدس سرہ الاقدس

اگر چه مرتبہ حضرت خواجہ ما^۱ بالاتر از انست کہ از ایشان کشف
و کرامت نقل نموده آید و هر کہ ایشان را دیدہ و ملازمت کردہ محتاج
بخوارق نیست و در ولایت ایشان شکی ندارد^۲ و فی الحقیقہ^۳ سخن^۴ خواجہ^۵
عبدالله انصاری^۶ قدس سرہ^۷ العالی کہ^۸ در یب یکی از اکابر اولیا فرمودہ
در حق^۹ حضرت صادق می آید کہ اورا استایید بکرامات و ندند باحول مقامات
کرامت و حال و مقام در دست^{۱۰} او سخرہ بود^{۱۱} بلحملہ^{۱۲} وجود^{۱۳} حضرت ایشان
تمام خارق [290] عادت^{۱۴} بود و^{۱۵} باوجود احما^{۱۶} و ستری کہ لازمہ طریقہ
نقشبندیہ است آنقدر کرامت و خوارق عدت و تصرفات انفسی و آفاقی ظهور
میکرد کہ از حیز تحریر بیرونست و^{۱۷} چو بر تو استعای حضرت ایشان ز

دلیا و مافیها بر جمعی که در گرد آلحضرت می بودند افتاده بود آنها نیز مقید باموری که نزد عوام قدری و مقداری دارد نمی شدند و از آن اعتباری نمیگرفتند و محتاج بان نبودند که در پی تحقیق کرامات و خوارق عادات شوند. از جمله کرامات حضرت بشان که شهرتی پیدا کرده یکی آنست که شخصی از عزیزان که در سلک موی شهر انتظام داشت و سنش قریب به پنجاه بوده کدحدا شد و بامر پیر خود دحتری در نکاح آورد و هر چند تلاش کرد و سعی و کوشش نمود و ادویه بکار برد و علاجها بجا آورد فتح کار میسر نگشت و فایده مترتب نشد. نردبک بیکسال برین طریق مقضی شد. از غایت حاجت خواست که از شهر برآید و غربت اختیار کند. این سخنان بسمع شریف رسید. بر حال وی ترحم نمودند و افسوس خوردند. روزی بجائی سوار شده بودند ناگاه آن عزیز پیش آمد. چون عالم بود بقصد تعظیم وی مرود آمدند. وی نهایت نیازمندی بکار برد و در پای حضرت ایشان افتاد. در کنارش گرفتند و دوشه بر کتفه میبندیدند و وی بهاده بخود مضمیم کردند [291] و آهسته بکوشش فرمودند که امشب با اهلای خود برهنه یکجا خواب کنید. آن عالم میگفت که چون از حضرت ایشان جدا شدم همان ساعت در خود قوتی احساس نمودم و یا اهل خانه خود بصد خجالت گفتم که عزیزی چنین فرموده. بتسخر و استهزا تن در دد. بمجرد مثال طریقی که فرموده بودند فتح کار میسر شد. و یکی از کرامات حضرت ایشان آنست که روزی طبعی از قلعۀ فیروز آباد که ارتفاع آن زبده از له قد آدم است بطرف دریا افتاد و از راه گوش و بینی وی خون روان شد و نفسش تنگی گرفت و مشرف بر موت شد و همه از وی نا امید شدند. مادر آن طفل او را در نظر مبارک حضرت ایشان در آورد و اظهار جرع و فزع نمود و بیکسی خود را عرضه داشت. بر حال وی شفقتی فرموده زمانی متوحه بطن حق موطن خود شدند و در آن وقت کتبی بدست شریف بوده آنها بگشادند و فرمودند که درین کتاب چنین می نماید که او رنده خواهد ماند. ببرکت نفس حضرت ایشان آن طفل صحت یافت و این روش حضرت ایشان بوده که اگر میخواستند

تصرفی با خارق عادی بنمایند بخود نسبت نمی کردند ، بکتابی یا بقصه حواله میفرمودند مثلاً اگر در بیماری میخواستند تصرف کنند و او را از آن بیماری برآورد کتاب طب می طلبیدند و از روی آن داروی میفرمودند و همت بجائز وی میگماشتند [292] بمجرد استعمال آن دارو و گاهی پیش از استعمال صحبتش می شد و یکی از جمله خوارق حضرت ایشان آنست که از والده خواجه محمد عبدالله سلمه الله متبحانه که پسر خورد حضرت ایشان و حافظ کلام ربانی اند و از ایام صبا آثار رشد بکرم الهی و فیض لامتناهی از لاصیه حال ایشان ظاهر است و در سن یازده سالگی از حفظ قرآن مجید فارغ شده اند و الیوم که من شریف به چهارده رسیده تلویح باستعداد تمام میخوانند و امید است که اگر حق تعالی خواسته باشد در اندک مدت از تحصیل ظاهری فارغ شده علوم باطنی آراسته شوند ، آمین ! چنین استماع الفتاده که میفرمودند در اوایل که من بحانه حضرت ایشان آمدم ادر لظرم بصور مختلفه ظاهر میشدند و من حیران بودم و ترسم تا روزی که بدست ایشان آئینه بود ، فرمودند که " روی خود را بین " چون رو را فرایش آئینه داشتم ایشان نیز در برابر آن روی خود آوردند . دهم در آئینه مردی ریش سفید . بطرف ایشان دیدم که بصورت خود بودند . بار دیگر در آئینه نظر کردم همان لهج ریش سفید دهم و این معامله چند بار بوقوع آمد . در من اضطرابی پیدا شد و ترسیدم . تبسم کردند و گفتند چرا می ترسی ؟ عرض کردم که من ازین کارهای شما بسیار می ترسم ، پیش من مکتید . تبسم فرمودند و بار دیگر چنان واقع شدم . [293] و یکی از خوارق عادات حضرت ایشان آنست که مخلصی میگفت که در ایامی که آن عالی حضرت متوجه احوال طالبان بودند یکی از مخلصان این درگاه را که پسر ن وی از بزرگان سلسله پشت بودند بیماری عارض شد و نزدیک بهلاکت رسید . طاقت سخن و قوت تکلم نداشت و همه از حیات وی ناامید شده بودند . حقیقت حال وی بحضرت ایشان عرض کردم . فرمودند که بوی بگوئید که بخاطر تو رسیده بود که بسلسله بزرگان خود نسبت باید پیدا کرد . در خاطر ما ازین معنی گریه رسیده و

غیرتی در کار شده . توبه باید کرد تا زین مهلکه خلاصی یابی . رفتم و بوی اظهار این معنی کردم . فی الحال توبه کرد و نادم شد و هماندم در خود خفتی احساس نمود و بعد از چند روز بالکل صحت یافت و یکی از تصرفات حضرت خواجه با آنست که عزیزی میگفت که یکبار اهلیه من بیمار شد و بیماری قوی بود و گمان صحت کمتر داشتم . احوال وی را پیش آنحضرت باز نمودم . فرمودند برو بروی چادری^۱ بپوشان . رفتم و چادری^۲ بروی انداختم و او همچنان بیهوش افتاده بود^۳ . ناگاه^۴ حضرت ایشان در آن خانه که وی افتاده بود تشریف آوردند و زمانی ایستاده^۵ شدند و نظری بروی انداختند و بیرون^۶ آمدند . من نیز همراه برآمدم و (294) مشایع^۷ کردم . چون باز به خانه رفتم ویرا تدرست یافتم و اصلاً تشویشی و ثقلی دروی نمانده بود . یکی از تصرفات آنحضرت آنست که روزی نرهمسایه حضرت ایشان لایب سباب حاکم دست^۸ لفظیم درار^۹ کرد و خواست که آن همسایه را از خاله اش بیرون کند . چون این خبر بان عالیحضرت^{۱۰} رسید با یکی برافروخته بخطر آب تمام برآمدند و بان طالم گفتند که درین بقیه قفرا می باشد تا تواید در گذرید . او چندانی ملاحظه نکرد و از شدت آزار کم نشد . حضرت ایشان برگشتند^{۱۱} و باوجود^{۱۲} آن همه تحمل که بر آزار حلق داشتند بسبب آزار همسایه بشخصی که همراه بود فرمودند : خواهجهای ما غیورند و غیرت بر کمال دارند . آن مخلص میگفت که من منتظر بودم که او بچه بلا گرفتار شود^{۱۳} . بعد از چند روز ویرا به تهمت دزد افشاری گرفتند و خویش وی را با وی بصد خواری و مذلت کشتند و مضمون فرموده مولوی روم قدس سره تحقیق پذیرفت^{۱۴} .

بی ادب تنها له خود را داشت بد بلکه^{۱۵} آتش در همه آفاق زد*

و یکی از خوارق حضرت ایشان بیست که مخلصی میگفت که یکباری^{۱۶} آنحضرت مرا طریقۀ رابطه فرمودند . بخاطر من آمد که کدام جای ایشان را ملاحظه میکرد ، باشم و جرات آن نداشتم که توانم پرسید . درمن دیدند و تبسم نمودند و فرمودند روزی حضرت خواجه احرار قدس سره نشسته بودند .

خواجه یحیی را که پسر خورد و مقبول خاطر [295] ایشان بوده طریقه رابطه فرموده بودند. بخاطر خواجه محمد یحیی رسید که آیا توجه بر روی مبارک ایشان میکرده باشم یا چشم. ایشان را اشراف شد. انگشت شهادت بر دو ابروی خود نهادند. خواجه محمد یحیی دردت که اشاره بمیان دو ابروست. نظر در میان دو ابرو باید کرد. آن مختص میگفت که چون حضرت ایشان بطریق قصه مشکل مرا حل نمودند و بر خاطر من مطلع شدید من حیران ماندم و متعیر شدم و در نگاهداشت خواطر پراکنده و خطرات پربشان در مجلس عالی کوشش عظیم بر خود لازم گرفتم. و یکی از تصرفات حضرت ایشان آنست که مخلص میگفته که یکباری مرا عارضه چند بیماری متصاده پیدا شد بترسیدم و خواستم که خود را بنظر حضرت ایشان برسانم. بتغی تمام بملازم عالی آمدم. اتفاقاً آنحضرت طعام میخوردند. اشارت بمن کردند که در اکل طعام شریک شوم. بعرض اندس رسانیدم که من اینچنین حال دارم. پیش طلبیدند و بدست چپ نبض مرا گرفتند و گفتند: نبض نیست، بخورید. حسب الامر موافقت نمودم و دم بدم در خود احساس سبکی می نمودم. چون از آن مجلس بر آمدم اصلاً درمن اثر بیماری نمانده بود و یکی از مخلصان حضرت ایشان که بر قول وی اعتماد تمام است نقل کرد که ماه رمضان در آمد و ضعف بدنی [296] و بیماری طاهری بر حضرت ایشان غلبه داشت. حافظ جلال الدین نام هزیزی که در خوشخوای درجه کمال داشته خواست که ختم قرآن کند. شب اول چند سیاره قرائت نمود و ضعف حضرت ایشان متضاعف شد اما چون میخواستند که جماعت ترک نشود اراده این داشتند که الم ترکیف در تراویح بخواند تا صبحتی پیدا شود و قوتی بگیرند، بعد از آن مصحف بشنوند و آن حافظ میل آن داشت که ختم ترک نشود و زود از آن امر فارغ گردد. شب اول بسیار خواند. روز دیگر حضرت ایشان بمطایبه محافظ گفتند که شما ما را بیمار ساختید. او باوجود این متنبه نشد و بتأخیر ختم چندانی راضی نشد. چون حضرت ایشان از آنجا در گذشتند تبسم کرده

پآن محصل که ناقل این حکایتست، فرمودند: اگر حافظ امشب بخواند مرد است. همان ساعت حافظ بخانه خود رفت و بیمار شد و 'تصام ماه رمضان در بیماری گذراند. چون ماه رمضان منقضی گشت صحت یافت. این حکایت تا آنجا که حافظ ما را بیمار ساختید از حافظ هم شنیده شد و از بیماری خود نیز می‌گفته. بعضی دیگر از اعزه نقل کردند که بعد از بیماری 'حافظ جلال الدین حافظ دیگر هوس ختم کرد و آبر نیز بیماری عارض شد. نقل کرد 'همان عزیز که روزی قریب ثبوت هشت ماه پیش از وفات حضرت ایشان جناب میان شیخ احمد سرهندی که یکی از خلدی 'آن هالیحضرت است و بعضی اعزه دیگر بحضور شریف مشرف بودند خادماص محل خواجه عیدته و خواجه عبدالله را که مرزندان حضرت ایشانند و در آن وقت در سن دو سالگی و یک و نیم سالگی بودند و الهوم در چهارده سالگی 'اند و 'چهار ماه خواجه کلان از خواجه 'خورد بزرگ اند چنانچه حضرت ایشان در تاریخ ولادت هر دو خواجه اشاره 'فرموده اند :

ما بین ظهور این دو گوهر گشت چهار ماه و اکثر*

پیش آنحضرت آوردند. حضرت ایشان باوجود آنکه بی تعلقی که حق تعالی ایشان را ارزای داشته بود نسبت 'جرئیت لهائی خاص بهر کدام فرمودند و بالآخر 'حاضران مجلس را مخاطب ساخته گفتند که اینها پتیمانند و چند مرتبه بعد از آن نیز 'بتقریبات این مضمون ر بر زبان 'الهام بیان می آوردند. کرامات و تصرفات انفسی و آفاق و خوارق عادت حضرت ایشان پیش از آنست که در پی تحریر آن شود هرچه فی الحال یاد آمد و از ثقات شنیده بود با ملای 'آن حرامد نمود و از اتفاقات حسه بمقتضای 'و نقد آئینا موسی تسع آیات بینات* ، نه کرامت از آنحضرت نوشته شد و از خوارق تسعه آنچه زیاده آمد از قسم تصرفات انفسی است نه آفاق .

ذکر بعضی از یاران حضرت ایشان که در حالت 'حیات آنحضرت بمسند 'ارشاد رسیده اند و رخصت [298] تمام یافته

اگرچه یاران حضرت خواجه ما قدس سره اکثر بدرجات اهل ولایت مشرف بودند و بنظر مرحمت آنحضرت یمراتب علیا رسیده اما اول کسی را که ایشان رخصت ارشاد فرمودند و 'توجه وی به مسترشدان وی اثر کرد

جناب تاج العارفین میان شیخ تاج ند و مسکن مالوف ایشان سبیل^۱ بوده .
 هر گاه از آنجا تشریف آوردند بشرف همحالی آن عالیحضرت استسعاد^۲ می یافتند
 و چون حضرت ایشان خدمت شیخ را رحمت تربیت طالبان نمودند خدمت
 شیخ را حالتی دست داد که در هر که میخواستند بصفت جذبہ تصرف میکردند و
 از عالم شعور بعالم بیخودی می بردند و بمرتبہ غیبت و فنا می رسانیدند^۳ و
 تا حضرت ایشان درین عالم بودند شیخ چند گاه در خانه بودی و باز بدہلی
 آمدہ فیصلہ ربودی و بعضی واقعات شیخ را کہ بحضور ایشان از سنبہل
 عرصہ داشت لمودہ بود و دلالت بر واقعہ وفات^۴ حضرت ایشان^۵ داشت کا تبخروف
 مطالعہ کردہ اما پیش^۶ از رسیدن آن کتاب^۷ حضرت ایشان از عالم^۸ نقل
 فرمودند . بالجملہ خدمت شیخ از بزرگان^۹ است و بزیارت حرمین^{۱۰} شریفین مشرف
 شدہ و حضرت ایشان غایت التفات برخدمت شیخ داشتند چنانچہ از مکتوباتی
 کہ بجناب ایشان نوشته اند^{۱۱} معلوم میگردد . بن یک مکتوب برای^{۱۲} استشہاد
 درج^{۱۳} لمودہ آمد^{۱۴} :

برادر^{۱۵} ارشد شیخ ناح الدین امدادی^{۱۶} محضالہ و سلام مشتاقانہ قبول^{۱۷}
 نمودہ ملتفت^{۱۸} و متوجہ فرومالیدگان نادیدہ تعالی^{۱۹} کوفتاری باشند^{۲۰} :
 صد ملک دل بہ نهم لکہ میتوان خرید جوان درین معاملہ تقصیر میکند*
 عزیز من ! ہدایت مطلق در پرتو مارع^{۲۱} البصر و ما طنی است کہ باطن
 سالک گرفتار ذات بہت^{۲۲} باشد . نشانش آنکہ باوجود درد^{۲۳} دوری جمیع
 مقامات و مشاہدات و مراتب طہور پیش ہمتش حقیر نماید^{۲۴} :

زندہ چندند^{۲۵} کمی نداند چندند بررسیہ و نقد ہر دو عالم خندند
 صاحب این حالت را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام ہندگی رسیدہ مظهر
 اسم الغنی شود و فقرش بسہایت رسد . الفقر اذا تم هو الله اینست . این
 معنی بی استغراق و کشش الہی و دریافتن آنکہ این کشش از وست باو
 صورت کایات و اشباح عالم سراپی پیش نیست ، میسر نیست .

ویکی^{۲۶} از اجلہ اصحاب و اکمل^{۲۷} احباب حضرت ایشان جناب^{۲۸} خواجہ
 حسام الدین احمد اند و امروز سبب انتقام سلسلہ شریعہ نقشبندیہ احراریہ
 ہاقیہ وجود شریف آن مظهر رحمت الہی است و باعث جمعیت این خاندان و

رواج این طریقه شریفه تعلق باحساب دارد. بعد از [300] وفات حضرت ایشان خیرخواهی که نسبت به فرزند صوری و معنوی آنحضرت از جانب خواجه حسام الدین بظهور آمده و می‌آید و تربیتهای ظهری و باطنی که بمتعلقان آستانه حضرت ایشان از آجیب وقوع آمد و می‌آید از هیچکدام از خلفا و کمال اصحاب ظاهر نشده و میشود و بمن تربیت وی مخدوم زادها رشدی کردند و امید است که زیاده ازین کسب و برکت و حمیت این خانواده وابسته بشوید اوست و از بزرگی او^۱ چگونه تحریر نمائیم. اوصاف حمیده و صفات پسندیده و محاسن ذات و محامد صفات و عنوین و سمو نظرت و بی تعلی و نیاو نیستی و صبر و توکل و رضا و تسلیم و آنچه نزد ارباب سلوک اعتبار دارد در ذات شریف و عنصر لطیف وی بیش از است که در دهر آسمان و زمین گنجایش پذیرد. مجموعه محسن و محامد است. حضرت ایشان علیه الرحمة والعفوان قریب بایام رحلت خواستند دیب مشرب خود او را گردالند. از آنجا که علو همت وی بود معزز و نیاز و شکستگی آن کمهمله را از خود رفع کرد و حضرت ایشان این معنی را پسندیده فرمودند که یکو کردی از دکان داری خلاص شدی. از بعضی اعراض که برهول ایشان اعتماد تمام است اسماع اتقاد که روزی از حضرت ایشان احوال هر کدام از بزرگان را پرسیدم. تعریف هر یک بزیان خاص نمودند. چون از احوال صاحب خواجه [301] حسام الدین احمد سوال کردم "بذوق تمام فرمودند که او جامع جمع اوصاف است که بیان کردیم. حضرت خواجه ما برها در حق ایشان" میفرمودند که ما این دکان داری بخاطر وی قبول نموده ایم. الحق تربیتی که حضرت ایشان نسبت بخواجه حسام الدین احمد بجا آوردند بهیچ یک از مریدان و "مخلصان جلالاً و جمالاً عشره شیران صورت نیست و لهذا ایشان" را نیز احلاصی که نسبت به حضرت ایشان است در یکی از مخلصان خواهد بود و از همین جا بزرگی ایشان قیاس توان کرد و علامتی^۲ بهتر ازین در شناخت رشد مرید نخواهد بود و در اوایل حال خدمت خواجه در سلک امرای وقت انتصاب داشتند و واند شریف ایشان از اعظم امرا بوده و بمقتضای رشد ذاتی و پاک فطرت همیشه از وضع خود کاره بودند تا وقتی که حضرت ایشان را ملازمت کردند طوعاً و رغبتاً از همه برآمده و خود را بدیوانگی زده و بنقر و فقه قرار داده اختیار روش فقرا نمودند و ازین

راه از دست بعضی امرا و سلطان عهد که میل آن داشتند که ایشان بروش اهل دنیا باشد آزارها کشیدند. بالآخر بتوجه ایشان از جمع آفات ایمن شدند. از مخلص منقول است که یکی از مقربان سلطان بجهت بعضی قرابت لمیخواست که ایشان ترک روش ساوک نمایند و کوشش می نمود که باز ایشان را برسوکار آرد^۱ و ازین راه بجانب خواجه آزارها میرسید. روزی احوال خود را بهرض درگاه مقدم حضرت ایشان رسانیدند. سخن حضرت^۲ خواجه^۳ احرار^۴ که نسبت یکی از بی ادبان فرموده بودند که کار این مردود^۵ در چند روز برهم شلیق است نقل نمودند. آن مخلص میگفت که از استماع این سخن یقین من شد که کار مقرب سلطان پس احمد^[302] چند روری^۶ نگذشته بود که سلطان بسببی بروی برآشفت بعدی که بیم کشتن بود. بالآخر از آن مهلکه خلاص شد اما از پایه اعتقاری که داشته پرافتد. باجمعه حجاب خواجه حسام الدین^۷ احمد از جمله معبولان و معویان درگاه^۸ و لایب^۹ محبت^{۱۰} حضرت ایشان بودند و از سایر اصحاب باعتبار^{۱۱} محبت و اخلاص امتیاز تمام داشتند و تعداد^{۱۲} بزرگیهای ایشان^{۱۳} نمودن از حوصله کاتب بیرون است و چون بکرم الهی لطفی تمام برحال این شکسته یال دارند از آن می برسد که جمله که عقل ایشان را لباس ادراک نیست محمول بر اغراض داشته از قسم خود ستائی دالند. گوشه خاطر و التفات باطن و طاهر که خدمت ایشان را^{۱۴} باین^{۱۵} گرفتار است از بعضی رقعات که در بعضی اوقات باین فرومالده تعلقات بشریه صادر شده^{۱۶} توان فهمید. از آنجمله این^{۱۷} دو رقعہ بطریق تبرک ابراد یافت^{۱۸} و از دستخط شریف نقل افتاد^{۱۹}.

برادر^{۲۰} عزیز و فرزند برخوردار میان محمد صادق برادر دوستان بی ریا برخوردار فطرت خود^{۲۱} گشته از آسیب زمان محفوظ باشند و در نیازمندی بمنتسمان عنصری و منسوبان معوی حضرت پیر دستگیر قدس سره باقصی الغایات^{۲۲} کوشش نمایند و زنهار بتساعل راضی نشوند.

این مکتوب بلاغت اسلوب و رقعہ دیگر که درج می افتد در ایامی که صادر شده این گرفتار در نهایت کشاکش تعلقات عبوریه بوده و^{۲۳} میخواست که به

اسباب ظاهری بسبب معیشت چنگ در رند و این معنی مکشوف خاطر لایض
مآثر گشته بر مرز و ایما ازین داعیه مع می نمودند . ناگاه ببرکت^۳ توجه والتفات
شریف لنگرانی مرتفع شد و جمعی^۴ پیدا آمد و حالتی دست داد که این قصیده
در حسب حال خود نظم نموده با عریضه بملازمت مرستادم^۵.

من مست و لا ابالی و^۶ رند و مستم
از فکر پای پیسته آسوده گشته ام
قطع امید کرده ام از مفرش حریر^۷
دیروز اگر چه بود هزار آرزو بدل
از جان هوای^۸ مسند کی خسروی گذشت
آن دلق حرص و آبرون^۹ کردم از بدن
دین را بهیچکس بی^{۱۰} دنیا بدینهم
شکر خدا که چشم طمع دو حتم از خلق
در ملک^{۱۱} هر سکه بنامم گرفتار شد
از گردش زمانه تهی کیسه هستم
منت خدایرا که غلام محمدم^{۱۲}
آن خواجه که هر دو جهان شد طفیل او
لتوان لگشت حرفی از اوصاف حشرش
آن به که^{۱۳} بعد ازین بهزاران امید عمو
بر رغم رنضی که زبانش بریده باد
بر رغم خارجی که نصیبش جهنم است
چون منظور نظر کیمیا اثر گشت این رقعہ عیایت فرمودند^{۱۴} :

قصیده آن برادر و کتایت آن فرزند بر خودار سبب خوشحالی گشت .
باستقامت مشرف یاد و همواره باین نعمات خیرخواهان را مسرت بخش
باشد و یا این اگر^{۱۵} خبر میرسد که بموافقت و صحبت یکی از اصحاب

حضرت پیر دستگیر با همه مستحبین معطوفه می‌تواند شد و مانعی از طمع و نفس در سجده مستحب نیست. از مستحکم من عزیزت و انجامین [304] مهم بشرقی عظیم می‌بود.

شکر تنها مغرور باگل در اسیر که در ترکیب بسند نفع بسیار
مگو اریاب دل وفادار و شهر عشق شد خالی

حیات پر شمع سرور است کو مردی چو مولانا

رنهر از خورد و برگ این آمدن رشتن آنچه خواهید طلبید و نفس ر بکرها
نگذارید که برای انجام ن از نظرهای عزیزان اندک مدد کافی است و
بان نظر همه کایست مرشد دل بر مقصود است.

گویند که چون رسد مدی بهار گردد دوحوان در جهان مالمال

چشم از همه دور سر به مراقب کشد گویا از همه جانب سود نگذارد

و یکی از اسرار معانی و اعظم حقایق حضرت ایشان است میان

شیخ احمد سرهندی فاروقی قدس کتات و فصایل طاهری و باطنی و

صوری و معنوی خدمت شیخ بهار خدمت مردم عزیز و فصل و کامل در سنگ

ارادت ایشان درآمده و تار و تشد و علامات که به برکت صحت بابرکت

خدمت شیخ در همه حال است صاهر میشود بسیاری از طالبان از

مضیق خودی و خودپرسی و صفات بشری برآمده یمن نوحه ایشان پدید

یستی و نامرادی و دیجات و ذایب مشرف شده و ر اعظم شواهد بررگی خدمت

شیخ بعضی از مکملات حضرت پسند است که در بعضی اوقات بایشان

عیان نموده اند. اگرچه قریب بایام رحلت حضرت حواجه ما قدس سره

مشرب شیخ مابین بموقت مشرب شیخ علامه دونه سمعی شد و از معارف

شیخ اکبر معنی اندین ابن انوری قدس سره تبری می نمودند و بعد از

حضرت ایشان این مشرب غده نمود اما بمقتضای آنکه حضرت ایشان

پزبان اسهام بیان گذرانده بودند که آخر ایشان را مرتبه این مقام معلوم

خواهد شد [305] درین ایام خدمت صبح میلای تمام دین روش دارند. بالجملة

شیخ^۱ ز در گردیدن این طریق است^۲ و استقامت صریحت و احتساب از بدعت و التزام^۳ شریعت به^۴ علی رسانیده و^۵ حضرت^۶ ایشان بسیاری از طالبان را حواله^۷ بصحبت^۸ عزیز وی مقررمودند و خدمت شیخ را سمت باین درمآلوده کشاکش^۹ بمسای استغاثی هست و کاهی بسراغراز^{۱۰} نامه ممتاز میسازند. این رقعہ ز آنجمله است که در جواب عریضه^{۱۱} این محصل صدور یافته و از دستخط شریف نقل نموده شد :

رقعه

مکتوب مرعوب که منی بر^۱ شرط محبت و کمال و دد^۲ بود وصول بدست^۳ . لله سبحانه الحمده و الامه علی دلک . محبت این طایفه که متفرع از معرفت است ، را احل^۴ نعم خداوندی است جل سعاده ، تا کدام صاحب دولت را دین نعمت مشرف سازند . شبح الاسلام هر وی مفرمان^۵ : آهی پیوست این که^۶ دوستان خود را کردی که هر که^۷ ایشان را شحمه^۸ بر یافت و ن ترا پیام ایشان را بشاعت . بعض این صایفه سم فائل ص و طعن ایشان^۹ موجب درمان اندی^{۱۰} . نعمت الله سعاده و یا کم عن هذا الابتلاء . شیخ الاسلام فرمود : آهی در کرا^{۱۱} خواهی در اندازی او را با ما^{۱۲} در اندازی^{۱۳} .

بی عنایات حق و حاصل حق اگر ملک باشد سیاهستش ورق

و مکتوبات خدمت شیخ یکی از حادثات درگاه جمع نموده . از دوپست و چهل متجاوز شده و هر مکتوبی از برای شدت طمان کتبی است و حقایق و معارف که در آنجا یافته میشود در کتب و رسایل معتبر نوان یافت و سوای این^۱ مکتوبات رسایل در تصوف نوشته اند و همه منتشر شده . این بارده^۲ کلمه بطریق تبرک از بعضی رسایل آید می افتد و در ضمن بعضی از آن کلمات کیفیت علو درجات خدمت شیخ که ر بیان آن^[306] ما فرومادگان عاجزیم ، مکشوف میگردد :

کلمہ ۱ دری کہ اول ہر این درویش گشادند، ذوق یافت بود نہ یافت۔
ثانیاً یافت میسر شد و ذوق یافت معقود گشت۔ ثالثاً ذوق نیز در
رنگ ذوق یافت معقود گشت۔ فاحشہ اشبہ حالہ لکمال والوصول الی
درجۃ الولاية الخاصة و لمقدم الثالث مقام تکمیل و ارجوع الی الخلق لدعوة
والحالة السابقة کمال فی وجهہ العبدۃ فقط وذا الصم الیہا اسلوک و ثم
حصلت الحالة لثانیة ثم اثابہ و یس بمحدوب المحرود عن السدوک من بحالہ
الثالیة والثانیة نصیب اصلاً و کس ممکن هو لمحدوب الساک ثم الساک
لمجذوب وما مواہب فلیس بکمال ولا مکمل اصلاً فلا تکی من مقاصد و اصبوة
والسلام علی خیر البشر سیدنا محمد و آله الاطهر۔

کلمہ ۲ واما بمعنی رک محبت۔ درویش روزی در حلقہ یران خود
نشسته بود و نظریہ بر حراستهای خود داشت و این نظر غالب آمده بود بعدی
کہ خود را بی متانت تمام باس وضع می یافت۔ درین اثنا بحکم من نواص
للہ رحمہ اللہ این دور امادہ را از خاک مدلت برداشت و این ندا در سر وی در
دادند کہ حضرت یک و من توسل یک بوسطہ او بعیر واسطہ ای یوم القيمة
و بتکرار باین معنی بواحد بعدی کہ گنجین رب بماند۔

کلمہ ۳ سیر الی اللہ عبارت۔ ر سیر ت اسمی است ر اسمای الہی حل
شانه کہ مبداء تعین سالک است و سیر فی اللہ عبارت از سیر در آن اسم صفت
ای ان یتھی الی حمزت الداب الاحبۃ مجردہ عن اعتبار الاسماء والصفات
والشیون والاعیارات و این سیر بر تقدیری راست آید کہ مراد از اسم مبارک
اللہ مرتبہ وجوب داشته شود کہ مستجمع اسم و صفت است۔ ما اگر مراد
ازین اسم مبارک داب بعت بوده باشد پس سیر فی اللہ بمعنی مذکور داخل
سیر الی اللہ باشد و [307] سیر فی اللہ برین تقدیر اصلاً متحقق نشود چه سیر
در نقطہ نہیہ انتہایہ متصور نیست۔ بعد رسیدن بآن نقطہ بی توقف
رجوع بعالم است کہ معبر بسیر عن اللہ است۔ این معرفتی است کہ

مخصوص بواصلان بهیة اسهایه^۱ است. شعر این درویش از اولیا هیچکس بین معرفت نکلم نکرده است^۲ الله یجتبی^۳ الیه من یشاء .

کلمه ۴ در کمالات ولایت اقسام متفاوتند. جمعی بسند که استعداد حصول یک^۴ درجه در درجات ولایت درید و بعضی استعداد دو^۵ درجه دارند^۶ و^۷ طایفه را استعداد سه درجه است و گروهی^۸ را هفت چهار^۹ درجه و واحدی باشد که مسعد پنج درجه باشد و هم الاقلوی حصول درجه اولی ازین درجات پنجگانه وابسته بحلی افعال است و درجه^{۱۰} بن موص بتجلی صفات و درجاب^{۱۱} ثلاثة احده مربوط تعجبات دسه علی تدنوب^{۱۲} درجه^{۱۳} . آثری^{۱۴} ر یران بن درویش مسبب بدرجه^{۱۵} بال^{۱۶} درید^{۱۷} از^{۱۸} . حجاب مددوره و قفلان مسبب دارند بدرجه^{۱۹} رابعه و اقلان مسبب^{۲۰} درجه^{۲۱} حاصیه که بهیت درجاب ولایت است و کمائی^{۲۲} که لؤد این درویش معتبر است موری^{۲۳} این درجه^{۲۴} است بعد یران صحاب^{۲۵} کرام رحوان الله علیهم بن دعاب^{۲۶} ظهور^{۲۷} لویه^{۲۸} موق کمال سلوک و حذیه است . فردا انشاء الله^{۲۹} این کمال^{۳۰} در حضور مهدی ظهور خواهد بود .

کلمه ۵ حقیقت^{۳۱} قرآنی و حدیث کعبه^{۳۲} ربانی فوق حقیقت محمدیه است علی مصهرها اصلوه^{۳۳} وانشده . چها حقیقت قرآن امام حقیقت محمدیه آمد^{۳۴} و حقیقت کعبه^{۳۵} ربانی مسعود حقیقت محمدیه^{۳۶} گشت^{۳۷} . مع . یک حقیقت^{۳۸} کعبه^{۳۹} ربانی فوق حقیقت قرآنی است . آجا همه بی صحتی و بی رنگی است. شیون و اشارات را در آن موطن گنجایس ریسب^{۴۰} سرسپه^{۴۱} و سدره^{۴۲} را در آنحضرت مجال نه^{۴۳}

آنجا همه است که برتر ریسب

این معرفتی است که هیچ یک از [308]، علی الله بان سب نگشاده است و برمز و اشارت هم از آن مقوله سخن برانده . بن درویش را این معروف عظمی مشرف ساخته اند و درمیان ابتدای^{۴۴} جمن مستر گرد نه .

کلمه ۶ آدمی^{۴۵} تا رمانیگه گرفتار عجم و دانش است و بنفوش^{۴۶} با سوی منقش خوار و بی اعتبار است . نسبت مدوی^{۴۷} شرط راه^{۴۸} راسب^{۴۹} و فهای معدی

تقدم پیشگاه . تا آئینہ باطنی از زنگار امکان زدوده نگردد ظهور حضرت وجوب محالست، چه جمع علوم امکانی با معارف و حویلی از قبیل جمع اضداد است .

کلمہ ۷ قباب اولیاء اللہ صفات بشریہ ایشان است بہرچہ سایر مردم محتاجند ، این بزرگواران نیز محتاج اند . ولایت ایشان را از احتیاج نمی برد و غضب ایشان نیز در رنگ غضب* سایر مردم است . ہر گاہ سید انبیاء علیہ و علیہم الصلوٰات والتسلیمات فرماید کہ انصیب کما یفصیب لشر* باولیاء چہ رسد . و همچنین این بزرگواران در کل و شرب و معاشرت با اہل و عیال و موالست با ایشان با سایر نام شریکند . تعظفات شی* کہ از لوازم بشریت است از خواص و عوام زایل نمیگردد و حق سبحانہ و تعالیٰ در شان انبیاء علیہم الصلوٰات والتسلیمات میفرماید وما جعناہم حسدا لا یاکلون الطعام و کفار ظاہر بین میگفتند* . مالہذا الرسول یاکل الطعام و یشی فی الاسواق* . پس ہر کہ نظر او بر ظاہر اہل اللہ افتاد محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد . ہمی ظاہری بینی ابو جہل و بولہب را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی انداخت . سعادت مند آست کہ نظر او از ظاہر بینی اہل اللہ کوتاہ گشت . وحدت نظر او بصفت باطنہ این بزرگواران نفوذ کرد و ہر باطن مقصور گشت فہم کنیل مصر ہلاہ للمحجوبین و ماہ للمحویین* .

کلمہ ۸ ہر چہ در دید و دانش^[309] می آید مقید است و از ہرافت اطلاق متزل* و مطاوب آست کہ از جمیع قیود منزہ و مبرا باشد* . پس ماورای دید و دانش او را باید* حسست . این معاملہ و رای طور نظر عقل است چہ عقل ماورای دید و دانش راجستی محال میداند .

راز درون پردہ زارندان مست ہرمن کین حال نیست صوفی عالمقام را کلمہ ۹ قل بعض المشایخ قدم اللہ تعالیٰ امرارہم من عرف اللہ لا یضرہ ذنب ای الذنب الذی اکتسب قبل المعرفة لان الاسلام یوجب ما کان قبلہ و حقیقۃ الاسلام ہو معرفۃ اللہ سبحانہ علی طریقۃ الصوفیہ بعد الفناء والبقا فیجب* حصول هذا المعرفة الذنوب التي کانت حاصلۃ قبلہا* .

کلمه ۱۰ یادداشت عبارت از دوام حضور حضرت ذاتست تعالی و تقدس و این معنی گاه هست که مر ارباب قلوب را نیز متخیل شود بواسطه جامعیت قلب، زیرا که هر چه در کلیت انسان است در قلب تنها نیز ثبتست^۱ هر چند که فرق اجمال و تفصیل است پس در مرتبه قلب نیز حضور ذات تعالی و تقدس بر سبیل دوام میسر شود^۲ اما اینمعنی صورت یادداشت است نه حقیقت یادداشت.

کلمه ۱۱ سعادت خود را در قول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او، نمودن بالله سبحانه من ذلک. رضای^۳ حق سبحانه را در پس پرده رضای پیر مانده اند تا مرید در مراضی پیر خود را گم نسازد، بمرضیات حق سبحانه نرسد. آفت مرید در آزار پیر است هر زلتی^۴ که بعد آن باشد تدارک آن ممکن است اما آزار پیر را هیچ چیز تدارک نتوان نمود. آزار پیر بیخ^۵ شقاوتست مر مرید را، عیاذا بالله سبحانه من ذالک. خللی در معتقدات اسلامی و فتوی در احکام شرعه از نتیج و ثمرات آنست. از احوال و مواجید که بیاطر تعلق دارد اثری اگر^۶ باوجود آزار پیر باقی ماند از اسدراح ناید شمرد که آخر بهخوابی خواهد کشید^۷ و غیر از ضرر نتیجه نخواهد داد. والسلام^۸ علی من اتبع الهدی.

و^۹ یکی از کبار^{۱۰} خلفای حضرت ایشان جناب میان شیخ^{۱۱} الهداد اند که بصفت فنا و نیستی موصوف اند^{۱۲} بکیفیت پیغمودی و استغراق معروف و از مابقیان و قدیمان^{۱۳} حضرت خواجه بودند و خدمات^{۱۴} اهل خانقاه^{۱۵} و مسافران تعلق بخدمت شیخ داشته بلکه^{۱۶} در جمیع امور دنیوی وکیل مطلق^{۱۷} حضرت ایشان بودند و مهمات دنیویه بسعی ایشان صورت می یافت و باوجود این همه خدمات خدمت^{۱۸} شیخ از نسبت باطنی^{۱۹} و شغل معنوی^{۲۰} غافل و^{۲۱} ذاهل نمی شد^{۲۲} و اوصاف حمیده و خصال پسندیده شیخ ظاهر و باهر است^{۲۳} و بر هیچ یک از اهل انصاف مخفی نیست. غیبت هیچ کس بلکه^{۲۴} سخن مالا یعنی هرگز از شیخ شنیده نشد^{۲۵}. از جمیع اوصاف ذمعه پاک و مزه و باکتر صفات پسندیده آراسته اند. و حضرت ایشان را نسبت بشیخ لغت تمام بوده^{۲۶} چنانچه از بعضی مکتوبات

کہ بشیخ نوشته اند معلوم میگردد، از آنجمله این رقعہ است کہ در وقتی کہ ہسیر ولایت متوجہ ہودند مرقوم فرمودند :

برادر ارشد میان شیخ الہداد دعا گوی' معتقد خود را بتوجہ و فاتحہ امداد می نمودہ باشند، با اینہمہ پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال یحیائی است کہ معتن تصوف در میان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقایق منتهای کشف تحریر نمائیم' .

از خود بطلب ہر آنچه خواہی' ہستی

بہر حال یک وصیت میکنم بر شما ناد کہ آنرا از دست ندهید و آن اینست کہ چون ما ہرزہ گرد و بیابان ہیمای نباشید، خود را بر لبست خود بدوزید و آنرا عزیز بدارید کہ اعز من الکبریت الاحرامت* .

بالجملہ' در خدمت حضرت ایشان' علیہ الرحمۃ والرضوان مردم فاضل و عالم و صاحب' سیار بودند' و علماء' و مشایخ' و اصلا اختیار' طریقت' حضرت ایشان نمودہ و' در سلک ارادت دخی' امده' و آثار پرکاف مشاہدہ' کردہ' . اگر یک یک را' جدا در پی بیان شوم' این رسالہ' حمل نتوالد کرد . الحمد للہ علی الاتمام والصلوۃ علی خیر الانام و علی آلہ و اصحابہ العظام .

چنین گوید بنده گناہکار شرمسار محمد صادق عفی' اللہ سبحانہ عنہ کہ روز جمعہ بیست و دوم رجب المرجب سنہ ۱۰۰۰ ہزار و بیست و سہ از تحریر این رسالہ کہ مشتمل' احوال بعضی از مشایخ' و اولیا و پادشاہان دہلی است فراغ یافتہ و چون مقصود اصلی در نوشتن این رسالہ بیان مجملی از احوال حضرت ایشان بود در آخر این رسالہ مرہقی' کہ قریب پایام رحلت آن صاحب تصرف انفسی و آفاق' کہ ایام سوز و گداز' بود در منقبت آن عالی حضرت از کاتبہروف اتفاق افتادہ بود' درج نمودن مناسب نمود' :

خواجہ زلہ دلان خواجہ محمد باقی

واقف سرلہان خواجہ محمد باقی

پادشاه دو جهان خواجه محمد باقی
 مسبب امن و امان خواجه محمد باقی
 مهرومه مفتیس از پرتو انوار ویست
 نه فلک دایره عطفه پرگار ویست
 از فلک میگذرد کوکبه شاهی او
 رفته جایی که ملک مانده ز همراهی او
 جای آنست که از مرتبه جاهی او
 شیر گردون کند اقرار پروبایی او
 از جمال رخ او شد همه دھلی پر نور
 شعله ز آتش وی بود تجیی بر طور
 وای آن دل که ذرو فکر و خیالش نبود
 آرزومند و اگر خستار جهالش نبود
 روز و شب دوغم و اندوه و میلش نبود
 دسپدم طالب و خواهان و عاش نبود
 خسته بادا جگری کان هدف تیرش نیست
 بسته سلسله حلقه زنجیرش نیست [۱۲]
 من که به حاصلم و رندم و رسوا و دعل
 نیست نقدی بکف دست من از علم و عمل
 بنده حلقه بگوش ویم از روز ازل
 غیر او هر که بود کردم ازو قطع امل
 یا رب از یاده مستانه وی مستم کن
 در بغل جام و صراحی بکف دستم کن
 بکن از جرعه خمخانه وی مست مرا
 عقل و هوش و خرد من پیر از دست مرا

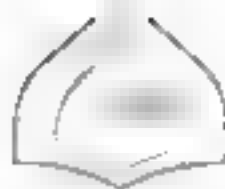
ساز در حلقہ آن سلسلہ ہا بہت مرا
 بر سر راہ خواہات ، بکن بہت مرا
 ای خوش آلکس کہ ہی تریتش روح توشد
 مرہم آلودہ بہ آں دل کہ کہ مجروح توشد
 چشم لطفی ز تو دارم طبع ای مایہ ناز
 سوی من ہنگر و یک لحظہ بحالم پرداز
 میتوانی کہ لجاتم دہی از سوز و گداز
 رحم کن رحم خلاصم دہ و آزادم ساز
 یک نگاہی دگر امروز بکارم فرمای
 بادہ لطف خودم بخش و خمارم برہای
 ای شہشاہ جہان از تو مدد میخواہم
 راہ ہنمای کہ آوارہ ام او گمراہم
 یا کہ گویم ضم خود بندہ این درگاہم
 از کہ جویم مددی چاکر شاہنشاہم
 لیست غیر از تو مرا ہیچکسی بہت و پناہ
 دست من گیر و برون آر ازین ظلمت چاہ
 ای چمن برگ گلستان جہالت خورشید
 مطرب بزمگہ عیش وصال تاہید
 زایر کعبہ درگاہ جلالت امید
 صد چو من حلقہ ہکوشان کمالت جاوید
 قابی در اندر و مایل ہر سو ہاشم
 چند آوارہ و سرگشتہ ہر کو ہاشم
 وقت آنست کہ آشفته و دیوانہ شوم
 لای می در کشم و ساکن میخانہ شوم

کنج بگزینم' و چون جغد بوبرانه شوم
 رو بصحرا کنم و' از همه یگانه شوم
 وه که از دست من خسته نمی آید هیچ
 از عدم ناملمی' ای کاش درین هیجا هیچ'
 نمت' تمام شد

بید فقیر عبدالله کاتب بتاریخ نوز دهم رمضان المارک سنه ۱۱۲۳



مکتبہ ملی و اسناد ملی ایران



مرکز تحقیقات کلام و فقه اسلامی

میر نظام الدین احمد المشتہر بغازیخان بلخشی قدس سرہ

از اعظام علما و اکابر دانشمندان وقت و خداوند علوم ظاہر و باطن بودند و در ایام سیر و سلوک ہلال و امصار بملازمت بسیاری از اولیا و علما و زہاد رسیدہ و از اکابر نقشبندیہ حضرت خواجہ خاوند محمود و خواجہ عبدالحق و خواجہ عبدالشہید و خواجہ کاشفی و کثر خلای عظام ایشان را قدس اسرارہم دریافتہ و از سلسلہ کبرویہ بملازمت شیخ حسین خوارزمی و مخدومی جامی و شیح عبداللطیف جامی و شیح خلیل اللہ علیہم الرحمۃ مشرف و در سلسلہ چہریہ بسعادت ملازمت حضرت مولانا ولی کویہ زرین و در سلسلہ چشتیہ بخدمت حضرت شیخ جلال الدین تہانیسری و شیخ نظام نارلوی و شیح الہدہ خیر آبادی و غیرہم مدتی اتہ اسرارہم رسیدہ بودند . و از علمائی کہ جامع بودند مان علم صوری و معنوی مثل میر خلیل میدان و مولانا محمد امین زاہد و مولانا محمد صلاح صحبت داشتہ و از علمای مدقق کہ نسبت تلمذ بآلہا داشتند مثل مولانا احمد جندی و مولانا سعید ترکستانی و مولانا مصطفی رومی اند ، چنانچہ شارقی بآن کردہ خواہد شد . و از علمائی کہ بملاقات آنہا رسیدہ اما استفادہ واقع شدہ مثل مولانا حسین ترکستانی و حافظ تاشکندی و مولانا کیبک و غیرہم . و در آن زمان کہ ایشان در تحصیل و طلب اہل اللہ رفتہ می گشتند در ما وراءالنہر مشایخ و علما بسیار بودند کہ آنحضرت را بآنها ملاقات واقع شدہ ، تفصیل جمیع موجب تطویل است و جلب ایشان را بہمہ اساتذہ و مشایخ خود آن قدر اخلاص و اعتقاد بودہ کہ از گفتن و نوشتن بیرون است و ایشان مرید مرکز دایرہ رشاد و قبائے ارباب صدق و سداد حضرت شیخ حسین خوارزمی المشتہر بشیح محمد زاہد قدس سرہ بودند و بعد از وفات ایشان اخلاص و اعتقاد بقطب ملک ہدایت و مہر افق ولایت عرفان دستگاہ حضرت شیخ خلیل اللہ پیدا کردہ رجوع تصام و باز گشت عظیم بآن آستاہ

داشتند و با اعتقاد و اخلاص زندگانی میکردند و حمل حال آن جناب چنانچه پزیرور حسب و کمالات مکتسب آراسته بود بشرف نسب عالی و بررگی آبا و اجداد متعالی پیراسته بود و بحضرت خیر لتبعین مرجع سلاسل الطریقه شیخ حسن بصری رضی الله عنه میرسد و حضرت اسم زاهد رحمه الله که در میان علما بعلو شان و سمو مکان شهرتی دارد از حداد مادری ایشان است و بعضی از آبای کرام ایشان مصاحب و همشین سلاطین تیموریه بوده اند و بعضی از ایشان امرای کار گزار نیز گذشته . ولادت بسعادت آن حضرت در ولایت جرم که از مضامین بدخشان است و بخوبی و صفا و لطافت آب و هو و نزهت بساتین^۱ اشتهار دارد بوقوع آمده و اکتساب بعضی علوم مانند مختصرات صرف و نحو و منطق در مولد شریف خود نمود و حسن رشد و تمیز رسیده بطالقان که اکبر بلاد بدخشان است تشریف اوردنی فرمود و استعداد بعضی علوم در ملازمت علمای آنجا مثل خدمت مولانا ^{مولد در سغی} که از اعظم تلامذه مولانا محمود سرخ بوده اند و جنابه سید ^{بجیل} بخشی^۲ نموده متوجه سمرقند شده اند و متداولات معقول و منقول در خدمت مولانا وحید الدین احمد جندی و مولانا فرید الدین سعید ترکستانی و مولانا مصطفی رومی رحمه الله علیهم گذرانده باعلی مرتبه صعود نموده سرآمده ابلای آن دیار شده اند و انگشت نما گشته و بیشتر استفاده ایشان از مولانا سعید ترکستانی قدس سره بوده . درین اثنا بسبب بعضی اخبار بوطن اصلی مراجعت کرده . اکابر و اصاغر آنجا قدوم میمنت لزوم ایشان را مفتنم داشته در کمال ادب و تواضع پیش آمده اند و سلاطین آن مملکت و امرای نامدار آن حضرت را عزت کرده ر علو همت و کمال استعداد ایشان باین امور سرافرود لباورده برای طلب زیادی دانش بار دیگر متوجه ماوراء النهر شده اند و چون راهبای^۳ آمد و شد بدخشان و ماوراء النهر مسدود بوده بضرورت براه کا شجر متوجه گشته اند و پیای تحت کا شجر رسیده بعلماء و ابلای آنجا ملاقات کرده و بحثها نموده بر اکثر مخالف آمده اند و اکابر و علمای آنجا ایشان را تکلیف بودن کرده اند . از کمال تعظی که در طلب علم داشته اند از

اکابر آنجا وداع شده متوجه ماوراءالنهر شده اند و بهمان روز که ایشان
 به سمرقند رسیده اند در سه، انعقاد یافته و تحصرت در سمرقند بکمال استغنا
 می بوده اند و با وجود آن که سلاطین و امرا همه طالب صحبت شریف
 ایشان بوده اصلاً باریاب دولت اختلاط نمی کرده اند و که چنان بودی
 که وجه قوت یومیه پیدا نشدی ولیکن پروا نداشتید. جناب کمالات نصاب
 حاجی لایث الدین محمد که یکی از نلامده ایشان است و در زمان خود بعلم و
 دانش امتیاز داشت و در مسافرت شریف آن حضرت رساله جمع کرده. در آن
 رساله نوشته که میفرمودند در رمضانی مقرر ساختیم که بمنزل هیچکس نرویم.
 چون روز اول رمضان باخر رسید بظار نموده و شمعی در حجره روشن کرده
 در خانه را پس بند کرده نشستیم. درین اثنا آواز چیز از خانه یکی از یاران که
 میان حجره او و حجره من واسطه نبود آمد. بظاظ آمد که سیه‌ها روشن ساختن
 چراغ رفته از طعام من تار تناول نمائید. ~~امتح~~ گفتم در مقدم و اخراج در شدم.
 باز بظاظ رسید که بخود فرار داده بودی که بی طلب بحدی کسی نروی. بار
 گشتم و چغماقی رده شمع را روشن کردم. باز از جانب دیگر همین صوت
 بگوش رسید و جوع بسیار در حرکت آمد. گفتم این وسوسه‌های نفس مست‌های
 بدامان شکبائی کشیده در حجره خود نشستیم. ماعتی گذشته بود که آواز شخصی
 برآمد که هر که بن در بر روی من بگشاید منفتح الابواب درها بر روی او
 مفتوح گرداند. در گشادم. دیدم عزیزی ز حادمان قطب العارین مولانا
 عبدالرحمن جامی قدم سره الساسی که تربیب خواجه ضیاء الدین یوسف فرزند
 خود را بوی حواله نموده بودند، ایستاده بود. ظرفی پر از آش در نهایت تکلف
 پیش من نهاد. بقدر حاجت تناول نمودم. بعد از آن آن عزیز فرمود که اگر در
 آنچه بخود مقرر ساخته اند راسخ خواهند بود، هر شب برین منوال خواهد رسید.
 باین روش آن بزرگوار هر شب طعام مرغوب می آورد و هیچکس را بر آن
 اطلاع نبود. همدار آن رساله مذکور است که چون ایشان بلخ رسیدند بدومی

مولانا کمال الدین ابو الخیر که سرآمد علمی زمان بودند تشریف بردند . خدمت مولانا در نهایت استعداد و صدی نظرت ایشان مطلع گشته بمبالغه عظیم در بلخ نگاهداشتند و بمخاطر ایشان محاسن درس انعقاد فرموده . آن جناب هدایه فقه و حاشیه مطالع پیش مولانا شروع کردند و جمعی از اهالی بآن درس حاضر می شدند و هرگاه ایشان پیش مولانا تشریف می آوردند چون نظر مولانا بر ایشان می افتاد بآن که یک پای مولانا رکار رفته بود و درلشستن یک پا دراز کرده می نشستند و در مقام محنت بسیار می کشیدند بمعهود دیدن ایشان برمیخواستند . عرق حسد اهالی و موالی در حرکت آمده بعرص رسیده بد که چون است که برای هیچ یک از متغذیم نعظیم می کسند چون فلان کس از دور پدید می شود تعظیم می کسند . مولانا فرموده اند که چون نظر من بایشان می افتد بی اختیار بر می حزم و چون یاران دیگر می آیند می خواهم که پای دیگر را هم دراز کنم .

همدر آن رساله قدیمی بمقاله مستور است که چون ایشان از بلخ بسمرقند تشریف آوردند چیدگه رانده و سعادته اش بگذاشتند . در عین گرمی مطالعه میل صحت ارباب حال در خاطر رانده ترک درس نموده یحافظه حقایق پناه ارشاد دستگاه قبله ارباب ارشاد حضرت مخدومی حواری قدس سره رفته رسید ایشان شده در سلک صوفیان در نظام یافتند جماعه می بوده اند . هر چند شرکا و اساتذده دلالت بطریقه ساخته می نمودند مفید نمی بود تا آن که حضرت مخدومی متوجه بخارا شدند و در بحر بسعی بعضی عزم که از کیفیت حال ایشان مطلع بوده باز برسر افاده آمده اند و در بخارا و سمرقند و بلخ شهرت ایشان شده و عبدالعزیز خان که ولی وقت بود خواهران سلاقت گشته اشارت باحضار علمای عالیشان نمود و بعد از انعقاد مجلس محبان درمیان آمد و در آن مجلس عالی علیت حدت طبع و نزاکت فهم و استحصار و کیفیت ایشان برهمگان بوضوح رسید و همه معتقد برخاستند و خان را بایشان اخلاصی بهم رسانده . چیدگه در بخارا پافاده مشغول بودند . پس از آن بسمرقند

مراجعت کردند و با مولانا علاؤالدین لاری که از مشاهیر علمای شیراز بوده‌اند صحبت ایشان برآمده بوطن خود بدخشان آمده اند و در آن زمان ایالت بدخشان بمیرزا سلیمان شاه و فرزندانش ایشان میرزا ابراهیم بوده . چون میرزا ابراهیم که در غایت رشد و لطافت طبع بوده و بصحبت ارباب علم و اصحاب فضل میل تمام داشته از کیفیت ایشان واقف شد خواسته که ایشان به وی بکشند ، اما ایشان بمقتضای بعضی مسامحتها بمیرزا سلیمان مجابست می نموده اند و چندی در آنجا گذرانده باتفاق مولانا علاء الدین بقصد دریافت علمای بلاد مغرب متوجه شده اند و چون هر دو عزیز بکابل رسیده اند خبر آمدن ایشان بحضرت جنت آستانی رسیده تکلیف ملاقات کرده اند و بعضی از امری بزرگ را بملازمت فرستاده . چون ملازمت حضرت جنت آستانی کرده‌اند بدگن حضرت از هر باب سخن پرسیده جواب هر سخن که میفرموده‌اند توجه پادشاه پسرسلطان شده . در همان مجلس اسب و سروهای خاص و یکپزار عدد نامرغی ، بدم فرمودند و روز بروز اعرار و اکرام زیاده میکردند و بفرموده حضرت جنت آستانی پیش میرزا سلیمان شاه رفتند و آنجا بخطاب اعلم خانی امتیاز یافتند و بعد از آن بمعضی تقریبات از سلیمان شاه رحمت حرمین شریعین حاصل کردند و بحسب هدیه شدن . چون بکابل رسیدند میرزا محمد حکیم بگه شتی بحسب هدیه راضی نشد و سه سال در کابل نگاهدشت و در اعزاز و اکرام نهایت کوشش بها می آورد و دقیقه از آداب فرو نمی گذاشت و بصریق نلمذی و شاگردی پیش می آمد و چون مکرر فرامین والی هندوستان پادشاه عالیجاه جلال الدین کبر پادشاه در باب توجه ایشان بجانب هند صادر شد و خیال طواف حرمین شریعین نیز در خاطر داشتند بمبالغه تمام از میرزا محمد حکیم رحمت حاصل کرده بتاریخ نهصد و هشتاد و یک بهد تشریف آوردند و بملازمت پادشاه رسیدند و کمال الطاف و عنايات پادشاهی بظهور آمد و بخطاب خانی ممتاز گشتند و مهر پروانه که بعد از جمیع مهرهای ارکان دولت در تعلیقه می شد بهشان حکم شد و بعد از چند روزی بدگن حضرت ایشان را بر سر رانا که در غایت شوکت و جمعیت بود و هرگز او و

پدران او اطاعت هیچ پادشاهی نکرده فرستادند و جمعی از خوانین عالیشان در آن لشکر بودند و ایشان به نیت غذا در کافرستان تردهای خوب کردند و زخمی شدند و خطاب غازیغنی درین زمان یافتند و چون باز بملازمت بندگان حضرت آمدند روزبرور مرتبه ایشان می شد تا آنکه حکم صادر شد که جمیع علما و سادات و قضات و ارباب مناصب شرعی که در ممالک محروسه باشند همه بملازمت ایشان بیایند تا تحقیق احوال نموده بعد از استحقاق آنچه مصلحت دانند بمقدور فرمایند که بعمل آرند برین منوال چند گاه این امر متمشی گشت و در همان ایام حکم شد که در مجلس عالی بندگان حضرت بهر روشی که خواهند داشتند اگر از سنادن ملاتی شود بشینند و اگر خواهند تکیه کنند مختار باشند و در سهر ایشان عازم بدن میر فراغت نقش کنند و باوجود چنین دولت و عظمت و جاه و شوکت ایشان را اصلاً بدلیا کاری نبود این معنی که

کمر بحدت سلطان نه آمد و صوفی باش

بر ایشان صادر می آمد. عوفاب محمود داشتند هر وقتی را بکاری مقرر ساخته بودند. آخر شب بعد از تهجد گریه و زاری عابد شریف ایشان شده بود. چنانچه از بعضی اعزه استماع افشاده که می گشتند ورد گریه از کسی بغیر از ایشان ندیده ایم. از حاجی الحرمین فصایر دستگه حاجی غیاث منقول است که فرمودند که در اوده مرض بر مزاج و باح ایشان عارض شد و من در آن مرض شب و روز در خلعت می بودم. در آن مرض اصلاً باسری از امور دلهوی توجه نمی نمودند. همواره بهخواندن قرآن و ذکر مشغول بودند و باعزه که همراه بودند میفرمودند که اگر غفلتی وقع شود تسبیح نمایند. در حین غلبه مرض این بیت می خواندند.

بیت

هر که در راه محمد ره نیامد عاقبت گردی از آن در گه نیافت
در آن وقت بعضی از اعزه از ایشان سوال کرده اند که بچه مشغول اید؟
فرموده اند در مقام اثباتیم. بعد رآ بدکر الله الله اشتغال نمودند و ذکر گویان
روح پرفتوح از قالب شریف ایشان در طهران آمد و کان ذالک فی سنه اثنین و

تسعين و تسعمائه. عمر شريف ايشان در آن وقت.. بوده. نعلی شريف ايشان را در اوده آنجا که مشهور است که حضرت شيث و حضرت صالح عليهما السلام مدفونند دفن کردند و چند سال در آنجا مدفون بودند. عاقبت ولد ارشد ايشان خواجه حسام الدين احمد سالمه الله سبحانه که مجملی از احوال شريف ايشان خواهد آمد از آنجا نقل کرده به حضرت دهلی آوردند و نزدیک بقلمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بجوار حضرت خواجه ما قدس سره دفن نمودند و عمارت ساختند. بعضی از فصلاي آن زمان در سال وفات ايشان پاته بود و "رفته رواج زم" و چون بدلی آوردند این حقیر که کاتب حروف است باشارت بعضی اعزه آن تاریخ را درقید نظم آورده و بر در عمارت مقبره ايشان آن قطعه را نوشته اند و قطعه این است.

قطعه

رفته بملک ما غازیخان بحر علم | قلوه آریاب فضل زبده اهل زمان
 آن که بدانشوری بود قلاطون وقت | غاشیه بردار او صد چو ارسطو بیان
 آن که بهنگام درس نورفشالیدی چو مهر | شمشعه رای او بر سر صد دود مان
 آن که بوقت سخا حاتم طائی و معن | هم دودش در رکاب و هم دودش در عنان
 در صدد دید او باصره کوتاه نظر | در صفت ذات او باطوقه قاصر بیان
 نیست بجز مدح او و بولہ در صیر | نیست بجز مدح او و زمزمه بر زبان
 در پی تاریخ او پیر خرد شد بفکر | رفته رواج زن آمده تاریخ آن
 و از جمله مصنعات آن حضرت تفسیر سورة و لصحی و الم نشرح و حاشیه شرح
 عقاید نسفی و حاشیه شرح مولانا جلال الدین دوانی و مراصد العنايه همایونیه
 در مراتب عقول و نفوس و حواس و شرح رساله توحید مولانا جلال الدین
 و رساله بحث ایمان و رساله بحث کلام و رساله عدم مظانعه در تصورات و
 شرح رساله احمد چندی بر تمام مشترک و رساله بحث الفاظ و رساله اجوبه
 ابیات میر سید محمد امین کاشانی ، و غیر اینها از رسائل بسیار است و آن همه

معین خاص و نکات دقیق که درس رسایل مرقوم قلم بدیع رقم گشته در یکی از کتب متأخرین بوقوع آمده و آن حضرت را مکتوبی است که در باب نصیحت فرزند ارشد خود حضرت حو حه حسام الدین احمد سلمه الله سبحانه نوشته اند و داد سخنوری در آن مکتوب داده. رباب مهم و مراست را هر حرفی از آن راهبر است به توکل و قناعت و اوصاف اهل ولایت و آن مکتوب این است که بطریق تبرک و تیمن ایراد افتاد :

مکتوب

فرزند دلبند خردمند خواجه حسام الدین احمد را حیات با برکات با توفیق علم و عمل نصیب باد . بعد معلوم آن فرزند یاد که طوطی ناطق به کلام فصاحت نظام بجهت اندلس و حی حاطر او ظاهر و بقصد حصول انتظام احوال او بحسب معنی فرستاده شد . توقع و چشمداشت از آن نور دیده آن است که چون عوای کالکلام (ر) هیچ چیز بظاهر محض قناعت نکند ، چه عالم را خدا تعالی بجهت علم بصاحب خودش خلق کرده بنا بر آن عالم نامیده . پس در حال این طوطی نفس کامل نماید و بران معنوی معلم خود بتعلیم آسبی داند و باین معنی متحدث و متعقل شود که این طوطی بجهت گوش نهادن بر آنچه اشرف رو گفته بواسطه متابعت نمودن یار و یار مرتبه ترقی کرده که درو نطق پیدا شده که اشرف و اخص صفات خلقی انسان است . لاجرم بقابلیت متفوقیت^۱ و مصروفیت^۲ بسیاری از افراد انسان که اشرف الوجود مخلوقات است مشرف گشته و بسعادت تکلم نام ملک علام مستعد شده و این کلمات که بحسب حمت لازم طبیعت او نبوده او را حاصل گشته . بعد از انقطاع طیران بهوای نفس خود در هوا که مقتضی طبع او است . و این انقطاع درو پیدا شده^۳ مگر بواسطه آن که بتصرف و تملک اشرف^۴ از خود که آدمی است درآمده . پس ای فرزند معلوم شد که بهوای نفس و مقتضای طبیعت نبودن موجب کمال معنوی طوطی شده و باعتبار

ظاهر نیز در حال تقطاع طیران بهوا سرور ندیده چه غذاهای لطیف
بی زحمت تردد بخدمتکاری یکی از اولاد آدم که خایمه زاده عالم است بار
می رسد و محافظت او از نالم سرما و گرما سرور اعلام بکلام اشرف از خود
گوش انداخته بشی تا بجای رسد ، ن شاه الله تعالی ، که آنچه آدمی
را بحسب خلقت لازم طبیعت نیست ترا حاصل شود و آن پیر مرتبه
علم و معرفت پروردگار است و آنچه سبب رضای او تواند شد از حسن
اعمال و غیره و هرگاه بدان مرتبه فایز آئی رزق صوری و معنوی ترا بی
سعی و تردد توحقی سببه و تعالی بتو خواهد رسانید و از جمیع آفات
محفوظ خواهد داشت . و ای فرزند معلوم تو خواهد بود که چون در
نوع طوطی استعداد تکلم اگر نیست اگر ر طوطی دیگر هم پیدا گرفته
باشد باید که منتهی شود بتعلیم آنچه از طوطی اشرف است چون آدمی که
بطبع خود متکلم باشد پس باید که از اسط معلوم کسی که آنچه معلوم
کرد و از اموری که مقتضای علم بشریت نیست که بخود آرا آسان
دست چون احوال عالم آخرت که بعد از مردن پیش آید و آنچه در آن
عالم بکار آید تواند که درین عالم کسب و تحصیل او نماید ، اگر او ستاد و
پیغامبر دانسته شود اما منتهی گردد بتعلیم حلق ، چه مخلوق بطبع خود
احوال آن عالم و ضرورات او را نداند . پس در مسایل دینی خدای را
معالم حقیقی خود دان و در زمان توجه بآن مسایل بار خدای تعالی در خواه
که از آنچه حقیقت حال است بتو ارکرم خود داند . و ای فرزند دل
پسند بدان که فرستادن حق تعالی آدمی را از حظایر قدس باین عالم طمانی
با بر آن است که در چار سوی شهرستان این عالم عناصر سرمایه طالب
سودی از سودای مطلوب باشد . حیات عرصی فانی تحصیل اسباب حیات
ابدی مرتب بکمال تعلل و تعشوش روح بجهان نماید .

بیت

هرگز نمیرد آن که دلس زنده شد معشوق

ثبت است برحریده عجم دوام ما

ای فرزند خردمند بدن که فرموده آن سرور در دنیا مزرعه آخرت است و بواسطه آمدن باین عالم نفس ناطقه را سودها حاصل شود که سرمایه کمال و پیرایه جمال او بیشتر گردد و چون خاک را احتیاج بی نهایت است و در هر روز بلکه هر ساعت او را استعداد برقی باشد که اگر آن مرتبه حاصل نشود غبن و زبن او باشد چنانچه معبر صادق از آن خبر داده که من استویا یوماه فهو معون و سود هر روز نباید که بیشتر از سود روز دیگر باشد چه سود روز پیشین داخل سرمایه روز پسین گردد. پس اگر سود بقدر سرمایه نشود و از زیاده دیده بقدر نشود بخود زیانکاری لازم آید. لاجرم اگر سود روز پسین از سود روز پیشین زیاده باشد نفع استعداد ازدیاد سود لازم آید. پس آن کس زیان زده شود. و ای فرزند معلوم تو باد که عقل تقاضای آن دارد که در اوقات استعداد و اقتدار تحصیل ذخیره اوقات فروماندگی و بیچارگی نموده شود و هر وادی را وقت معین باشد که در آن وقت باید حاصل کرد. چون آن وقت گذرد تحصیل او مشکل بلکه ممکن بود، چنانچه اوقات که رگها و پیها هنوز محکم نشده تحصیل کمال حسن خط نوان کرد. چون آن وقت گذشت تحصیل او برکمال ممکن نباشد و علی هذا انقیاس تحصیل ازدیاد سلیقه اشعار مجازی جز در بدایت جوانی که گرمی و برسی تمام در طبیعت است نتوان کرد و نیز تحصیل علم ظاهر و باطن را بعد از آن که حرارت خریزی ضعیف گردد و فرسوده شود چنانچه باید مقصود حاصل نتوان کرد. پس در هر وقت آنچه مناسب آن وقت است تحصیل باید کرد و اوقات جوانی را غنیمت باید شمرد که پیری اوقات فروماندگی است چنانچه حال ما است.

پس در جوانی فکر اسباب معیشت دلیوی و اخروی باید کرد که در پیری عموم خلق را بدن و قوای بدنی ضعیف گردد . کاری که توان گفت نتوان کرد و در کسانی که نفس ناطقه ایش تمیق قوی بدن و بدنیات داشته باشد و پریشات و غیره این تمیق صعیف نشده باشد در اوقات در عقل ایشان فتور و خطور تمام رود ، چه عقل او بمددکاری قوای بدنی در جوانی ببعضی از مراتب عالی شاید می رسیده باشد و چون خود را بجائی نرسالیده که بحد حواس و قوای بدنی تواند بعضی مراتب بسخن رسید و در پیری که بدن و قوای بدنی که مقوی نفس ناطقه او بود ضعیف شده نتواند چنانچه باید بسخن رسید بلکه آئینه استعداد بعضی بر وجه قوت از پیران بواسطه کثرت هرکسهای جسمانی و عادات هیولانی بجائی رسد تعیذ بقیه چون آهر مورده خورده قابل آن باشد که زنگ ارآن توان زدود تا قابل انعکاس حضور نفس الامری گردد . ای فرزندان بدان که اوقات تحصیل مقاصد اخروی امروز است چه فردا روز حراست نه عمل .

بیت

امروز کارکن که بسی روزگار هست

فردا که روزگار دراز است کار نیست

ای فرزندان چون آخرت را نهایت نیست برای تحصیل معیشت آخرت فکری بی نهایت باید کرد و نیز معلوم آن مرند باد که فکر درکارها بمنزله بنیاد دیوار است نسبت بدیوار تا اگر بنیاد دیوار برحای منضبط بر نهج استحکام واقع نشود آن دیوار را مداری نخواهد بود . پس اگر در ایام جوانی و سلامت قوا فکر کاس درکار دنیا و آخرت کرده نشود یا آنچه کرده شود بی بنیاد باشد در آن وادی آخر مکر هم کاری که باید نتوان کرد . این از مجربات یقینیّه من است چرا که در ول که قسم در وادی تحصیل علوم لهادم فکر کامل شامل حال دین و دنیا نکرده بودم و در طلب علم نظر

من مخصوص امور حقانی و لذات روحانی نبود چه آغشته بود بطلب التذاذ حاصل ، بنا بر غلبه بر حصص در مباحث علمیه لاجرم اکثر مصاحبت یکسانی کردم که مستغرق طلب علوم عقلیه بشبّه بودند که مقصود اصلی میباحثه علوم رسمی را می دانستند زیرا که این جماعت در علوم عقلی بواسطه قلت تعلق بامور رسمی و متغراق اوقات بمطالعه و مباحثه شان عظیم داشتند و تدقیقات عجیبه از ایشان ظاهر می شد ، نفس با روح شریک شده از مثلذذات مباحث علمی تلذذات تمام می یافت و بواسطه الفت و عنادات کامله و مباحثه بین طایفه باوجود ملازمت اصفیاء و اولیا از ورطه افراط و تفریط درباب تحصیل مقصد علوم خلاص نتوانستم یافت تا رفته کار بجائی رسید که از ملازمت کشف درویشان و دوام اقتدا بسنن ایشان محروم شدم و هر روز دور تر افتادم تا بجائی رسید که می بینی که اکثر اوقات مصروف بلوازم امارت می شوم و حاصلی که از این کار است جز خجالت بالمعمل و حسرت بالمال نیست ، از جمله قبایح احوال آن که بواسطه شومی نفس اماره و اعمال و اعمال باو مستعد این عقوبت گشته که از لذت تصور خلاصی از مهای و معاصی نیز محروم ، زیرا که اسباب دست درهم آورده که اگر خواهیم ترک این شواغل نموده بکجی نشیم تا بمقصدی خود رسالیم میسر نمی شود ، بیان کرده بودیم که فکر بمنزله بنیاد دیوار است ، پس وسعت میدان فکر اول در هر مرتبه نتیجه خفی و بناسب آن مرتبه حاصل می شد ، لاجرم قدم برکار آغشته به اغراض فاسده و کاسده نمی نهاد تا غضب خداوندی او را محبوس زندان محکومیت غیر نمی خواست ، غرض از این همه آن است که آن فرزندان در طلب علم و غیره نظر برحق دارد و نیندیشد از آنچه من اندیشیدم ، نعوذ بالله لیفتد در آنچه که من افتادم و آن چاه طلب جاه است .

ای فرزندان خردمند بیاد دار و در تحقیق بحقیقت آن سخن کوش که ملهم

نجیبی در ایامی که هنوز به پنج سالگی نرسیده بودی بر زبان تو جاری ساخت، در جواب آنچه من پرسیدم که در دنیا از چیزها کدام پیش تو بهتر و خوشتر می نماید؟ در جواب گفتی که نام خدا و یاد خدا و چون از حقیقت معرفت خداوند بقدر استعداد انشاء الله تعالی بهره مند شده باشی چشمداشت آن است که خورشید کریمه الیس الله بکاف عبده معرفت خداوند عالم دل تو روشن گرداند. لاجرم بعد از تفکر بدنی که فایده و ضرر از شیر او نمک نیست. آن زمان بآن که هنگام خوردن سالی است امید است که بعنایت الله تعالی دالسته باشی که از پدر بحسب عادت رفع مضرت و رسانیدن نفع بیشتر از سایر متوقع است. چون خدا بخواسته باشد میسر نه گردد. چنانچه که حال من و تست بلکه مصرت می کشی چرا که اگر پدر فقیری می بودی نفس تو طلب اسور زیادت که العمل طلب می کنی و نمی بانی نمکرد. لاجرم تأسف و تالم نمی یافتی و لیز طاهر چنان بود که بواسطه طلب مل همراهی پدر و انتفاع بلورم گندم عدم بیشتر از منالم نمی شدی و حال آنکه توقع انتفاع از کسی بخودش میبود ضرری کلی می رسانیده معقول هست و من عمر هست که در اردیاد مسافه می نمایم. زیاده گفتن حاجت نیست.

دیگر ای فرزند چون حق تعالی دو ملک بمحافظت ایشان تعیین کرده و مهر پدری مظهر عطوفت و رحمانیت خدای است، این بند بر دو مرغ که بتعلیم و تعلم و تقلید و تقلید اشرف از نوع خود برتبه ناطقی مشرف شده اند باید که محافظان معنوی خود را بسیار محافظت نمائی که در معنی حفظ خود نموده باشی چه هرگاه اینها نباشد آن محافظت که از ضرر غفلت بتورسد نخواهد ماند همین رنگ باید بدانی که شریعت و طریقت لگامیان معنوی و ظاهری تواند اگر محافظت شریعت که طاهراً مصدر آن دهرین عالم ظاهر تو باشی نمائی هر آینه شریعت و طریقت روز و شب لگامیان

معنوی و ظاهری تو اند' و ترا در حفظ خداوند تو در آرند و اگر نعوذ بالله تو محافظت ایشان که در حقیقت در حفظ محافظت حق آورده است نیز نماند پس بدان که بعدم حفظ شریعت و طریقت حال چه باشد . والله اعلم .
و چون حقیقت مکتوب بلاغت اسلوب معلوم شد معنی چند ملتقط از مرصع‌العنایة همایونیه نیز در یازده کلمه نوشته آمد تا از برای اهل دانش و ارباب پیش یادگیری باشد .

کلمه ۱ حکما گویند واجب تعالی واحدی است که درو اصلاً تکثر نیست نه ذاتاً نه صفةً . اما عدم تکثر او ذاتاً بنا بر آن است که تکثر بمعنی ترک مستلزم احتیاج است و احتیاج در ذات مستلزم امکان، اما عدم تکثر او باعتبار صفت بر آن است که اگر او را صفتی باشد هر آینه لازم آید که یک چیز هم فاعل باشد و هم منفعل . زیرا که فاعل تمام اشیا اوست پس فاعل صفت خود نیز باشد و نتواند که یک شیء هم فاعل بشود و هم منفعل .

کلمه ۲ محققین حکما بر آنند که اول موجودات ممکنه عقل اول است و حدیث اول ما خلق الله العقل اشارت بآن است و بعضی او را عبارت از نور محمدی و قلم اعلی دانند و گویند مقدرت میان امور ثلثه باعتبار است اما صوفیه می گویند که چون ذات باری تعالی بمقتضای کنت کثراً مخفیاً فاحیث ان اعراف فخلق الخلق لاعرف طلب ظهور خارجی عین خود نمود که بجز او موجود حقیقی نیست . درین مرتبه بعین ملحوظ گشت و حکیم او را عقل بهد و اول ما خلق الله اشارت بآن است و آنچه معر شود بعنوان حقیقت محمدی نور محمدی عبارت از اوست .

کلمه ۳ واجب تعالی فاعل جمیع اشیا است بی واسطه غایتش در افاضه وجود بر بعضی از موجودات عقل اول مستقل است . در بعضی از موجودات واسطه و آلت شده و این واسطه شدن بعضی بر بعضی را نه از ممر نقصان است در فاعلیت مبداء تعالی عن ذلک عرواً کبیراً بلکه از آن جهت است که بعضی

معلومات را استعداد افاضه بی واسطه نیست و بعضی را استعداد افاضه بی وسایط هست چنانچه احتیاج شب پره در استفادۀ نور خورشید بواسطه قمر نه از آن ممر است که خورشید در افاضه نور ناقص باشد بلکه از آن ممر است که شب پره را طاقت قهرمان ظهور نور خورشید بی واسطه نباشد.

بیت

گر نه بیند بروز شپره چشم
چشمه آفتاب را چه گناه

کلمه ۴ بعضی از جواهر غایبه از حواس که سسمی بملک و جن و شیطان اند نزد بعضی حکما نفوس ارضیه اند که بعضی از ایشان را ملائکه ارضیه گویند و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم اشارت بدان کرده که اتانی ملک الجبال و ملک الامطار و ملک السحاب و بعضی دیگر را جن و شیطان نامند و این جمله جنود ربی اند و بعضی گویند که نفوس ناطقه را بعد از مفارقت از بدن جن نامند. اگر در بدنی که بدو متعلق بوده اند کسب خیرات کرده اند و ایشان متعلق بمردم نیک گشته در نیکیها ایشان را معاونت نمایند و اگر در حال تعلق بدین کسب خیرات نکرده اند بعد از مفارقت از بدن ایشان شیطان و متعلق باشرار گشته معاون ایشان باشند در شرور.

کلمه ۵ متکلمین بر آنند که جن و شیطان اجسام لطیفه اند که متشکل به اشکال مختلفه شوند و در بواطن حیوانات نفوذ نمایند و در منافذ ضيقه داخل شوند مثل وصول کیفیت رایحه قایمه بمشام. اما ملائکه لطایف نوریه اند و جن و شیطان ناریه و دو متکلمین اختلاف است در آن که جن و شیطان یک نوع اند یا دو نوع و حکما قبول نکرده اند وجود جن و شیطان را بمعنی که متکلمین قایلند مستدل بآن که اگر ایشان جسم لطیف باشند باید که قادر بر افعال شاقه نباشند متلاشی شوند بادی سببی که از خارج متحقق شود و هر دو مخالف عقیده ایشان است و اگر غیر لطیفه باشند لازم آید که مرئی شوند بر همه کس

در همه وقت و این قول ایشان مردود است . ملائکه لطیفند بطافت شفافیه و این معنی منفی قوت و اقتدار بر افعال شاقه نیست .

کلمه ۶ نفوس السانی در نشأه ثانی بحسب معادات و شقاوت روحانی که باعتبار درجات و درکات است بلدت و تنفرات متفاوت باشند چه تلذذ و کثرت عبارت است از ادراک ملائمه بعینه مدرک و سفر و تالم عبارت است از ادراک خدان و اشخاص ملائمه و ناملائمه از حد حصر بیرون است . لاجرم سعدا و اشقیای بلا لهیت باشد اما اقسام اجمالی چهار است سعید ، اسعد السعدا ، شقی ، اشقی الاشقیاء .

کلمه ۷ سعید عبارت است از صاحب نفس ناطقه ساذجه که خالی باشد از نفوس حسیه و هیات ردیه بواسطه قلتم اهتمام بمهام دلیه دلیویه علما و عملا سایر سلامت فطرت ذاتی و عدم غلبه قوای جسمانی یا از عدم مهلت و فرصت چون مجاین و اطفال اهل اسلام و نرد ارباب شرع و حکما این قسم از نفوس را بله ناسد و این قسم از نفوس که از اعتقادات باطله و هیات ردیه خالی اند در نشأه اخری معذب نشوند و معصود این مضمون است کلام حقیقت اعلام سید امام علیه افضل الصلوات و سلام که اکثر اهل الجبهه بله .

کلمه ۸ اسعد السعدا عبارت است از نفوس ناطقه که در طرفین علم و عمل به مرتبه کمال رسیده باشند و از مرتبه خسران و حرمان محفوظ مانده لاجرم برتبه عالی عیشه راحیه فایض آیند و هر کس ازین طایفه از شواغل جسمانی و موانع هیولانی که بواسطه مقارنت و مصاحبت بدن حاصل گشته خلاصی یافته مبدل الاخلاق شود چنانچه گوئیا در حبست او را صفات ذمیمه بهیمی و سببی بل ملکات نقصانیه امکانی چیزی باقی نمانده و متخلق باخلاق اتهی شده بمبادی علیه بلکه مداء المبادی که موطن اصلی و مقصد ذاتی اوست واصل و متصل گردد و این طایفه عالی متعالیه را در نشأه اخری مسرت علیا و بهجت عظمی بواسطه تقرب مولی و استغراق در عالم انوار و اطلاع بر بدایع امرار حاصل

آید و ابد الابد بر سر مرفوعه مراتب علیه و مقعد صدق نزد میک مقتدر
مقرر گشته وصال زلال مشاهده حضرت ذو لجلال که موجب زندگانی جاودانی
است از دست ساقی دخی نوشیده گاه هروس لمن الملك بردارند و گاه زبان حال
شان باین مقال مترنم گردد .

بیت

هرگز لمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

ذاتک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم .

کلمه ۹ شفی عبارت از آدمی است که نفس ناطقه او را علم بحقایق امور
واجبه العلم حسب ما یمكن حاصل شده باشد (مأم مزکی و محلی لگشته باشد و میل
بهشتیهات نفسانی و مثلذات مان از حد اعتدال درو باقی باشد و بی تدارک این
مغاسد لعود بالله بعدلم آخرت رفته، لآحرم در نشاء ثانی این قسم نفوس متادی
گردند . بواسطه فقد مالوسات نفسانی و عدم حصول آنها، از اینجا است که در
خبر خیر البشر صلی الله علیه وسلم وارد شده که فردا در صحرای غرامت عذاب
هلمای غیر اتقیا اشد و اقوی باشد از جهلا زیرا که اشد اقسام عذاب اخروی
حسرت و خجالت و اداست است و قوت و ضعف آن بمقدار دانستی لطافت لطایف
و قبح قبیح و علوشان امر و امثال این امور باشد و شک نیست که کسانی که
در علم بکمال رسیده اند علامات ایشان قوی تر خواهد بود که از ممر ادراک
لاملازمات باشد در ایشان اقوی باشد لیکن این نفوس باتفاق عقل و نقل
عاقبه الامر از این آلام خلاصی یابند زیرا که این آلام معلول الحال و اوضاع
هارضه متغیر غیر یافته اند و این نفوس بتدریج درین امور در عذاب باشند
نه زباده بر آن .

کلمه ۱۰ اشقی عبارت از نفوسی است که در عقاید فاسده و تصدیقات

کاذبه راسخ و ثابت بوده نعوذ بالله منها، بهمان رنگ پدارالآخرة انتقال نمایند و باتفاق این فریق غریق دریای حیرت و هریق نار حسرت گشته ابدالآباد متناهی باشند زیرا که لایزال در جهنم جهالت گرفتار بوده بواسطه عدم مطابقت تصدیقات کاذبه و عقاید فاسده و فقدان مونسات طبیعیه و حرمان از شرفه سهلکات شریعه و اطوار بدیعه متالم و متدم باشد و معلوم او گردد که بسیاری از کمالات او را ممکن بوده که بواسطه اهمال بلکه اشتغال خودش باسباب اضمحلال از آن محروم مانده و بالآدم اضمحلال آن گرفتار شده.

کلمه ۱۱ تفاوت در نسبت عشقیه به اعتبار قوت و ضعف مظاهر است مثل استعداد بلبل همان قدر بیش نیست که در مظهر گل اثری دیده عشقی ورزد و پرتو انوار حقیقی را جز در مرآت گل مشاهده نتواند کرد و استعداد پروانه جز بقدر ظهور محبوبیت مطلوب حقیقی در مظهر شمع نباشد و در استعداد جذب کاهرها جز موافق ظهور مجددیت و محبوبیت هرگاه نباشد و استعداد محب و محبوب را بیکدیگر مناسبت و موافقت قیام نماید مثلاً محبوب ملائکه ملکوتیه جز اسما و صفات کلیه نباشد و محبوب ملائکه ارضیه جز اسما کونیه نتواند بود و هر یک از ملائک را مقام معلوم در محبت باشد دیگری بآن مقام نتواند رسید و ملائکه مطلقاً برتبه محبت ذاتی نتواند رسید و وصول باین مرتبه عالیه جز ایشان را میسر نگردد و درین نسبت نیز تفاوت بسیار و تعایر بیشمار باشد.

اختلافات نسخ

در باب دوم

- ا : مخطوطه محمود در آستانه قدس رضوی ، مشهد ، ایران .
- ب : مخطوطه محمود در کتابخانه عمومی جلالیه ، پته ، هند .
- ج : مخطوطه اراک آقای عارف نوشاهی ، اسلام آباد ، پاکستان .
- د : مخطوطه ملاوکه آی پریمور قریبی محمد حسین قلعه داری ، گجرات ، پاکستان .

در تحقیقات بیشتر رتبه بندی

ص ۱

(۱) ب : بسم الله . . . مشوی ؛ د : چط صدعه اول تدرد . ج : رب يسر
 بسم الله الرحمن الرحيم ولا تعسر (۲) ج : - خيار را (۳) ج : - واصديار (۴) ج : - ی
 اولیانی (۵) ح : - د'اشه (۶) ج : - لسم بحرون (۷) ح : یکی (۸) ح : طعی (۹) ج :
 مدرد . خداوندی (۱۰) ح : - عدل سرور (۱۱) ح : - نگارنده (۱۲) ؛ - مشوی
 (۱۳) ح : - هست بر بود (۱۴) ب : بد (۱۵) ح : - ش از نور (۱۶) ح :
 پدماپری (۱۷) ب : صغیه (۱۸) ب : چ : لونی (۱۹) ؛ - علی (۲۰) ؛ ب : لیس

ص ۲

(۱) ب : - مشوی (۲) ب : بشوی (۳) ؛ ب : مرو کل (۴) ؛ ح :
 (۵) ب : بوقت (۶) ح : بهای (۷) ح : که کار (۸) ؛ . . . مار (۹) ب : - دعلوی
 کشمیری (۱۰) ب : رساله مختصر (۱۱) ؛ - اوجی (۱۲) ح : - احوال (۱۳) ب :
 - سواع این آرزو (۱۴) ؛ درون (۱۵) ح : علی حده (۱۶) ب : ح : چوب (۱۷) ح :
 - وعشره به فرایند ؛ ب : امرند (۱۸) ؛ ح : درون (۱۹) ب : - منظور

ص ۳

(۱) ؛ : مقتضای عامله رای ؛ ح : منتهی لغته زای (۲) ب : صباه (۳) ح : علی حده
 (۴) ؛ ب : - بیت (۵) ب : مین دور (۶) ح : د : به ؛ سده بدل ح : باهم (۷) ح :
 اولی الابصار (۸) ؛ ؛ درون (۹) ب : ح : تما

ص ۴

(۱) ب : اولیاء (۲) ح : فرموده بد (۳) ب : اوبه (۴) ب : که (۵) ب : مکان
 (۶) ح : بلده (۷) ح : خورد مکه (۸) ب : عماء (۹) ب : حکماء (۱۰) ب : امرء
 (۱۱) ؛ - وجهاستانی و عالم ستنی کردندی (۱۲) ب : فرد

ص ۵

(۱) ؛ ب : - مشوی (۲) ب : ستولها (۳) ب : - و (۴) ؛ - و (۵) ب :
 خورد (۶) ح : - به و ذریاته

ص ۶

(۱) ح : + الله (۲) ب : + امیریر (۳) ح : بود (۴) ح : بود (۵) ب : + حسن
 (۶) ب : ح : خنماء (۷) ح : به (۸) ب : سپرد (۹) ح : + و (۱۰) ب : مولانا

(۱۱) ج : - ابو (۱۲) ب : پیر (۱۲) ج : - که (۱۴) ج : باوستا و (۱۵) ب : اولیا
 (۱۶) ج : باشد (۱۷) ج : لهد (۱۸) ب : - و (۱۹) ح : هند (۲۰) ج : شد . چدی
 (۲۱) ب : نموده (۲۲) ب : - خود (۲۳) ب : عصا (۲۴) ب : سیر الاولیاء
 (۲۵) ج : حال (۲۶) ب : اولیاء

ص ۷

(۱) ج : + هارونی (۲) ج : + سلطان (۳) ج : + سلطان (۴) ح : ابو اسحاق
 (۵) ج : + علو (۶) ج : - دهنوری (۷) ب : عنه (۸) ب : - و (۹) ج : وهم (۱۰)
 ب : خبری (۱۱) ج : خبر (۱۲) ج : بعد از زمانی (۱۳) ج : او (۱۴) ب : شده

ص ۸

(۱) ب : - فرمودند (۲) ب : - که (۳) ب : القاده (۴) ل : - هو (۵) ج : او
 (۶) ب : الخفاء (۷) ج : طریقت (۸) ب : زبانه

ص ۹

(۱) ل : محبة (۲) ح : ورد و بلا (۳) ج : بصری (۴) ب : که (۵) ب : کرد
 (۶) ب : - حسن (۷) ج : حضرت خوجه تطلب الدین (۸) ب : خدا (۹) ل : - وی پیدا

ص ۱۰

(۱) ج : + مردم (۲) ب : ج : حواجه (۳) ل : کافر (۴) ب : ملتان (۵) ب :
 بالذات ؛ ج : پیدازد (۶) ب : ثناء (۷) ل : ب : - بیت (۸) ب : هشتاد (۹) ب :
 ج : هندو (۱۰) ب : - برداشت و (۱۱) ج : او

ص ۱۱

(۱) ب : وی قوی (۲) ب : ارتباط بغواجه (۳) ب : عرض داشت کرد (۴) ب :
 لارا (۵) ب : بدار (۶) ج : مرو است (۷) ج : + و گوری (۸) ب : چ : مکان
 (۹) ج : قوالان (۱۰) ب : - شیخ (۱۱) ب : - بیت (۱۲) ب : جان

ص ۱۲

(۱) ب : ج : د : التملی (۲) ب : تطلب الاولیا (۳) ل : - و مجاهد (۴) ب :
 علماء (۵) ب : امراء (۶) ب : بحسب (۷) ب : بازار کلی (۸) ج : آن بازرگان
 (۹) ب : اقرباء (۱۰) ل : - ایک (۱۱) ج : - تبه بر (۱۲) ل : ج : کرده بعد

(۱۳) ل : - است (۱۴) ل : ب ، ح : سحرى (۱۵) ب : است قدس سرهما
(۱۶) ل : ۷ بوس

ص ۱۳

(۱) ب : رو (۲) ح : فرمودند (۳) ژ : نودیک (۴) ب : عصا (۵) ل : ب :
- الله (۶) ج : ساخت (۷) ب : فردا (۸) ح : فرمودند (۹) ل : - از (۱۰) ب : صدر
(۱۱) ب : - تو (۱۲) ب : پس (۱۳) ل : - عی (۱۴) ب : ج : عرض (۱۵) ب :
میان (۱۶) ح : تناقض (۱۷) ب : قدم سره (۱۸) ل : ولایت (۱۹) ج : - روایت
(۲۰) ب : بیگمت (۲۱) ل : - و ستانده (۲۲) ل : آمد

ص ۱۴

(۱) ب : ج : ۱۷ لوی (۲) ب : ح : جبه محمد (۳) ب : طعلگی (۴) ب : - وی
(۵) ب : شیخ الاسلام (۶) ب : - شده (۷) ح : لیس، نسخه بدل : ثلثین (۸) ب : پادشاه
(۹) ج : + خود (۱۰) ب : شود (۱۱) ب : ح : به (۱۲) ب : - و (۱۳) ل : ب :
ح : التولیه (۱۴) ل : - یش (۱۵) ل : ب : ج : ثم التولیه (۱۶) ج : ارکان (۱۷) ل :
ب : ج : التولیه (۱۸) ح : به کیهن (۱۹) ل : ب : ح : التولیه (۲۰) نسخه بدل
ح : سید : ج : شیخ (۲۱) ب : + طبع (۲۲) ب : ج : خلفاء

ص ۱۵

(۱) ب : سرای : ح : سروری (۲) ح : عرضه داشت (۳) ل : - همان روز
(۴) ح : آن (۵) ج : رشدو (۶) ب : ح : انهورا (۷) ج : بعد روزی چند
(۸) ج : - در رهگذری

ص ۱۶

(۱) ل : ب : - بدستی (۲) ج : عالم (۳) ب : لهاد (۴) ج : چنان گاه
(۵) ب : - روی : ج : روعر (۶) ب : گدرا لیده بدهلوی (۷) ح : قدماء (۸) ب : ح :
خلفاء (۹) ب : آورده (۱۰) ل : ب : - بشر (۱۱) ب : - شریفین (۱۲) ح : ملازمت

ص ۱۷

(۱) ج : رو (۲) ب : ملنوط (۳) ح : + سماع (۴) ح : - سماع (۵) ح : - رود،
+ و (۶) ب : علماء (۷) ج : چون ویرا (۸) ل : ب : جورحالی : ج : حرحالی (۹) ل :
- و (۱۰) ج : + را هر خواب دیدند (۱۱) ج : کرد (۱۲) ح : الشمس

ص ۱۸

(۱) ب : - و (۲) ب : دو (۳) ح : گرفته (۴) ب : ج : حرکت (۵) ب :
حمیدالدین قاضی (۶) ح : فرمود (۷) ح : لپاده دست (۸) ل : ب : - رعی

ص ۱۹

(۱) ب : - شده است . پس این اسم مقدس د بیست بر وحدت (۳) ح : موجود
(۲) ب : موجود (۳) ب : واگرفته (۵) ح : گذارید ، سطحه دل ح : (رویداد) (۶)
ج : غیرت (۷) ح : - او (۸) ب : تک (۹) ل : ب : - رعی (۱) ح : فاده در
(۱) ب : - خود (۱۲) ح : غیرت (۳) ل : ب : - بیت (۱۴) ح : کمالی
(۱۵) ح : کم

ص ۲۰

(۱) ل : ب : مرا همین شرف پس بود که تو ب حلال حدائی و کمال بدشاهی
مرا و مرا همین فخر رسیده که عصای گدائی و بدت رسوقی برابیده (۲) ح : و واصلان
(۳) ح : + خود (۴) ل : ب : ~~بیت~~ (۶) ب : گسب (۶) ب : در رولده
(۷) ب : عدلی : سطحه بدل ح : عمل (۸) ج : حرص (۹) ب : آئینه (۱۰) ل : ب :
- کرده (۱۱) ل : ب : و (۱۲) ب : ج : و د : ب : ب : اشان هم مر غیر
اورا نشاسد (۱۴) ح : باب (۱۵) ح : غیرت ، سطحه دل ح : عرت (۱۶) ح : اشوق ،
سطحه بدل ج : اشوق (۱۷) ح : - است (۱۸) ح : عرت (۱۹) ح : بسوی

ص ۲۱

(۱) ب : ضیا (۲) ب : صده (۳) ح : به ج : (۴) ب : صفاء (۵) ب : صیا
(۶) ج : مجلس (۷) ح : متع کرد (۸) ح : زبهار (۹) ح : شیخ (۱۰) ب : - سعی و
(۱۱) ل : خالقه (۱۲) ح : قطب الدین (۱۳) ح : دو (۱۴) ج : - آستین (۱۵) ج :
دامن بر او ناسد (۱۶) ب : - شیخ معراندین دهلوی

ص ۲۲

(۱) ب : تو نگری (۲) ح : + یعنی (۳) ح : صده (۴) ج : گذرایده (۵) ح : -
النمش (۶) ب : بن شیخ احمد (۷) ح : ۶۰ (۸) ب : در آمد دوگاه (۹) ل : ب :
بگذار (۱۰) ل : ب : بیت (۱۱) ل : ب : - بیت

ص ۲۳

(۱) ل : ب : - رباعی تمام کرد و فرود آمد (۲) ب : + رباعی تمام کرد و فرود آمد (۳) ب : - که (۴) ل : ب : + و سی (۵) ب : مرئب (۶) ب : وی (۷) ل : بناماد (۸) ل : شد (۹) ح : دشت (۱۰) ب : - تواند (۱۱) ب : - در جوار آن (۱۲) ب : - شرح (۱۳) : مسراست (۱۴) ل : ب : - بوت (۱۵) ب : کسی : ح : کس (۱۶) ح : او باه الله (۱۷) ح : بی الحقیقه

ص ۲۴

(۱) ب : مرغیای (۲) ج : میر فتم کوکبه (۳) ح : وس (۴) ل : - چیں (۵) ل : ککوک (۶) ل : ب : - لعامل (۷) ل : بن (۸) ب : اوالغیر (۹) ب : + و (۱۰) ب : صفائی (۱۱) ل : ب : شاهد (۱۲) ح : آ : بعده بدل ح : آید

ص ۲۵

(۱) ح : انعامیده (۲) ح : اختلاف : بعده بدل ح : خلاف (۳) ب : اصطلاح (۴) ب : + و (۵) ل : ذی البعد (۶) ب : ح : التمش (۷) ح : + از قسم (۸) ل : اثر (۹) ح : وایا (۱۰) ب : بعدنی (۱۱) ح : + و از آن (۱۲) ب : بصر

ص ۲۶

(۱) ب : بود (۲) ل : ب : - دشت (۳) ح : فایده های (۴) ج : بد آن (۵) ل : ب : محمد (۶) ل : ب : لگوری (۷) ح : مردان این راه است (۸) ب : بیایی (۹) ب : چند روز (۱۰) ل : - آمد

ص ۲۷

(۱) ب : وعده (۲) ح : آن شخص (۳) ل : شان (۴) ل : ب : محمد (۵) ب : ح : التمش (۶) ب : - سلطان (۷) ب : ح : تمش (۸) ح : مقتضا (۹) ب : مراد (۱۰) ل : - هم ، ج : هم (۱۱) ب : - بلکه (۱۲) ب : قدس سره (۱۳) ب : مقتضا (۱۴) ل : ب : - او (۱۵) ب : حلقه (۱۶) ب : ح : داشته دوارده (۱۷) ل : ب : گذارده (۱۸) ب : ح : التمش

ص ۲۸

(۱) ج : بریط (۲) ب : شریف (۳) ب : مولانا (۴) ب : ج : همصد (۵) ب : غصه (۶) ب : آورده (۷) ج : ائمه : د : اثنا (۸) د : حو (۹) د : کرده (۱۰) ب :

— و (۱۱) ج : زبانه (۱۲) ل : ب : ح : روی (۱۳) ج : پند (۱۴) ل : ج : — حاجی
(۱۵) ح : گنجشکر (۱۶) ج : حاضر شدندی

ص ۲۹

(۱) ب : د : ضعیف (۲) ب : د : — ضعیف (۳) ج : رقصیدی که (۴) ل : د :
چنان (۵) ل : ب : د : خدا را (۶) ل : ب : ثبات (۷) ب : — وحصار (۸) ب :
اعجاب است (۹) ح : دعویهای (۱۰) ل : ج : هضم (۱۱) ح : + است

ص ۳۰

(۱) ب : مطم (۲) ج : یک جنس (۳) ل : — است (۴) ل : — من (۵) ب :
لدای (۶) ج : ملحد (۷) ح : حضرت ب (۸) د : — زوریه (۹) ب : — از (۱۰) ب :
اولیه، د : اولیا (۱۱) ج : پنهورا (۱۲) ل : نازک که کینه ؛ ج : د : نزدیک بهماز که
کینه (۱۳) ج : پنهورا (۱۴) د : محمد نام بن (۱۵) ب : د : شجها (۱۶) ب : — سلطان

ص ۳۱

(۱) د : وحود (۲) د : و در (۳) ح : و دوسته (۴) ح : ششم و دست و دو
(۵) ل : رحلت (۶) ح : و کز (۷) د : نیاز الدین (۸) ج : مطب الاولیاء (۹) ج :
کشید (۱۰) ب : ادم (۱۱) ب : ح : خلوة (۱۲) ب : د : تطویل (۱۳) ل :
ششد و هشتاد، ب : ح : هفصد و هشتاد : هفصد و هشتاد (۱۴) ج : — ده‌اوی
(۱۵) ب : ح : د : خلایا (۱۶) ب : ح : د : خلایا (۱۷) ب : ح : د : شمار
(۱۸) ب : د : که از (۱۹) ب : د : — به (۲۰) ب : مطور

ص ۳۲

ل : ب : دعا (۲) ب : هست (۳) ح : آلا، د : لا (۴) ب : ح : مشهوران (۵) ل :
جند (۶) ب : ح : — مظهر . . . قدم بره که (۷) د : ۴ (۸) ب : ح : د : بجاهده
(۹) ب : بایستاده (۱۰) ل : ب : د : — بدل . . . است (۱۱) ب : ح : د : — و
(۱۲) ب : — سر حلقه (۱۳) د : — نیت (۱۴) ب : ح : د : بودت (۱۵) ب : در
صین مایه ؛ ج : نصف صین . . . د : نصف بسین مایه . . . (۱۶) ح : متنا
(۱۷) ب : امالت (۱۸) د : پسند اوده (۱۹) ب : آید : د : آید و (۲۰) ب :
— و (۲۱) ب : + د

ص ۳۳

(۱) ب : بدعتها (۲) ب : - مدار (۳) ح ، د : شاه مدار (۴) د : + سر (۵) ح :
که را (۶) ب : آمده (۷) ح : قسم الله سره (۸) ب : بعمدة (۹) ب ، د : نظام
الدين اوب (۱۰) ح : بکشودی (۱۱) ب ، ح ، د : - واکمل لتحيات (۱۲) ب : يا الله

ص ۳۴

(۱) ب : - عشق (۲) ح : + الله (۳) ب ، د : حلهه (۴) ب : وی (۵) ح :
در دینی (۶) ب : عتقی (۷) ب : بن حمد ؛ د : - بن احمد (۸) ل : سلطان المشايخ
اندم الدين (۹) ل ، ب ، ح : ولله (۱۰) د : علاو الدين (۱۱) ل ، د : گذارش
(۱۲) ب ، د : حلهاء (۱۳) ب : آوردند (۱۴) ب ، ح ، د : گذرايدند (۱۵) ب : - و

ص ۳۵

(۱) ب ، ح ، د : + وليا (۲) ب ، ح ، د : - وی (۳) ب ، د : + وی ، ح : وی
را (۴) ح : تميز (۵) ل : شرع (۶) ل ، د : بگرفت (۷) ب : - و (۸) د : علمه (۹)
ل ، د : احارة (۱۰) د : تر س (۱۱) ح : - واندن (۱۲) ب : و (۱۳) د : - و عشق
داد (۱۴) ب : - وی (۱۵) ب : برود و (۱۶) آ : ب : د کريا بين

ص ۳۶

(۱) ب : مولاه (۲) ب : ب (۳) ب ، ح ، د : بخور در بخار الاحبار
(۴) ح : و چون (۵) ل ، ب ، د : - بيت (۶) ح : ميرمود (۷) د : - فرمود (۸)
ل ، ب ، د : - بيت (۹) ب : - و (۱۰) د : - آن

ص ۳۷

(۱) د : بر ماله بر (۲) د : کردند (۳) ح ، د : ميرمود (۴) ح : - و (۵) ح :
+ مرتبه (۶) ل ، ب ، د : بهناد و سه (۷) د : کي (۸) ح ، د : مي (۹) د : رايه
(۱۰) د : - م

ص ۳۸

(۱) ب ، ح ، د : مردی (۱۲) ل ، ب ، د : در نسخه «د» از «ت» بعد دو صفحه
تا «درم بختر بعش آید» حای است (۱۳) ح : ميرمود (۱۴) ح : سر رزی (۱۵) ح :
+ ایات

ص ۳۹

(۱) ج : مشعر بر آن (۲) ج : خشت (۳) ل : احیای

ص ۴۰

(۱) ج : + آن (۲) ب : ج : ل : - و رقی (۴) ل : د : تعذیر

ص ۴۱

(۱) د : ۳۰ (۲) ج : التمشی (۳) ل : ح : بود مد کری ؛ د : بودند و (۴) د : تذکری (۵) ج : د : ها (۶) ل : ب : د : بگدارد (۷) ب : ح : د : بالا (۸) ح : بیت (۹) ج : + بیت ا د : + ربامی (۱۰) ج : + بیت (۱۱) ب : مردان توالی (۱۲) ج : سجو (۱۳) ل : - از این حوایج (۱۴) ح : د : بگو

ص ۴۲

(۱) ب : - حوایج (۲) ح : بی (۳) ح : وی (۴) ب : مرئب (۵) ل : ح : - و (۶) ح : صاحب نعمت دیگر چیزی قبول کرد (۷) ب : + بمعرد (۸) د : - این (۹) ح : - خاطر گرفته (۱۰) ل : د : ابو سعید ابی العسر (۱۱) ح : صادق (۱۲) ح : د : فرمود (۱۳) د : اسباب (۱۴) ل : د : در (۱۵) ح : مؤذن (۱۶) ب : - شیخ ابو سعید میخواست (۱۷) ل : ب : ج : در آرد (۱۸) ح : + ار (۱۹) د : ششمین قرایی (۲۰) ج : شد

ص ۴۳

(۱) ل : ب : - شیخ (۲) ج : کاغذ پیچیده بوی (۳) ح : + را (۴) ل : ب : ح : - و (۵) ب : رسیده (۶) ب : میخورده (۷) ح : (نصفه بدل) سه کدوره (۸) د : - که مشرف بر آب باشد (۹) ح : غدی ؛ نصفه بدل ؛ علت (۱۰) ج : یکبار (۱۱) د : - در (۱۲) ب : - را

ص ۴۴

(۱) ج : عرصه (۲) ح : نویسد (۳) ب : - که (۴) ج : حوایب (۵) ج : چه کار (۶) ب : د : + و (۷) ب : د : - بعد ازین (۸) ب : مرا چوری گوید (۹) ب : هر خداشقی (۱۰) ب : کجها (۱۱) ح : دکاسه (۱۲) ب : القاده (۱۳) ب : فرود (۱۴) د : وچنان (۱۵) ل : ب : د : گدارده ام (۱۶) ل : ب : د : گدارده اید (۱۷) ل : ب : د : بگذاریم (۱۸) ل : ب : د : میگذرد (۱۹) د : - و میفرمود (۲۰) ج : فرمود (۲۱) ل : ب : د : فرودا (۲۲) د : آن که

ص ۴۵

(۱) ب : دوز (۲) ل : مردریک ؛ ب : مرد . . . یک ، د : مردریک (۳) ح :
 - در ؛ بخله (۴) د : ده (۵) ب : گشت (۶) ب : آمده است (۷) ب : . . . ح
 (۸) د : حورسی (۹) د : همتاء (۱۰) ل : ب ؛ ح : د : فرسود (۱۱) ل : ~ برادر (۱۲)
 د : مهملان (۱۳) ب : د : بالاء (۱۴) ب : - و (۱۵) ح : + بیت

ص ۴۶

(۱) ب : - حق (۲) ب : د : سبب (۳) ب : مخلص (۴) ب : د : طعم گرفت
 (۵) ب : ح : - ستو (۶) ب : بعضی سیرت و صورت (۷) د : بطنضا (۸) ب : امره
 (۹) ب : ر : سلطان (۱۰) ب : امره (۱۱) د : - گرفت (۱۲) ح : باندوز (۱۳)
 ب : درد

ص ۴۷

(۱) د : . ثماین و ماهه و متعانی (تثانی) شیخ (۲) د : + فرسود (۴)
 ب : د : - چر (۵) ل : ب : د : - المشایق (۶) ح : فریدالقی (۷) ل : ب :
 د : با امر (۸) ح : د : رمی (۹) ح : رسد (۱۰) ب : + و (۱۱) ب : د : داد
 (۱۲) ل : و گف . . . نوشته اند . شیخ : ح : ~~رسد علی~~ (۱۳) ب : صدر (۱۴) ح :
 خوارق (۱۵) ح : حاجات

ص ۴۸

(۱) ب : د : بوده (۲) ح : د : سروده (۳) ب : ر : (۴) ب : کده ، + و
 (۵) ب : ضربه (۶) ل : ب : ح : د : دیگری (۷) ح : سریه (۸) ب : مولانا (۹) ب :
 علاوالدین (۱۰) ح : اسرارهم (۱۱) ب : مولانا (۱۲) د : - و (۱۳) ح : - الله
 (۱۴) ب : مولانا (۱۵) ح : د : چنگه (۱۶) ب : جاسها (۱۷) ب : د : هوه
 (۱۸) ب : د : سرما (۱۹) ب : مولانا (۲۰) ب : و شیخ صدر الدین (۲۱) ب :
 بمقتضاه (۲۲) د : ایلام تکلیف (۲۳) ب : کرد

ص ۴۹

(۱) ب : دوم (۲) د : شد (۳) ل : - و عسا (۴) ب : ح : د : - رعایا و (۵) ب :
 فساد (۶) ب : - و (۷) د : همصد (۸) ب : ح : د : ششش (۹) ب : ح : (۱۰) ح :
 بوده (۱۱) د : شد (۱۲) ح : خنجر (۱۳) ح : حصری (۱۴) ب : ح : گاروی (۱۵) ح :

رجعت الله عليهم (۱۹) ج : آلتها (۱۷) د : اشاره (۱۵) ل : نمود (۱۹) ل : - بالآخر
(۲۰) د : مجری عادت (۲۱) ب : د : دمراد (۲) ح : زمان (۲۳) ب : ح : د : + سلطان

ص ۵۰

(۱) ب : د : هوا (۲) ب : د : دوگتی (۳) د : - که (۴) ج : + بیت (۵) ب :
طلب (۶) ب : لیم (۷) د : - در (۸) ب : د : - اب سلطان ... حکم بوده (۹)
ل : الفعال (۱۰) ل : ب : ج : د : حلفاء

ص ۵۱

(۱) ب : او (۲) ب : + که (۳) ح : + سلطنت (۴) ب : د : امراء (۵)
ل : مکنی : ج : د : تسکینی (۶) د : آورد (۷) ل : سعمانه (۸) د : روی
(۹) ل : سید (۱۰) ب : بالا

ص ۵۲

(۱) ح : لجوردی (۲) ب : د : استفاد (۳) ب : شهورق (۴) ج : لمی کرد (۵)
ل : - را (۶) ب : د : امراء (۷) ح : موکی : د : مولانا (۸) د : - و (۹) ل : ب :
- و (۱۰) ح : داشتند (۱۱) ج : - آجماعه (۱۲) ب : علماء (۱۳) ب : د : علماء
(۱۴) ب : گرفته (۱۵) ب : کتک (۱۹) ج : چ کرد (۱۷) ل : بیان (۱۸) ب : د :
اشاره (۱۹) ب : د : بر اندازد

ص ۵۳

(۱) ب : علماء پرور (۲) ب : د : امراء (۳) ب : خطاء (۴) د : عدل (۵) ح :
رو (۶) ب : بهاء (۷) ب : او (۸) ح : لسمعه بدل 'وقلندران است' دارد (۹) ل : ب :
د : گذاردی (۱۰) ب : د : آست (۱۱) ل : جمال : ب : جلال (۱۲) ل : د :
- هالوی (۱۳) ل : ب : د : حنفه (۱۴) ب : د : صحبتها (۱۵) ب : د : - ی
درویشاله ... مجلس (۱۶) ب : - حاضر شدی (۱۷) ب : مولاء (۱۸) ج : تدبیری
(۱۹) ب : ح : د : علماء (۲۰) ب : ح : قضی القضاة (۲۱) ب : حلال (۲۲) ح : بود

ص ۵۴

(۱) ج : لئاق (۲) ب : مولاء (۳) ب : مولانا (۴) ب : د : - باز (۵) د :
- اورا (۶) ب : ج : + ربعی (۷) ب : بلیک (۸) د : - او (۹) ح : دلیم (۱۰) ج :
وی (۱۱) د : - سلطان (۱۲) د : اب گوری (۱۳) ب : ج : + صوی (۱۴) ل : ب : و

(۱۵) ب : - بود ، ح : بوده (۱۶) ح ، د : و در (۱۷) ج ، د : - و (۱۸) ب ، د :
فناء (۱۹) ب : ماله

ص ۵۵

(۱) ح : - او (۲) ب ، د : - دادم (۳) ل ، ب ، د : خلفاء (۴) ج : بود (۵)
ل : - و (۶) د : د (۷) ب : + اولیا (۸) ب : الله تعالى (۹) ب ، د : عرجه داشت
(۱۰) ب : گسرائید (۱۱) ب : - که (۱۲) ب ، د : جده (۱۳) ب : سیرالاولیاء

ص ۵۶

(۱) ب : - بلاء ؛ د : بالا (۲) ب ، د : سودا (۳) ح : + بیت (۴) ب : زعولت
(۵) ب : - لیز (۶) ب ، د : - ده

ص ۵۷

(۱) ب : - کاسه (۲) ح ، د : : الیهین (۳) ب : - هر (۴) ب ، ح : هتفد
(۵) ب : هتف ؛ ح : بست (۶) ب ، ح ، د : : بهشتورای (۷) ج : لرمودی (۸) د :
خلفاء (۹) ب : - و (۱۰) ج : هرجه دشتیم

ص ۵۸

(۱) ب : نظام الدین اولیا (۲) ب ، ح : هتفد (۳) ب ، د : - مبدل (۴) ب :
وتعها ؛ د : وتعها (۵) ب : - و (۶) ح : بود (۷) ب ، د : : التعلی ؛ ح : الشمس
(۸) ب : بعبادت و طاعت (۹) ب : بچایتها

ص ۵۹

(۱) ب : جنگها (۲) د : آمده (۳) ح : هتفد (۴) ب ، د : آورده (۵) ب ، ح :
+ و (۶) ب : صد (۷) ب ، د : گشت (۸) ب : العنم (۹) ب : من الله

ص ۶۰

(۱) ح ، د : - و (۲) د : گیرد (۳) ح : کند (۴) د : - جمله (۵) ب ، د :
لاچار (۶) د : چنانکه (۷) ل : شیخوخیت (۸) ل : - محمود (۹) ب : میابه
(۱۰) ج : شود

ص ۶۱

(۱) ح : + بیت (۲) د : بری (۳) ب : مولانا (۴) ج : مزخرفات (۵) ب :

مولانه (۶) ب : د : و (۷) ج : بدست (۸) ح : - و بر گردانید (۹) ب : ح :
 + رباعی (۱۰) د : ه لاء (۱۱) ب : عام (۱۲) ب : - و (۱۳) ب : مولانا (۱۴) ب :
 د : کرده (۱۵) ب : مولانه (۱۶) ب : محمود ... شیخ نصیرالدین دست ...
 (۱۷) ح : آزارها

ص ۶۲

(۱) د : شده (۲) ح : س : ر : د : ا : باده (۴) د : طعام (۵) ل : سایه (۶)
 ب : د : + بر زبان مبارک آهسته برسد : ح : - بر زمین آهسته راند (۷) د : با خشودی
 (۸) ب : - نمود (۹) ب : د : روح القدس (۱۰) ب : + اکنون (۱۱) ب : مشکل
 (۱۲) ب : د : شد (۱۳) ب : باده (۱۴) ب : طریق

ص ۶۳

(۱) د : او (۲) ب : مولانا (۳) ل : ب : ح : د : لا ترد (۴) ج : + محمود
 (۵) ب : مولانا (۶) ب : مولانا (۷) ب : - و (۸) ح : شریف (۹) ج : مکتوب (۱۰)
 ل : بدان (۱۱) ب : است (۱۲) ب : - هر چه از مواهب است

ص ۶۴

(۱) ب : + و (۲) ح : + والسلام (۳) ب : د : راجها (۴) ح : فتح (۵) ل :
 سبعمایه (۶) ب : صماء : ح : صفای (۷) ب : د : علماء (۸) ل : ح : د : ارشاد حضرت
 (۹) ج : د : - المشیخ (۱۰) ب : عرصه اشمی (۱۱) ب : نمودند (۱۲) ب : مولانا

ص ۶۵

(۱) ب : مولانا (۲) د : قراة (۳) ب : نمود (۴) ح : مصالای (۵) د : + از
 (۶) ج : مطارحة (۷) ج : آن (۸) ب : روح القرا (۹) ح : ایت (۱۰) ح : چوهره
 (۱۱) ب : مولانا (۱۲) ح : او (۱۳) ح : بود (۱۴) د : ربانی و هر

ص ۶۶

(۱) ح : میمود (۲) ب : ح : د : بزرگتر (۳) ب : + حضرت (۴) ح : ولایت
 و کرامت موصوف (نسخه بدل مخصوص) (۵) ب : اقرباء (۶) ب : اقرباء (۷) ح : ل :
 ب : د : درین : ح : دراین (۸) د : علماء

ص ۶۷

(۱) ل : ب : - الحق و (۲) ب : + و (۳) ج : د : ریاضات (۴) ب : حیرالاولیاء
 (۵) ب : شیخ (۶) ب : آورده چون (۷) ل : ح : باشند (۸) ب : - فرید (۹) ب :

امانات (۱۰) ب : د : عالی (۱۱) ب : چوثره (۱۲) ب : رو (۱۳) ب : ج : د : — محمد
(۱۴) ب : ج : د : اثناء (۱۵) ب : مولانا (۱۶) ب : د : رساله (۱۷) ب : ج : د :
+ خدا (۱۸) ب : مولانا (۱۹) د : + چون روز ... سید آمد (۲۰) ب : د : له
مستادله (۲۱) ب : بودله (۲۲) ب : د : فاضل و کامل (۲۳) ب : — عالم

ص ۶۸

(۱) ج : اومتادان (۲) د : ابتداء (۳) ب : رحمت (۴) ک : — و خلافت نامه
(۵) ج : گوشته (۶) ب : د : خلعتی فان ام (۷) ب : د : — را (۸) ب : د : قضاء
اود : ج : لقهای اوده (۹) ب : د : طبی (۱۰) د : حیوة (۱۱) ک : د : خلفاء

ص ۶۹

(۱) د : ثنی (۲) ب : د : کراسه (۳) ب : گرفته (۴) ب : لاسها و خفته
(۵) ب : میوشت (۶) ب : د : رحمت یکم (۷) ج : قاهی (۸) ب : منظم (۹) ج :
— فضایل و (۱۰) ب : د : کیامنه (۱۱) ج : د : بودم

ص ۷۰

(۱) د : + بود (۲) ک : ب : — او (۳) ب : بود (۴) د : — بر (۵) د :
— شهر (۶) ب : — و (۷) ب : جسته او : د : خسته او (۸) ب : د : آباء
(۹) ب : + و (۱۰) ب : دعاء (۱۱) د : آمدله (۱۲) ج : صحت و راحه
(۱۳) د : رسیده (۱۴) ب : کنزالحیله (۱۵) ج : بخش

ص ۷۱

(۱) ج : دو یمن خواجه (۲) د : خاموش (۳) ج : هیومین (۴) ب : د : طلبه
(۵) ب : د : رسالید (۶) ب : د : علم (۷) ب : لهاد (۸) ک : د : ج : + من
(۹) ب : اثناء آن ، اثناء این (۱۰) ج : رو (۱۱) ب : نظام الدین (۱۲) ب :
نظام الدین (۱۳) د : دول

ص ۷۲

(۱) ج : مالم (۲) ب : چشمهء (۳) ج : گفتم (۴) د : بوده (۵) ک : د :
— بلی (۶) ب : بوده (۷) ک : د : ب : — شده (۸) ب : رسالیده (۹) ج : — اولیا
(۱۰) ب : د : ما (۱۱) د : آمد

ص ۷۳

(۱) ج : آورد و (۲) ب : خیا والدین (۳) ج : - وقت (۴) ج : عضد الدولة
(۵) ب : مولانا (۶) ب : کاشانی (۷) ل : - فراوان (۸) ب : کاشانی (۹) د : + چنانچه
مجاور معلوم شد . (۱۰) ج : - لیاق (۱۱) ب : نظ الدین (۱۲) ل : ب : معنی
(۱۳) ب : د : - میگردد (۱۴) ب : ج : د : کلیم اللهی

ص ۷۴

(۱) ج : + بیت (۲) ج : لعد (۳) ل : ب : د : اولیاء (۴) ب : د : خلفاء
(۵) ج : رسید (۶) د : سعادتها (۷) ج : کبیر الاولیا (۸) ج : دیدیم (۹) ج : یافتم
(۱۰) ح : + او (۱۱) ج : خاص (۱۲) ل : دیگر (۱۳) ل : ب : د : خلفاء

ص ۷۵

(۱) ب : واقعه (۲) د : + و (۳) ب : + که (۴) ب : د : بجهت (۵) ب : مصلحا
(۶) ل : - را (۷) ... : خالق (۸) ~~استغفار~~

ص ۷۶

(۱) ل : یکسر (۲) ج : - این (۳) ج : - می (۴) د : - در (۵) ب : ح : د :
نشد (۶) ل : ب : د : گماری (۷) ج : چیری (۸) ح : - و (۹) ب : د : خلفاء
(۱۰) ل : ب : د : علماء (۱۱) ل : د : تلمذی (۱۲) ل : د : - علم (۱۳) ب : شمس
(۱۴) ب : - چون (۱۵) ج : اوده (۱۶) ب : بوده (۱۷) ل : بزدوی (۱۸) ل : ب : ج :
اثاء (۱۹) ب : دریاء

ص ۷۷

(۱) ج : رو بزین (۲) د : + ما (۳) ل : ب : بزدوی (۴) ب : مشکل
(۵) ب : برسید (۶) د : نیای عالی (۷) ب : مولانا (۸) ب : مولانا (۹) ب :
مولانا (۱۰) ج : + یعی (۱۱) : ب : نظم (۱۲) د : علوم (۱۳) د : - که
(۱۴) ب : مولانا (۱۵) ب : د : لاچار (۱۶) ب : د : سطری

ص ۷۸

(۱) ب : - که (۲) ج : + بو (۳) ب : ح : د : - ویکسان دهی (۴) ج : د :
درین (۵) ج : که ام (۶) ب : مولانا (۷) ج : + بیت (۸) ب : د : - ذکر (۹)
د : بادادت (۱۰) ج : بود (۱۱) د : بادادت (۱۲) ج : + رباعی (۱۳) ب : د : موئی

(۱۴) ب، د : سپید کوسیه (۱۵) ج : نفس ؛ د : - لشی (۱۶) د : - دم (۱۷) ب :
- من (۱۸) ج : + بیت

ص ۷۹

(۱) ل، ب، د : می مطمئنا بی (۲) ب، د : فرمود (۳) ب : مولانا (۴) ج : آمده (۵) ب، د : مولانا (۶) ج : - محمود (۷) ب : مولانا (۸) ب، د : زمان
(۹) ل : - را (۱۰) ب : الذاخته بود ؛ د : ابتدا می نمود (۱۱) ب : رود (۱۲) ب، د :
د : مخالفها (۱۳) ج، د : خدا را (۱۴) د : تنهای ؛ د : تنها (۱۵) د : برون
(۱۶) ب : ازد (۱۷) ب : - خود (۱۸) ب : میفرستد (۱۹) ب : فردا

ص ۸۰

(۱) ج : دبی (۲) ب : + باز (۳) ب، د : عرس (۴) ج، د : ذکرگون
(۵) ح : نعمان (۶) ب، د : آخر (۷) ب، ح، د : خلفاء (۸) ج : - المشایخ (۹) ل، د :
ب : - میداشته اند (۱۰) د : مولانا (۱۱) ح : خود (۱۲) ب : مولانا (۱۳) ج :
آمد (۱۴) آمده سلام (۱۵) ب : - و (۱۶) ب، د : + شکل (۱۷) ب : شکان

ص ۸۱

(۱) ب : + و (۲) ح : دور تر (۳) ب : آن مرد (۴) د : برسد (۵) ب، د :
عرض (۶) ح : سلطان المشایخ (۷) ب : مولانا (۸) ل، ب، د : علم (۹) د : علماء
(۱۰) ب : - درس (۱۱) ب، د : می الحقیقة (۱۲) ل، ب، د : لن يؤمن احدکم
(۱۳) ب : یافت (۱۴) ب، ح، د : خدا (۱۵) ب، د : امراء (۱۶) ل : بتلی ؛ ب :
تبیالی ؛ د : بتلی (۱۷) ل : + لب (۱۸) ج : بوده (۱۹) ب : - داشت
(۲۰) ج : + سلطان (۲۱) ج : + آن (۲۲) ج : - و هیچ

ص ۸۲

(۱) ل، ب، د : در این لشکر (۲) ح : و الا (۳) ج : - المشایخ (۴) ل، د :
مجاهده (۵) د : اولیاء (۶) ل، ب : گذارد (۷) ب : بجبهه (۸) ل، ب، د : تنبهه
(۹) ح : نشاء (۱۰) ب، ج، د : آمده (۱۱) ل : شعراء ؛ ب : شعرا (۱۲) ب، د :
اداء

ص ۸۳

(۱) ج : پوشیده (۲) ج : که در جوار خاله وی می بود بود (۳) ج : + بود

(۴) د : طراز (۵) ب : - کله (۶) ج : لفحات الانس (۷) ج : امیر خسرو (۸) ب :
شیخ نظام الدین : ح : شیخ الاسلام : د : شیخ (۹) ل : ب : الشا : د : الشاه
(۱۰) ج : + رباعی (۱۱) ب : بنظم نثر (۱۲) ل : ملکوت (۱۳) ب : زاست
(۱۴) ب : د : خدا (۱۵) ل : ب : د : عجبونه (۱۶) ب : د : شعراء (۱۷) ب : عالم
(۱۸) ب : د : الزاه (۱۹) ل : د : - و

ص ۸۴

(۱) ج : + رتبه (۲) ل : معطلت (۳) ل : ج : کوشد (۴) د : - بر (۵) د : - اصلی
(۶) ل : ب : د : - والسلام (۷) د : - بالجملة (۸) ب : امیر (۹) ب : خلفاء
(۱۰) ل : - غلوت و (۱۱) ج : وی (۱۲) ل : د : شد (۱۳) ب : ج : د : دوم
(۱۴) ج : لایم (۱۵) ب : د : دعاء (۱۶) د : بقاء (۱۷) ب : د : بقاء (۱۸) د : شد

ص ۸۵

(۱) ب : امیر (۲) ل : ب : د : - معبد کن (۳) د : - و (۴) ل : مقابله (۵) ب :
براه (۶) ل : ب : د : دهم (۷) ل : ب : ج : د : ذی قعدة (۸) ج : + قطعه (۹) د :
- فصل (۱۰) ح : + و (۱۱) ب : ج : د : بود (۱۲) ج : + نخل (۱۳) ب :
- خوصم یا آه . . . خاله میخیزد (۱۴) د : آسانها (۱۵) ب : خوصم یا آه . . .
کز خاله میخیزد

ص ۸۶

(۱) د : افغان عبد (۲) د : بود (۳) د : - عت (۴) د : بمنتضاه (۵) ب : ج :
لمود + ایت (۶) ب : اثناء (۷) ب : ح : د : اثناء (۸) ب : الحمد لله (۹) ب : ج :
+ قطعه

ص ۸۷

(۱) د : ضیاءالدین (۲) ب : - در ملک مخلصان (۳) ل : ج : عالی (۴) : +
علیه (۵) د : افراء (۶) ب : ملقاء (۷) ب : بقرت (۸) ل : د : - و (۹) ج : د :
خسرو مختوران (۱۰) ج : + منجری دهلوی (۱۱) ج : محبتی (۱۲) ج : + و
(۱۳) د : - در (۱۴) د : ضیاءالدین (۱۵) ب : + و (۱۶) ج : اتحاد (۱۷) ب : راضی
(۱۸) ج : اوستاد (۱۹) ج : + قطعه (۲۰) ب : - آنچه (۲۱) ب : ج : این است

ص ۸۸

(۱) ب : - بهاجمله (۲) د : ضیا الدین (۳) ک : ب ، د : - لطافت (۴) د :
 - سهارت (۵) د : بمقتضاه (۶) ب : احتیار و یا اضطرار ؛ ج : اختیاراً یا اضطراراً ؛
 د : اختیار یا اضطرار (۷) ج ، د : - ملازمت و (۸) ج : پادشاهی (۹) ب ، ج :
 بوده (۱۰) ج : برگرفت (۱۱) ب ، د : ثناء (۱۲) د : فرمود (۱۳) ب : جاسپا ؛
 د : جاسپاه (۱۴) ک : قرار و (۱۵) ک : + او (۱۶) ک : - ثانی (۱۷) ب : مولانا
 (۱۸) د : - انقیاد و

ص ۸۹

(۱) ب : مولانا (۲) ج : بی (۳) ب : مولانا (۴) د : ضیا و الدین (۵) ج ،
 د : متراهی (۶) ک : - گرفته (۷) ب : فرض (۸) ب : مولانا (۹) ب : ضیاءالدین
 (۱۰) ب : مولانا (۱۱) ب : مولانا (۱۲) د : برون (۱۳) ک : - مولانا ؛ ب :
 مولانا (۱۴) ک ، ج ، د : لشی (۱۵) ج : بودی (۱۶) ب ، ج ، د : - ملک و
 (۱۷) د : مهدوی (۱۸) ک : کروی (۱۹) د : کارها

ص ۹۰

(۱) د : ان (۲) ج : اعلای (۳) ک : مستعد (۴) د : - موصوف (۵) ج : بتقریر
 (۶) د : - بود چنانکه... ملازم (۷) ب : - وفات یافت ؛ د : - یافت (۸) ج : + الله
 (۹) ب : بهاولالدین (۱۰) ب ، د : بود (۱۱) ب : وی

ص ۹۱

(۱) ب : + و (۲) ج : + کرم الله وجهه (۳) ب ، ج ، د : ذی قلعه است و
 (۴) ب ، ج : وی (۵) ک : - فریب بهمت بل... تعلق است (۶) ب ، ج ، د : فناء
 (۷) د : لوی (۸) ب ، د : - چون (۹) ک ، ب ، د : چندی (۱۰) ج : + و (۱۱)
 ب ، د : + برخی (۱۲) د : - اند (۱۳) ب : اقلیم ؛ د : قلم

ص ۹۲

(۱) ب ، د : شود ؛ ج : + و (۲) د : - و (۳) ک : - تعلق (۴) ب : نگویم
 (۵) ک : دریاء (۶) د : - رقعہ (۷) ب ، د : - رقعہ (۸) ج : بروی (۹) ج : آمد
 (۱۰) ب : گفتید (۱۱) ج : + و (۱۲) ح : الشمس (۱۳) د : - آن (۱۴) ج ، د :

- جمع

ص ۹۳

(۱) ج : نبود (۲) ب : بود (۳) ب ، د : بخشاه (۴) د : - اولیا (۵) د : - و
(۹) د : - خو (۷) ل : من (۸) ج : استیلا (۹) ج : بفرزندی (۱۰) ج : + خود
(۱۱) د : - بوجی (۱۲) ب : بروایتی (۱۳) ب : - نصیرالدین ... و (۱۴) ج :
+ محمود ؛ د : - نصیرالدین مرید (۱۵) ب ، د : - بعد از ... در حلقه (۱۶) ب ، د :
- ریاضیه کشید (۱۷) د : - برای (۱۸) ب ، د : - بگ (۱۹) ب : ... و
(۲۰) د : زمین (۲۱) د : - و

ص ۹۴

(۱) ب : شد (۲) ب ، د ، ج : + و (۳) ج : بگری (۴) ل : احرى (۵) د :
بآب (۶) ل : اند (۷) ل ، د : - مهاجران (۸) ل : رداند (۹) ج : زیادت (۱۰) ل ،
ج ، د : - را (۱۱) ل : - فی الارض (۱۲) ب : عبد (۱۳) د : - با (۱۴) د : - و
(۱۵) ب ، د : تولگری

ص ۹۵

(۱) د : گیرند (۲) د : - بنگه شمار (۳) ب : کعبه (۴) ب : موة (۵) د :
حیاتاً (۶) د : بست (۷) ج : + بست (۸) د : + اگر (۹) ج : - عالم (۱۰) ج : گو
(۱۱) ج : اوچه (۱۲) ج : او (۱۳) د : ... شه (۱۴) ل ، ب ، د ، ج : او

ص ۹۶

(۱) ب برگشت (۲) د : - از (۳) ح : - مخدوم (۴) ل : - بر (۵) ل : که بی
(۹) ج : + تعالی (۷) ل : از چون (۸) ب ، د : برخودان ؛ ج : + ان (۹) ل : - و
(۱۰) ج : - و (۱۱) ب ، د : - بی (۱۲) د : - او را (۱۳) ب ، د : بالاه
(۱۴) ج : اخروی (۱۵) ب : مولاه

ص ۹۷

(۱) ب : خلفاء ؛ د : خلفا (۲) ب ، د : نداشت (۳) ب : از لجا (۴) ج : نشاء
(۵) ب : بختها ؛ د : بختها (۶) ل ، ب : - و (۷) ل : - مودی (۸) ل : - و
(۹) د : تعرض (۱۰) ج : رسالید (۱۱) د : - خست (۱۲) ل ، ب ، د : خلفاء
(۱۳) ج : است (۱۴) ل ، ج ، د : - که (۱۵) ب : مثله (۱۶) ل : - منور (۱۷) ب ،
د : - است (۱۸) ب ، د : - از (۱۹) ب ، د : بوده (۲۰) د : کرده (۲۱) ل ، ج :

(۲۲) امراء ل : کارها ؛ ب ، د : کارها (۲۳) ب ، د : الرها (۲۴) ج : بود

ص ۹۸

(۱) ج : وی (۲) ج : چنداین (۳) خ : این (۴) ج : سلطان المشايخ (۵) د : داشت (۶) ل : - و (۷) ب : نسبت (۸) ب ، د : اقرباء (۹) ب : دأثة (۱۰) د : - غريب (۱۱) ب ، د : سكر (۱۲) ح : عجب (۱۳) ج : - حضرت معذومی (۱۴) د : - كرده (۱۵) ج : عين القضاة (۱۶) ل ، ب : عماء (۱۷) ج : بهتوای (۱۸) ل : علما (۱۹) ب ، ج ، د : - ایشان (۲۰) ب : - عاشقانه (۲۱) ج : - رباعی

ص ۹۹

(۱) ج : كه (۲) ب : ازروش ؛ د : آروش (۳) ج : + بيت (۴) ح : مرآت (۵) ج ، د : لكر (۶) د : كتب (۷) د : عكس (۸) ب : صفا ؛ د : صفا

ص ۱۰۰

(۱) ج : شيخ (۲) ب : - شيخ بدرالدین (۳) ب : سرشت (۴) ج : + در (۵) ب : آمد

ص ۱۰۱

(۱) ل ، ب : + و (۲) ب ، د : اشاره (۳) د : برآنده (۴) ب ، د : غسل (۵) ب : - رياضت (۶) ب ، د : - بمنزل كه می بوده (۷) ل ، د : بهاری (۸) ج : + است (۹) د : صبيب (۱۰) د : لعام (۱۱) ح : + الدين (۱۲) ب : يحيى (۱۳) ب ، ج : شرقا (۱۴) ل ، ب ، د : گذاری (۱۵) ب : اجازة (۱۶) ج : الدين (۱۷) د : کشمیری (۱۸) د : - لیا (۱۹) ج : گشت (۲۰) ب : شده ؛ ج : شد

ص ۱۰۲

(۱) ح : دعاهاء (۲) ب ، د : - درست (۳) ب ، د : صفا (۴) ل ، ب : اولياء ؛ د : اوليا (۵) د : - الدين (۶) : خلفاء ؛ خلفا (۷) د : دران (۸) د : - سيد (۹) د : بقيه (۱۰) ب ، ج ، د : علماء (۱۱) ل ، ب ، د : دعاء (۱۲) ج : - الاول

ص ۱۰۳

(۱) ج : - و (۲) د : تجليه (۳) ب ، د : خوغاه (۴) د : متجلي و (۵) ب : و متجلي (۶) د : - اللهم (۷) ل ، ب ، د : تهدي (۸) ل : - هم (۹) ج : + ليست

ص ۱۰۴

(۱) د : - بود (۲) ج ، د : + و (۳) د : باشد (۴) د : اداء (۵) ج : + یوت
(۶) د : - پاک (۷) ج : + سماء الدین (۸) ح : از برکات (۹) ج : اسماعیل

ص ۱۰۵

(۱) د : شد (۲) ب : دیگر (۳) و ، ب ، د : طیار (۴) د : + و (۵) ب : مطائع
(۶) ب ، د : جنب (۷) د : رمت (۸) و ، ب ، د : ابتداء (۹) د : - از (۱۰) ب :
میطلبد (۱۱) د : هام (۱۲) ب : د دلد (۱۳) ح ، د : جمادی الاول (۱۴) ج :
+ در عهد مکندریه (۱۵) ج : حالت (۱۶) ب ، د : طاهر

ص ۱۰۶

(۱) ب : بهاؤاللین ذکرها (۲) و ، ب ، د : آباء (۳) ب ، ج : کرد و (۴) ج :
+ در اخبار الاحبار مذکور است که (۵) ب ، ج : مولانا (۶) د : داشت (۷) ج :
+ هم (۸) د : بعدی (۹) د : بود (۱۰) و : زلم (۱۱) ج : مرود (۱۲) د : کار

ص ۱۰۷

(۱) ج ، د : درجه (۲) : از آن زمان (۳) ب : - مخالف آمد . . . و هم در
(۴) ب : وی (۵) ج : - مکندر (۶) د : - فاء عبدالله و (۷) ج : بود (۸) ج :
- افضل الصلوات ؛ د : افضل الصلوة (۹) د : تمع و (۱۰) و : - بود (۱۱) و : و صبر
(۱۲) د : - دولعت (۱۳) و : حیا (۱۴) ب : بمقاصد حقیقی فایز میگردد ؛ ج :
بمقاصد حقیقی فایز خواهی گشت و ؛ د : بمقاصد حقیقی فایز میگردد (۱۵) ب ، د :
- بسبب آن (۱۶) د : - آن

ص ۱۰۸

(۱) د : صحبتها (۲) د : پادشاه (۳) و : علماء ظاهری ؛ ب : علماء ظاهر ؛ د :
علماء ظاهری (۴) ج : تمکین گردانم و (۵) د : ن (۶) د : اجانب (۷) د : + از
دعای (۸) د : حرمین الشریعین (۹) ب : سرایی (۱۰) د : - بمقره (۱۱) ب ، د :
نضله (۱۲) ب : - وی (۱۳) ح : - وی (۱۴) ب : هشصد (۱۵) ب : هشصد
(۱۶) و : مر (۱۷) ب : در نهصد و هجده متوجه حصار شادبان شد ؛ د : و نهصد و
هجده متوجه حصار شادبان شدم

ص ۱۰۹

(۱) ب : ا گروه (۲) ج : او (۳) ب : شاه (۴) ج : العاصمه (۵) ج : عليه الرحمه
(۶) ج : + عبدالوهاب (۷) ج : + الله (۸) ج : شدند

ص ۱۱۰

(۱) ب ، ج ، د : - و (۲) ج : - چون (۳) ج : تعین (۴) ب ، د : + دو
(۵) ج : هوشالیدی و (۶) ب ، د : - حضرت مغنوم . . . آورده که

ص ۱۱۱

(۱) ج : بود (۲) ج : بعید (۳) ب ، د : بنضاه (۴) ج : او (۵) ب : لافناد
د : پافتاد (۶) ب : - شاه ابوالعین . . . باش (۷) ب : ککو (۸) ج : رسید (۹) د :
الدیشاه (۱۰) ب : د : امراء

ص ۱۱۲

(۱) د : - و (۲) د : سخن (۳) د : شهبه ام (۴) د : تعذیر (۵) د : بوده (۶)
ب : - روز (۷) ج : آمدی (۸) د : فرمود (۹) د : بقترام (۱۰) ب : فضلاء
(۱۱) د : رعایها

ص ۱۱۳

(۱) ب ، د : جماد الاولى (۲) ب : - استماع (۳) ج : فرما (۴) ب ، د : - و
(۵) ج : بآن عالم انتقال نمود (۶) ج : + بهمش واسطه (۷) ب : + نسبت ارادت
بشیخ محمد جولهوری که یگانه وقت بوده داشت ؛ ج : و نسبت ارادت بشیخ محمد
جولهوری داشت ؛ د : و نسبت ارادت بشیخ محمد جولهوری که یگانه وقت بوده داشت
(۸) ب ، ج ، د : - و به نسبت . . . و شیخ سیمان علیه الرحمه (۹) د : - ها

ص ۱۱۴

(۱) ج : مذکور (۲) ب ، د : + و (۳) ج : + اخبار (۴) ب : - که (۵) ج :
وی (۶) د : الصلوة (۷) ب : بزر (۸) د : وی (۹) ج : مخلصان (۱۰) ج : اورا
(۱۱) د : سجاد . . . کمال (۱۲) ج : بزرگوار (۱۳) ج : موصوف است (۱۴) ج :
یعلم . . . مستقیم دارد (۱۵) ب ، د : نشاء (۱۶) ب ، د : - و (۱۷) ب ، د :
- و (۱۸) ب ، د : + سماع (۱۹) ب ، د : بآنها (۲۰) ب ، د : آباء (۲۱) ب ،

د : - این میرزا خان (۲۲) ج : - این (۲۳) ب ، د : - شده (۲۴) د : - سخن
(۲۵) ب : - باجرا (۲۶) ب ، ح : - بکشد (۲۷) د ، ب ، د : - آن

ص ۱۱۵

(۱) د ، ب ، د : - سال (۲) ب ، د : - ابتداء (۳) ب : - عالمخان (۴) د : - در
(۵) د : - کرد و بملوک . . . پادشاهان (۶) ب : - امراء (۷) ج : - مناسب (۸) د :
دارد (۹) د : - امراء (۱۰) د : - برآں (۱۱) ج : - و (۱۲) ح : - ثماننامه (۱۳) ب ،
د : - و (۱۴) ج : - گوشمال (۱۵) ب ، د : - امراء (۱۶) د : - سپاهها (۱۷) د : - دریا
(۱۸) ج : - بنیاد (۱۹) ب : - سبب (۲۰) ج : - فاسد (۲۱) ج : - و دو (۲۲) د : - و
(۲۳) د ، ج : - این (۲۴) ج : - لکن

ص ۱۱۶

(۱) ج : - و (۲) ج : - وای (۳) ب : - امراء (۴) ب : - مشدد (۵) ب : - و
(۶) ب : - طبعی (۷) ج : - و (۸) ج : - از پدر (۹) ب ، ح : - از پدر (۱۰) ب :
- از د : - و از (۱۱) ب : - ~~بعل~~ (۱۲) د : - چون (۱۳) ب ، د : - بختی
(۱۴) د : - اطاعت (۱۵) د : - اولوالاسمه (۱۶) د : - چاره لصد (۱۷) ب ، د : - و
الاخر (۱۸) ب ، د : - فطانه (۱۹) ب ، د : - آباء

ص ۱۱۷

(۱) ب : - بوالده جد خود ؛ د : - بوالده ما جد خو (۲) ج : - سید کونین صلی الله علیه
وسلم (۳) د ، د : - شاه (۴) ب : - بی همتا ؛ د : - و بی همتای (۵) ب : - استفاد
(۶) ج : - سلیم شاه بن صیر شاه (۷) ب ، ج ، د : - کلیدجر (۸) ب : - هوا (۹) ج : - جمع
(۱۰) ب ، د : - سرای (۱۱) ب : - نهاد و ؛ د : - نهاده بود و (۱۲) ب ، د : - سرای

ص ۱۱۸

(۱) ب ، د : - مه (۲) ج : - اس (۳) ب : - سلطنة (۴) ج : - به شاه (۵) ج : - است
(۶) د : - و (۷) د : - و (۸) ب : - در علوم (۹) ج : - دنیوی (۱۰) د :
چیزی (۱۱) د : - کفر و عصاة ؛ ج : - کفر و عصات (۱۲) د : - ی (۱۳) ب ، د : - اقرباء
(۱۴) ج : - شاه (۱۵) ب : - طول کشید ؛ ح : - کشید ؛ د : - کند (۱۶) د : - چون
(۱۷) ب : - و (۱۸) د : - و (۱۹) د : - و (۲۰) ج : - او

ص ۱۱۹

(۱) ب : — سجاده (۲) د : — توافع و (۳) ب ، د : لموده (۴) ل ، ح : یاخلاق
 (۵) ب ، د : — تام (۶) ل ، ب : — قریشی (۷) د : شیخ ادهن دهلوی (۸) ب :
 مولانا (۹) ل : فتوی (۱۰) ل : — و (۱۱) ل : — و (۱۲) د : — احوال (۱۳) د :
 بروز (۱۴) ج : مخدم (۱۵) ل ، ب ، د : اصل (۱۶) د : مفرموده اند .

ص ۱۲۰

(۱) د : — در (۲) د : — ز (۳) د : خوار ... ذات (۴) ل : درپاضات (۵) ب ،
 د : در سه ثلث و ثلثین و تسعمائه در عهد ظهیر الدین بابر پادشاه ؛ ج : در سه ثلث
 و ثلثین و تسعمائه در اوایل فتح خود اعظم شد در عهد ظهیر الدین بابر پادشاه
 (۱) ب ، د : ار (۷) ب : و ؛ د : — وفات (۸) ب : واقعه (۹) ب ، د : حزام
 (۱۰) ب ، د : — را (۱۱) ب : یاتین (۱۲) ب : مقصود ؛ د : مقصو

ص ۱۲۱

(۱) د : و بهر درها (۲) ح : بیت (۳) ل ، ب ، د : کار (۴) ب : ملک
 (۵) ح : و (۶) ل ، ب ، ح : مقتضای (۷) ب ، د : شیخ جمالی مدس - ره (۸) د :
 — عالم ... باطنی بهره ور و (۹) ب : — و باعتبار ... باطنی بهره ور و (۱۰) ج : او

ص ۱۲۲

(۱) ح : + و (۲) ل : صلحاء (۳) ب : مقتضای (۴) ج : اصل (۵) ح : + و
 (۶) ج : — پدر (۷) ب : رسیده (۸) ب : — و (۹) ب ، د : ملازمت (۱۰) ج : الجانی
 (۱۱) د : جانی (۱۲) ج : + بیت (۱۳) ج : + بیت (۱۴) ج : + بیت

ص ۱۲۳

(۱) د : بشارت (۲) ل : شعراء ، ب : شعرا (۳) د : بشارت (۴) د :
 لعل و قصیده (۵) ب : عظام ، د : عظما (۶) ح : — می (۷) ج : رلم (۸) ب :
 فرموده (۹) ب : + و (۱۰) ب ، د : القصه (۱۱) د : — گستر و بغواهی (۱۲) د :
 اخلاص ، ب ، ح : + نسبت (۱۳) ب : — است نزدیک ؛ ح : — است (۱۴) ل ، ب ،
 د : خانه (۱۵) ل ، ب ، د : طوسی (۱۶) ب : سلطانی ، د : — ن چندان (۱۷) ل ،
 ب ، ج : لساء ، د : — از لسانی (۱۸) ل ، ب ، ح : امراء

ص ۱۲۴

(۱) ب : سینار (۲) ب : فتح (۳) ب ، د : بمقتضاه (۴) ب ، د : روضه ...
 تعلق داشت (۵) ژ : قبر چندی ؛ ب : قبری چند (۶) ب ، ح ، د : آباء (۷) د :
 — مجاوطه (۸) ژ : هست (۹) ب ، د : — بن ؛ ح : این (۱۰) ب ، د : یکتاه (۱۱) ب :
 حمل (۱۲) ب : مجاهدت (۱۳) ب ، ح : کشیده (۱۴) ژ ، ب : — میگویند ، ژ ، ب ،
 د : — و گنجشکر وقت . . نمودار می شد (۱۵) ح : تولدش (۱۶) ژ : انجامید (۱۷) ژ ،
 ب ، د : — نزدیک (۱۸) ب : روضه ، ح : بزمه (۱۹) ب ، د : آباء

ص ۱۲۵

(۱) د : — او (۲) ژ ، ب ، د : ترنای (۳) د : — او (۴) د : پرید (۵) ب :
 — بایید ؛ د : بقصد (۶) د : — ب ؛ الد (۷) د : امام (۸) ژ ، ب ، د : امراء (۹) ژ ، ب ،
 د : امراء (۱۰) ژ ، ب ، د : صور (۱۱) ح : شد (۱۲) ح : کردی (۱۳) ب : سراهای
 (۱۴) ب ، د : — بنا (۱۵) ب : سرای (۱۶) ح ، د : — تعین (۱۷) ژ ، ح : آورد
 (۱۸) ب : — وی (۱۹) ح : کلیدچرخ

ص ۱۲۶

(۱) ژ ، ب ، د : باولس (۲) ح : آمده (۳) ژ ، ب ، د : — و (۴) د : — معبد
 (۵) ح : ست ، د : — بود (۶) ب : و نعم (۷) ب ، ح ، د : شده (۸) د : رسانند
 (۹) د : الصاوة (۱۰) ب : — در (۱۱) ب ، ح ، د : — که بوی منسوب است ؛ + وی
 (۱۲) ب ، د : — و بعضی گویند ... و الله اعلم (۱۳) ژ : — نازل (۱۴) ح : + که
 معتكف ... الخ (۱۵) ژ : + تعمیر خانی ... الخ

ص ۱۲۷

(۱) د : باشی (۲) د : — کوئی (۳) د : — نه (۴) د : — بلاغت (۵) د : نیز
 (۶) د : ک (۷) ح : خواص (۸) ژ : نشاء کم (۹) د : الاشد (۱۰) ب : آ (۱۱) ح :
 — به (۱۲) د : — و ال (۱۳) د : عرق (۱۴) د : لقائیهی (۱۵) د : شوق (۱۶) د :
 محتاج (۱۷) د : صفای (۱۸) د : کسه (۱۹) ب ، د : متفک (۲۰) ب : حجابی
 (۲۱) ح : شد (۲۲) ج : مولی میبده (۲۳) د : معتمد ... (۲۴) ژ ، ب : مشهور (۲۵) د :
 بمقتضاه (۲۶) ج : آمد (۲۷) د : مقتضاه (۲۸) ح : + است

ص ۱۲۸

(۱) د : - آلهی (۲) ح : د : متعدد (۳) د : - تعین (۴) د : - انداق
(۵) ج : تجرید (۶) د : - خود (۷) ح : - بیت (۸) ب : - و (۹) د : ت (۱۰) ب :
بر در تو : د : - در بر (۱۱) ل : - مرتبه (۱۲) ح : اعلوها (۱۳) ب : د : عزیزان
(۱۴) د : طب (۱۵) ح : میکرده در (۱۶) ب : دات : د : ذات (۱۷) ب : صفا :
د : صفاء (۱۸) د : بد (۱۹) د : - رتوا

ص ۱۲۹

(۱) ب : د : استثناء (۲) د : - ظاهر (۳) ب : د : امراء (۴) د : ام (۵) ب :
+ و (۶) د : د : + شاه (۷) ج : + شاه (۸) ج : + شاه (۹) ج : + شاه (۱۰) ج : مباد
(۱۱) د : هم (۱۲) د : - چن (۱۳) ح : وصات (۱۴) ل : ج : د : اکفاء : ب :
اکما (۱۵) ل : ب : د : شرفاء (۱۶) ح : داربد (۱۷) ب : د : ائمه (۱۸) ب : - دو
(۱۹) ب : د : عزیزان (۲۰) ب : + و (۲۱) ل : شد : ج : شد : ب : د :
- بست ثبوت (۲۲) د : - سر (۲۳) ل : ب : د : و (۲۴) د : تست و این
(۲۵) د : بهیسات (۲۶) ب : ح : د : آل (۲۷) ب : حامده ها (۲۸) د : آلود
(۲۹) ب : علمها (۳۰) د : - آورکند

ص ۱۳۰

(۱) ب : واقعه (۲) ح : معین (۳) د : - و (۴) ب : د : امراء (۵) د :
می داشتند (۶) ب : سرما : د : رما (۷) ب : شد : (۸) د : شاه (۹) ل : نمائید
(۱۰) ب : ح : د : علماء (۱۱) ب : - و (۱۲) ح : - و بهار (۱۳) ل : ب : ح :
د : - سرا (۱۴) ب : د : علماء (۱۵) د : فتوای (۱۶) ل : - و (۱۷) ب : د :
- از (۱۸) ب : + قدس سره (۱۹) ل : ب : د : علماء (۲۰) ب : د : موحد (۲۱) د :
- در علم طاهری (۲۲) د : - بلند (۲۳) د : + که (۲۴) ل : ب : د : - او (۲۵) د :
- قبول نکرد و گفت (۲۶) د : - که (۲۷) د : - من در (۲۸) ل : حیف (۲۹) ب :
دو (۳۰) د : - حنیان (۳۱) ل : کردند (۳۲) ل : ب : بعضی (۳۳) ح : - لرور
(۳۴) ب : غرایب و عجایب

ص ۱۳۱

(۱) د : خلفاء (۲) ب : - و شوق (۳) ل : - از (۴) ل : ب : د : خلفاء

(۵) د : - ناضل و (۶) ل و ب ، د : خنده (۷) د : + و (۸) ح : - میل (۹) ج : - و (۱۰) ل و ب ، د : مهمان (۱۱) د : دیگ و (۱۲) ب ، د : آورد (۱۳) د : از (۱۴) د : - بود ، + و (۱۵) د : حسنی (۱۶) ب ، د : بوده بلکه (۱۷) د : - برکات (۱۸) خالوادها (۱۹) ب : به‌والدین (۲۰) ب : کرده (۲۱) د : سند (۲۲) ب : تبرک (۲۳) د : - لم و (۲۴) ب ، د : - مثل وی (۲۵) ب ، د : داشته (۲۶) ج : نموده (۲۷) ج : بگذراندن (۲۸) ل و ب ، د : تلمذی کردند (۲۹) ب : علماء

ص ۱۳۲

(۱) د : - رکن (۲) د : - چه تربید (۳) د : خوش خرویش (۴) د : لاگه بروی حضرت خواجه (۵) ب : - بروی (۶) د : - ... غ (۷) ب ، د : مکنید (۸) ل و ج : - روضه (۹) ب : - وی (۱۰) ب ، د : - مید (۱۱) ل و ب ، د : آباء

ص ۱۳۳

(۱) ب : بطوامش (۲) ل و ب ، د : اسراء (۳) ب ، د : بکشک (۴) د : - و سیر الی و رساله تعقیق (۵) د : - بعد کبر (۶) ل و ب ، د : بکشک (۷) ح ، د : - و (۸) ب ، د : اجراء (۹) ل و ب ، د : اعضاء (۱۰) ب ، ج ، د : عودی (۱۱) ب ، د : اجراء (۱۲) ج : پیراهنی (۱۳) د : - پیراهن (۱۴) د : - بخاری (۱۵) د : - از لفظ نفس

ص ۱۳۴

(۱) د : مرکب (۲) ب ، ج : اشیاء (۳) ب ، د : - و محسوس ... له معقول و (۴) د : - باشد ؛ ب ، د : + ای (۵) ل و د : دارد (۶) د : - خوا (۷) ل و د : - لطیفه ... خوائد (۸) ب : آصفی (۹) ب : - از (۱۰) ب : حث (۱۱) ل و ج ، د : - منشا ؛ ب : مشاء (۱۲) ب ، ج ، د : - را حق همه ... علیه وسلم (۱۳) ح : - وی (۱۴) ب ، د : - و تصرف وی (۱۵) ل و ج ، د : + و (۱۶) د : - که (۱۷) ب : - روح (۱۸) ب ، ج ، د : هست (۱۹) ل و ج ، د : - حق (۲۰) ب : متعلی (۲۱) ج : + و (۲۲) ج : نهایت (۲۳) د : - روزی (۲۴) د : - لشکر حسنت

ص ۱۳۵

(۱) د : - بعد از (۲) د : - سه (۳) د : - اثنا (۴) د : - علی (۵) ل و د : بالرحمتی (۶) د : - الرحیم (۷) ل و د : قلب (۸) ب ، ج ، د : استقامت و کبراست (۹) ب ،

د : - جمال الحق لقب اوست ، ج : عزیز الحق (۱۰) ک : ح : - بالجملة شیخ عبدالعزیز
(۱۱) ب : - یگانه (۱۲) ب : - و (۱۳) د : - بردباری (۱۴) د : رضا (۱۵) ب :
د : بهمهراء (۱۶) ج : بوده (۱۷) د : مختصر

ص ۱۳۶

(۱) د : - میسر بود ، ح : د : میگرد (۲) ب : د : بهیار (۳) ب : د : ذوق
و شوق (۴) د : - و (۵) د : خصوص (۶) ب : د : لاسپاه (۷) جمادالثانی (۸) ب : ح :
د : - در عهد... اکبر پادشاه (۹) تصبیح شود به 'سبحان الذی' (۱۰) ب : د : فضلاء
(۱۱) د : مولانا (۱۲) ب : د : خوش صحبتی (۱۳) ب : د : خلفاء (۱۴) ج : + و
بی همتا ، ب : + بی مثل (۱۵) ب : ح : د : - خدمت معنوی (۱۶) ح : د :
معهد الباق (۱۷) ب : د : - بتقریب ... خود (۱۸) ج : + مشوی (۱۹) د : همو
(۲۰) ب : د : فتاوی (۲۱) ب : د : اشیاء ، ج : اشیای

ص ۱۳۷

(۱) ب : د : بهیوی (۲) ب : ح : تمیز (۳) ب : ح : گفتیم (۴) ب : د : ذلایه
(۵) ب : د : دریاه (۶) ج : عرفا (۷) ج : د : تمیز (۸) ب : میان (۹) ب : د :
فصل و دالتش (۱۰) د : و د از ... (۱۱) ب : ای چند ، د : - این ده (۱۲) ک : ح :
- همه (۱۳) د : خطیئة عبادت (۱۴) ب : ح : د : - است

ص ۱۳۸

(۱) د : د : یار (۲) د : یادی (۳) ب : نبود (۴) ب : د : لاچار (۵) د : + یوت
(۶) د : ذکر (۷) د : چه کار (۸) د : هر که را (۹) ب : ح : د : درد (۱۰) ج :
- رسد (۱۱) ج : - دالد (۱۲) ب : د : مبداء (۱۳) د : + را

ص ۱۳۹

(۱) ح : - است و ... و وجود (۲) ب : د : شاخسپاه (۳) ح : + یوت (۴) ج :
اگرچه دو (۵) ب : د : آرزوی (۶) ب : صورت ، د : صورت (۷) ج : + یوت (۸) ک :
ب : د : - معمد (۹) ج : جنت آسانی (۱۰) ب : د : امراء (۱۱) ب : + او
(۱۲) ب : د : - دولتش (۱۳) ج : گرفت (۱۴) ب : میرات (۱۵) ب : - را
(۱۶) ک : ح : د : - را (۱۷) د : معکس (۱۸) ب : د : شتافته (۱۹) ب : د : - سر

ص ۱۴۰

(۱) د : تعدی اهل اسلام کرد (۲) د : + ملقب بنازی شد و از اول

جلوس (۳) ج : + باید (۴) ح : کشور ستانی (۵) ح ، د : - باید (۶) ج : - بود
 (۷) د : - تصرف (۸) ب ، ح : دولت (۹) ح : آمد (۱۰) د : امان (۱۱) ج ، د :
 کشور گشا (۱۲) ج : - این (۱۳) ح : علیحدہ (۱۴) ل : شیخ اصحق قدس سرہ
 (۱۵) ب ، د : - کرده و مشایخ بسیار (۱۶) د : - عمر (۱۷) ب : اثناء (۱۸) ب :
 سرفرو (۱۹) ب : - و (۲۰) ح : + و زاری (۲۱) ح : - و

ص ۱۴۱

(۱) ل ، ح : شدہ، قبر وی... ؛ ب ، د : شد و قبر وی (۲) ج : در اصل 'بودلہ'
 بودہ ، لیکن بعداً بہ ہودارہ تعمیر دادہ شدہ (۳) ل : - و (۴) ج : دادی (۵) ب ، د :
 و (۶) د : تا وجود (۷) ب ، د : علماء وقت (۸) د : ام (۹) ل ، ب : صور ؛ د :
 - صور (۱۰) ب ، د : بمقتضای (۱۱) د : - بساط (۱۲) د : غلط ؛ ح : غایت
 (۱۳) د : - شیر خان (۱۴) ل ، ب ، د : صور (۱۵) ل : - و (۱۶) ج : ہجاء
 و ہشت (۱۷) ج : شدہ (۱۸) ب : ~~خروشان~~

ص ۱۴۲

(۱) ب : ہلک (۲) ل ، ب ، د : او (۳) د : و (۴) ج : - و (۵) ب ، د :
 افتاد (۶) ل ، ب ، د : صور (۷) ب ، ج : ذکر یا (۸) ب ، د : - دہلوی
 (۹) ج : بہاؤ الدین (۱۰) د : - است (۱۱) ب ، د : مجاہدت (۱۲) ب ، د : + در
 (۱۳) د : بطل (۱۴) ل ، ب ، د : شرکاء (۱۵) ب ، د : - پسر ؛ ح : پدرش ذکر یا
 لام (۱۶) ب : والد (۱۷) ب : ذکر یا (۱۸) ب : داشتہ (۱۹) ب ، د : لسو (۲۰) ح :
 کہ دہ (۲۱) د : تذکیری (۲۲) ل ، ب ، د : بطریق (۲۳) ب : - و (۲۴) ب ، ح : ذکر یا
 (۲۵) د : - کہ (۲۶) ب ، د : - کہ در دانش عربی ... شیخ رکن الدین (۲۷) ل :
 - نیز (۲۸) ح : رحمہ اللہ (۲۹) د : بہاؤ (۳۰) ب : ذکر یا (۳۱) ج : بن

ص ۱۴۳

(۱) ل ، ب ، د : آباء (۲) ح : سہاہنگری (۳) ب ، ج ، د : او (۴) ل : - است
 (۵) ب ، ح ، د : - او (۶) ل : چہنچہنہ (۷) د : - کہ (۸) ح : - از (۹) ج : سر آمد
 (۱۰) ب : مقالات (۱۱) ل ، ح : خطا (۱۲) د : فرمالی (۱۳) ب ، د : جامی (۱۴) ل ، ب ،
 د : - است (۱۵) د : رہماء (۱۶) ب ، د : آبہ (۱۷) د : بود (۱۸) ب : گزرایند ؛
 د : گزرائندہ (۱۹) ل ، د : - تمام (۲۰) ج : آبرو (۲۱) ج : داشتہ (۲۲) ب ، د :
 ابتاء (۲۳) ج : - از این (۲۴) ب ، د : - دو (۲۵) ب ، د : - یافتہ (۲۶) د : دور

ص ۱۴۴

(۱) ج : - یاد بود نوشته شد . قطعه (۲) ب ، ح ، د : کابدر (۳) ب ، ج : این
(۴) ب ، ج ، د : نصیبه (۵) د : - لموده (۹) د : - گرفته (۷) د : - در شیوه
(۸) ج : و هر (۹) د : - شاگردی که پیش (۱۰) ج : وی (۱۱) ل ، ب : چنانچه الثاني
(۱۲) ج : و بعضی (۱۳) ج : - قطعه (۱۴) ج : آبرو (۱۵) ل : - و از وی... مانند ؛
ج : ماله (۱۶) ل ، ب ، د : - غازی (۱۷) ب ، د : - حسن (۱۸) ح : خسرو

ص ۱۴۵

(۱) ح ، د : گاهی (۲) ب : تکیه (۳) ج : دم (۴) ب ، د : - و این واقع... مات
و هو فی الحال (۵) ح : - مخدومی مولد... مات و هو فی الحال (۶) ل ، ب ، د : -
حضرت شیخ عبدالحق (۷) د : دت (۸) ل ، ب ، د : - و از سلاسل ... کلی داشته
(۹) د : روز (۱۰) ل ، ب ، د : - و آلباب (۱۱) ب : نهایت (۱۲) ب : شکستگی ؛
د : وارشکستگی (۱۳) ج : بود (۱۴) ب : چینه (۱۵) د : - عالم قلی را (۱۶) د : -
چند روزی بعد (۱۷) ب : دعاها (۱۸) د : - بقی (۱۹) ل ، ب ، د : -
آنحضرت ... صعود نمود

ص ۱۴۶

(۱) ح : وصول (۲) ب : هواء ؛ د : - و هوای (۳) ب ، ج : - و در اخبار
الاخبار ... آلباب (۴) ح : و بظاهر (۵) ب ، د : ابناه (۶) د : بود (۷) د : قدس
(۸) د : - بود ؛ ح : رباعی (۹) د : - و (۱۰) د : بزم رس (۱۱) ب ، د : و قدرت
(۱۲) د : - بغیر (۱۳) د : فتح (۱۴) د : الوفود (۱۵) د : - در (۱۶) ل ؛ + غزل
(۱۷) د : نمود (۱۸) ب : بوده (۱۹) د : - ما (۲۰) د : - بعد از ظهور

ص ۱۴۷

(۱) د : - زیر تو (۲) ب : + لکر (۳) ج : لی (۴) ب : حیم (۵) ب : - سلمه
الله سبحانه ؛ ج : - مخدوم سلمه الله سبحانه (۶) ل : در (۷) ج : تیماً و تبرکاً (۸) ب :
کسالت (۹) ل : است (۱۰) د : - ندارد (۱۱) ب : همه از دست را عین معنی
(۱۲) د : - همه از دست را (۱۳) ب : شده (۱۴) ب : می آید (۱۵) ب ، د : انشاء

ص ۱۴۸

(۱) ب ، د : افشاء (۲) ب : و (۳) ل ، ب ، د : - از (۴) د : سجا (۵) ج : + است
(۶) د : - چنان بود (۷) د : - شود (۸) د : - اگر (۹) د : بمقتضاء ؛ ح : + بیت

(۱۰) ک : اوی ؛ د : ی (۱۱) ک : ب ، د : - هجر او الدین همان خود کو
 (۱۲) ک : ب : گذاری ، د : - گذری (۱۳) ج : انه (۱۴) ج : + قطعه (۱۵) ک : ب :
 منیع ؛ د : منیع (۱۶) ک : ب ، د : دعاء (۱۷) ک : کلمه (۱۸) ک : کلمه (۱۹) ب ،
 ج : - و (۲۰) ک : ب ، ج : - بیکه تمام هندوستان (۲۱) ک : ب ، د : - زبده عارفان
 لدنه معتقان (۲۲) ب : داناء (۲۳) ب ، ح ، د : - و (۲۴) د : - از (۲۵) ب ، د :
 فصلاه (۲۶) ک : ب ، د : او (۲۷) ب : شهدی (۲۸) د : بهشاه (۲۹) ح : اوستادان

ص ۱۴۹

(۱) ج ، د : رو (۲) د : - و (۳) ب : اذاه (۴) ب : نموده (۵) ک : ب ، د : -
 و در بعضی ... حدیث نموده (۶) ح : - و بشر عاموم دینی ... یافتند (۷) د : بیشتر
 (۸) صحبتگاه (۹) ج : - از دیگر بزرگان آن دیار (۱۰) د : فالیده (۱۱) ک : ج : - خود
 (۱۲) ج : + آن (۱۳) ب ، د : اشاره (۱۴) ب ، د : + حضرت (۱۵) د : - قدس سره ؛
 + نسبت خواجهای بزرگوار (۱۶) ج : - ما قلین سره (۱۷) ب ، د : نموده (۱۸) ج : - و ؛
 د : - و ملحق شدند و بعد از چهلرکاه (۱۹) د : - و (۲۰) ب ، ج ، د : اجازت
 (۲۱) ک : - طریقه (۲۲) ک : ب ، د : - حضرت (۲۳) ب ، د : افتاد (۲۴) د : - خواهد
 (۲۵) ب : نسبتگاه (۲۶) ک : لم (۲۷) د : رکاح (۲۸) ب ، ج ، د : - ما (۲۹) ج :
 الجملة (۳۰) ک : ب ، د : - از مقتدایان ... یافته اند (۳۱) ک : تمطش (۳۲) د :
 داشته اند (۳۳) ک : ب ، د : - درویشی و (۳۴) ج : والیوم (۳۵) ک : ب ، د : -
 و ملاوت وحدت (۳۶) ح : آرمیدی

ص ۱۵۰

(۱) د : - اند (۲) ک : ب ، د : - و کعبی و وهبی (۳) ج : صفرالسعادت
 (۴) ب ، د : شکات (۵) د : - همه تمام (۶) ب ، ج : کرده در (۷) د : الدین
 (۸) د : - و معوی (۹) ک : اند (۱۰) د : الصال (۱۱) د : - الی المراد (۱۲) ب : -
 را (۱۳) ک : - در وقتش (۱۴) ج : علی (۱۵) د : - دیروز (۱۶) د : - و (۱۷) ج : رو
 (۱۸) ک : استواء ؛ ب : استوا (۱۹) د : معیون (۲۰) ب ، د : - و آنکه ... نکند
 (۲۱) ج : دی روز

ص ۱۵۱

(۱) ب ، د : باموا (۲) ب ، د : شهرت (۳) ب ، د : محنت (۴) ح : - مردم
 (۵) ج : اهم در (۶) ک : ب ، د : تسلیة المصائب (۷) ب ، تجبر ؛ د : بعروالحکم (۸) د : لی

(۹) د : - جزم (۱۰) ب : سید الشیخ ؛ ج : میدی الشیخ ؛ د : سیدی (۱۱) ب ، د :
 الشادق (۱۲) د : - خود (۱۳) د : ماسوا (۱۴) د : - آرد (۱۵) د : بجا (۱۶) ج : - و
 (۱۷) ل : - کنه ؛ ج : که (۱۸) د : - وحدت وجود (۱۹) ب ، د : - و سرگردانی
 (۲۰) ب ، د : فردا (۲۱) د : جواهر پرستد (۲۲) ب ، د : - ذوق (۲۳) د : - و
 (۲۴) د : - و (۲۵) د : - آرد و (۲۶) د : - طریق (۲۷) ل : تضييع ؛ ب ، د :
 تضييع (۲۸) د : - بطریق (۲۹) ب ، د : مغنیا

ص ۱۵۲

(۱) د : با (۲) ل : ایداله (۳) ب : - و (۴) ل : + شده (۵) ل : نور ، ب :
 بر ؛ ج : لیز (۶) ب ، د : - نور (۷) ج : وحدتی (۸) ح : سی نشاید ؛ د : سی نشاند
 (۹) د : ایما (۱۰) د : ر (۱۱) د : + که (۱۲) ب : اعضاء (۱۳) ب ، د : - و
 (۱۴) ب : بهد (۱۵) ج : لرحمه (۱۶) ج : - نظام (۱۷) ل ، د : - فصل (۱۸) ل :
 ب : - و (۱۹) ب ، ج ، د : مفدوم (۲۰) د : - فسر (۲۱) ل : - ایشان (۲۲) د :
 اولی (۲۳) ح : - ده (۲۴) د : - هزار (۲۵) د : گناه

ص ۱۵۳

(۱) ب ، د : - هر (۲) د : - ذوق و (۳) ب ، ج : - و (۴) د : - و (۵) ب ،
 ح ، د : چون (۶) ب ، د : زیبا (۷) ج : صورت و میرت (۸) د : - بمرايب
 (۹) د : - عم بزرگ (۱۰) ل ، ب ، د : - از بزرگان وقت و (۱۱) ب ، د : - و
 (۱۲) ل : - معمد (۱۳) ب : باطنی (۱۴) د : طرها (۱۵) د : لدائی عل (۱۶) ل :
 اود (۱۷) ج : - و (۱۸) د : فرموده

ص ۱۵۴

(۱) د : - از (۲) ب ، د : - در (۳) د : برست (۴) د : آبی (۵) ب : هلساد
 (۶) د : - بود (۷) ج : - بود (۸) د : - سلطان (۹) د : ... ت (۱۰) ل ، ب ، ج ،
 د : شبا روز (۱۱) ل : - در (۱۲) ل : - آن (۱۳) د : مالدند (۱۴) د : - بنل
 (۱۵) ب ، د : بکنیدین (۱۶) ب : حقیقه (۱۷) د : - حال (۱۸) ب ، د : له
 برداشته ام ؛ ج : برداشته ام (۱۹) ب : بلك (۲۰) ب ، د : - آمدند ... معلوم کردند
 که (۲۱) د : بهالش (۲۲) ب ، د : دید (۲۳) ج ، د : - که (۲۴) ج : + است

ص ۱۵۵

(۱) ج : عی (۲) د : بو (۳) ک : مسجور (۴) ب : - و (۵) د : - اوقات و
(۶) ج : + جلوه گر (۷) ج : وی (۸) ج : - سمعیل (۹) ج : - مدرسه (۱۰) ج : او
(۱۱) ج : - و (۱۲) ب : د : - تنکه (۱۳) ح : له پر آمد (۱۴) ح : - که (۱۵) ب :
فیروز آباد (۱۶) ح : - پر آمدی (۱۷) ک : - و درس فرمودی (۱۸) ج : - اصلا
(۱۹) ب : - و (۲۰) ب : - بر (۲۱) ج : - الله (۲۲) ج : غمخواری

ص ۱۵۶

(۱) ح : می نمودند (۲) ب : د : وی (۳) د : التقات (۴) ک : د : لموده اند
(۵) د : دریا (۶) د : ... ن (۷) ب : - این ؛ د : - سالکان این ؛ + سلطان
(۸) د : - از (۹) ب : وحد آن (۱۰) د : مقرون (۱۱) ح : - قول میکند و (۱۲) د :
غوث اعظم (۱۳) ب : ج : + و (۱۴) ج : بدتر از (۱۵) ب : ح : + حضرت
(۱۶) ج : - وی (۱۷) ج : مغالبا (۱۸) ک : + به (۱۹) ب : د : + آمده

ص ۱۵۷

(۱) د : - از (۲) ب : د : خلفاء (۳) ب : سیاهیگری (۴) ج : - دلیه (۵) ب :
اموان (۶) د : ... ن (۷) ج : د : افاز (۸) ک : آمد (۹) ب : + و (۱۰) ک : ب :
ج : - و سخاوت (۱۱) د : در (۱۲) د : جوان ستی (۱۳) د : - دارد (۱۴) د : -
معدلت و (۱۵) د : - وی (۱۶) ک : ب : د : متین (۱۷) د : - این (۱۸) ب : من

ص ۱۵۸

(۱) د : او (۲) ب : د : به قنضه (۳) ح : شد (۴) ب : د : امراء (۵) د :
امراء (۶) د : - به (۷) د : حیالت (۸) ب : د : اقصاء (۹) ب : د : دریا
(۱۰) ک : - جمله (۱۱) ب : - او (۱۲) ج : + نیت د : لله (۱۳) د : - را
(۱۴) ب : د : اقتدار (۱۵) ب : د : احصاء (۱۶) ب : ج : د : علیحدہ (۱۷) د : - و
(۱۸) د : - خاطر ... خایت (۱۹) ب : د : آمده (۲۰) د : - ماه نو (۲۱) ب : د :
+ خوب بی دیدم (۲۲) د : میخواست (۲۳) ب : د : هر (۲۴) ح : لیفتند

ص ۱۵۹

(۱) ج : بوده (۲) ج : شد (۳) ب : - و (۴) د : - و (۵) ح : یکبارگی (۶) ب :
جماد الثانی (۷) ج : د : - هزار و هفده (۸) ب : وقوعه (۹) ک : بود (۱۰) د : - معبر

(۱۱) ج : - و (۱۲) ب : ج : د : - هزار و هشتاد (۱۳) ل : - معتمد (۱۴) ب : ج :
از همدان ... وی : ج : از همدان یکی ... (۱۵) ب : د : بستان (۱۶) ب : د : و
آنجا ... شد (۱۷) ب : د : - و سه (۱۸) ج : - علم (۱۹) ل : ب : د : آباء

ص ۱۶۰

(۱) ب : ج : مجمع الکمالات (۲) ب : مولانا (۳) د : ... ل (۴) ل : - که (۵)
ب : مولانا (۶) ب : د : ملتان (۷) ج : این (۸) ج : کرده (۹) د : کردم (۱۰) د : -
آخر (۱۱) ب : د : فرمودند (۱۲) ب : - علم (۱۳) د : - و (۱۴) ج : مدینه (۱۵)
ب : مدوس (۱۶) ج : + بیت (۱۷) ج : + بیت (۱۸) ب : د : - بود

ص ۱۶۱

(۱) د : - بگانه (۲) ب : د : نصاء (۳) ج : کند (۴) ل : ج : - فنا و (۵) ج :
های (۶) ل : ج : - و (۷) ب : ج : علیحدہ (۸) ل : ب : د : - و فرمود (۹) د :
در .. (۱۰) د : - لور ؛ + می (۱۱) د : - بر (۱۲) د : شد (۱۳) ل : ب : د : - در عهد
... پادشاه (۱۴) د : روز پجشنیه ... شش (مکثر) (۱۵) ل : ج : - صبح (۱۶) ل : ج : - و
(۱۷) ب : د : ولی العمی (۱۸) ل : ب : تقریب (۱۹) ج : + قطعه (۲۰) ب : د : - از
(۲۱) د : - را (۲۲) د : با خون (۲۳) ب : د : - و (۲۴) ل : د : - و (۲۵) د : از این
(۲۶) ل : + و

ص ۱۶۲

(۱) ل : د : اویه (۲) ب : - داشته اند (۳) ب : ام (۴) ج : کراحت (۵) ج :
سر (۶) ج : بود و (۷) ب : د : بمقتضاه (۸) ج : کردند (۹) د : ... یده ... و
(۱۰) ل : لطایف (۱۱) د : مکرر ... (۱۲) ب : قوی (۱۳) ب : د : النسی
(۱۴) ب : د : - را (۱۵) د : شبیه و شک (۱۶) د : - در اکثر (۱۷) ب : د : - و
(۱۸) ل : ب : د : - وی (۱۹) ل : - بغیت ؛ ب : ج : د : - و لیستی (۲۰) د : -
در الذک

ص ۱۶۳

(۱) د : - از (۲) ج : + قطعه (۳) د : رو (۴) + ذات (۵) د : - ذات
(۶) ج : سرگروه (۷) ج : ز آن (۸) د : - بچاه و (۹) ل : - از (۱۰) ب : قراة (۱۱) ل :
بود (۱۲) ج : و (۱۳) ج : ... بعد (۱۴) ب : ج : د : کدورت (۱۵) ب : د :
الدشاه (۱۶) ب : د : صعاء (۱۷) ب : د : لقاء (۱۸) ج : + بحر (۱۹) ب : د :
هواه (۲۰) ب : د : - کشش (۲۱) ب : قرمت

ص ۱۶۴

(۱) ج ، د : استعاده (۲) ل : - اسجا (۳) د : - سالکان (۴) ب : - دوم ، د : -
دوم که معشوق (۵) ب : قبله (۶) د : سمو ... مات (۷) ح : + شعر (۸) ب :
علماء السنه (۹) د : - حريم (۱۰) ب ، د : است (۱۱) د : لا (۱۲) ج : رحمان

ص ۱۶۵

(۱) د : د (۲) ج ، د : علماء (۳) د : - و (۴) ل : نماید بی (۵) ل : اولیاء
مکاشف ؛ د : اولیا و مکاشف (۶) ب : - مویه ... اسرار (۷) ج : جماعتند (۸) د :
بزرگوان ظاهر الد (۹) د : حق ... ب صحت (۱۰) ل ، ح : شیون (۱۱) د : - الد
(۱۲) ل : اثبا (۱۳) ج : - وهو (۱۴) ل : ای می ... (۱۵) ل ، ح : شیوند (۱۶)
ل ، ب ، د : مطهریه (۱۷) ل : - بحکم (۱۸) ل : لوریه (۱۹) ب ، د : اسماء
(۲۰) ب : الیک

ص ۱۶۶

(۱) ب : هرک (۲) ج : ~~جست~~ ... هد (۳) د : ب ، د : بوسند ؛ ج :
بر آند (۴) ب ، د : - پیگویند ... ن شاه انه (۵) ل : د سیها (۶) د : رواجست
(۸) د : روحیه (۹) ل : لایاس (۱۰) ج : حاصه (۱۱) ج : رحمانیه (۱۲) د :
متعلق (۱۳) ج : + کلمه (۱۴) ب : - ای گروه ... آزادی کنید (۱۵)
ل : خلاص ؛ ب ، د : - خلاص (۱۶) ب ، د : - خود (۱۸) د : د ... ت

ص ۱۶۷

(۱) ب ، د : بدترین (۲) د : دارند (۳) ب ، د : - و فعل وصف خلق را
مایه (۴) ل : ربویه (۵) ج : + بیت (۶) د : بمعصیت (۷) ل : - خواطر (۸) ج : -
و (۹) د : - النجا (۱۰) د : چه (۱۱) ج : چنانکه (۱۲) ح : عصات (۱۳) ج ، د :
مسخر (۱۴) ب ، د : - است (۱۵) ب : اموی (۱۶) د : - بلند ایشان است

ص ۱۶۸

(۱) ل : - بخود (۲) ل : - بید مگر (۳) ب : طبعه (۴) د : عباراست
(۵) د : اشیاء (۶) ب ، د : پیچگون (۷) د : علم (۸) ج : اوست (۹) د : علی هذه
القیاس (۱۰) ج : - همه ... بل ؛ د : همه ... اوست (۱۱) ب : - ظهور کرده ...
مخلوقات (۱۲) ل ، د : آینه (۱۳) د : پاک و صاف (۱۴) ج : + همه صفات اویند که

از پرده غلوقات ظهور کرد بل (۱۵) ژ، ب، د : - صورت نه در روی آئینه است (۱۶)
 ب، ج : - نه در بیرون آینه و نه (۱۷) د : برون (۱۸) ب، د : بلکه (۱۹) د :
 بیماحصلی (۲۰) ب، د : هیچ نمودی (۲۱) ب : همچا... (۲۲) ب : - از آنکه (۲۳)
 د : - مسطور است (۲۴) ب : - توحید... می باشد ؛ د : - توحید (۲۵) د : خلاص
 نیاید... می باشد (۲۶) د : - و غیر خود را

ص ۱۶۹

(۱) ژ : - کمیز هر (۲) ژ، ب، د : حساء (۳) ج : - احمین (۴) ب، د : شخص
 (۵) ب، د : فولد (۶) د، دارلد (۷) ج : + و (۸) ژ، ب، ج : انقیسکم (۹)
 ج، د : باین (۱۰) ژ، ج : - آن (۱۱) د : در (۱۲) ج : می توانند (۱۳) د : =
 بر اهل کمال (۱۴) د : - الله

ص ۱۷۰

(۱) ژ، ب : پر مند (۲) ب، ج، د : بمواحد و اذواق (۳) د : دهوائی (۴)
 د : - علم (۵) ج : + خوات (۶) ب، د : بمقنم (۷) ژ، ب، د : - آنها (۸)
 د : میر سیدی (۹) ج، د : می کنند (۱۰) د : + را (۱۱) د : - در دنیا بودند
 (۱۲) ج : تعلی (۱۳) د : - طریقه عصبه (۱۴) د : اعداد (۱۵) ژ، ب، د : -
 است (۱۶) د : - تعلی (۱۷) ژ، ب، د : - ترکیه (۱۸) ج : بریند (۱۹) ج :
 بماله (۲۰) ب، د : فناء (۲۱) ژ : - تواتر (۲۲) ژ : بیشتر...

ص ۱۷۱

(۱) د : - لعید... از مقدم خود (۲) ج : برالدازد (۳) د : لدوت (۴) ب، د
 د : می کنند (۵) ب : بدی ؛ د : مدی (۶) د : ... و (۷) ژ : فتنها (۸) ج : تمایش
 (۹) د : بجهت (۱۰) ج : + طعمه (۱۱) د : - حق بمعالمه و تعلی (۱۲) د : -
 حقیقه (۱۳) ج : + رباعی (۱۴) د : . فی (۱۵) د : - راند است (۱۶) ژ :
 و اضیف (۱۷) د : و

ص ۱۷۲

(۱) د : ... رید (۲) ج : خاصی (۳) ج : کشب (۴) ج : - و (۵) د : ولت
 (۶) ژ : - والتفات (۷) د : - دوران را (۸) ژ : - رقم ؛ ب : + از (۹) ب، ج، د
 د : دست (۱۰) د : بدیدن (۱۱) ژ : تعنی ؛ ب : لن (۱۲) د : تعنی (۱۳) ب :

+ از (۱۴) ل : - شبهه (۱۵) ل : مکتوب : د : الفاظی (۱۶) ل ، ح : مشاهدی
(۱۷) د : - صرف

ص ۱۷۳

(۱) ج : نسبت (۲) ل ، ح : وقف (۳) فی الاصل : دوری (۴) ل : - آرا ایز
(۵) د : کرد (۶) ب : لشیدنی ؛ د : نه شیدنی (۷) ج : + ایات (۸) ج : بجایی
(۹) ب ، د : بوحثت (۱۰) د : - لمی رسد ؛ اهل این ... سله (۱۱) ج : خصوص
(۱۲) د : - در بعضی مکتوبات (۱۳) ب ، د : مولانا (۱۴) د : مکتب ... فرمودند
(۱۵) د : ... دن (۱۶) د : خبر ... بیم (۱۷) ل : مکتوب (۱۸) ج : فرموده اند
(۱۹) د : - از اکابر

ص ۱۷۴

(۱) د : - فرموده (۲) ح : رحله کر ... میدهم (۳) ب ، ح : رضاه (۴) ب ،
د : - ده (۵) ل ، ح : - و (۶) ح : مذهب (۷) ب ، د : عطاء (۸) د : کرده (۹)
ب ، د : بدائیکه (۱۰) ح : بمناجست (۱۱) د : - بقبض (۱۲) ح : تذهین السیآت (۱۳)
ب ، د : صفاتی (۱۴) د : روی (۱۵) ب ، د : بمقتضاه (۱۶) د : - عمر (۱۷) ل ،
ح : قدکیه (۱۸) ب : هوایی ؛ د : بود (۱۹) ح : + بیت

ص ۱۷۵

(۱) د : اندیشه (۲) د : - لدیشه (۳) ح : + بیت ؛ د : رسالت (۴) د :
+ همدران مکتوب است (۵) ح : ایات (۶) ج : به پردازد (۷) ح : از اینجا (۸)
د : - علیه (۹) ب : خواه بواسطه ... بطله (۱۰) ل : - الله ؛ د : مع الله (۱۱)
ل : ... جود (۱۲) د : نشود (۱۳) د : - این معنی (۱۴) د : + شد (۱۵) ل ،
ب ، د : بنه (۱۶) د : ... یقی

ص ۱۷۶

(۱) ج : - است (۲) ج : مشاهده (۳) د : - در بعضی (۴) ج : ساخته (۵)
د : - آنکه (۶) د : چها ... سم (۷) د : - و (۸) ب : چیزی ؛ ج : ماصربحاً قاصری
(۹) د : نسبت (۱۰) ح : فارغند (۱۱) د : گله گاهی (۱۲) ب ، د : بمقتضاه (۱۳)
ج : که (۱۴) د : عقل (۱۵) ح : - تحریر یافت ... ایشان (۱۶) د : - از (۱۷)
ج : شود ، + منتهوی (۱۸) د : معشومی (۱۹) ب : هوایی ؛ ج : هوا (۲۰) د : -

چندین (۲۱) ب : افکند (۲۲) د : گشته ... (۲۳) د : دیواله (۲۴) د : - نهاده
اصل این (۲۵) ل : - و (۲۶) د : علم (۲۷) د : گر (۲۸) د : سرآه

ص ۱۷۷

(۱) د : ره (۲) ل : ب ، د : توفیق (۳) د : همان (۴) ح : سو (۵) ج : آزاد
(۶) د : - ایضاً ... مره (۷) د : گر (۸) ج : د : و اگر (۹) ح : علمی (۱۰) ل : -
ولی (۱۱) ج : ما (۱۲) د : دارد (۱۳) د : وف .. (۱۴) ح : - سخن (۱۵) ج :
شیخ (۱۶) ح : انصاری د : لانصاری ؛ (۱۷) ب : ح : + الله (۱۸) ل : ب ، د : -
که در ... فرموده (۱۹) ح : درد است (۲۰) ح : - بالجمله ؛ د : و جمله (۲۱) ج :
و وجود (۲۲) ح : + حادث (۲۳) ل : ح ، د : - و (۲۴) ج : اخفی (۲۵) ح : - و

ص ۱۷۸

(۱) ب : قدر (۲) ح : - و مقداری (۳) ج : باین (۴) د : - ی (۵) د : -
نه (۶) ح : - و (۷) ل : ب ، د : سخن (۸) ج : لرکید (۹) ح : رحم (۱۰) ح : کردند
(۱۱) ح : بگوش (۱۲) د : - خود (۱۳) د : - متصطرو (۱۴) ل : د : - حضرت
(۱۵) د : ... ست (۱۶) د : - روزی (۱۷) ج : آدمی (۱۸) د : - اناد (۱۹)
ح : - و (۲۰) د : - یعنی (۲۱) ح : - وی (۲۲) د : - خون (۲۳) ج : نفس
(۲۴) د : ... شرف (۲۵) د : - بر موت (۲۶) د : عرضداشت (۲۷) د : - باطن
(۲۸) ل : ب ، د : نمایند (۲۹) د : زلد ... (۳۰) ح : به برگشت (۳۱) د : - روش

ص ۱۷۹

(۱) د : بیطلبند (۲) ب ، ج ، د : درو (۳) د : - حضرت (۴) د : طلل
(۵) د : سنه (۶) د : - شریف (۷) ح : همد (۸) ل : - باشد (۹) ج : مدتی
(۱۰) ج : د : - آمی (۱۱) د : فتاده (۱۲) د : عسله (۱۳) د : - ایشان (۱۴)
ج : - که (۱۵) د : - روی (۱۶) ح : به این (۱۷) د : رو (۱۸) د : - نیز
(۱۹) د : - سفید (۲۰) ج : بچشم طاهرشد (۲۱) ح : + ترسیدم (۲۲) ج : - تبسم
کردند و (۲۳) ل : - ازین (۲۴) ح : نمودند (۲۵) د : - ایانی (۲۶) ج : - عالی
(۲۷) د : پسر (۲۸) د : پیرمان (۲۹) د : وی (۳۰) ح : بگوید (۳۱) د : + گریه
(۳۲) د : - گریه

ص ۱۸۰

(۱) د : — ما (۲) د : چادر (۳) د : چادر (۴) د : بو ... ن (۵) ل : —
 لاکه (۶) د : استاده (۷) د : بیر ... (۸) ل : مشایعه ؛ د : — و مشایعت (۹)
 د : اوست (۱۰) د : داز (۱۱) ح : — علی ؛ د : — عالی حضرت (۱۲) ل : برگشته
 ... آن (۱۳) ل : — باوجود (۱۴) د : گردد (۱۵) ج : + بیت (۱۶) ج : بانی
 (۱۷) ج : یکبار

ص ۱۸۱

(۱) ج : + محمد (۲) ج : بغا ... محمد (۳) ج : تا (۴) د : ایشا ... را (۵)
 د : اشارت (۶) د : دو ابرو باید کرد (۷) ل : حیران ... م (۸) د : حواط ... کننده
 (۹) د : — عظیم (۱۰) ح : است (۱۱) د : میگفت (۱۲) ح : یکبار (۱۳) ح : ترسیدم
 (۱۴) ج : شدم (۱۵) د : — من (۱۶) ج : رسیدم (۱۷) د : — در خود (۱۸) ل : —
 مجلس (۱۹) ب : ج : د : بیماریه (۲۰) ل : ب : د : — و (۲۱) ب : ح : رمضان
 (۲۲) ح : حافظی ؛ د : + حافظ جلال الدین نام عربی (۲۳) ج : خوشحالی (۲۴) د : —
 الم (۲۵) د : — تراویح (۲۶) ل : صحت (۲۷) د : — هم ترک نشود و (۲۸) د :
 ترک (۲۹) ل : ب : د : — امر (۳۰) ج : شود (۳۱) ح : د : شب اول بهار
 حواله (۳۲) د : او باو ... بستید (۳۳) ج : بستیم (۳۴) د : — راضی (۳۵) ح :
 لغت (۳۶) د : کرد

ص ۱۸۲

(۱) ج : — و (۲) ل : ب : د : — بیماری (۳) د : ... و (۴) د : — نقل
 (۵) د : کرده (۶) ل : ب : د : حفاء (۷) د : + محمد (۸) ج : ایشان اند (۹)
 د : — یک و نیم سالگی (۱۰) د : + و یکم (۱۱) د : + والیوم در چهارده
 سالگی اند و (۱۲) د : + محمد (۱۳) ب : ج : د : اشارت (۱۴) ج : + بیت (۱۵)
 ل : — ایشان (۱۶) ج : سمت (۱۷) ج : بالآخره ؛ د : و بالآخر (۱۸) د : — نیز
 (۱۹) د : — زبان (۲۰) د : باسلام (۲۱) د : بمقتضا (۲۲) ل : ب : د : حاله
 (۲۳) د : برمیستد (۲۴) د : مشرف بو ... بنظر (۲۵) ج : — و

ص ۱۸۳

(۱) ل : منیل (۲) ح : استبداد (۳) د : رساندند (۴) ج : + آن (۵) ج :
 ایشان (۶) د : — پیش از رسیدن (۷) د : کتاب (۸) د : — از عالم (۹) د : —

از بزرگان (۱۰) د : است ... ن (۱۱) د : بر ... (۱۲) د : - درج (۱۳) ج : +
مکتوب (۱۴) ب : د : دعاء (۱۵) د : بول (۱۶) د : - متوجه فرد (۱۷) ج : +
بیت (۱۸) د : - مازاغ (۱۹) ل : ... ت (۲۰) د : - درد د (۲۱) ج : + بیت
(۲۲) ج : چند الد (۲۳) در حاشیه این قسمت از نسخه د بافتباه عنوان حضرت محمد
الف ثانی امام ربانی شیخ احمد سرهندی علیه الرحمه ، اضافه شده است . (۲۴) ج :
کمل (۲۵) د : - جناب

ص ۱۸۴

(۱) د : - بعد از . از جمله مقبولان [بگذار دو صلحه] (۲) ل : آمده ... به
(۳) ل : بو ... ع (۴) ج : - آمده و (۵) ج : - از هیچکدام (۶) ل : اکمل (۷)
ج : وی (۸) ل : - احوال هر کدام ... برسدیم (۹) ج : - را (۱۰) ج : - بشوق
تمام ... بیان کردیم (۱۱) ل : - در حق (۱۲) ج : آفتاب فرسوده (۱۳) ل : - حضر
... ت بطواجه (۱۴) ل : - مریدان و (۱۵) ج : خدیو عرفان (۱۶) ل : ان (۱۷)
ج : بزرگش (۱۸) ل : ... می : ج : علامت (۱۹) ل : ... ت (۲۰) ل : - پای

ص ۱۸۵

(۱) ج : آورد (۲) ل : ... ت (۳) ل : - حضرت خواجه (۴) ل : اهر ... (۵)
ج : مرد (۶) ج : دور (۷) ل : - حواجه حسام الدین (۸) د : - مقصد (۹) ل : -
ما ... و اخلاص (۱۰) د : - اختصار ... امتیاز (۱۱) د : - و تعداد (۱۲) ج : آنحضرت
(۱۳) د : برین (۱۴) د : - صادر شده (۱۵) د : - این (۱۶) ب : د : یافته (۱۷)
ب : د : یافته (۱۸) ب : - برادر ... صادق (۱۹) د : - خود (۲۰) ب : ج : د :
بالصی الغایت (۲۱) ب : د : - و

ص ۱۸۶

(۱) ج : از این (۲) ح : د : به برکت (۳) د : جمیت (۴) ح : + قصیده (۵)
د : - و (۶) د : - و (۷) د : حریم (۸) ب : د : گرچه (۹) د : - از هزار ... سرم
(۱۰) ل : ... ی (۱۱) د : - و آذربو (۱۲) د : - پی (۱۳) ل : - در ملک (۱۴) د :
کونگرم (۱۵) ج : محمد ام (۱۶) ح : بهرام (۱۷) ح : قاصرام (۱۸) د : - بود (۱۹)
د : - به که (۲۰) د : - پردرباران (۲۱) ج : + رتبه (۲۲) د : دیگر

ص ۱۸۷

(۱) ب : ج : د : قرین (۲) ج : + بیت (۳) ج : + بیت (۴) ب : د :
خالی شد (۵) ب : بنکر به : د : بنکر پای (۶) ل : ... رید : ب : مگذارید : ج :

بگذارید (۷) د : آن از نظر (۸) ج : را (۹) ج : + رهای (۱۰) د : مدتی (۱۱) ل :
 ب : اکمل ؛ د : کمال (۱۲) د : خفاء (۱۳) ل : د : - جناب (۱۴) د : مهرندی
 (۱۵) ج : حضرت (۱۶) د : - رشد (۱۷) د : - علامات (۱۸) د : - با برکت (۱۹) ج :
 بآن جناب (۲۰) ل : ؛ ج : بآن حضرت (۲۱) ل : ؛ ج : نموده (۲۲) ل : - حضرت (۲۳)
 ل : - حضرت (۲۴) د : العزیز (۲۵) د : به تعصا (۲۶) ل : - به تضای آنکه (۲۷)
 ج : کزوانده (۲۸) ج : شیخ احمد

ص ۱۸۸

(۱) ج : - شیخ (۲) ج : آلد (۳) ل : - و انعام (۴) ج : - و (۵) د : - و
 حضرت (۶) د : - حواله (۷) ل : - صحبت ... وی مهر (۸) د : ... کش (۹) ل :
 بر فراز (۱۰) د : ... یضد (۱۱) ج : ؛ د : آلد (۱۲) ل : - و کمال و وداد ؛ د : ...
 ل و داد (۱۳) ل : است ... ل (۱۴) ج : که این (۵) د : کدام (۱۶) د : کیشان (۱۷)
 د : - ابدی (۱۸) ج : - ما (۱۹) ح : + است (۲۰) ج : ؛ د : این (۲۱) د : مژده

ص ۱۸۹

(۱) د : برین (۲) ل : - درویش (۳) ب : با بود نیات ؛ ج : ؛ د : - بود له یات
 (۴) ح : - یات میرسد و (۵) ح : ؛ د : در رنگ یات (۶) ل : شد (۷) ب : خرابها (۸)
 ب : اثناء (۹) ج : + است (۱۰) ل : + آسمان (۱۱) ب : لیس (۱۲) ل : - مستجمع
 اصما و (۱۳) ل : - است (۱۴) ل : - ... این تقدیر اصلا متعلق نشود (۱۵) ب : ؛ د :
 نهایت نهایت (۱۶) د : - بعد از رسیدن بآن نقطه بی توقف (۱۷) ل : بی تو ...
 که معبر (۱۸) ب : - است که

ص ۱۹۰

(۱) ل : لهایة ... ؛ ب : لهایت النهایة ؛ د : لهایت النهایت (۲) د : - است (۳)
 ج : کسی ؛ د : - الله یجد ... (۴) ج : - یک (۵) ح : - دو (۶) ح : است (۷) ح : -
 طایفه را استعداد سه درجه است و (۸) د : - می (۹) ل : - چهار درجه و (۱۰) ح :
 تفاوت (۱۱) ب : ؛ د : کمال (۱۲) د : - اصحاب (۱۳) ب : ؛ د : + تعالی (۱۴) ج :
 حقیقة (۱۵) ب : - آمد (۱۶) ل : محمد (۱۷) ل : - گشت (۱۸) ب : ؛ د : حقیقت (۱۹)
 فی الاصل : تنزیه (۲۰) د : تقدیس دا (۲۱) د : فی (۲۲) ب : ؛ ح : ؛ د : اباء (۲۳) ل : -
 می : ج : کلمه و آدمی (۲۷) ل : ؛ د : راه راست و (۲۵) ل : ؛ ب : ؛ د : خفاء

ص ۱۹۱

(۱) ب ، د : جمع (۲) ل : اسکان (۳) ج : د غضب (۴) ب : باهل و عيال
(۵) ب ، د : بشری ؛ ج : سنی (۶) د : - و تعالى (۷) د : ميگویند (۸) ل : ...
ان (۹) ل : است ... ق (۱۰) ب : نزل ؛ د : منزل (۱۱) ب ، د : مبرا و منزله
(۱۲) د : - باشد پس ماورای دین و دانی (۱۳) ب : ورای (۱۴) ل : با ...
ورای طور (۱۵) د : - و دانی را جستن (۱۶) ل : - راز درون پرده ل (۱۷) د : -
المعر (۱۸) ل : - لوجب (۱۹) د : هنه ر (۲۰) ب ، د : قید

ص ۱۹۲

(۱) ب ، د : نیز هست (۲) ب : میشود (۳) ب : رضاء (۴) ل ، ب ، د :
ذاتی (۵) ج : شیخ (۶) ل : - من (۷) ج : - اگر (۸) ل : والسلام (۹) ب : - و یکی
از کبار خلفای ... الهداد الله (۱۰) ل : کیا ... حضرت (۱۱) ج : اصحاب و یاران کار
کرده (۱۲) د : - الهداد ... لوستی (۱۳) ل : موصو ... و استغراق (۱۴) د :
قدیمیان (۱۵) ل : - و خدمات (۱۶) ل : ... بخیران (۱۷) ب : بلك (۱۸) ل : -
مطابق (۱۹) ل : - خدمت (۲۰) د : معنوی (۲۱) د : باطنی (۲۲) د : - و (۲۳)
ج : و باهر (۲۴) ب : بلك (۲۵) د : نشسته باشد و (۲۶) ب ، د : - بوده

ص ۱۹۳

(۱) ب : دعا گوه ؛ ج : دعا گوی (۲) ب : لمام ؛ د : + ع (۳) ل : + که
(۴) ج : - بالجملة ؛ + و غیر ازین عزیزان (۵) ل : ایشان (۶) ل : مو صالح (۷) د :
و عده ... ت ایشان نموده (۸) ل : - اختیار (۹) ج : طریقه (۱۰) ج : - و (۱۱) د :
مشاهده ... را جدا (۱۲) ل : - اگر یک یک را جد در (۱۳) ج : اگر هر یک را (۱۴)
ج : شوئم (۱۵) ل : ؛ - این رساله (۱۶) ج : عفا (۱۷) ل : - مشتمل (۱۸) ج : -
و اولیا و پادشاهان (۱۹) ب : مرتعی (۲۰) د : آفاق (۲۱) د : - و گداز (۲۲) ل ،
ب ، د : - بود (۲۳) ج : + صریح

ص ۱۹۴

(۱) ل ، ج : وی است (۲) ج : ماند (۳) ب : مرتبه جان همه ؛ مرتبه جا همه
(۴) د : برویانی (۵) ب : + ایضاً ؛ + ایضاً (۶) ج : آن کسی (۷) ب ، د : - و
(۸) ب ، ج ، د : و (۹) ل : - و (۱۰) ل : - و (۱۰) ل : - علم و (۱۱) ب : -
ب : - بنده حلقه بگوش (۱۲) د : حلقی (۱۳) ل : با ... نه وی (۱۴) د : صرای ...
(۱۵) ج : بر سر راه خرابات مکن پست مها (۱۶) ل : عقل (۱۷) ل : - خرد

ص ۱۹۵

(۱) ب ، ن سعه بدل : ساز در حلقه و ... الخ ؛ این مصراع در ا ، ب ، ج و وجود ندارد ، ولی در نسخه د بعنوان مصراع اول بیت زیر دیده میشود :

بر سر راه خرابات بکن مسنت مرا بکن از هر عه خستعانه وی مسنت مرا

(۲) د : - ی (۳) ب : بی قرینت او ؛ ج : لی پیراهش ؛ د : بی تربیت او (۴) ب : طبع دارم (۵) ب ، ج ، د : کن (۶) ب : - و (۷) ب : بیگناه ؛ د : مکن (۸) ب ، د : بی (۹) ل ؛ بکه (۱۰) ب : مدد (۱۱) ب ، ج : هیچکس (۱۲) ب ، د : - و (۱۳) ب ، د : این (۱۴) ب ، د : + و (۱۵) ج : وصال است (۱۶) ب ، د : امید (۱۷) ب : - و

ص ۱۹۶

(۱) ب : - و (۲) ب : - و (۳) ب : تمت تمام شد و هراغ الجامید نسخه کلمات الصادقین حسب الترمایش سادات بناء نجابت دستگاه سید سلام علی ولد سید سعد الدین ابن سید محمد ص ... این سید محمد صادق معنوی ابن فدوة العیلا سید ... متوطن ... شداند مصاف صوبه دارالعلاقة شاهجهان آباد ، تحریر یافت ، هر که خوالد دعا طبع دارم ، ز آنکه من بنده گشنگرم ؛ ج : بمون اقیه الملك الوهاب سبحانه ... بی تمت تمام شد و نسخه کلمات الصادقین بمون انه العالمین

ص ۲۰۰

(۱) فی الاصل [نسخه ح] : بساطین (۲) ایضاً : راهبها

ص ۲۰۱

(۱) فی الاصل : صحبة (۲) ایضاً : جز

ص ۲۰۲

(۲) فی الاصل : مثل

ص ۲۰۳

(۱) کذا فی الاصل

ص ۲۰۴

(۱) فی الاصل : متاصب (۲) ایضاً : در لیانت

ص ۲۰۵

(۱) تصحیح شود به 'وحنی' (۲) فی الاصل : - در (۳) ایضاً : منظومیه (۴) ایضاً : منظومیه (۵) ایضاً : شده (۶) ایضاً : لری

ص ۲۰۶

(۱) کذا فی الاصل (۲) ایضاً

ص ۲۰۷

(۱) فی الاصل : مین (۲) ایضاً : زمان

ص ۲۰۸

(۱) فی الاصل : قوی

ص ۲۰۹

(۱) فی الاصل : عمر است (۲) ایضاً : غمین

ص ۲۱۰

(۱) فی الاصل : + اگر عاقبت شریعت که ظاهراً مصدر آن درین عالم ظاهر تو باشی لعنای هر آینه شریعت و طریقت روز و شب نگاهبان تو باشند

ص ۲۱۱

(۱) فی الاصل : + و بعضی را استعداد الهیه بی واسطه نیست (۲) ایضاً : بد آن (۳) ایضاً : + را (۴) ایضاً : مشکل (۵) ایضاً : آیه (۶) ایضاً : بمعنی

ص ۲۱۲

(۱) فی الاصل : روبه (۲) ایضاً (۳) ایضاً : + از

ص ۲۱۳

(۱) فی الاصل : نقد

ص ۲۱۴

(۱) فی الاصل : حراما







مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

۱- فهرست کسان

آدم ۲۰۷، ۷۸، ۱	ابو جہل ۱۹۱
آفریدگار ۹؛ لیز تک؛ اللہ؛ الہ؛ الہی	ابو حفص، مولانا ۹
ارحم الراحمین	ابو سعید، ابو الخیر ۳۸، ۴۰، ۴۲
آرتویہ، ملک ۹۴	ابو طالب، سید ۱۲۸-۱۲۹
آنحضرت (ص) ۱۵۶، ۱۶۳؛ لیز تک؛	ابو عثمان مغربی ۹۱
آنسرور (ص)؛ احمد مجتبیٰ (ص)	ابو علی دقاق ۱۶۶
آنسرور (ص) ۲۰۸؛ لیز تک آنحضرت	ابو علی رودباری ۹۱
ابراہیم ادم ۱۱۴، ۷	ابو علی قنندر ۸۹
ابراہیم ایرجی، سید ۱۳۱-۱۳۲	ابو علی کاتب ۹۱
ابراہیم، خواجہ ۹۹	ابو لہب ۱۹۱
ابراہیم (لودی)، سلطان ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۹	ابو محمد، خواجہ ۷
ابراہیم، میرزا ۲۰۳	ابو مسعود دینوری ۷
ابلیس ۷۸، ۸۱	ابو یوسف چشتی، خواجہ ۷
ابن عربی، شیخ اکبر محی الدین ۱۸۷	احمد ۷۴
ابو اسحق، خواجہ ۷	اللہ (۱۳، ۱۹، ۲۳، ۳۵، ۷۸)
ابو اسحق کازرونی، شیخ ۴۹	(۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۴)
ابو الحسن دادلی، سیدی ۱۵۱	(۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹)
ابو العیث بخاری، شاہ ۱۱۰-۱۱۲	(۱۱۱، ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۴)
۱۱۶	(۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۹۹)
ابو الفتح قریشی، شیخ ۱۱۹	۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۴
ابو الفتح ہالوسی، شیخ ۱۴۲	اللہ، الہی، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۶۱
ابو القاسم گرگانی، شیخ ۹۱	۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳
ابو النجیب، سمروردی ۱۰۰	۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹
ابو بکر ۱۸۶	احمد (ابن حاجی عبدالوہاب) ۱۱۱
ابو بکر، خواجہ ۷۹	احمد (ابن نجیب الدین متوکل) ۴۹
ابو بکر سلسی، شیخ ۳۶	احمد جام، شیخ ۱۱
ابو بکر شاہ ۵۹	احمد جندی، مولانا ۱۹۹، ۲۰۵
ابو بکر شبلی، خواجہ ۷۲	احمد حبیل، امام ۴۰
ابو بکر طوسی ۵۲، ۵۳-۵۴، ۷۱	احمد، خواجہ (ابن خواجہ کریم الدین
ابو بکر قوال ۳۵	سمرقندی) ۷۳
ابو بکر مصطفیٰ بردار، شیخ ۷۵-۷۶	احمد سرحدی، شیخ ۱۸۲، ۱۹۲-۱۸۷
ابو بکر اساج ۹۱	احمد، سید ۱۱۸

- احمد غزالی ، شیخ ۹۱ / ۷۷
 احمد غزنوی ، شیخ ۲۲
 احمد کبیر ، سیدی ۲۹
 احمد کرمانی ، سید ۶۹
 احمد کھنوسفری ، شیخ ۱۹۴
 احمد مجتبیٰ ۲
 احمد نالوتہ ، سید ۱۱۴
 احمد نوشاہوری ، خواجہ ۷۱
 اخئی سواج ۱۱۳
 ادھن دھلوی ، شیخ ۱۱۹-۱۲۰
 ارحم الراحمین ۳
 ارسطو ۲۰۵
 اسحاق ملتانی ، شیخ ۱۴۰-۱۴۱
 اسلام خان (اسلام شاہ سور) ۱۱۸-۱۱۹
 ۱۲۹ / ۱۳۰
 اسمعیل عرب ، مولانا ۱۵۵
 اعلم خان ۲۰۳ ؛ نیز لک : نظم الدین
 احمد بدخشی ، میرزا
 اکبر ، شاہ ، جلال الدین محمد ۱۳۳
 ۱۳۶ ، ۱۴۰-۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲
 ۱۴۳ ، ۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۲۰۳
 اعلیٰ (لا) ، شیخ ۳۲
 اقبال خدام ۶۵ ، ۴۴
 انتمش ، سلطان شمس الدین ۱۴ ، ۱۳
 ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۴۱
 المعان معظم ، ۵۰ ؛ نیز لک : بلبن ،
 سلطان لغیاث الدین
 المہداد (جولہوری) ، شیخ ۱۰۴
 المہداد ، میان شیخ ۱۹۲-۱۹۳
 امام الدین ابدال ، شیخ ۳۱ ، ۳۳
 امام الدین ، شیخ (خلوہ بدر الدین غزنوی)
 ۶۱
 اسان ، بی پتہ ، شیخ ۱۳۰ ، ۱۴۲
 ۱۴۵ / ۱۴۶
 امام احمد حنبل ، لک : احمد حنبل
 امام زاهد ۲۰۰
 امام عبداللہ عسکدار ۳۲
 امیر تیمور ۱۱۴ / ۱۱۵
 امیر خسرو دہلوی ، خواجہ ۴ ، ۷۳
 ۸۶-۸۱ / ۸۷
 امیر حورد ۱۰۰
 امیر دھنی ۱۴ ؛ نیز لک : سید نور الدین
 مبارک غزنوی
 امیر معین ۱۳۱
 انوار الملک ۶۳
 اوحد ۷۸
 اوحد الدین کرمانی ، شیخ ۶
 اوحدی ، شیخ ۱۶۷
 ایبک ، سلطان قطب الدین ۱۲ / ۳۱-۳۰
 الہام خاں ۱۲
 بابر بادشاہ ، ظہیر الدین محمد ۱۰۹-۱۰۸
 ۱۱۱ / ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳
 باز سید ۵۳ ؛ نیز لک : ابوبکر طوسی ،
 شیح
 بایزید ۱۴۶
 بہتیار کاکہ ، شیخ قطب الدین ۱۲-۱۶
 ۱۳ / ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۶
 ۲۷ / ۲۸ ، ۲۹ / ۳۱ ، ۳۴ ، ۴۱ ، ۴۵
 ۷۵ / ۹۲ ، ۹۸ ، ۱۰۵ ، ۱۱۴ ، ۱۲۴
 ۱۲۵ / ۱۲۳ ، ۱۴۳
 بدر الدین اسحق ۱۸ ، ۷۱
 بدر الدین سمرقندی ، شیخ ۱۰۰
 بدر الدین غزنوی ، شیخ ۲۹-۲۸ ، ۳۱
 ۳۴ / ۷۱
 بدر الملة ۱۰۰ ؛ نیز لک : بدر الدین
 سمرقندی ، شیخ
 بدیع الدین (شاہ مدار) ، شیخ ۳۱ ، ۳۲
 برقی ، خواجہ ضیاء الدین ۷۳ / ۸۸-۸۷

- برہان الدین بلخی ، شیخ ۱۸
 برہان الدین چشتی ، شیخ ۶۰
 برہان الدین محمود ابن ابی الخیر احمد
 البلیخی ، شیخ ۲۳-۲۴
 برہان الدین مرغھانی ، مولانا ۲۴
 بلین ، سلطان غیاث الدین ۲۳ ، ۴۶ ، ۴۹
 بہادر ، سلطان ۱۴۲
 بہاء الدین زکریا ابن شیخ عیسی دہلوی
 ۱۴۲
 بہاء الدین زکریا ، شیخ الاسلام ۱۰
 ۱۰۶ ، ۹۰ ، ۳۵
 بہاء الدین قادری قطاری ، شیخ ۱۳۱
 بہاء الدین گنج روان ، شیخ ۹۹
 بہلول ، شیخ ۱۵۶ ، ۱۵۷
 بہلول دہلوی ، شیخ ۱۵۵-۱۵۶
 بہلول لودی ، سادھان ۱۰۶-۱۰۷ ، ۱۰۸
 ۱۲۱ ، ۱۱۹
 بی بی سارہ ۲۳
 بی بی مستورہ ۷۱
 پروردگار ۲۰۷ ، ۱
 پیغامبر ، پیغمبر ۷ ، ۲۲ ، ۳۹ ، ۴۰
 ۲۰۷ ، ۱۰۹ ، ۶۷
 تاج الدین امام ، شیخ ۳۴
 تاج الدین دہلوی ، شیخ ۱۴۲-۱۴۳
 تاج الدین ، سید ۲۵
 تاج الدین سنہلی ، شیخ ۱۸۳
 تاج الدین محمد دہلوی ۱۲۴
 تنماچی ، خواجہ ۱۵-۱۴
 ترک اللہ ، ۸۱ ؛ نیز نک : امیر خسرو
 ترک بیابانی ، شیخ ۲۴-۲۵
 تغلق شاہ ، سلطان غیاث الدین ۵۸
 ۸۵ ، ۶۴
 تغلق شاہ ، فتح خان ۵۸ ، ۵۹ ، ۹۷
 نفی الدین ، خواجہ ۶۶-۶۵
 حاسی ، شیخ عبداللطیف ۱۹۹
 حاسی ، مولانا عبدالرحمن ۴۳ ، ۱۲۲ ،
 ۱۹۹ ، ۲۰۱ ؛ نیز نک : عارف جام
 جلال الدین ، حافظ ۱۸۱ ، ۱۸۲
 جلال بخاری ، سید ۱۰۷
 جلال الدین بولیزی ، شیخ ۶ ، ۱۰
 جلال الدین تھانیسری ، شیخ ۱۹۹
 جلال الدین خلجی ، سلطان ۲۹ ، ۴۷-۴۶
 ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴
 جلال الدین دوانی ، مولانا ۲۰۵
 جلال الدین روسی ، مولانا ۹۶
 جمال ، جلال خان ۱۲۲ ، نیز نک : جمال
 جمال الدین لاہوری ، لاضی ۱۲۰
 جمال الدین دہلوی ، مولانا ۷۲
 جمال ، سید ۹۶
 جمال الحق ۱۳۵ ، نیز نک : عبدالعزیز ،
 شیخ
 جمال الدین ہالسی ، شیخ ۵۳ ، ۵۴ ،
 ۱۴۲
 جدلی ، شیخ ۵۷ ، ۱۰۵ ، ۱۲۲-۱۲۳
 حسن بہاری ، سید ۳۱
 جمیل بلخی ، سید ۲۰۰
 جنت آستانی/آشیانی ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۴۲ ،
 ۲۰۳ ؛ نیز نک : ہمایون بادشاہ
 جہود بغدادی ۹۱
 جہانگیر بادشاہ شاری ، نور الدین محمد ،
 ۱۵۷-۱۵۸ ، ۱۴۴
 چائین لہ ، شیخ ۱۳۶
 چراغ دہلی نک : نصیر الدین محمود ،
 شیخ
 حاتم اصم ۷۷
 حاتم طائی ۱۵۸ ، ۲۰۵
 حاجی روزیہ ، بابا ۳۱-۳۰

۱۴۱ ۱۵۱ ۱۵۳ ۱۵۷ ۱۶۰	حاجی شریف زلدفی ، خواجه ۷
۱۶۳ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰	حاجی شطاری ، شیخ ۱۴۲
۱۷۱ ۱۷۹ ۱۸۲ ۱۸۸ ۱۹۱	حاجی محمد ، شیخ ۱۵۶-۱۵۷
۱۹۲ ۲۰۶	حاجی محمد کشمیری همدانی ، مولانا
حمید الدین دهلوی ، شیخ ۱۵-۱۶	۱۵۹-۱۶۰
حمید الدین ، مولانا ۲۶	حافظ تاشکندی ۱۹۹
حمید الدین لاگوری ، سلطان التارکین ۵۴	حبیب عجمی ۹۱
حمید الدین لاگوری ، قاضی ۱۹-۲۱	حذیفه المرعشی ، خواجه ۷
۲۸ ۲۷ ۲۶	حسام الدین احمد ، خواجه ۱۸۳-۱۸۷
حیدر ۱۸۶	۲۰۶ ۲۰۵
حیدر ، شیخ ۷۵	حسام الدین الدنجهی ، مولانا ۵۴ ۵۳
حاتم الییا ۳۳	حسام الدین مانکپوری ، شیخ ۱۱۳
حاتم نبوت ۱۲۶	حسن (پدر شیر شاه) ۱۳۵
حاتم ۸۳	حسن بصری ۷۸ ۷۱ ۷۰ ۶۹
حارلد محمود ، خواجه ۱۹۹	حسن اردبه ، شیخ ۱۴۱
حما ، خداوند ، خدایتعالی ۱ ۲ ۳	حسن ، خواجه ۷۳
۱۵ ۲۳ ۲۴ ۴۰ ۵۵ ۸۳	حسن دهلوی ، امیر ۸۷
۹۵ ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۳۷ ۱۳۸	حسن طاهر ، شیخ ۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰
۱۳۹ ۱۵۱ ۱۵۳ ۱۶۶ ۱۷۲	۱۳۵
۲۰۶	حسن مودب ۴۲
خسرو خان ۶۴ ۵۱	حسن ، مولانا ۱۳۶-۱۳۷ ۱۴۵ ۱۹۱
خضر ۱۱۳ ۸۳ ۸۰ ۶	حسین پای سناری ، سید ۱۲۳
خضر جان ۱۱۵ ۴۴	حسین ترکستانی ، مولانا ۱۹۹
خلیل الله ، شیخ ۱۹۹	حسین خورزمی ، شیخ ۱۹۹
خلیل عیدانی ، میر ۱۹۹	حسین شرقی ، سلطان ۱۰۷
خواجگی امکنکی ، مولانا ۱۶۲	حسین منصور ۹۸
خواجہ احرار ۱۸۵ ۱۸۰ ۱۶۲ ۴۸	حسین نقشی ، شیخ ۱۴۴
خواجہ برگ ۵۴ ۹	حضرت رسالت ۱۶۳ ۱۶۷
الدین اجمیری ، خواجه	حضرت ایشان نک : محمد الباقی
خواجہ بست ۲۹-۳۰	حضرت معلوم/مخدومی ۷۱ ۷۹ ۹۸
خواجہ جهان ۵۹	۱۲۳ ۱۳۲ ۱۴۷ ۱۵۵ ۱۵۷ نک :
خواجہ خورد ۱۸۲	محدث دهلوی
خواجہ عرب ۳۴	حق تعالی ۱۵ ۱۷ ۲۸ ۳۹ ۴۴
خواجہ قاضی ۷۰-۷۱	۴۶ ۵۰ ۶۰ ۷۵ ۹۲ ۹۳
خواجہ کاشانی ۱۹۹	۱۰۰ ۱۱۹ ۱۲۸ ۱۳۴ ۱۳۸

- خواجہ کلان ۱۸۲
خواجہ دا ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۵؛ نیز نک: محمد الہیاتی، خواجہ
خواجہ نقشبند ۴۸
خواجہ خان ۱۱۸
خیالی بخاری ۱۲۸-۱۲۶؛ نیز نک: شاہ
خیالی، محمد حسن خیالی
خیرالانام ۱۹۳
دالوال جنحی، شیخ ۴۹
داؤد، شیخ ۱۱۴
داؤد طائی ۹۱
داؤد، مولانا ۹۸
ذوالنون مصری ۱۷۰
راجہ بھریہ ۹
راجہ پتھورہ ۱۵، ۳۰
راجی دھلوی، شیخ ۳۱-۳۳
راجی حامد شاہ، سید ۱۰۲، ۱۳۵
راقم ۴۸، ۸۹؛ نیز نک: صادق ہمدانی
رب العالمین/رب العالمیان ۶۳، ۱۰۹
۱۶۷، ۱۹۴
رحمن ۱۷۴
رحیم ۱۶۴
رزق اللہ دھلوی، شیخ ۱۵۵-۱۵۳
رستم ۱۵۸
رسول ۱۶۶، ۱۷۲
رمیہ، سلطان ۱۴، ۲۵، ۲۷
ریح الدین، نک: ہارون، خراجہ
رکن الدین ابو الفتح (سلطانی) ۹۰
رکن الدین (بن شیخ شہاب الدین امام) ۹۸
رکن الدین دھلوی، شیخ ۷۴
رکن الدین، شیخ ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۳
رکن الدین فردوسی، شیخ ۱۰۱-۱۰۰
رکن الدین، قاضی ۹۷
رکن الدین، ملک ۵۹
زاہد، مولانا محمد امین ۱۹۹
زکریا دھلوی، شیخ ۱۴۲
زین الدین، شیخ ۹۸
زین الدین کمانگر، مولانا ۱۷۳
زین العابدین، شیخ ادھن دھلوی ۱۱۹
سراج الدین اخی، سراج، شیخ ۱۰۷
سرور الہی/سرور کائنات ۱۱۴، ۱۲۳
۱۳۴، ۱۴۱
سری مطلی ۱۲۳
سعد اللہ، شیخ ۱۴۵
سعدی، شیخ ۸۳، ۸۶، ۱۳۸
سعید بن زید ۵۵
سعید ترکستانی، مولانا ۱۹۹، ۲۰۰
سکندر ذوق القرائین ۹۲
سکندر لودی، سلطان ۹۷، ۱۰۷
۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۵۴
۱۵۸
سلطان الاولیاء، سلطان المشایخ ۱۰، ۱۱
۲۱، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۴۵-۴۷، ۴۷
۴۹، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۵
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴
۷۵، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶
۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۳۵
نیز نک: نظام الدین اولیاء، خواجہ
سلطان حسین میرزا ۱۲۳
سلیمان ابن مرزا خان، مرزا ۱۱۴، ۲۰۳
سلیمان مندوی، شیخ ۱۱۶-۱۱۳
سلیمان، مولانا ۷۹
سلم بن ۱۱۸-۱۱۷، ۱۴۱
سلم حکری، شیخ الاسلام شیخ ۱۱۷
۱۱۹
سعاد الدین کنہو، مولانا شیخ ۱۰۳
۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۲

شمس العارفين ۲۲	شماسی ۸۸
شمس تبریز ۱۰۶	مناقی ۴۱
شهاب الدین احمد غزنوی ، شیخ ۱۵	منجر ۱۸۶
شهاب الدین امام ، مولانا ۷۳-۷۴	سید البیاء ، سید المرصاين ، سید وصل
شهاب الدین پرکاش آتش ، قصص ۳۱	سید عالم ، سید کائنات ، سید کولین
شهاب الدین حق گوی ، شیخ ۹۱-۹۳	۲۶ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۹۶ ، ۱۰۷
۹۵	۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۱۶۱
شهاب الدین زاهدی ، شیخ ۹۲	۱۹۱
شهاب الدین سهروردی ، شیخ ۱۴ ، ۹	سید خدایه ۳۱
۲۴ ، ۲۷ ، ۳۸ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۰	سیدی موله ۵۱-۵۳
شهاب الدین عاشق ، شیخ ۳۴	سید الدین باغری ، شیخ ۱۰۰ ، ۴۱
شیخ ۲۰۵	سید الدین دهلوی ، شیخ ۱۴۵-۱۴۸
شیر خان نک : مسعود یک ۹۸	۱۵۳
شیر خان (شاه) سور ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۵	سیدی ۱۴۷
۱۲۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲	شاه خراسان ۹۱
شیرخان ۹۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷	شاه خدای ۱۳۵ ؛ نیز نک : انبیا
شاجبران امیر تیمورگورکان نک : امیر تیمور	محمد حسن خیالی
صالح دهلوی کشمیری همدانی ، محمد	شاه محمد فیروز آبادی ۱۳۱-۲۲۸
۲ ، ۱۳ ، ۸۰ ، ۱۴۳ ، ۱۵۶ ، ۱۸۳	شاه مدار ، بدیع الدین ؛ نیز نک :
۱۸۵ ، ۱۹۳ ، ۲۰۵	بدیع الدین (شاه مدار) ، شیخ
صالح ۲۰۵	شاه مردان ۳۲ ؛ نیز نک : حیدر
صالح ۱۵۱	شیل ۱۳۶
صدر الدین بهاری ، سید ۱۰۷	شداد ۱۶۷
صدر الدین حکیم ، شیخ ۹۳-۹۵ ، ۱۱۳	شرف الاولیا ، شیخ شرف الدین یحیی ۸۹
صدر الدین ، شیخ ۴۸ ، ۹۶ ، ۱۰۷	۱۰۲ ، ۱۰۱
۱۱۶ ، ۱۱۰	شرف الدین یحیی یحیی ، شیخ ۸۹
صدر الدین ، مولانا ۷۷	شعیب ، مولانا ۱۲۱
صدیق اکبر ۳۲	شیخ الاسلام دهلوی ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۵
صلاح الدین درویش ، شیخ ۴۷-۴۹	شیخ الاسلام هروی ۱۷۷ ، ۱۸۸
ضیاء الدین برنی ۷۳ ، ۸۷ ، ۸۸	شمس اتاوله ، شیخ ۳۳
ضیاء الدین دهلوی ، شیخ ۲۸	شمس الدین ، خواجه ۸۶
ضیاء الدین روسی ، شیخ ۵۱-۵۰	شمس الدین التمش ، سلطان نک : التمش
ضیاء الدین سامی ، مولانا ۸۸-۸۹	شمس الدین خاموش ، سید ۶۹-۶۸
ضیاء الدین مرد نجیب ، شیخ ۳۱	شمس الدین ، میر سید ۱۲۹-۱۲۸
ضیاء الدین یوسف ، خواجه ۲۰۱	شمس الدین یحیی ، مولانا ۲۶ ، ۷۶-۸۰

- ظہیر الدین ، مولانا ۷۷
 ظہیر الدین بابر پادشاہ نک : بابر پادشاہ
 عارف جام ۸۳ ، ۸۷ ؛ نیز نک : جامی
 عاشق صنبہلی ، شیخ محمد ۱۳۱
 عبدالاول ، میر سید ۱۳۲-۱۳۵
 عبدالحق ، خواجہ ۱۹۹
 عبدالحق ، شیخ ۱۴۵
 عبدالرزاق جتھانہ ، شاہ ۱۴۳
 عبدالشہید ، خواجہ ۱۵۵ ، ۱۹۹
 عبدالصمد ، شیخ ۱۳۴
 عبدالعزیز (ابن فرید الاولیا) ، شیخ ۵۵
 عبدالعزیز حن (والی بخارا) ۲۰۳
 عبدالعزیز ، شیخ (عزیز الحق) ۱۰۹
 ۱۳۱ ، ۱۴۰-۱۳۵ ، ۱۴۳ ، ۱۵۹
 عبدالغفار ، شیخ ۱۱۸ ، ۱۱۹
 عبدالغنی بیابانی ، شیخ ۱۵۷-۱۵۸
 عبدالغنی ، شیخ ۱۵۹
 عبدالقادر جیلانی ، شیخ ۱۴۹ ، ۱۵۵-۱۵۶
 عبدالقدوس گنگوہی ، شیخ ۱۱۴ ، ۱۳۲
 ۱۴۲
 عبدالکریم ، شیخ ۱۱۶
 عبداللہ (سلطان زادہ روم) ۱۱۷
 عبداللہ انصاری ، خواجہ نک : شیخ الاسلام
 ہروی
 عبداللہ دہلوی ، شیخ ۱۳۱
 عبداللہ ، شاہ ۱۰۷-۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰
 ۱۱۷ ، ۱۱۹
 عبداللہ کاتب ۱۱۶
 عبدالمقتدر شریعی ، قاضی ۹۷
 عبدالملک ، قاضی ۳۱
 عبدالواحد ابن شیخ احمد لزلوی ، شیخ ۲۲
 عبدالواحد اجودھنی ، ۱۵۸-۱۵۹
 عبدالواحد بن شیخ شہاب الدین احمد
 لزلوی ، شیخ ۱۵
 عبدالواحد زید ، شیخ ۷
 عبدالوہاب بخاری ، حاجی شیخ ۱۰۳
 ۱۰۶ ، ۱۱۰-۱۰۷ ، ۱۱۱ ، ۱۱۶
 ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۶ ، ۱۵۵
 عبدالوہاب (سفی) ، شیخ ۱۴۹
 عید اللہ ، خواجہ نک : خواجہ کلان
 عثمان ۱۸۶
 عثمان صواح ۹۰ ، ۱۰۰
 عثمانی ہارونی ، شیخ ۶ ، ۷ ، ۱۳
 عزیز (حمید الدین لاگوری) ، شیخ ۵۴
 عزیز الدین صوفی ، خواجہ ۷۰-۶۹ ، ۷۱
 ۷۶
 عزیز بشیر ۲۱
 عطار ۱۳۸
 عفان ، شیخ ۱۱۳
 علاء الحق ، شخ ۱۰۶
 علاء الدین اجودھنی ، شیخ ۱۲۶-۱۲۴
 علاء الدین (پسر سلطان محمد شاہ) ۱۱۶
 علاء الدین ، سید ۲۶
 علاء الدین (پسر نور قطب عالم) ، شیخ
 ۱۱۳
 علاء الدین نجفی ، سلطان ۲۹ ، ۳۴
 ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۶۳ ، ۸۹
 علاء الدین عطار ، خواجہ ۴۸
 علاء الدین عیسی دہلوی ، شیخ ۱۴۲
 علاء الدین لاری ، مولانا ۲۰۳
 علاء الدین مسعود شاہ ، سلطان ۱۸-۱۷
 ۲۵ ، ۲۷
 علاء الدین مکتب دار ، مولانا ۱۷۳
 علاء الدین فیلی ، مولانا ۶۵-۶۴
 علاء الدین (حمایون خان) ، سلطان ۵۹
 علی ابن ابی طالب ۷ ، ۴۰ ، ۹۱ ، ۱۱۴
 علی احمد ، شیخ ۱۴۴
 علی (ہدایونی) ، شیخ ۴۷

فرید الدین ناگوری ، شیخ ۵۴	علی خضری ، شیخ ۴۹
فرید ثانی ، نک : علاء الدین اجودہنی	علی ، خواجہ ۳۴
فرید خان ۱۱۵	علی زبیلی ، شیخ ۷۱
فصیح الدین ، مولانا ۷۳	علی سگری ، شیخ ۱۲-۱۳
فضل اللہ ، شیخ ۱۵۵	علی قطاری ، شیخ ۱۴۲
فصل عیسیٰ ۷	علی ہمدانی ، میر سید ۱۵۹
فیر ، نک : صادق دہلوی	عماد الدین دہلوی ، شیخ ۲۴
فلطون ۱۵۸ ، ۲۰۵	عمار یاسر ، شیخ ۱۰۰
فیروز شاہ تغلق ، سلطان ۵۸ ، ۶۹ ، ۸۸	عمر ۱۸۹
۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۱۵	عیسیٰ حوتہوری ، شیخ ۱۱۳
فہل مست ، نک : علاء الدین اجودہنی	عین القضاۃ ہمدانی ۴۷ ، ۹۸ ، ۱۰۵
قادر مطلق ۱۶۳	ازہنگان بدخشی ۲۱۶-۱۹۹
قاضی خان یوسف لاسی ظفرآبادی ، میان	حارث الاعظم ، نک : عبادۃ در جیلانی شیخ
۱۳۵ ، ۱۳۶	حیات الدین بلبن ، سلطان ، نک : بلبن
قاضی سعد ۲۱	حیات الدین تغلق ، سلطان ، نک : تغلق شاہ
قاضی محمد ۲۶ ، ۷۳	حیات الدین محمد ، حاجی ، ۱۰۱
قاضی عماد ۲۰	فاطمہ (بنت فرید الدین گنج شکر) ۷۱
قاضی کبیر حواری ۱۸	فتح اللہ ، شیخ ۱۱۳
قطب الدین ، سلطان (ابن سلطان علاء الدین	فتح خان ۵۸ ، ۹۷
حاجی) ۵۱	فخر الدین (مدر مولانا سعاد الدین) ۱۰۴
قطب الدین ، سید ۲۶	فخر الدین ثانی ، شیخ ۹۶-۹۵
قطب الدین ایبک ، سلطان ، نک : ایبک	فخر الدین زاہدی ، شیخ ۹۷
قطب الدین حسن ، خواجہ ۷۲	فخر الدین سارکشاہ (قرش) ۲۵
قطب الدین رازی ، مولانا ۹۶	فخر الدین مروزی ، مولانا ۶۴-۶۲
قطب الدین منور ، مولانا ۷۸	فردوس مکانی ، نک : بابر بادشاہ
قندبہ الدین بختیار کاکی ، خواجہ ۱۲-۶	فرعون ۱۶۷
۱۳ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۶	فرید ، نک : شیر شاہ سور
۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۴۱	فرید الدین سعید ترکستانی ، مولانا ۲۰۰
۵۱ ، ۷۵ ، ۹۲ ، ۹۸ ، ۱۰۵ ، ۱۱۴	فرید الدین گنجشکر ، شیخ الاسلام ۸
۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۳۳ ، ۱۴۳	۱۴ ، ۱۸ ، ۲۵ ، ۲۸ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۳
قطب عالم ، میان ۱۳۷ ، ۱۴۳	۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۶۶
کاتب حروف ، نک : صادق دہلوی	۶۷ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳
کبیر اولیا ، شیخ ۷۵-۷۴	۸۱ ، ۱۲۴ ، ۱۴۲
کبیر الدین اسماعیل ، شیخ ۱۰۴	

- کردگار ۱ / ۱۴۴
 کریم الدین سمرقندی ، خواجہ ۷۲
 کمال الدین ، شیخ ۱۱۴ / ۱۴۲ / ۱۴۳ / ۱۴۴
 کمال الدین ، مولانا ۲۴
 کمال الدین ابو الطیر ، مولانا ۲۰۲
 کمال الدین احمد موسی ، شیخ ۶
 کمال کشمیری ، مولانا ۱۶۰
 کیبک ، مولانا ۱۹۹
 گنجشکر وقت ، لک : علاء الدین احمد منی
 گیسو دراز ، سید محمد ۵۷ / ۱۳۲
 مالک یوم الدین ۱۶۴
 مبارک خان ۱۱۵
 مبارک شاہ خلجی ۸۲
 مبارک غزلوی ، سید ۳۸
 مجد الدین حاجی جاحر می ، مولانا ۲۸-۲۷
 مجیب (ابن سلطان التارکین) ، شیخ ۵۴
 محمد ، خواجہ ۷۱
 محمد ۵ / ۱۰۹ / ۱۸۶ / ۱۸۹
 محمد (ابن حاجی عبد الوہاب) ۱۱۰
 محمد (ابن قطب الاولیا) ۱۴
 محمد (ابن نجیب الدین متوکل) ۴۶
 محمد اجل شرزی ، شیخ ۱۵ / ۳۸
 محمد اصفہانی ، شیخ ۹
 محمد امین کاشانی ، میر سید ۵ / ۳
 محمد باق ، خواجہ ۱۳۹ / ۱۹۶-۱۶۱
 محمد ہائیں پاؤ ، شیخ ۳۲
 محمد بن احمد بن علی البخاری ، لک :
 نظام الدین اولیاء
 محمد بن تعلق ، سلطان ، لک محمد تعلق ،
 سلطان
 محمد تلمانی ، سلطان ۲۹ / ۴۸ / ۴۹
 ۵۴ / ۵۸ / ۶۱ / ۶۹ / ۷۳ / ۷۴ / ۷۹
 ۸۵ / ۸۸ / ۹۱ / ۹۲ / ۱۲۰
 محمد جہدہ ، شیخ ۳۲
 محمد حسن خیالی ، شیخ ۱۰۳ / ۱۳۵
 ۱۴۳ / ۱۵۵ / لیز لک : خیالی بخاری
 محمد حکیم میرزا ۲۰۳
 محمد خان (شاہ) ابن فرید خان ، سلطان
 ۱۱۵ / ۱۱۶
 محمد زاہد ، شیخ ، لک : حسین خوارزمی ،
 شیخ
 محمد شاہ (سلطان ناصر الدین) ۵۹
 محمد صلاح ، مولانا ۱۹۹
 محمد طیفور شامی ، شیخ ۳۲
 محمد عید اللہ ، خواجہ ۱۳۹
 محمد عادل ۹۲ / لیز لک : محمد تلمانی ،
 سلطان
 محمد مدلل ، سلطان ۱۱۸
 محمد قطا ، لک : محمد الدین لاگوری ، قاضی
 محمد کبیر ۲۱
 محمد کرتائی ، سید ۶۸-۶۶
 محمد مجد ، مولانا ۱۴۶-۱۴۱
 محمد محاسب ، شیخ ۱۵۹
 محمد مشایخ ، شیخ ۱۱۷-۱۱۶
 محمد متکن ، مصباح العائضین ۱۵۳
 محمد نور ہفتی ، شیخ ۷ / ۱۱۲
 محمد ہمایون بادشاہ ہزاری ، لک : ہمایون
 بادشاہ
 محمد بھی ۱۸۱
 محمد یوسف ، شیخ ۱۱۷
 محمود بلخی ، برہان الدین ۲۴-۲۳
 محمود سرخ ، مولانا ۲۰۰
 محمود ، شیخ ۱۱۴
 محمود ، شیخ نصیر الدین ۹۴-۵۵ / ۱۱۳
 محمود ، قاضی ۳۱
 محمود لاری ، شیخ ۱۴۲
 محمود موئینہ دوز ، خواجہ ۲۷-۲۶

- مہدی الدین کلمانی ، قاضی ۴۳ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۳
 مخدوم جہانیاں ۹۵ ، ۱۰۵
 مخدومی ؛ نک : محدث دہلوی ۱۱۹ ، ۱۴۰
 مخدومی ، خوارزمی ۲۰۴
 مدثر ، شاہ ۱۱۸-۱۱۹
 مرشد فرسجی ، مولانا ۲۰۰
 مزیل ، شاہ ۱۱۷-۱۱۸
 مسعود بک ۷۴ ، ۹۹-۹۸
 مصطفیٰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۷
 مصطفیٰ رومی ، مولانا ۱۹۹
 مظہر گجراتی ، سلطان ۱۴۱
 مظہر ، قاضی ۳۱
 معروف کرخی ۹۱
 میرالدین بہرام شاہ ، سلطان ۱۸-۱۷-۱۶
 ۲۵ ، ۲۷
 معز الدین دہلوی ، شیخ ۲۲-۲۱
 معز الدین کوٹباد ، سلطان ۴۶ ، ۵۳ ، ۱۰۰
 معز الدین مبارک شاہ ۱۱۵
 معز الدین محمد شام ، سلطان ۱۵ ، ۲۹ ، ۳۰
 معین الدین احمیری ۷ خواجہ ۶ ، ۱۱
 ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۰۱
 معین الدین عمرانی ، مولانا ۲۶ ، ۶۱
 مفتی شاعر ، مولانا ۶۱
 معیت الدین مفتی ، سید ۲۵
 ملک الموت ۱۳
 ملک قبول ۷۴
 منتجب سید دستار ، سید ۲۵
 منجمو ، شیخ ، نک : فضل اللہ ، شیخ
 مشہاج الدین جوزجانی ، قاضی ۱۷
 مودود چشتی ، خواجہ ۷
 موسیٰ ، خواجہ ۷۱
 مولانای روم ۱۰۶
 مویذ الدین الصاری ، خواجہ ۷۵ ، ۸۹ ، ۹۰
 سہدی ۱۹۰
 میر سید شریف جرجانی ۱۰۴
 میر علی شیر ۱۲۳
 میر فراغت ، نک : غازی خان بدخشی
 میر لاجپن ۸۳
 نصیح الدین ، شیخ ۲۱
 ناصر الدین ، سلطان ۱۸ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۵۰ ، ۵۸ ، ۹۲
 ناصر الدین محمد شاہ ، سلطان ۵۸ ، ۵۹
 ناصر خسرو ۸۳
 نسبی ۷۸ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۶۵
 نجم الحق ، نک : چائین لدہ ، شیخ
 نجم الدین صفری ، شیخ ۱۱
 نجم الدین کبری ، شیخ ۱۰۰
 نجم الدین (سہروردی) ، شیخ ۹۰
 نجیب الدین فردوسی ، شیخ ۱۰۰ ، ۱۰۱-۱۰۲
 نجیب الدین متوکل ، شیخ ۴۷-۴۵
 نجیب اللہ ، نک : نجیب الدین فردوسی
 نحشی ۸۸
 نصرت شاہ ۵۹
 نصیر الاولیا شیخ نصیر الدین محمود چراغ
 دہلی ۱۵ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۶۲-۵۵ ، ۷۲
 ۷۱ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۳۲
 نظام الاولیا ، خواجہ نظام الدین اولیا ۹
 ۱۰ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۴۴ ، ۴۵-۳۴ ، ۵۱
 ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵
 ۶۶ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴
 ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲
 ۸۳ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۰۰
 ۱۰۲ ، ۱۳۲

- نظام (ابن شاہ مدثر) شیخ ۱۱۹
 نظام الدین (ابن خواجہ کریم الدین سمرقندی)،
 خواجہ ۷۳
 نظام الدین (ابن فرید الاولیا)، خواجہ ۶۹
 نظام الدین احمد، میر، لک: نظام الدین
 احمد بدخشی ۹۹
 نظام الدین ابو امویہ، شیخ ۲۳-۲۲، ۴۹
 نظام الدین خدوش، مولانا ۴۸
 نظام الدین شیرزی، شیخ ۹۰
 نظام الدین محمود، شیخ الاسلام ۱۲۲
 نظام باری، شیخ ۱۹۹
 نور الدین (نور شیخ علاء الدین گج شکر)
 ۱۲۴
 نور الدین دہلوی، شیخ ۲۶-۲۵
 نور الدین مبارک غراوی، سید ۱۵-۱۴
 نور الدین محمد ۷۵
 نور الدین ملکیار ہرا، شیخ ۴۹
 نور قطب عالم ۱۰۳، ۱۱۳
 نوشیروان ۱۵۸
 وجیہ الدین، شیخ ۲۲
 وجیہ الدین پایلی، مولانا شیخ ۴۳، ۸۰
 وحید الدین احمد جندی، مولانا ۲۰۰
 ولی کوہ زرین، مولانا ۱۹۹
 ولی محمد دہلوی، شیخ ۱۵۹
 وہب بن الورد ۱۲۱
 ہارون، خواجہ ۶۶
 ہیرہ بھری، خواجہ ۷
 حمیون پادشاہ، نصیر الدین محمد ۱۰۹،
 ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۹
 ہدیون خان ۵۹
 ہمد ۱۳۹
 یحییٰ معاذ رازی ۱۹، ۲۰
 یعقوب، شیخ ۷۰
 یعقوب کشمیری، شیخ ۱۳۱
 یحییٰ الدین، شیخ ۳۲
 یوسف ۱۲، ۷۰
 یوسف الحسینی، سید ۹۹
 یوسف دہلوی، شیخ ۱۴۳
 یوسف قتال، شیخ ۱۲۱-۱۲۰

۲- فهرست جایها

آب جون ۵۰ ، ۵۴ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱	بیت المقدس ۱۰۵ ، ۱۳۲
آب گنگ ۸۱	پای سار ۱۷۴
آستانه شیخ صلاح الدین درویش ۱۲۴	پشمالی ۸۱
آگره ۱۰۹ ، ۱۱۳	لخته نور ۲۴
اجیر ۱۱۶ ، ۱۲۶	تنه ۶۲
اجودهن ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۶ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۸۱	تربت قاضی عبدالملک ۳۲
اچه ۹۵	ترکستان ۱۰۸
احمد آباد ۱۰۴ ، ۱۳۲	تعلی آباد ۶۴
افغانپور ۶۴	جامع دهل ۲۵
امروحه ۷۰	حسب عدلی ۵
اود ۶۸ ، ۷۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵	جونپور ۹۶ ، ۱۲۶ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲
اودیپور ۱۵۴	۱۳۵
اوشی ۶	جهنم ۱۵
بجینتلی ۵۱ ، ۵۴ ، ۱۲۶	حجاز ۱۰۴ ، ۱۴۱ ، ۱۴۹
بخارا ۱۲ ، ۳۴ ، ۴۹ ، ۱۰۰ ، ۲۰۲	حرم ۱۱۶
بدازن ۲۱ ، ۲۷ ، ۱۱۶	حرم مکه ۱۱۳ ، ۱۴۱
بدخشان ۱۰۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۲۰۰	حرم روضه قدسگاه حضرت رسالت پناه ۱۲۹
۲۰۳	حرم مدینه ۱۲۶ ، لیز تک : مدینه
بنداد ۹ ، ۱۲۲	حرمین شریفین ۴ ، ۹۰ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸
بلاد دوم ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲	۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۶
بلاد مغرب ۲۰۳	۱۳۲ ، ۱۴۹ ، ۱۸۳ ، ۲۰۳
بلخ ۸۱ ، ۱۰۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲	حصار سلطان علاء الدین ۹۰
بنگاله ۱۱۷ ، ۱۵۸	حصار شادسان ۱۰۸
بهار ۹۶ ، ۱۰۲ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰	حظیره شیخ نصیر الدین ۹۸
بهرایج ۳۲	حظیره شیخ (نظام الدین اولیا) ۷۲
بیت الحرام ۱۱۳	حظیره قاضی کمال الدین و قشاق خان ۸۱

دہلیپور ۸۵	حوض خاص ملانی ۹۶
دیوگیر ۷۱	حوض شمس ۱۵، ۱۴، ۲۱، ۲۴، ۱۷، ۱۶
دلت ارم ۵	۱۲۳، ۱۰۵، ۱۰۱
روضۂ امیر خسرو ۱۳۳	خاک پاک (قبر) قاضی محمود ۳۱
روضۂ حاجی عبدالوہاب ۱۱۲	خانقاہ حضرت سلطان المشایخ ۴
روضۂ حضرت سلطان المشایخ ۱۴۶، ۱۶۳	خانقاہ شیخ عبدالصمد ۹۷
۱۳۴، ۸۸، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۶۱	خانقاہ شیخ علی سگری ۱۱
روضۂ (شمس الدین) ۹۱	خانقاہ قطب الاولیا ۲۱
روضۂ خواجہ (قطب الدین بختیار کاکی)	خانقاہ ملک زین الدین ۱۲۲
۱۷، ۱۳	خرد مکہ (دہلی) ۴
روضۂ شاہ عبداللہ ۱۵۵	خوابگاہ خواجہ عزیر الدین ۶۹
روضۂ شیخ صلاح الدین درویش ۱۳۴	خوابگاہ شیخ شمس الدین الاولیاء ۳۳
روضۂ (شیخ ضیاء الدین روسی) ۵۱	خوابگاہ شیخ عماد الدین دہلوی ۳۴
روضۂ شیخ مرید ۸۱، ۷۰	خوابگاہ مولانا جمال الدین دہلوی ۷۲
روضۂ شیخ محمد ترک ۶۲	دریائے عمان ۱۵۸
روضۂ (شیخ نصیر الدین چراغ دہلی) ۵۷	دکن ۱۳۲، ۱۵۸
روضۂ (شیخ نور الدین ملکیار ہران) ۴۹	دوزخ ۱۶۷
روضۂ قصبی مظہر ۳۱	دہلی ۱۰، ۱۴، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴
روضۂ مولانا فطرت الدین سروری ۶۳	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳
روضۂ مولانا مجد الدین حاجی ۱۲۳	۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹
روم، لک: بلاد روم	۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۴۶
زمین دور ۱۰۸	۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴
ریدپور ۱۳۲	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
سرای لادو ۷۴، ۷۵، ۹۸	۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶
سمرقند ۱۰۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲	۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
سنبھل ۱۲۳، ۱۸۳	۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۸۵، ۸۹
سندھ ۱۵۸	۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰
سیالکوٹ ۱۶۰	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲
شرق صالک ۱۰۷	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹
شیراز ۲۶، ۱۲۲، ۲۰۳	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰
صفقان ۲۰۰	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰
طبر ۱۹۴	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹
میدگہ لیروز شاہ ۱۵۷	۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۳
غریب ۱۵، ۶۶، ۱۰۸	۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵
قرات ۱۳۹	دہلی قدیم ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۴
	دہلی کبہ، لک: دہلی قدیم

۱۳۰ / ۱۲۳ / ۹۱	نعمه دہلی	۱۵۵ / ۵۸ / ۴	قبر ویر آبدہ دہلی
۹۴	نعمه علانی	۳۰	قبر (باب حنفی (دور بہ)
۱۷۸ / ۷۴	نعمه فیروز آباد	۱۷	قبر خواجہ شمس الدین
۳۰	نعمه کھنہ	۷۶	قبر خواجہ عزیز الدین
۱۵۸ / ۱۱۳ / ۱۰۸	نعمه کدھر	۷۲	قبر خواجہ عزیز الدین صوفی
۲۰۳ / ۱۵۸ / ۱۰۸	نعمه کابل	۷۲	قبر خواجہ قطب الدین حسن
۲۰۰	نعمه کاشغر	۸۶	قبر خواجہ راندہ میر
۹۶ / ۳۱	نعمه کابی	۵۲	قبر (میدی موند)
۱۲۵ / ۱۱۷	نعمه کاشغر	۷۴	قبر (شیخ ابو بکر طوسی)
۶۶	نعمه کرمان	۷۵	قبر (شیخ ابو بکر محلی اردر)
۸۹	نعمه کرہ	۲۹	قبر (شیخ بدر الدین غزنوی)
۱۶۰ / ۷۹	نعمه کشمیر	۲۴	قبر شیخ ترکہ بیابانی
۱۹۵ / ۱۹۰ / ۱۲۷	نعمه کنبہ	۲۸	قبر (شیخ حبی جاچرسی)
کدھر لک : کالیچھر		۱۰۲	قبر (شیخ حسن طاهر)
کدھر وان	۳۲	۷۵	قبر شیخ حیدر
کدھر ۵		۳۱	قبر (شیخ حاجی دہلوی)
کدھرک بدوئل	۱۰۲	۷۴	قبر شیخ رکن الدین دعاوی
کدھرک برور	۱۳۳ / ۱۳۰	۴۲	قبر شیخ شہاب الدین حق گوی
کدھرہ	۱۲۹	۵۴	قبر شیخ فرید الدین اگوردی
کدھور	۱۴	۱۰۱	قبر (شیخ نجیب الدین اردوسی)
کدھر کمری	۱۰۱ / ۱۰۰	۹۰	قبر (شیخ نظام الدین شیرازی)
کدھرات	۱۱۳ / ۱۱۶ / ۱۳۲ / ۱۴۱	۵۴	قبر شیخ نور الدین ملکیار غران
۱۵۸ / ۱۴۲		۱۷	قبر (قاصی حمید الدین)
گور	۱۱۷ / ۳۲	۹۸	قبر (مسعود بک)
گور شیخ الا	۳۲	۱۰۱	قبر (مولانا برهان الدین پانی)
گورستان بہاربان	۱۵۵	۸۹	قبر (مولانا سامی)
لار	۴۹	۸۰ / ۶۵	قبر مولانا شمس الدین یحیی
لاہور	۱۳۰ / ۳۴ / ۲۸ / ۱۵ / ۶	۶۵	قبر (مولانا علاء الدین امی)
لکھنؤ	۳۱	۹۰	قبر (مولانا سید الدین)
لکھنوی	۶۴	۸۷	قبر میر خسرو
ماوراء النہر	۲۰۱ / ۲۰۰ / ۱۹۹	۸۵	قبر (نظام الاولیاء)
مبارک آباد	۱۱۵	۲۳	قبر والدہ شیخ نظام الدین ابو سعید
مدرستہ دہلی	۱۶۰	۵۶ / ۲۴ / ۴	قبر (حضرت رسالت پندہ)
مدین ابو بکر شہی	۷۲	۲۰۵ / ۱۶۳ / ۱۵۹	

مدفن خواجه هارون ۶۶
مدفن سید محمد گرمائی ۶۷
مدفن شیخ محمد بائبین ۳۲ و ۳۳
مدفن شیخ محمد حمید ۳۲
مدینه ۱۰۷
مرقد خواجه قاضی ۷۰
مرقد خواجه معز الدین ۷۱
مرقد خواجه مویده اربین انصاری ۸۵
مرقد (سید حسن بهاری) ۳۱
مرقد شیخ فخر الدین ثنی ۹۶
مرقد شیخ فخر الدین زاهدی ۹۲
مرقد قطب الاولیا ۲۱
مرقد شیخ محمود بهاری ۱۰۱
مرقد نظام الاولیا ۷۱، ۳۴
مسجد اقصی ۱۱۳
مسجد ابوالایت صحراندی ۶
مسجد های سنار ۱۲۳
مسجد جامع اجدر ۱۲
مسجد جامع دهلی ۵
مسجد شیخ عبدالکریم ۱۵۹
مسجد عیدگاه ۴
مسجد فیروزی ۱۵۷
مسجد کولو کمبری ۵۰
مشهد مقدمین طوسی ۱۲۳

معرب زمین ۱۲۲
مقام خواجه قطب الدین ۵۴، ۴۶
مقبرة خواص خان ۱۴۱
مقبرة (اسطان فیروز) ۹۶
مقبرة شیخ شهاب الدین برکالة آتش ۳۱
مقبرة شیخ صالح الدین درویش ۴۹
مقبرة شیخ نصیر الدین محمود ۴۹
مقبرة صابو ۱۵۵
مکه ۵
ملتان ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۴۸، ۳۵، ۱۰۱
۱۴۰، ۱۱۵، ۱۰۷
مذو ۱۱۵
نارنول ۶۲
نارگوڑ ۵۴
نارنگو کوبه ۲۰، ۱۲۳
ولایت ۱۹۱
ولایت بالا ۵۱
هری ۱۲۳
هفت پل ۱۲۰، ۹۱
هندوستان ۲۹، ۲۵، ۱۲، ۶، ۵
۳۴، ۷۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۹
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵
۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۸
۱۶۰، ۲۰۳

۳- فهرست کتابها

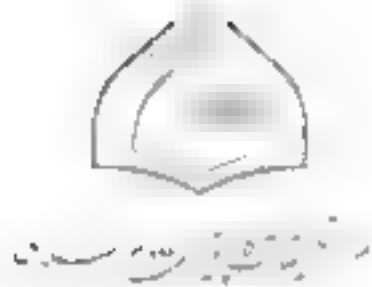
حسابی ۲۶	احیاء علوم ۳۹
حسرت نامه ۸۸	اختر الاخیار ۲۷ ۱۸ ۱۴ ۷ ۲
درر لطافتی ۱۰۰	۴۸ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۳۶ ۳۵
دفع عقبه ۹۴	۷۹ ۷۳ ۶۴ ۶۳ ۵۵ ۴۹
دلیل الراءین ۱۳ ۱۲ ۶	۸۹ ۸۷ ۸۵ ۸۳ ۸۲ ۸۱
رساله حقوق نجات میر سید محمد امین کاشانی	۱۱۰ ۱۰۶ ۱۰۰ ۹۸ ۹۶ ۹۳
۲۰۵	۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۳ ۱۱۲
رساله المین المبرجحه ۱۵۰	۱۲۳ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۳ ۱۱۲
رساله ایصال المودالی المراء ۱۵۰	۱۴۱ ۱۴۰ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۲۳
رساله بحث الخط ۲۰۵	۱۵۳ ۱۴۷ ۱۴۶
رساله بحث ایمان ۲۰۵	الوار المجالس ۷۱
رساله بحث کلام ۲۰۵	بردوی ۷۶ ۷۷ ۱۰۲
رساله تحقیق نفس ۱۳۳	تاریخ فیروز شاهی ۸۸ ۵۳
رساله الخصم مطالعه در بصورات ۲۰۵	تاریخ فیروزی ، نک : تاریخ فیروز شاهی
رساله لمرئف منظر ۱۳۳	سعه الابرار ۷۲
رساله معرفت نفس ۱۳۳	سلسله المصائب ۵۱
رساله مکالمات ۱۴۷	تفسیر انوری ۱۰۹
رسائل عربیة لسمی ۱۰۵	تفسیر سورة والضحی و الم نشرح ۲۰۵
رشدات ۴۸	بلوینج ۱۷۹
سرور صدور ۵۴	تمهید ابو بکر سلمی ۳۶
سلسله الذهب ۷	تمهیدات ۹۸
سلسله العارین ۱۶۲	توجیه الافکار ۹۶
سلسله الرجال ۱۴۸	ثنای محمدی ۸۸
میر الاولیا ۱۷ ۱۳ ۱۰ ۶ ۳	جامع الحکایات ۲۵
۴۴ ۴۳ ۳۶ ۳۵ ۲۶ ۲۴	جدائن ۹۸
۶۳ ۵۵ ۵۳ ۵۰ ۴۷ ۴۵	جوامع الکلم ۶۱
۸۰ ۷۹ ۷۷ ۶۷ ۶۶ ۶۴	حاشیه شرح عقاید لسمی ۲۰۵
۱۰۰ ۹۰ ۸۶ ۸۵ ۸۲ ۸۱	حاشیه شرح مولانا جلال الدین دوانی ۲۰۵
	حاشیه مطالع ۲۰۲

- سیر العارفين ۱۲ / ۵۷
 سیر النبی ۱۳۳
 شرح رباعیات ۱۷۰ / ۱۷۱
 شرح رساله احمد چندی ۲۰۵
 شرح رساله توحید مولانا جلال الدین ۲۰۵
 شرح سفر السعاده ۱۵۰
 شرح مشارق ۷۶
 شرح مشکوٰۃ عربی و فارسی ۱۵۰
 شمسیه ۹۶
 شمسیه المعارف ۷۶ / ۷۷ / ۷۸
 صحیح یحیای ۱۳۳
 صحیفه عقبات ۹۴
 صلوات کبیر ۸۸
 طوالع شمس ۷
 طغات لاصری ۲
 عزیزه ۱۳۷
 عباث لاسه الهی ۸۸
 عوارف ۲۹
 عیبیه ۱۳۷
 فتوحات مکیه ابن عربی ۱۳۳ / ۱۶۵
 ۱۶۸
 قصص الحكم ۱۳۶ / ۱۳۹
 فوائد السالکین ۸
 فوائد الفوائد ۱۸۴ / ۲۶ / ۶۵
 فیض الباری ۱۳۳
 لزان ۳۵ / ۴۰ / ۶۶ / ۷۶ / ۱۰۵
 ۱۰۷ / ۱۰۹ / ۱۱۴ / ۱۴۱ / ۱۴۲
 ۱۴۹ / ۱۵۵ / ۱۵۹ / ۱۶۳ / ۱۶۴
 ۱۸۹ / ۱۹۰ / ۲۰۴ / لوز تک : کلام
 ربانی ، کلام مجید ، مصحف
 قوت القلوب ۷۹
 قصیده قطبیه غوث الظلمین ۱۰۵
 کافیه ۱۰۲
 کلام ربانی ۶۲ / ۶۵ / ۷۳ / ۱۷۹
 لیز تک : قرآن
 کلام مجید ۱۱۸ / ۹۹
 کلمات الصادقین ۲
 کلمه طیبه ۹۲
 کنز ۲۶
 گلشن راز ۱۱۲
 لامیه المعجم ۹۷
 لب الالباب ۹۶
 لمعات ۱۰۵
 مآثر جهانگیری ۱۵۸
 مآثر سادات ۸۸
 مشوی (خواجہ محمد باقی بالله) ۱۷۶
 مشوی مولوی ۱۱۲
 مرآة العارفين ۹۸ / ۹۹
 مرصع النایه هابولبه ۲۰۵
 مشارق ۲۳
 مشکوک ۲۰۵
 مصباح ۲۶
 مصحف ۱۸۱ / لیز تک : قرآن
 مطالع ۹۶
 مطول معانی ۱۳۳
 مکتوبات (خواجہ محمد باقی بالله) ۱۷۳
 ۱۷۴ / ۱۷۵
 مکتوبات عین القضاة همدانی ۱۰۵
 مکتوبات مجدد ۱۷۲ / ۱۷۵ / ۱۸۷
 مفتاح الاسرار ۱۰۵
 مفتاح الفیض ۱۰۲
 مبدعات حریری ۳۵
 مبار ۹۶
 نزهة الارواح ۱۴۳
 نصاب الاحتساب ۸۹
 نجات الاتس ۳۵ / ۴۲ / ۴۳ / ۸۳
 ۸۷ / ۱۷۳
 وفتات مشاق ۱۵۱
 هدایه ۲۴ / ۲۶ / ۱۰۳ / ۲۰۲
 برعنی ۹۶

۴- فهرست گروه‌ها

خلفای عباسیه ۷۴	آل پیشین ۱۸۶
خلق ۱۷۱، ۱۷	اتراک ۸۱
خواجگان چشت ۹	اصحاب کرام ۱۹۰
راهن هد ۳۰	الماهند/المقالان ۱۱۸، ۱۱۳
راچگان هد ۳۰	امرای ترک ۲۷، ۱۴
رجال نجیب ۹، ۷۰، ۷۱؛ نیرنگ:	امرای سکنهویه ۱۲۳، ۱۲۵
مردان لیبیا	امرای همایولیه ۱۳۲
سادات عراق ۱۱۸	اولاد شبسی ۱۷
سادات کرمان و خزلین ۶۶	اولیا الله ۲۳
سلاطین التمشی ۲۷	اهل اسلام ۱۴۰، ۱۵
سلاطین تیموریه ۲۰۰	اهل بیت ۱۲۹، ۱۳۰
سلسله جهریه ۱۹۹	اهل چوتره ۶۷
سلسله چشت/چشتیه ۷۳، ۹۸، ۱۲۹،	اهل چشت ۲۹
۱۷۹، ۱۹۹	اهل هد ۱۲۳
سلسله سهروردیه ۱۷، ۲۷	ائمه ۷۴
سلسله شطربه ۱۳۱، ۱۴۲	ائمه معصومین ۹۱
سلسله قادریه ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۴	پندگان ترک ۳۰
۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۶	وادمهان اسلام ۳۰
سلسله کبرویه ۱۹۹	تیموریه ۱۲۳
سلسله نقشبندیه احراریه ۱۴۹، ۱۶۳	حنفیه ۱۶۶
۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳	حیلریان ۴۹، ۵۲، ۵۳
صوفیه ۱۶۹	خاصان حق ۱۸۸
صوفیه موحده/موحدین ۱۶۵، ۱۶۹	خاندان علائی ۶۴
طبقه مغربیه احمدیه ۱۴۱	خاندان لبوت ۱۲۹
طرایف بنی آدم ۳۴	خانواده چشت ۳۴
عباد ۱۶۹	خانواده قادریه ۱۴۳
علمای اهل سنت و جماعت ۱۶۵	خلفای شاه مدار ۳
عمای جولپور ۱۰۲	خلفای شیخ نرید گنج شکر ۱۹۴

مریدان شیخ نظام الدین اولیا ۸۹	علمای صوفیه موحده ۱۳۰
مسلم‌دان ۲۳ / ۴۱ / ۴۴ / ۸۵	فلاسیفه ۱۵۱
مشایخ ۱۷۰	قدسیان ۱۳۸
مشایخ هشت ۵۷ / ۱۲۵	قریش ۷۴
مشایخ دهلی ۱۰۲	قاندران ابوبکر طوسی ۵۲
معتزله ۱۶۷	قاندران حیدری ۴۹
ملاستیه ۱۶۹	قوم سور ۱۲۵
مولا زادگان یبسی ۵۲	کابران / کفار ۱۴ / ۳۰ / ۷۰
پاران اصل ۶۷	لودیان ۱۱۱
پارن چوکره ۶۳ / ۶۴ / ۶۵ / ۸۰	مخاوق / مخلوقات ۱۶۷ / ۱۶۸
	مردان محیب ۴۶ / ۶۳ / فیزیکه : رجال غیب

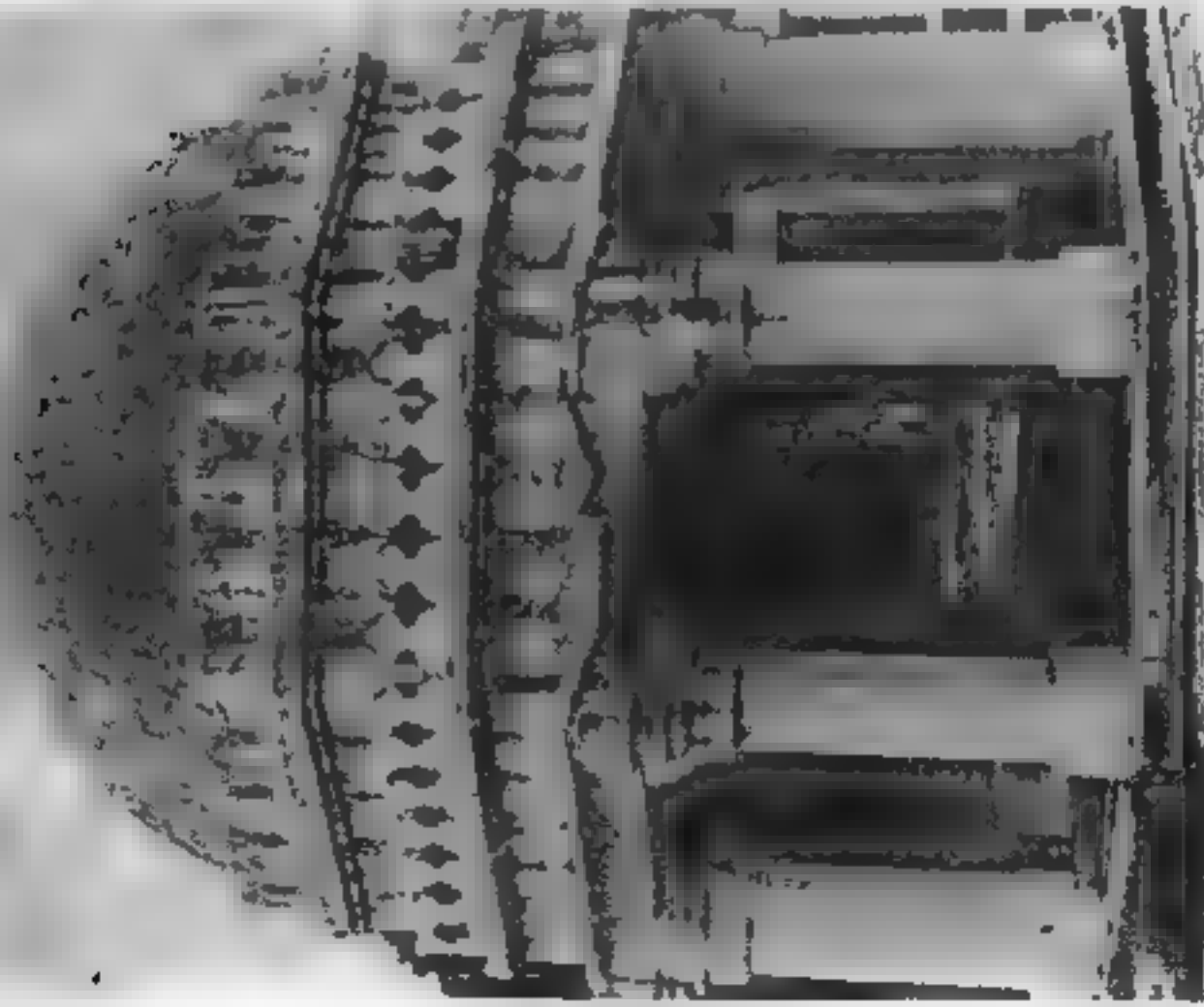


جدول خطا و صواب

قبل از مطابحه لطفاً خطا های چابی زیر را اصلاح فرمائید

صواب	خطا	مطابحه : سطر
کرمانی*	کرمانی	۲۲ : ۶
اخبار الاخبار*	اخبار الاخبار	۸ : ۱۵
رازی*	رازی	۲۳ : ۱۹
مصنف*	مصنف	۲۳ : ۲۳
قدس سره*	قدس سره	۱۳ : ۲۵
سلطان المشایخ*	سلطان المشایخ	۱ : ۲۹
هفت*	هفت	۳ : ۳۱
اخبار الاخبار*	اخبار الاخبار	۱۵ : ۳۵
تمهید*	تمهید	۶ : ۳۶
ایمان*	ایمان	۱۴ : ۳۸
قرنیل*	قرنیل	۹ : ۴۰
وقتی*	وقتی	۱ : ۴۰
تعزیر*	تعزیر	۴۴ : ۴۰
کلمه ۳۱*	کلمه ۳۴	۶ : ۴۱
الشمس*	الشمس	۴ : ۴۱
بود*	بود	۲۷ : ۴۱
مذکری*	مذکری	۳ : ۴۱
پای*	پای	۴ : ۴۱
بگذارد*	بگذارد	۴ : ۴۱
بالای*	بالای	۵ : ۴۱
بخواند*	بخواند	۸ : ۴۱
آمد*	آمد	۱۳ : ۴۱
سنائی* ام*	سنائی* ام	۲۶ : ۴۱
لن* ترانی*	لن* ترانی	۱۷ : ۴۱

صواب	خطا	صفحه : خط
مجوی ^۲	مجوی ^۱	۱۷ : ۴۱
همه جوابچ دیگست	همه دیگست	۲۱ : ۴۱
جوابچ ^۲	جوابچ ^۱	۲۱ : ۴۱
بگوی ^۱	بگوی ^۲	۲۳ : ۴۱
نقشید [*]	نقشید	۹ : ۴۸
شهاب الدین [*]	شهاب الدین	۳۰ : ۴۸
معارف	معارف	۳ : ۴۹
نظام الدین [*]	نظام الدین [*]	۷ : ۵۷
اولیا ^۱	اولیا ^۲	۳ : ۵۸
مقتصد [*]	مقتصد [*]	۵ : ۵۸
میدل [*]	میدل [*]	۷ : ۵۸
علما ^۱	علما ^۲	۷ : ۵۸
قدس سره [*]	قدس سره	۱۹ : ۶۶
کاشای قدس سره	کاشای قدس سره [*]	۳ : ۶۸
گزرالید ^۱	گدرالید ^۲	۲۲ : ۷۰
کاشای	کاشای	۲۴ : ۷۱
قدس سره [*]	قدس سره	۶ : ۷۶
قدس سره [*]	قدس سره	۹ : ۸۶
برای ^۱	برای ^۲	۲۰ : ۹۳
الذی [*]	الذی	۱۸ : ۱۰۹
فسبحان	فسبحان	۹ : ۱۳۶
ترجمون [*]	ترجمون	۹ : ۱۳۶
بفیروز	بفیروز	۹۵ : ۱۵۵
قافیه	قافیه	۱۳ : ۱۶۰
شیخ	شیخ	۱ : ۱۸۳
علاء الدوله	علاء الدوله	۲۱ : ۱۸۷
ورق [*]	ورق	۱۸ : ۱۸۸
تصحیح	تصحیح	۸ : ۲۴۵



8. Tomb of Shaykh Zayn al-Dīn



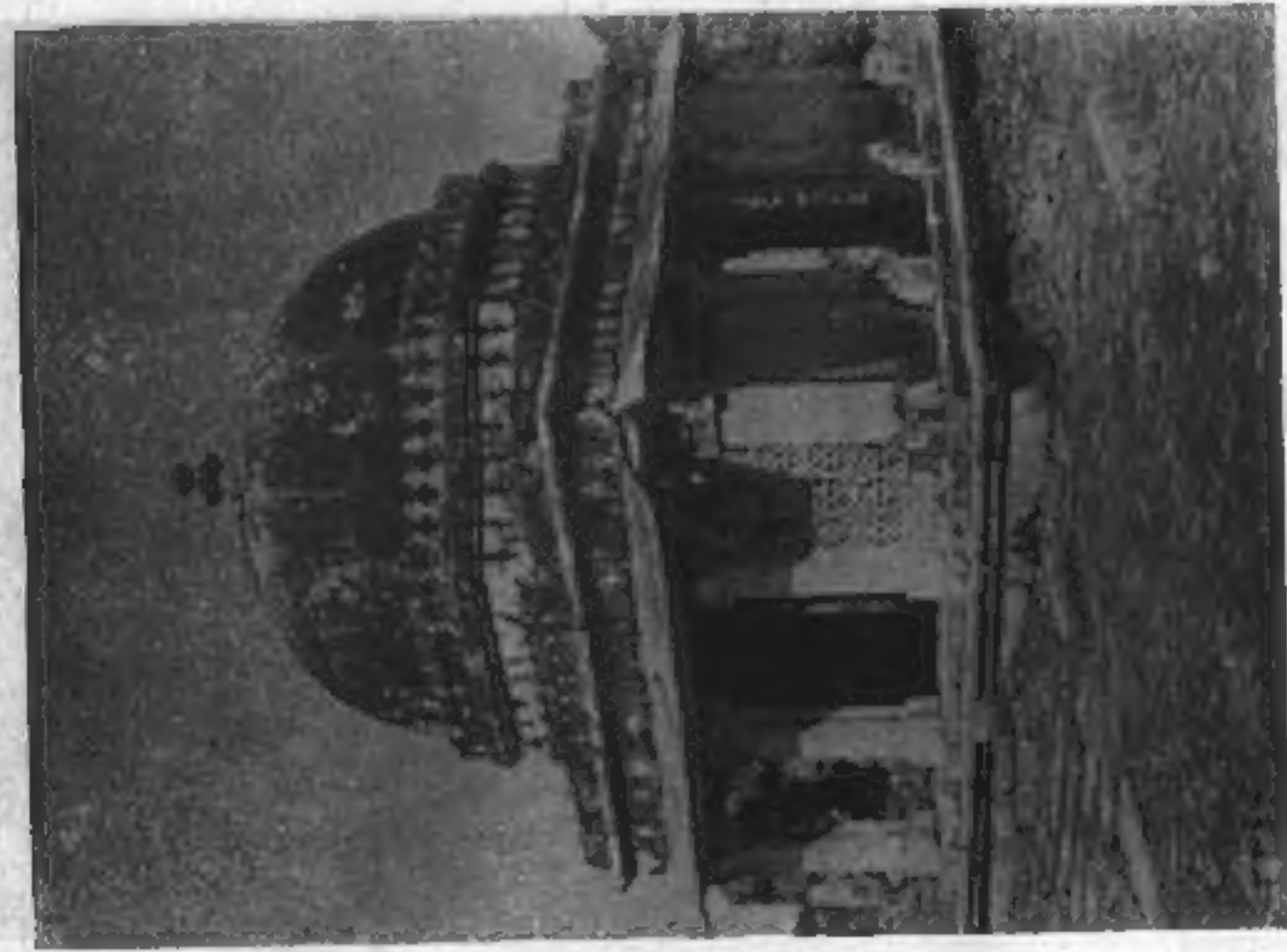
9. Tomb of Shaykh 'Uthmān



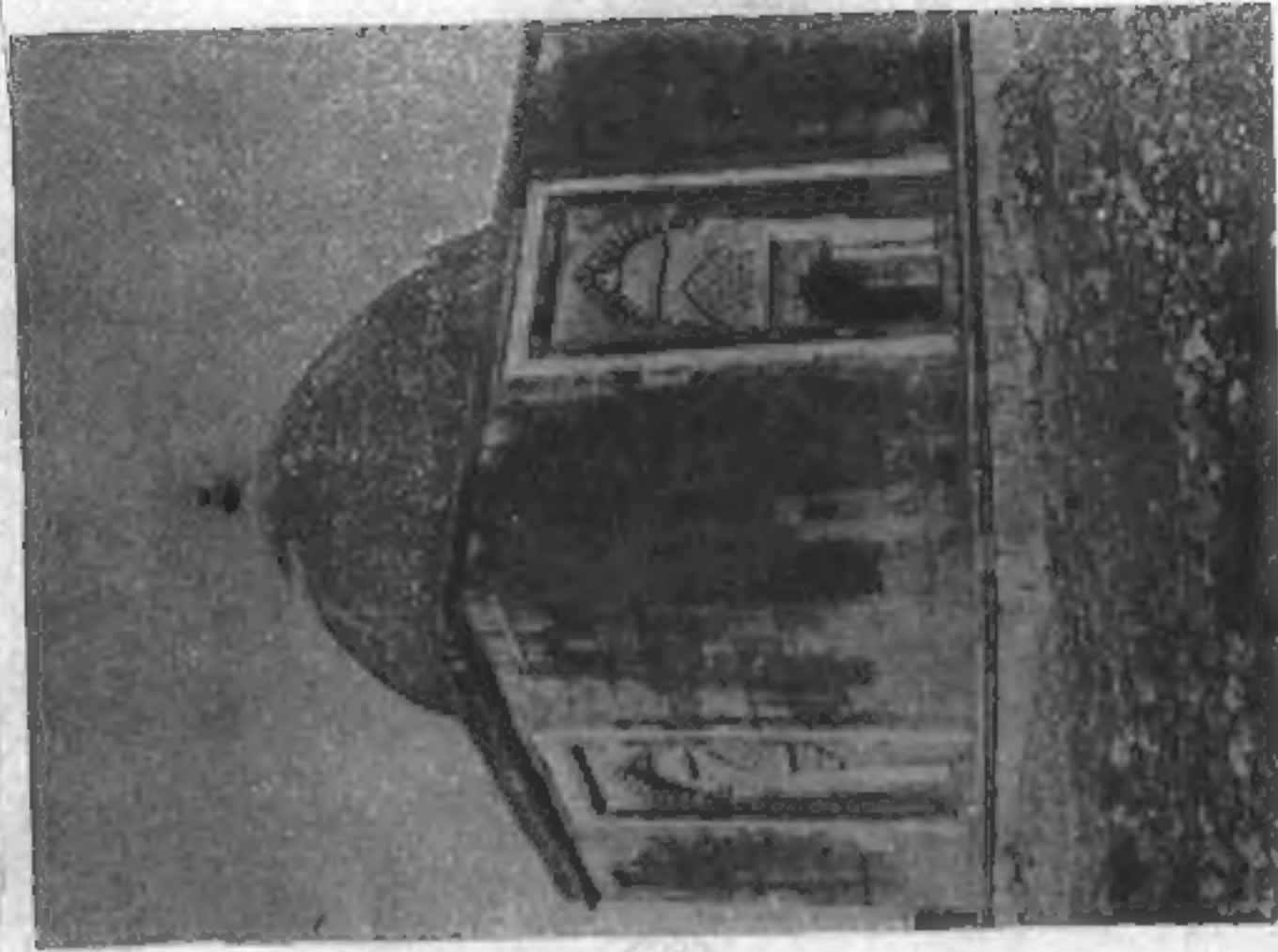
6. Tomb of Shaykh Samā' al-Dīn



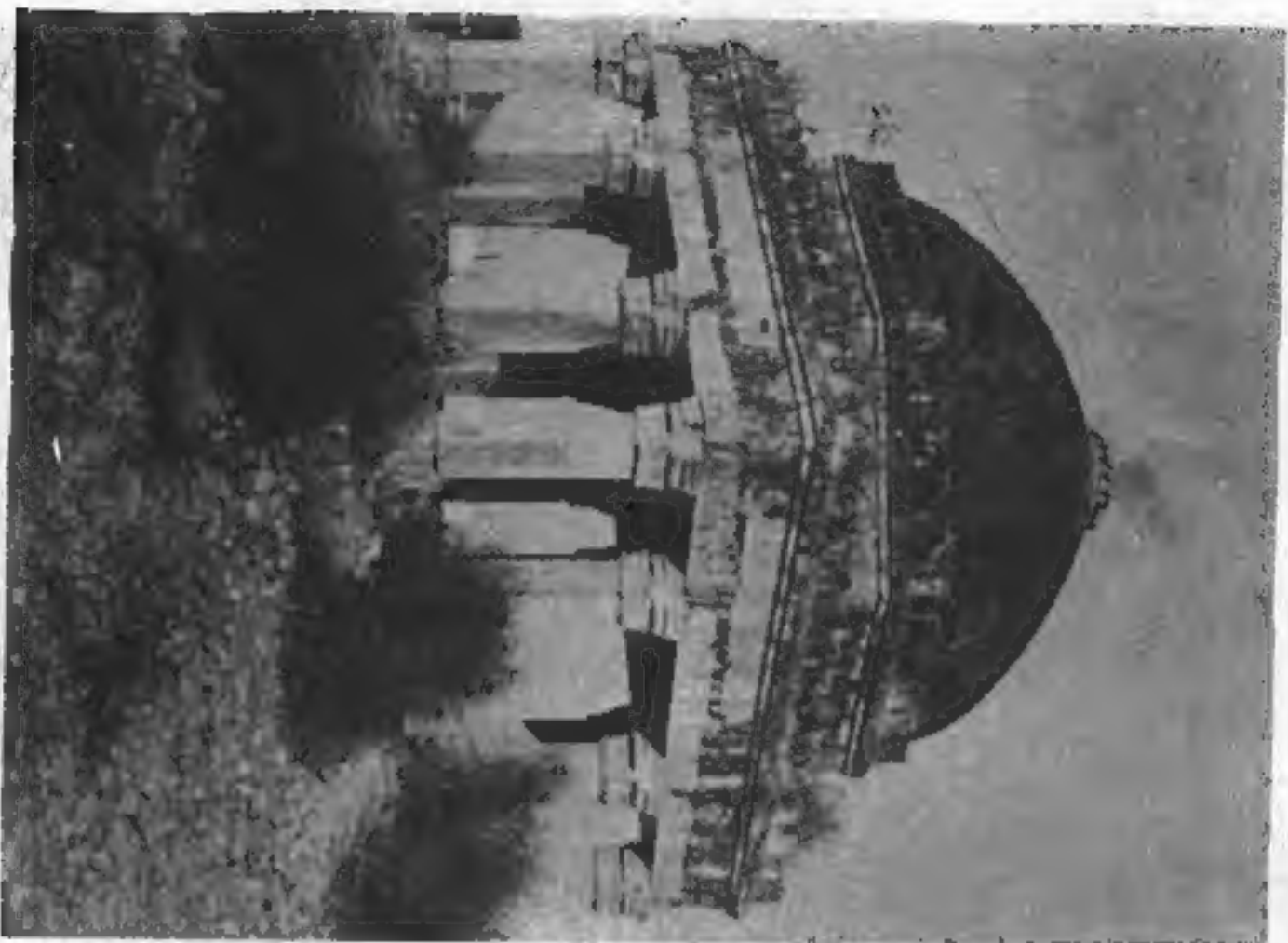
7 Tomb of Shaykh Yūsuf Qatā'i



4. Tomb of Shaykh Ṣalāḥ al-Dīn Darwīsh



5. Tomb of Shaykh Kabīr al-Auliya'



2. Tomb of Shaykh Diyā al-Dīn Rūmī



3. Tomb of Shaykh Shihab al-Dīn 'Āshiq

Fig. 2

